شکوفه های خِرَد
یا
سُخنان علی «ع»

با ترجمهٔ فارسی و انگلیسی و رُباعیّات فارسی

اثر
ابوالقاسم حالت

IQBAL LIBRARY
UNIVERSITY OF KASHMIR

Acc. No. ______ Call No. ______

1. This book should be returned on or before the last date stamped.
2. Overdue charges will be levied under rules for each day if the book is kept beyond the date stamped above.
3. Books lost, defaced or injured in any way shall have to be replaced by the borrowers.

Help to keep this book fresh and clean

0164

Call No.........   Date...... ....

Account No.........

J. & K. UNIVERSITY LIBRARY

This book should be returned on or before the las stamped above. An overdue charges of 6 nP. will be levied for each ay. The book is kept beyond that day.

IQBAL LIBRARY
UNIVERSITY OF KASHMIR

Acc. No.__________ Call No.__________

1. This book should be returned on or before the last date stamped.
2. Overdue charges will be levied under rules for each day if the book is kept beyond the date stamped above.
3. Books lost, defaced or injured in any way shall have to be replaced by the borrowers.

Help to keep this book fresh and clean

شکوفه‌های خرد

یا

سخنان علی ع

با

ترجمه فارسی و انگلیسی و رباعیات فارسی

چاپ دوّم

وسیله

ابوالقاسم حالت

حق چاپ محفوظ است به :

علی اکبر علمی

مؤسسه مطبوعاتی علمی

KASHMIR UNIVERSITY
Iqbal Library
Acc No 312840
Dated 30. 3. 94

شکوفه های خرد

یا

سخنان علی

وسیله : ابوالقاسم حالت

ناشر : علی اکبر علمی

چاپ دوم : اسفند ۱۳۶۳

تیراژ : سه هزار جلد

چاپ و صحافی :

شرکت چاپ و انتشارات علمی

پیشوای پرهیز گاران

علی ابن ابی طالب علیه السلام - پسر عم و داماد حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم - نخستین مردی بود که برسالت پیغمبر اکرم ایمان آورد. او در آن موقع ده یا یازده سال بیشتر نداشت و حضرت رسول اورا درخانه خود نگهداری میکرد.

علی(ع) با فاطمه(ع) دختر پیغمبر(ص) ازدواج کرد و حسن وحسین(ع) ثمرهٔ این ازدواج بودند. علی ابن ابی طالب(ع) تامدتیکه فاطمه زهرا(ع) درقید حیات بود زن دیگری نگرفت.

در اغلب غزوات حضرت رسول(ص) علی(ع) پرچمدار قشون اسلام بود. در جنگهای فدک و یمن سمت فرماندهی داشت. ازشجاعت های زیادی که در این جنگها همیشه از خود نشان میداد، داستانها برجای مانده است. در غزوه حنین او از کسانی بود که با جانبازی پیغمبر اسلام را حمایت کردند.

علی یکی ازمنشیان حضرت رسول بود و گاهی مأموریت های سیاسی باو محول میشد و در دو مورد هم مأمور شکستن بتها گردید.

ذکر کلیه وقایع زندگی حضرت علی علیه السلام ولو باختصار کتاب جداگانه ای راشامل خواهد شد. لذا این چند صفحه به شرح برخی از صفات آن حضرت منحصر میگردد تا بعض خوانندگان - مخصوصاً خارجیان که شاید باشخصیت امام نخستین شیعیان کمتر

آشنائی داشته باشند-بدانند پیشوائی که باچنین اندرزهای گرانبهائی مردم را بخداپرستی وراستی ودرستی فرا خوانده خود چه‌رفتار پاک‌وچه سرشت تابناکی داشته‌است.

علی‌ابن ابی‌طالب‌درراستی گفتار ودرستی‌رفتارضرب‌المثل ودرپاکی‌وپرهیز سرمشق‌پرهیز کاران بودوبی‌علت نیست که اورا«مولای متقیان» میخوانند.
اوبهیچ‌کس وعده‌ای‌نداد که‌بدان وفانکند وپیمانی نبست که آن‌را بجای نیاورد.

بعهدخودوفادار بود ومیفرمود:«وعده‌قرضی است که‌ادای آن بسته‌به‌وفای آن است.»

گشاده‌روئی وخوشخوئی اوهمه‌را مجذوب‌میساخت. باهمه کس به‌مهربانی‌و آرامی‌سخن میگفت. همیشه‌بمردم پندمیداد که باچهرهٔباز ولب خندان باهم‌روبرو شوند.عقیده‌داشت که«خوشروئی دوستی‌میآورد» ـ«زیبائی‌ظاهر،خوبروئی؛وزیبائی باطن،خوشخوئی است»

شایداینکه پیغمبر اکرم(ص) علی‌ابن ابی‌طالب (ع) رااز یاران خود برتر میشمرد ومیفرمود «هر که‌من مولای‌اویم علی‌مولای اوست» یک‌علتش آن‌باشد که علی‌ایمانش ازهمه قوی‌تر بود؛دلبستگی واخلاص‌او درپرستش یزدان‌بحدی‌بود که درجنگ صفین‌درشب‌معروف به«لیلة‌الهریر»میان‌دو لشگربنماز ایستاد درحالیکه باران‌تیر بسوی‌او میبارید.

به‌تلاوت قرآن اهمیت بسیارمیداد. قرآن‌را ازبرداشت وبعقیدهٔ بعضی، اواز کسانی است که قرآن‌را جمع کرده‌اند.

عشق بعبادت داشت. یزدان‌پاک‌رادرنهایت معرفت‌میپرستیدونیایش‌او بدرگاه احدیت ازروی‌امید یابیم‌نبود. درپرهیز گاری وپاکدامنی همانندنداشت‌ومیفرمود: «جامهٔپاکدامنی برازنده ترین جامه‌هاست»

دراجراء امردین‌نیزدوست ودشمن درنظرش فرقی‌نداشت. دنبال‌حق‌میرفت‌و

میخواست باهمه بحق رفتار کند حتی باد شمنان خود.

اومقتدا وراهنمای کسانی بود که به دین اسلام علاقه داشتند. دوست داشت که مردم را به خداپرستی دعوت کند. میگفت: «بترسید ازخدای که اگر بگوئید میشنود واگر فکر کنید میداند.» وخود نیز عملا سرمشق خداپرستی بود. چنان که فرموده است: «شمارا ببردن فرمان خداترغیب نمی کنم مگرآنکه خودرا قبلا بطاعت خداواداشته باشم وشمارا ازمعصیت باز نمیدارم مگراینکه خودرا قبلا منع کرده باشم»

شکیبائی وبردباری اوشگفت انگیز بود. بگرما وسرما اهمیتی نمیداد وهردو راتحمل میکرد وهیچگاه لب بشکایت نمی گشود.

بسیارقانع و کم خوراك بود. یکی ازاندرزهای گرانبهایش این بود که: «از پرخوری بترس زیراای بس که یکبار پرخوری کسی راازچندبارغذا خوردن محروم کرده است.» هرگز شکم خودرا کاملا سیر نمیکرد. غذای اوغالباً نان خشك وخالی بود وازخوردن غذاهای لذیذ وگرانبها خودداری میکرد.

یکی دیگر ازنصایحی که درباب غذا فرموده چنین است:

«بایددرخوراك میانه روی پیش گیرید. چون این شیوه ازاسراف دورتر، برای سلامت بدن درست تر وبرای عبادت کمك بیشتری است».

خوداو که هیچگاه درخوراك زیاده روی نمیکرد نیرومندی بسیارداشت حتی دراواخرعمر نیز تندرست وشاداب بود.

علی دردوران خلافت ابوبکروعمر وعثمان برای آنان مشاور پرارزشی بشمار میرفت. اغلب درمسائل حقوقی طرف شور قرارمیگرفت. نصایح اورا نیزمیپذیرفتند. معروف است که عمرمیگفت: «اگرعلی نبودعمرهلاك میشد» وهنگامی که خانهٔ عثمان درمحاصرهٔ شورشیان قرار گرفت علی فرزندان خودرا برای حمایت اوفرستاد.

وقتی عثمان خلیفهٔ سوم کشته شدمردم علی ابن ابی طالب را بخلافت بر گزیدند. روشی که اودردورهٔ خلافت خود پیش گرفت براساس عدل وانصاف ودستگیری

از بینوایان بود. رعایت حال ضعفا بیش از پیش طرف توجه قرار داشت. مردم در حقوق و مزایا مساوی بودند. قوی نمیتوانست به ضعیف اجحاف کند. علی علیه السلام همیشه توصیه میفرمود که «هر گاه ستمکشی را بینی بر ضد ستمگر یاری‌اش کن.» و عقیده داشت که «بهترین شیوهٔ عدل یاری مظلوم است»

این نیز از فرموده‌های اوست: «خداوند به سه کس چشم رحمت نیفکند: کسی که به بیداد وستم کار کند، کسی که بیدادگر را مدد نماید، و کسی که به بیداد رضا دهد.»

مراعات دقیق سنن مذهبی، بی‌علاقگی بمال دنیا ودقت او در بارهٔ مجازات وقصاص همیشه مورد تحسین مردم بود.

به حکام خود مکرر سفارش می کرد که با مردم در نهایت خوشروئی و مهربانی رفتار کنند، سود مردم را از سود خود برتر شمارند و در رفع نیاز آنان بکوشند. در خدمت بمردم شکیبا باشند، راه تعدی نپیمایند و کاری نکنند که میان مردم و آنان فاصله‌ای افتد.

در طرز کار کنان خود دقیق باشند و هر کسی را پیش از آنکه بکاری گمارند نیک بیازمایند که آیا شایسته آن کار هست یا نه؟ میفرمود: «بروی کار آوردن نااهلان و فرومایگان مایهٔ نیستی مملکت است»

تاکید میفرمود که افراد خیانتکار را بمجازات رسانند و اشخاص امین و نکوکار را تشویق کنند. ومیگفت: «مبادا بدکار و نیکوکار در نظرت یکسان باشند در این صورت نیکوکار از نیکی کناره گیرد و بدکار در کار زشت اصرار زد»

علی علیه السلام پناه ستمدیدگان بود و هر مظلومی که برای دادخواهی دست توسل من او میزد ناامید بازنمیگشت.

علی خراجی را که از ممالك اسلامی میرسید بالسویه میان مستحقین تقسیم کرد

نقل میکنند که وقتی دوزن، یکی عرب ودیگری برده، ازامام تقاضای مساعدت کردند. علی هریك را بالسویه مقداری پول ونان وخوراکهای دیگرداد. زن عرب عرض کرد یاامیرالمومنین آخرمن عرب هستم واین زن عجم است. چراسهم من بااو مساوی است؟ امام فرمود: «زیراعرب و عجم درنزدمن مساوی است»

اوهیچ مطلبی راازمسلمانان پوشیده نمیداشت. راستگو بود. اگردرکسی عیبی میدید باو گوشزد میکرد واغلب میفرمود: «کسیکه ترا بعیب خودبینا سازدنصیحتت میکند و کسیکه بیجاترا ستایش میکند بهلاکتت میاندازد»

مجامله وتعارف راازهیچکس نمیپذیرفت. گاهی اگرکسی به تملق ازاوتمجید میکرد باو میفرمود: «من کمتر ازآنم که میگوئی وبالاتر ازآنم که میاندیشی.»

از کودکی اعتماد بنفس ودلیری وشهامت عجیبی داشت. هنگامیکه هنوزبیش ازده سال نداشت بااینکه میدید شیوخ قریش منکررسالت پیغمبراکرم(ص) شده اورا تهدید میکنند، بی اینکه ازعظمت مقام وحرمت آنان بیندیشدبرخاست وباقدرت و اطمینان کامل رو به حضرت رسول کرده گفت: «من یار ویاورت هستم»

این شجاعت وقوت قلب بحدی بود که یك شب بجای پیغمبردربسترش خوابید بااینکه میدانست تمام روساء قبایل مکه جمع شده وتصمیم دارند حضرت رسول را در خوابگاهش بکشند.

این ازفرموده های اوست:

«شجاعت وبیباکی عزتی است نمایان وجبن وترس ذلتی است عیان»

درمیدان جنك ازهیچکس نمیهراسید وباهر که روبرو میشداورامغلوب میساخت. بااین حال پس ازتسلط بدشمن بااو درنهایت جوانمردی رفتار میکرد. همیشه توصیه میفرمود که «وقتی بدشمن غلبه یافتی عفوش کن بشکرانه این که براوچیره گشته ای»

گذشت وعفو وبزرگواری وجوانمردی او بینظیر بود. غالباً وقتی به کسانی که بااو دشمنی کرده بودندست مییافت عفوشان می کرد وازانتقام چشم میپوشیدو

عقیده‌داشت که «زشت‌ترین کار مرد توانا انتقام گرفتن است»

لشکریان خود را از دنبال کردن فراریان یا کشتن زخمیان یا آزار دشمنان ناتوان و شکست‌خورده منع میفرمود.

بعد از پیروزی در جنگ جمل، او با وجود اعتراض گروهی از هواخواهانش اسیر و برده‌ساختن زنان و کودکان مغلوبین را ممنوع ساخت و بدینوسیله پریشانی خاطر دشمنان شکست‌خورده‌را برطرف نمود. وقتی جنگ بپایان رسید اندوه خود را نشان داد، برای کشته شدگان گریست وحتی درحق دشمنان خود دعا کرد.

وقتی که بر اهل بصره تسلط یافت با اینکه به‌او صدمه زیاد رسانیده بودند نه تنها درصدد تلافی برنیامد بلکه دستور داد که نسبت بآنان با مهربانی رفتار کنند.

یکی از نصایح او این است: «بابر کندن بدی از سینهٔ خود، بدی‌را از سینه دیگری بر کن»

همیشه قبل از اینکه جنگی در گیرد سعی‌میکرد بامذاکرات دوستانه‌از وقوع آن جلوگیری کند. اگر احتمال‌میداد که پند واندرز و نرمی ومدارا ممکن‌است وسیله فرو گذاردن اسلحه وپایان دشمنی باشد امکان نداشت کـه درین راه گامی برندارد. او باهیچ دشمنی بدون اینکـه او را از نتیجهٔ عملش آگاه کند جنگ نکرد وتـا وقتی که‌کار باصلح ومسالمت پیش میرفت دست به‌شمشیر نمیگذاشت.

دوره خلافت علی (ع) پنج سال وسه ماه بطول انجامید وشصت ودو یاشصت و سه سال از عمر شریفش گذشته بود که بشمشیر زهرآلود یکی از خوارج موسوم به‌ابن‌ملجم مضروب گردید ودراثر این ضربهٔ مهلك درروز بعد شهادت‌یافت.

مدفن حضرت امیر درنجف‌اشرف است که همیشه شیعیان وصاحبدلان برای زیارت آرامگاه او به‌آنجا روی میآورند.

فضائل اخلاقی امیرالمومنین (ع)، جوانمردی وداد گستری و پرهیز کاری و مهربانی و بردباری و بذل و بخشش و دانش وبینش او، اورا مظهریك انسان كامل

ساخته واین حقیقتی است که دوست ودشمن بدان‌اعتراف دارند.

علی (ع) ازدانش هـای زمان خود بهره‌مند بود ومردم را به دانش آموزی تشویق‌میکرد.لزوم کسب دانش را به‌انحاء مختلف گوشزد نموده است.

دربارهٔ فضیلت دانایان میفرماید: «دانا زنده است اگرچه مرده باشد ونادان مرده است اگرچه‌زنده باشد»

بسیار نیکو سخن میگفت. آثارش که هوشیاری وخردمندی و نکته یابی اورا میرساند وهمه درحداعلای شیوائی ورسائی است، او را مظهر حقیقت معرفی میکند.

تنظیم علم نحو را به علی‌ابن ابیطالب نسبت میدهند اواز فنون فصاحت و بلاغت بخوبی آگاه بود و گفتارهای خود را بصورت مطلوبی درآورد که بهترین اسلوب انشای عربی گردید ومورد ستایش همه صاحبان ذوق واقع شد وبسیاری‌از ارباب قلم ازشیوهٔ سخن اوپیروی کردند.

گفتارهایش همه پرمغز ودر عین‌حـال بقدری ساده است که درک آن برای همه کس‌آسان میباشد خود او میفرماید: «بهترین سخن‌آنست که بزیور نظم و ترتیب‌آراسته وبرای خاص وعام‌قابل فهم باشد.»

نهج‌البلاغه که مجموعه گفتارهـا وآئینه اندیشه‌هـای او شناخته شده شامل سخنانی است بسیار شیوا،دارای معانی بلند و نکاتی دقیق که عظمت فکر و کمال عقل اورا بخوبی نمودار میسازد. درعصر ومحیطی که هنوز ازتاریکی نادانی‌چشم خرد را توان بینش نبوده اینگونه روشن بینی براستی شگفت‌انگیز واعجاز آمیز مینماید و گویندهٔ چنین سخنانی‌درخور آنست که نابغهٔ‌عصر خود شمرده شود.

امیداست مطالب این کتاب که ازنهج‌البلاغه انتخاب شده و قسمتی ازاندرز-های گرانبهای علی(ع) است چراغ هدایتی باشدبرای کسانیکه میخواهندازتعالیم وتجربیات بزرگان سودبرند.

ابوالقاسم حالت

IQBAL LIBRARY
UNIVERSITY OF KASHMIR

Acc. No. ____________ Call No. ____________

1. This book should be returned on or before the last date stamped.
2. Overdue charges will be levied under rules for each day if the book is kept beyond the date stamped above.
3. Books lost, defaced or injured in any way shall have to be replaced by the borrowers.

Help to keep this book fresh and clean

فهرست جمله ها

به ترتیب حروف الفبا

فهرست جمله‌ها

جمله	صفحه
آفة الذكاء المكر.	۱۱۳
آفة الشرف الكبر.	۱۱۳
آفة العامه العالم الفاجر؛ آفة العدل السلطان الجائر.	۲
آفة العقل الهوى؛ آفة النفس الوله بالدنيا.	۱۱۴
آفة العلماء حب الرياسة.	۱۱۴
آفة العلم ترك العمل به؛ آفة العمل ترك الاخلاص فيه.	۲
آفة العمران جور السلطان.	۱۱۵
آفة القضاة الطمع.	۱۱۵
آفة الكلام الاطالة.	۱
آفة النعم الكفران.	۱۱۶
آفة الهيبة المزاح	۱۱۶
ابخل الناس من بخل على نفسه بماله وسمح به لوارثه.	۱۷
ابدء السائل بالنوال قبل السوآل فانك ان احوجته الى سوآلك اخذت من حر وجهه اكثر مما اعطيته	۳
ابذل لصديقك كل المودة ولا تبذل له الطمانينة.	۳
ابذل لصديقك ولمعارفك معونتك ولكافة الناس بشرك.	۱۱۷

جمله	صفحه
ابر کم اتقیکم.	۱۱۷
ابلغ العظات الاعتبار بمصارع الاموات.	۱۱۸
ابلغ ناصح لك الدنیا لوانتصحت.	۴
اتعب الناس من علت همته و کثرت مروته وقلت ثروته.	۱۷
اتعظوا بمن کان قبلکم قبل ان یتعظ بکم من کان بعد کم.	۱۸
اتقوا اشرار النساء و کونوا من اخیارهن علی حذر.	۱۱۸
اتقوا دعوة المظلوم فانه یسال الله حقه والله سبحانه اکرم من ان یسال حقا الااجاب.	۱۸
اتقوا معاصی الخلوات فان الشاهد عایکم هوالحاکم	۱۹
اتقوا الحرص فان صاحبه رهین ذل و عناء.	۱۱۹
اتقوا الله الذی ان قلتم سمع وان اضمرتم علم.	۴
اتقوا الله حق تقاته و اسعوافی مرضاته و احذروا ما حذر کم من الیم عذابه.	۱۱۹
اجتناب السیئات اولی من اکتساب الحسنات.	۵
اجتنب مصاحبة الکذاب وان اضطررت الیه فلاتصدقه ولاتعلمه انك تکذب فانه ینتقل عن ودك ولاینتقل عن طبعه.	۵
اجعل زمان رخائك عدة لایام بلائك.	۱۲۰
اجعل من نفسك علی نفسك رقیبا.	۱۲۰
اجعلوا کل رجائکم لله سبحانه ولاترجوا احداً سواه فانه مارجا احد غیرالله الاخاب.	۱۲۱
اجل الامراء من لم یکن الهوی علیه امیر.	۱۹
اجل شیئی الصدق.	۲۲۰
اجملوافی الخطاب تسمعوا جمیل الجواب.	۱۲۱

جمله	صفحه
احبب حبيبك هوناً عسى ان يكون بغيضك يوماً وابغض بغيضك هوناً عسى ان يكون حبيبك يوماً.	۶
احترسوا من سورة الاطراء والمدح فان لها ريحاً خبيثة فى القلب	۶
احذر الاحمق فان مداراته تعنيك و موافقته ترديك ومخالفته توذيك ومصاحبته وبال عليك.	۱۲۲
احذر الجبن فانه عار و منقصة .	۱۲۲
احذر الزايل الشهى والفانى المحبوب.	۱۲۳
احذر الشره فكم من اكلة منعت اكلات.	۷
احذر الشرير عند اقبال الدولة لئلا يزيلها عنك وعند ادبارها لئلا يعين عليك	۱۲۳
احذر الغفلة فانها من فساد الحس .	۱۲۴
احذر الكريم اذا اهنته والحليم اذا احرجته و الشجاع اذا اوجعته.	۱۷۷
احذر اللئيم اذا اكرمته والرذل اذا اقدمته والسفلة اذا رفعته.	۱۲۴
احذر اللسان فانه سهم يخطى.	۱۰
احذر الهزل واللعب و كثرة المزاح والضحك والترهات.	۱۷۷
احذر فحش القول والكذب فانهما يرزيان بالقائل	۱۷۸
احذر كل امران اظهر ارزى بصاحبه وحقره.	۷
احذر كل امر يفسد الاجله ويصلح الدانيه.	۱۷۸
احذر كل عمل اذا سئل عنه عامله استحيى منه وانكره.	۸
احذر كل عمل يرضاه عامله لنفسه ويكرهه لعامة المسلمين.	۱۷۹
احذر كل عمل يعمل فى السر و يستحى منه فى العلانية.	۱۷۹
احذر كل قول وفعل يودى الى فساد الاخرة والدين.	۱۸۰
احذر مجالسة الجاهل كما تامن مصاحبة العاقل.	۱۸۰

جمله | صفحه

احذر مجالسة قرين السوء فانه يهلك مقارنه ويردى مصاحبه. ۱۸۱
احذر مصاحبة الفساق والفجار والمجاهرين بمعاصی الله. ۱۸۱
احذر مصاحبة کل من يقبل رایه وینکر عمله فان الصاحب معتبر بمصاحبة. ۱۸۲
احذر الشح فانه یکسب المقت ويشين المحاسن ويشيع العيوب. ۱۸۴
احذروا اهل النفاق فانهم الضالون المضلون الزالون المزلون. قلوبهم دوية وصفاحهم نقيه. ۱۸۲
احذروا تنافر النعم فما کل شارد بمردود. ۲۰
احذروا سطوة الكريم اذا وضع وسورة اللئيم اذا رفع ۱۸۳
احذروا سوء الاعمال وغرور الامال ونفاد المهل وهجوم الاجل. ۱۸۳
احذروا صولة الكريم اذا جاع وشر اللئيم اذا شبع. ۱۲۵
احذروا ضياع الاعمار فيما لاينبغى لكم فقايتها لايعود. ۱۸۴
احذروا عدوا نفذفى الصدور خفيا ونفث فى الاذان نجيا. ۱۸۵
احذروا منافخ الكبر و غلبة الحمية وتعصب الجاهلية. ۱۸۵
احذروا هوى هوى بالانفس هويا و ابعدها عن قراره الفوز قصيا ۱۸۶
احسن الحسنات حبنا و اسوء السيئات بغضنا. ۸
احسن الصدق الوفاء بالعهد. ۹
احسن العدل نصرة المظلوم. ۹
احسن الكلام مازانه حسن النظام و فهمه الخاص و العام. ۲۱
احسن الكلام مالا يمجه الاذان ولايتعب فهمه الاذهان. ۱۰
احسن المقال ما صدقه الافعال. ۱۱
احسن الناس عيشا من عاش الناس فى فضله. ۲۰
احسن الى المسيى تملكه ۱۲۵

جمله	صفحه
احسن كماتحب ان يحسن اليك ولاتظلم كماتحب ان لاتظلم.	١١
احصد الشرمن صدر غيرك بقلعه من صدرك.	١٢
احفظ راسك من عثرة لسانك.	١٢
احق الناس بالرحمة عالم يجرى عليه حكم جاهل و كريم يستولى عليه لئيم وبر يسلط عليه فاجر.	١٣
احلم توقر.	١٢٦
احمد من البلاغة الصمت حين لاينبغى الكلام.	١٣
احمق الناس من ظن انه اعقل الناس	١٤
اختر من كل شيئى جديده و من الاخوان اقدمهم.	١٢٦
اخرجوا الدنيا من قلوبكم قبل ان تخرج منها اجسادكم ففيها اختبرتم ولغيرها خلقتم.	٢٢٠
اخزن لسانك كماتخزن ذهبك و ورقك.	٢٢١
اخوك من واساك فى الشدة.	١٤
ادل شيئى على غزارة العقل حسن التدابير.	١٢٧
اذاابيض اسودك مات اطيبك.	١٢٧
اذا احببت فلاتكثر اذا ابغضت فلاتهجر.	١٨٦
اذا احسنت القول فاحسن العمل لتجمع بذلك بين مزية اللسان وفضيلة الاحسان.	١٢٨
اذا اطعمت فاشبع.	١٥
اذا اقبلت الدنيا على احد اعارته محاسن غيره و اذا ادبرت عنه سلبته محاسن نفسه.	١٥
اذا بلغ اللئيم فوق مقداره تنكرت احواله.	١٦

جمله

صفحه

اذا تفقه الرفيع تواضع؛ اذا تفقه الوضيع ترفع. ۱۲۸

اذا جنیت فاعتذر؛ اذا جنی علیك فاغفر. ۱۶

اذا حسن الخلق لطف النطق. ۱۲۹

اذا حلت التقدیر بطلت التدبیر. ۱۲۹

اذا حللت باللئام فاعتلل بالصیام. ۲۲

اذا رأیت الله سبحانه یونسك بذکره فقد احبك؛ اذا رایت الله یونسك بخلقه و یوحشك من ذکره فقد ابغضك. ۱۸۷

اذا رأیت عالما فکن له خادما. ۲۲

اذا رأیت فی غیرك خلقا ذمیما فتجنب من نفسك. ۲۳

اذا رأیت مظلوما فاعنه علی الظالم. ۲۳

اذا ساد السفل خاب العمل. ۱۳۰

اذا شاب الجاهل شب جهله و اذا شاب العاقل شب عقله. ۱۳۰

اذا صنعت معروفا فاستره اذاصنع الیك معروف فانشره. ۲۴

اذا طابق الکلام نیت المتکلم قبله السامع و اذا خالف لم یقع موقعه. ۲۴

اذا طلبت الغناء فاطلبه بالقناعة. ۱۳۱

اذا ظهر غدر الصدیق سهل هجره. ۲۵

اذا فارقت ذنبا فکن نادما. ۲۵

اذا فسد الزمان ساد اللئام ۱۳۱

اذا قدرت علی عدوك فاجعل العفو عنه شکرا للقدرة علیه. ۲۶

اذا قدمت الفکر فی افعالك حسنت عواقبك فی کل امر. ۲۶

اذا کان القضاء لایرد فالاحتراس باطل. ۲۷

اذا کمل العقل نقصت الشهوة. ۲۷

جمله | صفحه

اذا لم تكن عالما ناطقا فكن مستمعا واعيا. ۲۸

اذا لم تنفع الكرامة فالاهانة احزم واذالم ينجع السوط فالسيف احكم ۱۳۲

اذا مدحت فاختصر؛ اذا ذممت فاقتصر. ۱۸۷

اذا ملك الاراذل هلك الافاضل. ۱۳۲

اذا ملكت فارفق. ۱۸۸

اذاوعدت فانجز. ۱۸۸

اذكرمع كل لذة زوالها ومع كل نعمة انتقالها. ۱۸

اذكرواعند المعاصى ذهاب اللذات وبقاء تبعات. ۱۳۳

اربح البضائع الصنائع. ۲۱

اربع من اعطيهن فقداعطى خير الدنيا والاخرة: صدق حديث واداء امانة وعفة بطن وحسن خلق. ۲۲۱

اربع يشين الرجل: البخل والكذب والشره وسوء الخلق. ۲۲۲

ارض للناس بماترضاه لنفسك. ۲۹

ارغبوا فيما وعدالله المتقين فان اصدق الوعد ميعاده. ۲۲۲

ارفضوا هذه الدنيا الذميمة فقد رفضه من كان اشعف بها منكم. ۲۲۳

ارفق بالبهائم ولاتسوء بلحمها ولاتحمل عليها فوق طاقتها ۲۹

ازجرالمسيى بثواب المحسن. ۳۰

استحيوا من الفرارفانه عارفى الاعقاب و ناريوم الحساب. ۳۰

استديموا الذكر فانه ينير القلب وهوافضل العبادة. ۲۲۳

استشر اعدائك تعرف من رايهم مقدار عداوتهم ومواضع مقاصدهم. ۳۱

استشرعدوك العاقل واحذررأى صديقك الجاهل. ۳۱

استصحبوامن شعلة واعظ متعظ ۳۲

جمله

صفحه

استعیذوا بالله من سکر الغنا فان له سکرة بعید الافاقة. ۳۲
اسمحکم اربحکم اخسر کم اظلمکم. ۲۲۴
اسمع تعلم واسکت تسلم. ۳۳
اسمعوا دعوة الموت اذانکم قبل ان یدعی بکم. ۲۲۴
اسوء الناس حالا من انقطعت مادته و بقیت عادته. ۱۳۳
اسهروا عیونکم وضمروا بطونکم وخذوا اجساد کم تجودوا بها علی انفسکم. ۲۲۵
اشد الناس ندامة عند الموت العلماء غیر العاملین. ۱۳۴
اشغلوا انفسکم بالطاعة والسنتکم بالذکر وقلوبکم بالرضا فیما احببتم و کرهتم. ۲۲۵
اشکر علی من انعم الیك وانعم الی من شکرك. ۳۳
اصدقاؤك ثلاثة: صدیقك وصدیق صدیقك وعدو عدوك. ۳۴
اصدق شیء الاجل. ۲۲۶
اصدقوا اقوالکم واخلصوا فی اعمالکم. ۳۴
اصعب السیاسات تغییر العادات. ۳۵
اصلح المسییء بحسن فعالك ودل علی الخیر بجمیل مقالك. ۲۲۶
اصلح سریرتك یصلح الله علانیتك. ۱۳۴
اضرب خادمك اذا عصی الله واعف عنه اذا عصاك. ۳۵
اضربوا بعض الرای ببعض یتولد منه الصواب. ۳۶
اطرحوا سوء الظن منکم. ۳۶
اطع اخاك وان عصاك وصله و ان جفاك. ۲۲۷
اطع من فوقك یطعك من دونك. ۳۷
اطلبو العلم تعرفوا به و اعملوا به تکونوا من اهله. ۳۷
اعجز الناس من عجز عن اصلاح نفسه. ۳۸

جمله — صفحه

اعجز الناس من عجز عن اکتساب الاخوان واعجز منه من ضیع من ظفر به منهم. ۳۸
اعداؤک ثلاثة: عدوک وعدو صدیقک وصدیق عدوک. ۳۹
اعدل تحکم، اسمح تکرم. ۲۲۷
اعدل تدم لک القدرة ۳۹
اعرفوا الحق لمن عرفه لکم صغیرا کان او کبیرا، وضیعا کان او رفیعا. ۴۰
اعظم الجهل معاداة بالقادر ومصادقه بالفاجر والثقة بالغادر. ۱۳۵
اعظم الخیانة خیانة الامة ۱۳۵
اعظم المصائب الجهل. ۲۲۸
اعقل الناس من اطاع العقلاء. ۲۲۸
اعقلکم اطوعکم. ۲۲۹
اعلم الناس من لم یزل الشک یقینه. ۴۰
اعون الاشیاء علی تزکیة العقل التعلیم. ۱۳۶
اغتنموا الشکر فادنی نفعه الزیادة. ۲۲۹
اغلب الناس من غلب هواه بعمله. ۴۱
اغلبوا الجزع بالصبر فان الجزع یحبط الاجر ویعظم الفجیعة. ۲۳۰
اغناکم اقنعکم، اشقاکم احرصکم. ۲۳۰
افضل الجود ایصال الحقوق الی اهلها. ۴۱
افضل الاخلاص الیأس مما فی ایدی الناس. ۲۹۰
افضل الادب ان یقف الانسان عند حده ولا یتعدی قدره. ۱۳۶
افضل الزهد اخفاء الزهد. ۱۳۷
افضل المال ما استرق به الاحرار. ۱۳۷
افضل الناس انفعهم للناس. ۴۲

جمله | صفحه

جمله	صفحه
افضل الناس رأيا من لم‌يستغن عن مشير.	۴۲
افضل الناس عقلا احسنهم تقديرا لمعاشه واشدهم اهتماما باصلاح معاده.	۱۳۸
افضل الناس من كظم غيظه وحلم عن قدرة.	۴۳
افضل من طلب التوبة ترك الذنب.	۴۳
افعلوا الخير مااستطعتم فخير من الخير فاعله. اجتنبوا الشر فان شرا من الشر فاعله.	۲۳۱
افكر تستنصر.	۲۳۱
اقبح افعال المقتدر الانتقام.	۴۴
اقبح الصدق ثناء الرجل على نفسه.	۴۴
اقبح القبائح الكذب، اشرف المحاسن الوفاء.	۲۳۲
اقبلوا النصيحة ممن اهداها اليكم واعقلوها على انفسكم.	۲۶۰
اقبل عذر من اعتذر اليك.	۴۵
اقتبس العلم فانك ان كنت غنيا زانك وان كنت فقيرا مانك.	۴۵
اقصر همك على مايلزمك ولاتخض فيما لايعينك.	۲۳۲
اقوى الوسائل حسن الخصائل.	۱۳۸
اقوى الناس من قوى على نفسه.	۴۶
اكبر العيب ان تعيب مافيك مثله.	۴۶
اكتسبوا العلم يكسبكم الحيوة.	۴۷
اكثر الناس حمقا الفقير المتكبر.	۱۳۹
اكثر النظر الى من فضلت عليه فان ذلك من ابواب الشكر.	۴۷
اكثر مصارع العقول تحت بروق المطامع.	۱۳۹
اكذب السعاية والنميمة كانت باطلة ام صحيحة.	۴۸
اكذب شیء الامل.	۲۳۳

جمله	صفحه
اکذبوا آمالکم واغتنموا اجالکم باحسن اعمالکم.	۲۳۳
اکرم ذوی رحمك وتيسر لمعسرهم فانهم لك نعم العدة فی الرخاء والشدة.	۴۸
اکرم عشيرتك فانهم جناحك اللذی به تطير واصلك اللذی اليه تصير و يدك اللذی بها تصول.	۱۴۰
اکرم نفسك عن كل دنية فانك لن تعتاض بما تبذل من نفسك عوضا.	۴۹
اکرم ودك واحفظ عهدك.	۲۳۴
اکيس الکيس التقوی، اهلك شیء الهوی.	۲۳۴
الا انه ليس لانفسکم ثمن الا الجنة فلا تبيعوها الا بها.	۲۶۱
الاتائب من خطيئة قبل حضور منيته.	۲۶۱
الاحتمال انصر لی من شجعان الابطال.	۳۰۵
الاحتمال قبر العيوب.	۱۴۰
الاحسان محبة؛ الشح مسبة.	۲۳۵
الاحسان يسترق الانسان.	۱۴۱
الاحسان يستعبد الانسان، المن يفسد الاحسان.	۴۹
الاحمق غريب فی بلدته ومهان بين اعزته.	۱۴۱
الادب صورة العقل.	۱۴۲
الاستشارة عين الهداية.	۲۶۲
الاستهتار للنساء شيمة النوکی.	۵۰
الاصابة سلامة، الخطاء ملامة، العجل ندامة.	۵۲
الاصدقاء نفس واحدة فی جسوم متفرقة.	۵۲
الاعامل لنفسه قبل يوم بوسه ؟	۲۶۲
الاعتبار منذر ناصح.	۱۴۲

جمله | صفحه

الاقتصاد نصف المؤنة. ۵۳
الامانة ایمان، البشاشة احسان. ۱۴۳
الامانی تعمی عیون البصائر. ۱۴۳
الامتزود لاخرته قبل ازوف رحلته؟ ۲۶۳
الامستیقظ من غفلته قبل نفاذ مدته؟ ۲۶۳
الامل کالسراب یغر من راه ویخلف من رجاه. ۵۳
الامن اغترار. ۲۴۳
الامنتبه من رقدته قبل حین منیته. ۲۶۴
الامور المنتظمة یفسدها الخلاف. ۵۴
الانصاف یستدیم المحبة. ۱۴۴
الاوان الدنیا دار لم یسلم منها الا بالزهد فیها ولا ینجی منها بشیء کان لها الا حریدع هذه اللماظة لاهلها. ۲۶۴
الاوان الدنیا قد تصرمت واذنت بانقضائها وتنکر معروفها وصار جدیدها رثا و ثمینها غثا. ۲۶۵
الاوان القناعة وغلبة الشهوة من اکبر العفاف. ۲۶۵
الاوان من البلاء الفاقة واشد من الفاقة مرض البدن واشد من مرض البدن مرض القلب ۵۴
الاوان من النعم سعة المال وافضل من سعة المال صحة البدن وافضل من صحة البدن تقوی القلب. ۵۵
الایام توضح السرائر الکامنة. ۱۴۴
الایثار فضیلة، الاحتکار رذیلة. ۲۴۳
الایمان نجاة، التوبة ممحاة. ۲۴۴

فهرست جمله‌ها

جمله	صفحه
الایمان والعقل اخوان توامان لایقبل‌الله احد هما الابصاحبه.	۵۵
البخیل ابدا ذلیل . الحسود ابدا علیل.	۵۶
البخیل خازن ورثته.	۵۶
البشارة حبالة المودة.	۱۴۵
البشاشة تجاب المودة.	۵۷
البشر اول البر؛ الطلاقة شیمة الحر.	۱۴۵
البطالة یوقف الحر العزیز موقف العبد الذلیل و یذهب بهاء الوجه و یمحق الرزق.	۲۴۶
البطنة تمنع الفطنة.	۲۶۶
البغی یخرب الدیار.	۵۷
البلاغة ماسهل علی النطق وخف علی الفطنة.	۵۸
التبذیر عنوان الفاقة.	۵۸
التجارب علم مستفاد.	۵۹
التدبیر بالرای؛ الرای بالفکر.	۲۳۵
التقلل ولا التذلل.	۲۴۴
التقوی حصن حصین.	۵۹
التقوی مفتاح الفلاح.	۶۰
التکبر عین الحماقة.	۶۰
التکبر فی الولایة ذل فی العزل.	۲۶۶
التواضع رأس العقل؛ التکبر رأس الجهل.	۲۴۵
التواضع سلم الشرف	۱۴۶
التواضع یرفع؛ التکبر یضع.	۶۱
التوفیق رحمة.	۲۴۵

جمله	صفحه
التوفيق عناية.	۱۴۷
الجاهل صخرة لاينفجر ماؤها وشجرة لايظهر عودها وارض لايظهر عشبها.	۶۱
الجاهل لايعرف تقصيره ولايقبل من الناصح له.	۶۲
الجاهل من جهل قدره.	۱۴۷
الجمال الظاهر حسن الصورة؛ الجمال الباطن حسن السريرة.	۱۴۸
الجهل انكر عدو.	۶۲
الجهل فى الانسان اضر من الاكلة فى البدن.	۶۳
الجهل موت.	۱۴۹
الجواد فى الدنيا محمود وفى الاخرة مسعود.	۲۴۶
الجوع خير من ذل الخضوع.	
الحازم لايؤخر عمل يومه الى غده.	۶۳
الحازم من حنكته التجارب وهذبته النوائب.	۱۴۹
الحازم يقظان؛ الغافل وسنان.	۶۴
الحاسد يظهر وده فى اقواله ويخفى بغضه فى افعاله فله اسم الصديق وصفة العدو.	۲۷۹
الحدة ضرب من الجنون لان صاحبها يندم فان لم يندم فجنونه مستحكم.	۶۴
الحرص علامة الفقر.	۲۱۷
الحرمان خذلان؛ القنية احزان؛ الاملخوان.	۲۳۶
الحرية منزهة من الغل والمكر.	۱۵۰
الحريص فقير ولوملك الدنيا بحذافيرها.	۵۰
الحساب قبل العقاب؛ الثواب بعد الحساب.	۲۴۶
الحسد داء عياء لايزول الا بهلك الحاسد اوبموت المحسود.	۵۱
الحسد سجن الروح.	۵۱

جمله | صفحه

الحسد شر الامراض. ۲۴۷

الحسد يذيب الجسد. ۶۵

الحسد يضنى؛ الحقد يدوى. ۲۳۶

الحكمة شجرة تنبت فى القلوب وتثمر على اللسان. ۶۶

الحق انهج سبيل؛ العلم خير دليل. ۶۵

الحق سيف لاينبو. ۶۶

الحقود لا راحة له. ۲۶۷

الحمق داء لايداوى ومرض لايبرى. ۶۷

الحلم زين الخلق. ۲۴۷

الحياء مفتاح الخير، القحة عنوان الشر. ۲۶۸

الخائف لاعيش له. ۶۷

الخرس خير من الكذب. ۶۸

الخوف من الله فى الدنيا يؤمن الخوف فى الاخرة. ۲۴۸

الخير اسهل من فعل الشر. ۱۵۰

الداعى بلا عمل كالقوس بلا وتر. ۶۸

الدنيا امد؛ الاخرة ابد. ۱۵۱

الدنيا تغوى؛ الشهوة تغرى. ۲۳۷

الدنيا سم اكله من لايعرفه. ۶۹

الدنيا سوق الخسران. ۲۴۸

الدنيا منتقلة فانية وان بقيت لك لم تبق لها. ۱۵۱

الدولة ترد خطاء صاحبها صوابا وضواب ضده خطاء. ۱۵۲

الدولة كما تقبل تدبر؛ الدنيا كما تجبر تكسر. ۶۹

جمله	صفحه
الدهر يخلق الابدان ويجدد الامال ويدنى المنية ويباعد الامنية.	۱۵۲
الدهر يومان يوم لك ويوم عليك فاذا كان لك فلا تبطر واذا كان عليك فاصطبر.	۷۰
الدين رق؛ القضاء عتق.	۲۳۷
الراضى عن نفسه مستور عنه عيبه ولو عرف فضل غيره لسائه مابه النقص والخسران	۷۰
الرجل بفطنته لابصورته.	۱۵۳
الرزق مقسوم؛ الحريص محروم	۲۳۸
الرضاء غناء؛ السخط عناء.	۱۵۳
الرفق مفتاح النجاح.	۲۴۹
الزم الصمت فادنى نفعه السلامة.	۲۶۸
الزم الجماعة واجتنبو الفرقة.	۲۶۹
الزينة بحسن الصواب لابحسن الثياب.	۱۵۴
السكوت عن الاحمق افضل جوابه.	۱۵۴
الشجاعة عز حاضر؛ الجبن ذل ظاهر.	۷۱
الشرف بالهمم العالية لابالرمم البالية.	۷۱
الشرير لايظن باحد خيراً لانه لايراه بطبع نفسه.	۷۲
الشهوات آفات؛ اللذات مفسدات.	۲۳۸
الصادق مكرم جليل، الكاذب مهان ذليل.	۷۲
الصبر جنة الفاقة.	۲۶۹
الصبر صبران: صبر على ما تحب وصبر على ماتكره.	۱۵۵
الصبر على الفقر مع العز اجمل من الغنى مع الذل	۱۵۵
الصبر على طاعة الله اهون من الصبر على عقوبته.	۱۵۶
الصبر يناضل الحدثان؛ السخاء زين الانسان.	۷۳

جمله	صفحه
الصحة افضل النعم.	۷۳
الصدق خير القول؛ الاخلاص خير العمل.	۲۴۹
الصدق دواء منجح.	۷۴
الصدق فضيلة؛ الكذب رذيلة.	۱۵۶
الصدق لسان الحق.	۲۵۰
الصدق نجاح؛ الكذب فضاح؛ المصيب واجد؛ المخطى فاقد.	۷۴
الصدق ينجيك وان خفته؛ الكذب يرديك وان امنته.	۱۵۷
الصديق اقرب الاقارب.	۱۵۷
الصمت روضة الفكر.	۷۵
الصمت يكسيك ثوب الوقار ويكفيك مؤنة الاعتذار.	۷۵
الضمائر الصحاح اصدق شهادة من الالسن الفصاح	۱۵۸
الطاعة تنجى؛ المعصية تردى.	۲۳۹
الطاعة متجر رابح.	۱۵۸
الطمانينة الى كل احد قبل الاختبار من قصور العقل.	۷۸
الطمع مذل؛ الورع مجل.	۲۵۰
الظفر بالحزم والحزم بالتجارب.	۱۵۹
الظلم يزل القدم ويسلب النعم ويهلك الامم.	۱۵۹
العادة طبع ثان.	۷۸
العارف من عرف نفسه فاعتقها.	۱۶۰
العاقل اذا سكت فكر واذا نطق ذكر واذا نظر اعتبر.	۱۶۰
العاقل عدو لذته؛ الجاهل عبد شهوته.	۲۵۱
العاقل لايتكلم الا بحاجة اوحجة ولايشتغل الا بصلاح آخرته.	۱۶۱
العاقل لاينخدع.	۲۵۱

جمله	صفحه
العاقل من اتهم رأيه ولم يثق بكل ماتسول له نفسه.	۱۶۱
العاقل من احرز امره.	۱۶۲
العاقل من وضع الاشياء مواضعها والجاهل ضد ذلك.	۱۶۲
العاقل من وعظته التجارب؛ الجاهل من خدعته المطالب.	۱۶۳
العاقل يطلب الكمال؛ الجاهل يطلب المال.	۷۷
العاقل يعتمد على عمله والجاهل يعتمد على امله.	۷۷
العالم حى بين الموتى؛ الجاهل ميت بين الاحياء.	۱۶۳
العالم حى وان كان ميتا؛ الجاهل ميت وان كان حيا.	۷۶
العالم من شهدت بصحة اقواله افعاله.	۱۶٤
العالم من عرف ان مايعلم فى جنب مالم يعلم قليل.	۷۶
العالم من غلب هواه ولم يبع آخرته بدنياه.	۱۶٤
العالم يعرف الجاهل لانه كان قبل جاهلا؛ الجاهل لايعرف العالم لانه لم يكن من قبل عالما.	۷۹
العالم ينظر بقلبه وخاطره؛ الجاهل ينظر بعينه وناظره.	۸۰
العبد حرما قنع؛ الحر عبد ما طمع.	۸۰
العجلة مذمومة فى كل امر الافيما يدفع الشر.	۸۱
العجول مخطى وان ملك؛ المتانى مصيب وان هلك.	۱۶۵
العدل قوام الرعية.	۸۱
العز موجود فى خدمة الخالق فمن طلبه فى خدمة المخلوق لم يجده.	۷۲
العفة تضعف الشهوة.	۸۲
العفو احسن الاحسان.	۲۵۲
العفو زين القدرة.	۸۳
العقل حفظ التجارب.	۱۶۵

جمله	صفحه
العقل رسول الحق.	۲۵۲
العقل زين والحمق شين، الحزم بضاعة التوانی اضاعة.	۸۳
العقل صديق مقطوع؛ الهوی عدو متبوع.	۸٤
العقل غريزة تزيد بالعلم والتجارب.	۸٤
العقل قربة؛ الحمق غربة.	۲۳۹
العقل مصلح كل امر.	۲۷۰
العلماء غرباء لكثرة الجهال.	۱٦٦
العلم اكثر من ان يحاط به فخذ من كل شیء احسنه	۱٦٦
العلم بغير عمل وبال؛ العمل بغير علم ضلال.	۱٦۷
العلم بالفهم؛ الفهم بالفطنة، الفطنة بالبصيرة.	۲٤۰
العلم زين الاغنياء وغنی الفقراء.	۱٦۷
العلم شفاء؛ الجهل شقاء.	۲۵۳
العلم كنز عظيم لا يفنی؛ العقل ثوب جديد لا يبلی.	۸۵
العلم لا ينتهی	۸۵
العلم يدل علی العقل فمن علم عقل.	۸٦
العلم ينجد؛ الحكمة ترشد.	۱٦۸
العلم ينجيك؛ الجهل يرديك.	۸٦
العمر تفنيه اللحظات.	۲۵۳
العين بريد القلب.	۲۵٤
الغدر يضاعف السيئات.	۸۷
الغريب من ليس له حبيب.	۸۷
الغشوش لسانه حلو وقلبه مر.	۸۸
الغضب نار موقدة من كظمه اطفاها ومن اطلقه كان اول محترق بها.	۸۸

جمله	صفحه
الغنى والفقر يكشفان جواهر الرجال واوصافها.	١٦٨
الفتنة ينبوع الاحزان.	٨٩
الفرصة تمر مر السحاب فانتهزوا فرص الخير	٨٩
الفرصة سريعة الفوت بطيئة العود.	٩٠
الفرص خلص؛ الفوت غصص	٢٥٤
الفطنة هداية؛ الغباوة غواية.	٢٥٥
الفقر موت الاكبر.	٩٠
الفقر يخرس الفطن عن حجته.	١٦٩
الفقر ينسى.	٢٤٠
الفكر رشد؛ الغفلة فقد.	٢٤١
الفكر ينير اللب.	٢٧٠
الفكر يهدى.	٢٤١
القبر خير من الفقر.	١٦٩
القلب خازن اللسان؛ اللسان ترجمان الانسان.	٩١
القلب ينبوع الحكمة والاذن مغيضها.	٩١
القليل مع التدبير ابقى من الكثير مع التبذير.	١٧٠
القناعة عفاف.	٢٥٥
الكتب بساتين العلماء.	٩٢
الكذب خيانة.	٩٢
الكرم ايثار المال على العرض.	١٧٠
الكريم اذا وعد وفى واذا قدر عفى.	٩٣
الكريم عندالله محبور مثاب وعند الناس محبوب مهاب.	٢٥٦
الكريم من صان عرضه بماله واللئيم من صان ماله بعرضه.	١٧١

جمله	صفحه
الكريم يجفو اذا عنف ويلين اذا استعطف؛ اللئيم يجفو اذا استعطف ولا يلين الا اذا عنف.	۹۳
الكريم يزدجر عما يفتخر به اللئيم؛ الجاهل يستوحش مما يانس به الحكيم.	۱۷۱
الكلام كالدواء قليله نافع و كثيره قاتل.	۹۴
الكيس من كان يومه خيرا من امسه.	۹۴
اللجاج عنوان العطب.	۹۵
اللذة تلهى؛ الهوى تردى.	۱۷۲
اللسان ترجمان العقل.	۱۷۲
اللسان سبع ان اطلقته عقر.	۹۵
المال عارية؛ الدنيا فانية.	۲۵۶
المال لاينفعك حتى يفارقك.	۱۷۳
المال نهب الحوادث؛ المال سلوة الوارث.	۲۷۱
المال ينقص بالنفقة والعلم يزكو على الانفاق.	۹۶
المتعبد بغير علم كحمارة الطاحونة تدور و لاتبرح من مكانها	۹۶
المحاسن فى الاقبال هى المساوى فى الادبار.	۱۷۳
المحترس ملقى	۲۵۷
المحسن حى وان نقل الى منازل الاموات.	۹۷
المحسن معان والمسيئى مهان؛ العقل شفاء والحمق شقاء.	۹۷
المذنب على بصيرة غير مستحق للعفو.	۱۷۴
المذنب عن غير علم برى من الذنب.	۱۷۴
المرء باصغريه: بقلبه ولسانه. ان قاتل، قاتل بجنان وان نطق نطق بلسان	۱۷۵
المرء عدو لما جهل.	۹۸
المرض حبس البدن.	۲۵۷

جمله

صفحه

المروة اجتناب الرجل مایشینه‌ واکتسابه لمایزینه. ۱۷۵
المروة اسم جامع لسائر الفضائل والمحاسن. ۹۸
المروة تمنع من کل دنیة. ۱۷۶
المنع الجمیل احسن من الوعد الطویل. ۱۰۱
المزاح یورث الضغائن. ۹۹
المستشیر متحصن من السقط؛ المستبد متهور فی الغلط ۹۹
المصیبة واحدة فان جزعت کانت اثنتین. ۱۷۶
المطامع تذل الرجال؛ الموت اهون من ذل السؤال. ۱۰۰
المعروف سیادة. ۱۸۹
المعروف لایتم الابثلث: بتصغیره وتعجیله وستره. فانك اذا صغرته فقد عظمته واذا عجلته فقد هنأته واذا سترته فقد تممته. ۲۷۱
المعلم والمتعلم شریکان فی الاجر. ۷۹
المغلوب بالحق غالب. ۱۸۹
المکارم بالمکاره؛ الثواب بالمشقة ۱۹۰
المکر بمن ائتمنك کفر. ۱۰۰
المکور شیطان ۲۵۸
المنافق لسانه یسر وقلبه یطر. ۱۹۰
المنیة ولا الدنیة؛ الموت ولا ابتذال الحریة. ۲۵۸
المومن من تحمل اذی الناس ولا یتاذی احد منه. ۲۵۹
المومن من وقی دینه بدنیاه والفاجر من وقی دنیاه بدینه. ۱۹۱
المودة اقرب رحم ۱۰۱
المودة نسب مستفاد. ۱۰۲
الناس ابناء الدنیا ولایلام الرجل علی حب امه. ۲۷۹

جمله	صفحه
الناس ابناء مايحسنون	۱۹۱
الناس بزمانهم اشبه‌منهم بآبائهم	۱۰۲
الناس رجلان: جواد لايجد و واجدلايسعف	۱۰۳
الناس كالشجر شربه واحد وثمره مختلف.	۱۰۳
الناس كصور فى‌صحيفة كلما طوى بعضها نشر بعض	۱۹۲
الناس من‌خوف الذل متعجلو الذل.	۲۷۲
الناس منقوصون مدخلون الا من‌عصم‌الله.	۲۷۲
الناس نيام فاذا ماتوا انتبهوا.	۱۰۴
الندم على‌الخطيئة يمحاها.	۱۰۴
الواحد من‌الاعداء كثير.	۱۰۵
الوجدان‌سلوان؛ الفقدان‌احزان	۱۹۲
الوعدقرض والبر انجازه.	۱۰۵
الوفاء سجية‌الكرام؛ الغدرشيمة‌اللئام	۷۳
الوقارحلية والعقل.	۲۵۹
الهدية تجلب المودة	۲۶۰
اليقظة نورلغفلة؛ غرور	۲۴۲
امسك من‌طريق‌اذاخفت ضلالته..	۱۰۶
امش بدائك مامشى‌بك	۱۰۶
امقت‌الخلائق الى‌الله‌الفقيرا المزهووالشيخ‌الزانى والعالم‌الفاجر.	۱۰۷
املك‌حية نفسك وسورة غضبك حتى يسكن غضبك‌ويئوب اليك‌عقلك.	۱۰۷
ان اتاكم‌الله بنعمة فاشكروا ان ابتلاكم‌الله بمصيبة فاصبروا.	۱۰۸
ان احمد الامور عاقبة‌الصبر.	۲۷۳

جمله صفحه

انا داعیکم علی طاعة ربکم ومرشدکم الی فرائض دینکم ودلیلکم الی ماینجیکم. ۲۸۰
ان اردت قطیعة اخیك فاستبق له من نفسك بقیة یرجع الیها ان باله ذلك یوما. ۲۸۰
ان استمت علی ودود فاحرز معه من امرك واستبق له من سرك ما لعلك ان تندم علیه وقتاما. ۱۸۱
ان اسرع الخیر ثوابا البر. ۲۷۳
ان اعجل العقوبة عقوبة البغی. ۲۷۴
ان افضل اخلاق الرجال الحلم. ۲۷۴
ان اکرم الموت القتل والذی نفسی بیده لالف ضربة بالسیف اهون علی من میتة علی الفراش ۱۰۸
ان الامور اذا تشابهت اعتبر آخرها باولها. ۲۸۱
ان الحازم من لا یضر بالخدع؛ ان العاقل من لا یخدع للطمع. ۱۰۹
ان الدنیا ظل الغمام وحلم المنام والفرح الموصول بالغم والعسل المشوب بالسم ۱۰۹
ان الدنیا کالحیة لین مسها وقاتل سمها. ۱۱۰
ان الدنیا والاخرة کرجل له امراتان اذا ارضی احدیهما اسخط الاخری. ۱۱۰
ان الدهر لخصم غیر مخصوم ومحتکم غیر مظلوم ومحارب غیر محروب. ۱۱۱
ان الیل والنهار یعملان فیك فاعمل فیهما ویاخذان منك فخذ منهما. ۱۱۲
ان النساء همهن زینة الحیوة الدنیا والفساد فیها. ۲۷۵
ان النفس ابعد شیء منزعا وانها لاتزال تنزع الی معصیته فی هوی. ۲۸۲
ان النفوس اذا تناسبت ایتلفت ۲۷۶
ان الیوم عمل ولاحساب وغدا حساب ولا عمل. ۱۹۳
ان امساك الحافظ اجمل من بذل المضیع. ۲۷۵

جمله	صفحه
ان اوقاتك اجزاء عمرك فلاتنفذ الك وقتا فی غیر ماینجیك.	۱۱۲
ان اهنا الناس عیشا من کان بماقسم الله راضیا.	۱۹۳
ان بطن الارض میتة وظهرها سقیم.	۱۹۴
انتظروا الفرج ولاتیئسوا من روح الله	۱۹۴
انتقم من حرصك بالقنوع کما تنتقم من عدوك بالقصاص	۱۹۵
ان دنیاکم هذه لاهون فی عینی من عراق خنزیر فی ید مجذوم و احقر من ورقة فی فم جرادة	۱۹۵
ان ذهاب الذاهبین لعبرة للقوم المتخلفین.	۲۸۲
ان سخاء النفس عما فی ایدی الناس لافضل من سخاء البذل.	۱۹۶
ان صبرت جری علیك القلم وانت ماجور. ان جزعت جری علیك القدر وانت مازور.	۲۸۳
ان طباعك تدعوك ماالفته.	۲۷۶
انظر الی الدنیا نظر الزاهد المفارق ولاتنظر الیها نظر العاشق الوامق.	۱۹۶
ان عمرك مهر سعادتك ان انفذته فی طاعة ربك.	۲۸۳
ان عمرك وقتك اللذی انت فیه.	۱۹۸
انفع الدواء ترك المنی.	۱۱۱
انفع العلم ماعمل به	۱۹۷
انفع الکنوز محبة القلوب.	۱۹۷
ان فی الخمول لراحة	۲۷۷
ان فی کل شیء موعظة وعبرة لذوی اللب والاعتبار	۲۸۴
انك ان سالمت الله سلمت وفزت	۲۸۵
ان کان فی الغضب الانتصار ففی الحلم ثواب الابرار.	۲۸۴
ان کان فی الکلام البلاغة ففی الصمت السلامة من العثار.	۲۸۵
ان کرم الله تعالی لاینقص حکمته فلذلك لانقع الاجابة فی کل دعوة.	۱۹۸

جمله	صفحه
ان کفر النعمة لوم.	۲۷۷
انك فی سبیل من کان قبلك فاجعل جدك لاخرتك ولا تکثر بعمل الدنیا.	۲۸۶
ان کلام الحکماء اذا کان صوابا کان دواء و اذا کان خطاء کان داء.	۲۰۸
انکم الی اعراب الاعمال احوج منکم الی اعراب الاقوال.	۲۸۶
انکم الی اکتساب الادب احوج منکم الی اکتساب الفضة والذهب.	۲۰۸
انکم الی انفاق ما کسبتم احوج منکم الی اکتساب ما تجمعون.	۱۹۹
انکم باعمالکم مجازون و بها مرتهنون.	۲۸۷
انك مدرك قسمك ومضمون رزقك ومستوف ما کتب لك فارح نفسك من. شقاء الحرص ومذلة الطلب وثق بالله وخفض فی المکتسب	۲۸۷
انکم طرداء الموت الذی ان اقمتم اخذکم و ان فررتم منه ادرککم.	۱۹۹
ان کنتم تحبون الله فاخرجوا حب الدنیا من قلوبکم	۲۰۰
ان للمحن نهایات فاصبروا لها حتی تبلغ نهایاتها.	۲۰۰
ان لسانك یقتضیك ما عودته.	۲۷۸
ان للقلوب خواطر سوء والعقول تزجر عنها.	۲۸۹
ان لله ملکا ینادی فی کل یوم یا اهل الدنیا لدوا للموت وابنوا للخراب. واجمعوا للذهاب.	۲۰۱
ان لم تکن حلیما فتحلم فانه قل من تشبه بقوم الا اوشك ان تصیر منهم.	۲۰۱
ان لیلك ونهارك لا یستوعبان حاجاتك فاقسمهما بین عملك وراحتك.	۲۰۲
انما الحزم طاعة الله ومعصیة النفس	۲۸۸
انما الشرف بالعقل والادب لا بالمال والحسب.	۲۰۲
انما الورع التجری فی المکاسب والکف عن المطالب.	۲۰۳
انما اهل الدنیا کلاب عاویة وسباع ضاریة یهر بعضها علی بعض ویاکل عزیزها ذلیلها ویقهر کبیرها صغیرها.	۲۰۳

فهرست جمله‌ها

جمله	صفحه
انما حض على المشاورة لان راى المشير صرف وراى المستشير مشوب.	٢٠٤
انما سادة اهل الدنيا والاخرة جواد.	٢٨٨
ان ماضى يومك منتقل وباقيه متهم فاغتنم وقتك بالعمل.	٢٠٤
انما يعرف الفضل لاهل الفضل اولو الفضل	٢٠٥
ان من النعمة تعذر المعاصى	٢٧٨
ان وقعت بينك وبين عدوك قضية عقدت بها صلحا والبسته بها ذمة فحط عهدك بالوفاء وارع ذمتك بالامانة.	٢٠٥
انى اخاف عليكم كل عليم اللسان ومنافق الجنان يقول ماتعلمون و يفعل ما تنكرون.	٢٨٩
انى لااحثكم على طاعة الله الا واسبقكم اليها ولاانهيكم عن معصية الله الا وانتهى قبلكم عنها.	٢٠٦
اول الشهوة طرب وآخرها عطب	٢٠٦
اولى الناس بالانعام من كثرت نعم الله عليه.	٢٠٧
اوهن الاعداء كيدا من اظهر عداوته.	٢٠٧
اهجرو الشهوات فانها تقود كم الى ركوب الذنوب والتهجم الى السيئات.	٢٤٢
اهل الدنيا كركب يسار بهم وهم نيام.	٢٠٩
اهنا العيش اطراح الكلف.	٢٠٩
اياك ان تثنى على احد بما ليس فيه فان فعله يصدق عن وصفه ويكذبك.	٢١٠
اياك ان تخدع عن صديقك اوتغلب عن عدوك.	٢١٠
اياك ان تخرج صديقك اخراجا تخرجه عن مودتك واستبق له انسك موضعا تثق بالرجوع اليه.	٢٩٠
اياك ان تعتمد على اللئيم فانه يخذل من اعتمد عليه	٢٩١
اياك ان تكون على الناس طاعنا ولنفسك مداهنا فتعظم لك الحوبة	٢٩١

صفحه	جمله
	وتحرم المثوبة
۲۹۲	اياك ان توحش موادك وحشة تفضى به الى اختياره البعد عنك وايثار الفرقة
۲۹۲	اياك ان يفقدك ربك عند طاعته ويراك عند معصيته فيمقتك
۲۹۳	اياك والاعجاب وحب الاطراء فان ذلك من اوثق فرص الشيطان
۲۱۱	اياك والبطنة فمن لزمها كثرت اسقامه وفسدت احلامه
۲۹۳	اياك والتغاير فى غير موضعه فان ذلك يدعو الصحيحة الى السقم والبريئة الى الريب
۲۱۱	اياك والجور فان الجائر لايشم رائحة الجنة .
۲۹۴	اياك والحرص فانه شين الدين وبئس القرين
۲۹۴	اياك والخرق فانه شين الاخلاق
۲۱۲	اياك والظلم فانه يزول عن من تظلمه ويبقى عليك
۲۹۵	اياك والظلم فمن ظلم كراهت ايامه
۲۹۵	اياك والعجل فانه عنوان الفوت والندم
۲۹۶	اياك والغدر فانه اقبح الخيانة وان الغدور لمهان عندالله بغدره .
۲۱۲	اياك والغضب فان اوله جنون وآخره ندم .
۲۹۶	اياك والغيبة فانها تمقتك الى الله والناس وتحبط اجرك .
۲۹۷	اياك والفرقة فان الشاذ من الناس للشيطان .
۲۱۳	اياك والكلام فى مالاتعرف طريقته ولاتعلم حقيقته فان قولك يدل على عقلك وعبارتك ينبىء عن معرفتك .
۲۱۳	اياك والمجاهرة بالفجور فانه من اشد المئاثم .
۲۱۴	اياك والملق فان الملق ليس من خلائق الايمان .
۲۱۴	اياك والنفاق فان ذوالوجهين لايكون وجيها عندالله .
۱۲۴	اياك ومصادقة الكذاب فانه يقرب عليك البعيد ويبعد عنك القريب .

جمله	صفحه
اياك ان تذكر من الكلام مضحكا وان حكيته عن غيرك .	۲۱۵
اياك والنميمة فانها تزرع الضغينة وتبعد عن الله والناس .	۲۱۵
اياك وانتهاك المحارم فانها شيمة الفساق واولى الفجور والغواية .	۲۹۷
اياك وصحبة من الهاك واغراك فانه يخذلك ويوبقك .	۲۹۸
اياك وظلم من لا يجد عليك الا الله .	۲۱۶
اياك وفعل القبيح فانه يقبح ذكرك ويكثر وزرك .	۲۹۸
اياك و كثرة الكلام فانها يكثر الزلل ويورث الملل .	۲۱۶
اياك و كثرة الوله بالنساء والاغراء باللذات فان الواله ممتحن والمغرى باللذات ممتهن .	۲۱۷
اياك ومستهجن الكلام فانه يوغر القلوب .	۲۱۷
اياك ومصاحبة الفساق والفجار فان الشر بالشر ملحق.	۲۹۹
اياك ومصاحبة اهل الفسوق فان الراضی بفعل قوم كالواجد منهم .	۲۱۸
اياك ومصادقة الاحمق فانه يريد ان ينفعك فيضرك .	۲۱۸
اياك ومعاشرة الاشرار فانهم كالنار مباشرتهم تحرق .	۲۱۹
اياك ومعاشرة متتبعی عيوب الناس فانه لن يسلم مصاحبهم منهم.	۲۱۹
اين الجبابره وابناء الجبابره؟	۲۹۹
اين الذين عسكروا العساكر ومدنوا المداين؟	۳۰۰
اين الذين قالوا «من اشد مناقوه واعظم جمعا»؟	۳۰۰
اين الذين كانوا احسن آثارا واعدل افعالا واكثر ملكا؟	۳۰۱
اين الذين هزموا الصفوف و ساروا بالالوف؟	۳۰۱
اين تذهب بكم المذاهب ؟ اين تتيه بكم الغياهب وتختدعكم الكواذب؟	۳۰۲
اين من ادخر واعتقد وجمع المال فاكثر؟	۳۰۲
اين من جمع فاكثر واعتقب واعتقد ونظر بزعمه للولد؟	۳۰۳

جمله	صفحه
این من حصن و اکد و زخرف ونجد؟	۳۰۳
این من سعی واجتهدواعدواحتشد؟	۳۰۴
این یغرکم سراب الامال؟ این تخدعکم غرورالاعمال؟	۳۰۴

ب

جمله	صفحه
بادرالخیر ترشد!	۳۰۵
بادرشبابك قبل هرمك وصحتك قبل سقمك.	۳۰۶
بئس الجارجار السوء !	۳۰۶
بئس الداء الحمق !	۳۰۷
بئس الرفیق الحسود!	۳۰۷
بئس الشیمة النمیمة!	۳۰۸
بئس الوجه الوقاح!	۳۰۸
بئس الوزرا کل مال الایتام!	۳۰۹
بالاطماع تذل رقاب الرجال.	۳۰۹
بالافضال تعظم الاقدار.	۳۱۰
بالبر یستعبد الحر.	۳۱۰
بالجود یسود الرجال.	۳۱۱
بالشکر تدوم النعمة	۳۱۱
بالصمت یکثر الوقار.	۳۱۲
بالعافیة توجد لذه الحیوه	۳۱۲
بالعقول ینال ذروة الامور.	۳۱۳
بالفکر تنجلی غیاهب الامور.	۳۱۳
بالکذب یتزین اهل النفاق.	۳۱۴
بالنظر الی العواقب تؤمن المعاطب.	۳۱۴

جمله	صفحه
بر الوالدين اكبر فريضة.	۳۱۵
بر كوب الاهوال تكسب الاموال؛ بالصدق يتزين الاقوال.	۳۱۵
بسط الوجه يحسن موقع البذل.	۳۱۶
بطن المرء عدوه.	۳۱۶
بقدر الهمم تكون الهموم.	۳۱۷
بلا الانسان فى لسانه .	۳۱۷
بلاء الرجل على قدر ايمانه ودينه.	۳۱۸
بلين الجانب تأنس النفوس	۳۱۸

ت

تاج الله تربح	۳۱۹
تدارك فى آخر عمرك ما اضعته فى اوله.	۳۱۹
تدبر قبل ان تهجم	۳۲۰
ترك جواب السفيه ابلغ جوابه.	۳۲۰
تزكيه الاشرار من اعظم الاوزار.	۳۲۱
تصفية العمل اشد من العمل.	۳۲۱
تعرف حماقة الرجل فى ثلاث: كلامه فى مالا يعينه وجوابه عما لايسئل عنه وتهوره فى الامور	۳۲۲
تكبرك بمالا يبقى لك ولا تبقى له جهل.	۳۲۲
تكلموا تعرفوا فان المرء مخبو تحت لسانه:	۳۲۳
تمام العلم استعماله.	۳۲۳
تواضعوا لمن تتعلمون منه العلم ولمن تعلمونه.	۳۲۴

جمله — صفحه

ث

ثروته المال تطغی وتردی وتفنی. ۳۲۴

ثلثه تدل علی عقول اربابها: الرسول والکتاب والهدیة. ۳۲۵

ثلثه مهلکة: الجرئة علی السلطان وائتمان الخوان وشرب السم للتجربة. ۳۲۵

ثلثه لاتهنا لصاحبهن العیش: الحقد والحسد وسوء الخلق. ۳۲۶

ثلثه لایستحی منهن: خدمة الرجل ضیفه وقیامه عن مجلسه لابیه ومعلمه وطلب الحق وان قل. ۳۲۶

ثلثة من اعظم البلاء: کثرة العائله وغلبة الدین ودوام المرض. ۳۲۷

ثلثه لیس علیهن مستزاد: حسن الادب ومجانبة الریب والکف عن ال[illegible]

ثلثه مهلکات: طاعة النساء وطاعة الغضب وطاعة الشهوة. ۳۲۸

ثلث لاینظر الله الیهم: العامل بالظلم والمعین علیه والراضی به. ۳۲۸

ثلث من کن فیه کمل ایمانه: العقل والحلم والعلم. ۳۲۹

ثمرة الایمان الفوز عندالله. ۳۲۹

ثمرة الخوف الامن؛ ثمرة الحزم السلامة. ۳۳۰

ثمرة العجلة العثار. ۳۳۰

ثمرة العفة الصیانة. ۳۳۱

ثمرة العلم معرفة الله. ۳۳۱

ثمرة الوعظ الانتباه. ۳۳۲

ثمرة طول الحیوة السقم والهرم. ۳۳۲

ثوب التقی اشرف الملابس. ۳۳۳

ثوب العلم یخلدك ولایبلی ویبقیك ولا یفنی. ۳۳۲

ثیابك علی غیرك ابقی لك منها علیك. ۳۳۴

جمله | صفحه

ج

جار السوء اعظم الضراء واشد البلاء. ۳۳۴

جالس العلماء تزدد علما؛ جالس الحکماء تزدد حلما. ۳۳۵

جالس الفقراء تزدد شکرا. ۳۳۵

جاهد شهوتك وغالب غضبك وخالف سوء عادتك تزك نفسك و یکمل عقلك وتستکمل ثواب ربك. ۳۳۶

جود الفقیر یجله؛ بخل الغنی یذله. ۳۳۶

ح

حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا. ۳۳۷

حد اللسان امضی من حد السنان. ۳۳۷

حسن الادب یستر قبح النسب. ۳۳۸

حسن التدبیر ینمی قلیل المال وسوء التدبیر یفنی کثیره. ۳۳۸

حسن السیاسة یستدیم الریاسة. ۳۳۹

حسن الصورة اول السعادة. ۳۳۹

حسن الظن راحة القلب وسلامة البدن. ۳۴۰

خ

خالطوا الناس مخالطة جمیلة ان متم بکوا علیکم وان غبتم حنوا الیکم. ۳۴۰

خذ الحکمة ممن اتاك بها وانظر الی ما قال ولا تنظر الی من قال. ۳۴۱

خذ القصد فی الامور فمن اخذ القصد خفت علیه المؤن. ۳۴۱

خذ علی عدوك بالفضل فانه احد الظفرین. ۳۴۲

خذ مما لا یبقی لك لما یبقی ولا یفارقك. ۳۴۲

جمله | صفحه

خذ من كل علم احسنه فأن النحل يأكل من كل زهر ازينه. ۳۴۳

خف تامن. ۳۴۳

خليل المرء دليل على عقله و كلامه برهان فضله. ۳۴۴

خوف الله يوجب الامان ۳۴۴

خيار خصال النساء شرار خصال الرجال. ۳۴۵

خير اخوانك من واساك بخيره وخير منه من اغناك عن غيره. ۳۴۵

خير اخوانك من عنفك فى طاعه الله سبحانه. ۳۴۶

خير الامور اوسطها. ۳۴۶

خير العطاء ما كان عن غير طلب. ۳۴۷

خير العلوم ما اصلحك. ۳۴۷

خير الملوك من امات الجور واحيى العدل. ۳۴۸

خير عملك ما اصلحت به يومك وشره ما افسدت به قومك. ۳۴۸

خير كل شيئ جديده وخير الاخوان اقدمهم. ۳۴۹

خير ماورث الاباء الابناء الادب. ۳۴۹

د

دار الناس تستمتع باخائهم والقهم بالبشر تمت اضغانهم. ۳۵۰

دار بالبلاء محفوفه و بالغدر موصوفه لاتدوم احوالها ولايسلم نزالها. ۳۵۰

دار عدوك واخلص لودودك تحفظ الاخوة وتحرز المروة ۳۵۱

دار هانت على ربها فخلط حلالها بحرامها وخيرها بشرها وحلوها بمرها ۳۵۱

داووا مرضاكم بالصدقه. ۳۵۲

دليل دين الرجل ورعه. ۳۵۲

دليل عقل الرجل قوله؛ دليل اصل المرء فعله. ۳۵۳

جمله	صفحه
دوله اللئام مذلة الكرام.	۳۵۳
ذ	
ذاكر الله سبحانه مجالسه.	۳۵٤
ذر الاسراف مقتصدا واذكر في اليوم غدا.	۳۵٤
ذر السرف فان المسرف لا يحمد جوده ولا يرحم فقره.	۳۵۵
ذل في نفسك وعز في دينك وصن آخرتك وابذل دنياك.	۳۵۵
ذو الشرف لا تبطره منزلة نالها وان عظمت كالجبل الذي لا تزعزعه الرياح والدني يبطره ادنى منزلة كالكلاء الذي يحركه النسيم.	۳۵٦
ذوو العيوب يحبون اشاعه معائب الناس ليتسع لهم العذر في معائبهم	۳۵٦
ذهاب البصر خير من عمى البصيرة.	۳۵۷
ر	
رأس التقى مخالفه الهوى.	۳۵۷
راس السخاء تعجيل العطاء.	۳۵۸
راكب الظلم يكبو به مركبه.	۳۵۸
راس الفضائل العلم.	۳۵۹
راكب اللجاج متعرض بالبلاء.	۳۵۹
رب اجل تحت امل	۳٦۰
رب اخ لم تلده امك.	۳۳۰
رب امر جوابه السكوت.	۳٦۱
رب جاهل نجاته جهله	۳٦۱
رب جهل انفع من علم.	۳٦۲
رب حرب اعود من سلم	۳٦۲

جمله | صفحه

رب حرب حدثت من لفظة؛ رب صبابة غرست من لحظة. ۳۶۳
رب خیر وافاك من حیث لا ترتقبه. ۳۶۳
رب دواء جلب داء؛ رب داء انقلب شفاء ۳۶۴
رب صدیق یوتی من جهله لا من نیته. ۳۶۴
رب عالم قتله علمه. ۳۶۵
رب علم ادی الی مضلتك. ۳۶۵
رب فتنه اثارها قول ۳۶۶
رب قریب ابعد من بعید. ۳۶۶
رب کلام انفذ من السهام؛ رب کلام کالحسام. ۳۶۷
رب ملوم لا ذنب له. ۳۶۷
رب مواصله خیر منها القطیعه. ۳۶۸
ربما ادرك العاجز حاجته. ۳۶۸
ربما خرس البلیغ عن حجته. ۳۶۹
ربما عمی اللبیب عن الصواب؛ ربما ارتج علی الفصیح الجواب. ۳۶۹
رب متنسك لا دین له. ۳۷۰
رب موهبة خیر منها الفجیعة. ۳۷۰
رب نعمة لمن لا یشکرها. ۳۷۱
رب یسیر انمی من کثیر. ۳۷۱
رحم الله امرء احیا حقا و امات باطلا ودحض الجور واقام العدل. ۳۷۲
رحم الله امرء عرف قدره ولم یتعد طوره ۳۷۲
رحم الله امرء قصر الامل وبادر الاجل واغتنم المهل وتزود من العمل. ۳۷۳
رحم الله من الجم نفسه عن معاصی الله بلجامها. ۳۷۳
رزانة العقل تختبر فی الفرح والحزن. ۳۷۴

جمله	صفحه
رضی بالذل من کشف سره لغیره.	۴۷۴

ز

زکوة الجمال العفاف	۳۷۵
زکوة السلطان اغاثه الملهوف.	۳۷۵
زکوة الشجاعة الجهاد فی سبیل الله	۳۷۶
زکوة القدرة الانصاف.	۳۷۶
زلة العالم کانکسار السفینة تغرق ویغرق معها غیرها.	۳۷۷
زلة القدم تدمی؛ زلة اللسان تردی.	۳۷۷
زوال الدول باصطناع السفل.	۳۷۸
زیادة الفعل علی القول فضیلة ونقص الفعل عن القول اقبح رذیلة.	۳۷۸

س

ساعه ذل لاتفی بعزة الدهر	۳۷۹
سالم الناس تسلم دنیاك	۳۷۹
سامع الغیبة احد المغتابین	۳۸۰
سبب الفقر الاسراف.	۳۸۰
سبب الکمد الحسد.	۳۸۱
سبع اکول حطوم خیر من وال ظلوم غشوم.	۳۸۱
سرك اسیرك فان افشیته صرت اسیره.	۳۸۲
سکر الغفلة والغرور ابعد افاقة من سکر الخمور.	۳۸۲
سلونی قبل ان تفقدونی فانی بطرق السماء اخبر منکم بطرق الارض.	۳۸۳
سمع الاذن لاینفع مع غفلة القلب.	۳۸۳

جمله
صفحه

سنة الكرام ترادف الانعام. ۳۸٤
سوء الظن بالمحسن شر الاثم و اقبح الظلم. ۳۸٤

ش

شافع المذنب اقراره وتوبته اعتذاره. ۳۸۵
شاور ذوی العقول تأمن اللوم والندم. ۳۸۵
شاور قبل ان تعزم وفکر قبل ان تقدم. ۳۸٦
شتان مابین عملین: عمل تذهب لذته وتبقی تبعته وعمل تذهب مؤنته ویبقی اجره. ۳۸٦
شدة الحقد من شدة الحسد ۳۸۷
شر اخوانك من ارضاك بالباطل ۳۸۷
شر اخوانك من داهنك فی نفسك و ساترك عیبك ۳۸۸
شر الاخوان المواصل عند الرخاء و المفاصل عند البلاء. ۳۸۸
شر الاوطان مالا یأمن فیه القطان. ۳۸۹
شر البلاد بلد لاامن فیه ولاخصب ۳۸۹
شر الناس من کافی علی الجمیل بالقبیح وخیر الناس من کافی علی القبیح بالجمیل. ۳۹۰
شر الناس من کان متتبعا لعیوب الناس وعمیا عن معائبه. ۳۹۰
شر الناس من لایبالی ان یراه الناس مسیئا. ۳۹۱
شر الناس من لایقبل العذر ولایغفر الذنب ۳۹۱
شر الناس من یخشی الناس فی ربه ولایخشی ربه فی الناس. ۳۹۲
شر الناس من یری انه خیرهم ۳۹۲
شر الولاة من یخافه البریء. ۳۹۳

جمله — صفحه

شيئان لايبلغ غايتهما: العلم والعقل. ٣٩٣

شيئان لايعرف محلهما الامن فقدهما: الشباب والعافية. ٣٦٤

ص

صمت الجاهل ستره. ٣٩٤

صمتك حتى تستنطق خير من نطقك حتى تسكت ٣٩٥

صواب الجاهل كالزلة من العاقل. ٣٩٥

ض

ضادوا القسوة بالرقة. ٣٩٦

ضادوا الهوى بالعقل. ٣٩٦

ضرورات الاحوال تذل رقاب الرجال ٣٩٧

ضياع العقول فى طلب الفضول. ٣٩٧

ط

طاعة الجهول تدل على الجهل. ٣٩٨

طالب الخير من اللئام محروم. ٣٩٨

طوبى لمن اطاع ناصحا يهديه وتجنب غاويا يرديه. ٣٩٩

ظ

ظلم الحق من نصر الباطل. ٣٩٩

ظن الانسان ميزان عقله وفعله شاهد على اصله. ٤٠٠

ظن العاقل اصح من يقين الجاهل. ٤٠٠

جمله | صفحه

ع

عجبت لغافل والموت حثيث فى طلبه. ۴۰۱

عجبت للبخيل يستعجل باالفقر الذى منه هروب ويفوته الغنى الذى اياه طلب فيعيش فى الدنيا عيش الفقراء ويحاسب فى الاخرة حساب الاغنياء. ۴۰۱

عجبت لمن عرف نفسه كيف يأنس بدار الفناء. عجبت لمن عرف ربه كيف لايسعى بدار البقاء. ۴۰۲

عجبت لمن نسى الموت وهويرى من يموت. ۴۰۲

عجبت لمن يتكلم فى ما ان حكى عنه ضره وان لم يحك عنه لم ينفعه. ۴۰۳

عجبت لمن يقنط و معه النجاة وهو الاستغفار. ۴۰۳

عداوة الاقارب امض من لسع العقارب. ۴۰۴

عقول الفضلاء فى اطراف اقلامهم. ۴۰۴

علم لايصلحك ضلال ۴۰۵

على قدر الحياء تكون العفة. ۴۰۵

على قدر الحمية تكون الشجاعة. ۴۰۶

على قدر المؤنة تكون من الله المعونة. ۴۰۶

على قدر المروة تكون السخاوة ۴۰۷

عليك بالصبر فى الضيق و البلاء. ۴۰۷

عليكم بالتواصل و الموافقة واياكم المقاطعة و المهاجرة. ۴۰۸

عليكم بالقصد فى المطاعم فانه ابعد من السرف واصح للبدن واعون على العبادة. ۴۰۸

عند الامتحان يكرم الرجل اويهان. ۴۰۹

عند انسداد الفرج تبدوا مطالع الفرج. ۴۰۹

جمله | صفحه

عند زوال القدرة يتبين الصديق من العدو ٤١٠

عند زوال النعم يعرف الصديق من العدو. ٤١٠

عند نزول الشدائد تظهر فضائل الانسان. ٤١١

عود الفرصة بعيد مرامها. ٤١١

عود لسانك لين الكلام وبذل السلام يكثر محبوك ويقل مبغضوك. ٤١٢

عيبك مستور ما اسعدك جدك. ٤١٢

غ

غارس شجرة الخير يجتنيها احلى ثمرة ٤١٣

غاض الصدق فی الناس وفاض الکذب واستعمل المودة باللسان وتشاحنوا بالقلوب. ٤١٣

غافض الفرصة عند امكانها فانك غير مدركها عند فوتها. ٤١٤

غاية الجود بذل الموجود. ٤١٤

غاية الحياء ان يستحيى المرء من نفسه ٤١٥

غاية العقل الاعتراف بالجهل ٤١٥

غنا العاقل بعلمه؛ غنا الجاهل بماله. ٤١٦

ف

فاز من اصلح عمل يومه و استدرك فوارط امسه. ٤١٦

فخر المرء بفضله لا باصله. ٤١٧

فروا كل الفرار من الفاجر الفاسق. ٤١٧

فضل الرجل يعرف من قوله. ٤١٨

فكر المرء مرآة تريه حسن عمله من قبحه. ٤١٨

فكر ثم تكلم تسلم من الزلل ٤١٩

جمله	صفحه
فی تصاریف الاحوال یعرف جواهر الرجال.	۴۱۹
فی سعة الاخلاق کنوز الارزاق.	۴۲۰

ق

جمله	صفحه
قدرتك علی نفسك افضل القدرة وامرتك علیها خیر الامرة.	۴۲۰
قدکان صاحبکم هذا یسافر فان قدم علیکم فعدوه فی بعض سفراته والا فقدمتم الیه.	۴۲۱
قدیزل الحکیم؛ قدیزهق الحلیم.	۴۲۱
قدیکبو الجواد.	۴۲۲
قلوب الرعیة خزائن ملکها فما اودعها من عدل اوجور وجده.	۴۲۲
قلیل الحق یدفع کثیر الباطل کما ان القلیل من النار یحرق کثیر الحطب.	۴۲۳

ك

جمله	صفحه
کثرة الدین یصیر الصادق کاذبا.	۴۲۳
کثرة المال تفسد القلوب وتنشیء الذنوب.	۴۲۴
کثرة الهذر تمل الجلیس.	۴۲۴
کثرة ضحك الرجل تذهب وقاره.	۴۲۵
کفی بالمرء کیسا ان یعرف معائبه.	۴۲۵
کل شیء یعز حین ینزر الا العلم فانه یعز حین یغزز.	۴۲۶
کل شیء یحتاج الی العقل والعقل یحتاج الی الادب.	۴۲۶
کل عاقل مغموم؛ کل عارف مهموم.	۴۲۷
کل ماض فکان لم یکن؛ کل آت فکان قدکان.	۴۲۷
کلما قاربت اجلا فاحسن عملا.	۴۲۸
کلما کثر خزان الاسرار کثر ضیاعها	۴۲۸

جمله	صفحه
کل لاینفع یضر والدنیا مع حلاوتها تمر.	۴۲۹
کل یحصد مازرع و یجزی بماصنع.	۴۲۹
کما ان الصدایایأکل الحدید حتی یفنیه کذلك الحسد یکمد الجسد.	۴۳۰
کما تدین تدان؛ کماتعین تعان.	۴۳۰
کم من انسان اهلکه لسان.	۴۳۱
کم من ذلیل اعزه عقله؛ کم من عزیز اذله جهله	۴۳۱
کم من عقل اسیر عند هوی امیر.	۴۳۲
کم من غنی یستغنی عنه؛ کم من فقیر یفتقر الیه.	۴۳۲
کم من وضیع رفعه حسن خلقه؛ کم من رفیع وضعه قبح خرقه.	۴۳۳
کن بالمعروف آمرا وعن المنکر ناهیا.	۴۳۳
کن جوادا موثرا او مقتصدا مقدرا و ایاك ان تکون الثالث.	۴۳۴
کن حلو الصبر عند مر الامر.	۳۳۴
کن زاهدا فیما یرغب فیه الجهول.	۴۳۵
کن سمحا ولاتکن مبذرا.	۴۳۵
کن فی الشدائد صبورا و فی الزلازل وقورا.	۴۳۶
کن کالنحل ان اکلت اکلت طیبا وان وضعت وضعت طیبا وان وقعت علی عود لم تکسره.	۴۳۶
کن لدنیاك کانك تعیش ابدا و کن لاخرتك کانك تموت غدا.	۴۳۶
کن لینا من غیر ضعف شدیدا من غیر عنف.	۴۳۷
کن وصی نفسك وافعل فی مالك ما تحب ان یفعله فیه غیرك.	۴۳۸
کیف تبقی فی حالتك والدهر مسرع فی احالتك؟	۴۳۸
کیف تفرح بعمر تنقصه الساعات؟	۴۳۹
کیف یانس بالله من لایستوحش من الخلق؟	۴۳۹

جمله	صفحه
کیف یعرف غیره من یجهل نفسه؟	٤٤٠
کیف یهتدی الضلیل مع غفلة الدلیل؟	٤٤٠
کیف یهدی غیره من یضل نفسه؟	٤٤١
ل	
لا اشجع من بریء.	٤٤١
لا تأس علی مافات ولاتفرح بما هو آت.	٤٤٢
لا تأمن مجالس الاشرار غوایل البلاء.	٤٤٢
لا تتخذن عدو صدیقك صدیقا.	٤٤٣
لا تتکلمن اذا لم تجد للکلام موقعا.	٤٤٣
لاتثقن بعهد من لادین له؛ لاتمنحن ودك من لاوفاء له.	٤٤٤
لاتحدث بماتخاف تکذیبه.	٤٤٤
لاتخافوا ظلم ربکم ولکن تخافوا ظلم انفسکم.	٤٤٥
لاتخف الاذنبك ولا ترج الاربك.	٤٤٥
لاتستحیی من الحطاء القلیل فان الحرمان اقل منه.	٤٤٦
لاتستصغرن عدواوان ضعف.	٤٤٦
لاتستکثرن من اخوان الدنیا فانك ان عجزت عنهم تحولوا اعداء وان مثلهم کمثل النار کثیرها یحرق و قلیلهاینفع.	٤٤٧
لاتسرعن الی ارفع موضع فی المجلس.	٤٤٧
لاتسرعن الی الغضب فیتسلط علیك بالعادة.	٤٤٨
لاتسیئ اللفظ وان ضاق علیك الجواب.	٤٤٨
لاتسیء الی من احسن الیك فمن اساء الی من احسن الیه فقد منع الاحسان.	٤٤٩
لاتشرکن فی رأیك جبانا یضعفك عن الامر ویعظم علیك مالیس بعظیم.	٤٤٩
لاتشعر قلبك الهم علی مافات فیشغلك عن الاستعداد لما هو آت.	٤٥٠

جمله	صفحه
لاتصحب من يحفظ مساويك وينسى فضائلك.	٤٥٠
لاتصحبن ابناء الدنيا فانك ان اقللت استعلوك وان اكثرت حسدوك.	٤٥١
لاتصدق من يقابل صدقك بتكذيبه.	٤٥١
لاتضمن مالا تقدرعلى القيام به.	٤٥٢
لاتضيعن حق اخيك اتكالا على ما بينك وبينه فليس هولك باخ ما اضعت حقه.	٤٥٢
لاتعاجل الذنب بالعقوبة واجعل بينهما للعفوموضعا.	٤٥٣
لاتعادوا في مالاتعرفون فان اكثر العلم فيما لاتعرفون.	٤٥٣
لاتعد عما تعجزعن الوفاء به.	٤٥٤
لاتعدن غنيا من لم يرزق من ماله.	٤٥٤
لاتعن قويا على ضعيف؛ لاتؤثر دنيا على شريف.	٤٥٥
لاتغالب من لاتقدرعلى رفعه.	٤٥٥
لاتغترن بمجاملة العدوفانه كالماء و ان اطيل اسخانه بالنار لم ينفع من اطفائها.	٤٥٦
لاتغتم بالفقروالبلاء فان الذهب يجرب بالنارو المؤمن يجرب بالبلاء.	٤٥٦
لاتغلق بابا يعجزك افتتاحه.	٤٥٧
لاتفرحن بسقطة غيرك فانك لاتدرى ما يحدث بك الزمان.	٤٥٧
لاتقولن ماتسؤك جوابه.	٤٥٨
لاتقوم حلاوة اللذة بمرارة الافات.	٤٥٨
لاتلتبس بالسلطان فى وقت اضطراب الاموعليه فان البحرلايكاد يسلم راكبه مع سكونه فكيف لايهلك مع اختلاف رياحه واضطراب امواجه.	٤٥٩
لاتنال الصحة الابالحمية.	٤٥٩
لاتنظر الى من قال و انظر الى ماقال.	٤٦٠
لاتؤتى البيوت الامن ابوابها ومن اتاها من غيرابوابها كان سارقا.	٤٦٠

جمله | صفحه

لاتوخرانالة المحتاج الی غدفانك لاتدری ما یعرض لك وله فی غد. ٤٦١
لاحلل کالا داب. ٤٦١
لاخیرفی السکوت عن الحق کماانه لاخیرفی القول بالباطل ٤٦٢
لاخیرفی قوم لیسوابنا صحین ولایحبون الناصحین. ٤٦٢
لادواء لمشعوف بدائه؛ لاشفاء لمن کتم طبیبه دائه. ٤٦٣
لاذخر کالعلم. ٤٦٣
لاشیی‌ء احسن من عقل مع علم وعلم مع حلم وحلم مع قدرة. ٤٦٤
لاعقل مع الشهوة ٤٦٤
لاعیش لسیی‌ء الخلق. ٤٦٥
لاغناء کالقنوع. ٤٦٥
لافقر لعاقل لاغناء لجاهل. ٤٦٦
لایترك الناس شیئا من دنیا هم لاصلاح آخرتهم الاعوضهم الله سبحانه خیر امنه ٤٦٦
لایترك الناس شیئا من دینهم لاصلاح دنیاهم الافتح الله علیهم ماهواضرمنه. ٤٦٧
لایحمد حامد الاربه؛ لایلم لائم الانفسه. ٤٦٧
لایحول الصدیق الصدوق عن المودة وان جفی. ٤٦٨
لایخلوا النفس من امل حتی تدخل فی الاجل. ٤٦٨

م

لایدرك الله جل جلاله العیون بمشاهدة العیان لکن یدر که القلوب بحقایق الایمان. ٤٦٩
لایستحیین احدکم اذاسئل عما لایعلم ان یقول لااعلم. ٤٦٩
لایشبع المؤمن واخاه جائع. ٤٧٠
لایصغرن عندك الرأی الخطیر اذااتاك به الرجل الحقیر. ٤٧٠
لایعاب الرجل باخذ حقه وانمایعاب باخذ مالیس له ٤٧١

جمله	صفحه
لایکن المحسن والمسیء الیک سواء فان ذلک یزهد المحسن فی الاحسان و یتابع المسیء الی الاسائة.	۴۷۱
لایکون الصدیق صدیقا حتی یحفظ اخاه فی غیبته ونکبته و وفاته.	۴۷۲
لاینبغی للعاقل ان یقیم علی الخوف اذا وجد الی الامن سبیلا.	۴۷۲
لاینجع تدبیر من لایطاع	۴۷۳
لاینصح اللئیم احدا الاعن رغبة اورهبة.	۴۷۳
لاینفع الایمان بغیر التقوی.	۴۷۴
لایواد الاشرار الااشباههم لایصطنع اللئام الاامثالهم.	۴۷۴
لذة الکرام فی الاطعام؛ لذة اللئام فی الطعام.	۴۷۵
لسان الجاهل مفتاح حتفه.	۴۷۵
لسان العاقل وراء قلبه؛قلب الاحمق وراء لسانه.	۴۷۶
لسان المرائی جمیل وفی قلبه الداء الدخیل.	۴۷۶
لکل امرء فی ماله شریکان: الوارث والحوادث.	۴۷۷
لکل حی موت؛ لکل شیء فوت.	۴۷۷
لکل شیء آفة وآفة الخیر قرین السوء.	۴۸۷
لکل هم فرج؛ لکل ضیق مخرج.	۴۷۸
للاحمق مع کل قول یمین.	۴۷۹
للانسان فضیلتان: عقل ومنطق، فبالعقل یستفید وبالمنطق یفید.	۴۷۹
للحازم فی کل فعل فضل.	۴۸۰
للشدائد تدخر الرجال.	۴۸۰
للظلم تبعات موبقات.	۴۸۱
لم یذهب من مالک ماوقی عرضک.	۴۸۱

جمله — صفحه

لم يسد من افتقر اخوانه الى غيره. ۴۸۲

لم يضع من مالك ماقضى فرضك. ۴۸۲

لم يضع شيء عن حسن الخلق. ۴۸۳

لم ينل احد من الدنيا حبرة الاعقبته عبرة. ۴۸۳

لن لمن غالظك فانه يوشك ان يلين لك. ۴

لن يتصل المرء بالخالق حتى ينقطع عن الخلق. ۴۸۴

او ان الموت يشترى لاشتريه الاغنياء. ۴۸۵

لو تميزت الاشياء لكان الصدق مع الشجاعة وكان الجبن مع الكذب. ۴۸۵

لو جرت الارزاق بالالباب والعقول لم تعش بهائم والاحمق. ۴۸۶

لو صببت الدنيا على المنافق بجملتها حتى ان يحبنى ما احبنى.

لو عقل اهل الدنيا لخربة الدنيا. ۴۸۷

ليس بلد احق بك من بلد. خير البلاد ما جملك. ۴۸۷

ليس ثواب عند الله سبحانه اعظم من ثواب السطان العادل والرجل المحسن. ۴۸۸

ليس لك باخ من احوجك الى حاكم بينك و بينه. ۴۸۸

ليس لهذا الجلد الرقيق صبر على النار. ۴۸۹

م

ما احق العاقل ان يكون له ساعة لا يشغله عنها شاغل يحساب فيها نفسه فينظر فيما اكتسب لها وعليها فى ليلها ونهارها! ۴۸۹

ما اختلف دعوتان الا كانت احديهما ضلالة. ۴۹۰

ما اخذ الله على اهل الجهل ان يتعلموا حتى اخذ على اهل العلم ان يعلموا. ۴۹۰

ما اسرع الساعات فى الايام واسرع الايام فى الشهور و اسرع الشهور فى السنة واسرع السنة فى هدم العمر! ۴۹۱

صفحه | جمله

ماأعظم اللهم ماترى من خلقك واصغر عظيمه فی جنب ماغاب
عنا من قدرتك ۴۹۱
ما افقر من ملك فهما ۴۹۲
ما اقبح بالانسان ان یكون ذاوجهین! ۴۹۲
ما اكثر العبر وماأقل الاستعبار! ۴۹۳
ماالانسان لولااللسان الاصورة ممثلة او بهیمة مهملة؟ ۴۹۳
ماانكرت الله منذعرفته. ۴۹۴
ماأحصن الدول مثل العدل ۴۹۴
مادح الرجل بمالیس فیه مستهزیء به. ۴۹۵
ماضل من استشار ۴۹۵
ماقسم الله بین عباده افضل من العقل. ۴۹۶
ما كل رام یصیب ۴۹۶
مالابن آدم والفخر واوله نطفة وآخره جیفة لایرزق نفسه ولایدفع حتفه ۴۹۷
مثل الدنیا كظلك ان وقفت وقف وان طلبته بعد. ۴۹۷
مذیع الفاحشة كفاعلها؛ مستمع الغیبة كقائلها. ۴۹۸
مرارة الصبر یثمر الظفر. ۴۹۸
مسكین ابن آدم مكتوم الاجل مكنون العلل تؤلمه البقة وتنتنه
العرقة وتقتله الشرقة. ۴۹۹
مصاحب الدنیا هدف للنوائب و الغیر ۴۹۹
مصاحبة الجاهل شوم. ۵۰۰
من آمن خائفا آمنه الله من عقابه ۵۰۰

جمله | صفحه

من ابان عیبك فهو ودودك؛ من ساتر عیبك فهو عدوك. ۵۰۱
من ابصر زلته صغرت عنده زلة غیره. ۵۰۱
من اتخذه الحق لجاما اتخذه الناس اماما. ۵۰۲
من اتعب نفسه فی ما لا ینفعه وقع فیما یضره. ۵۰۲
من اتقی قلبه لم یدخله الحسد. ۵۰۳
من اجتریء علی السلطان فقد تعرض للهوان. ۵۰۳
من احب شیئا لهج بذکره. ۵۰۴
من احبك نهاك. ۵۰۴
من اخطاء سهم المنیة قیده الهرم. ۵۰۵
من استدام قرع الباب ولج ولج. ۵۰۵
من استرشد غوی اضل؛ من استنجد ذلیلا اذل. ۵۰۶
من استعان بالله اعانه. ۵۰۶
من استعمل الرفق لان له الشدائد. ۵۰۷
من استغنی عن الناس اغناه الله. ۵۰۷
من استقبل الامور ابصر؛ من استدبر الامور تحیر. ۵۰۸
من استقبل وجوه الاراء عرف مواقع الخطاء. ۵۰۸
من استنصحك فلا تغشه؛ من وعظك فلا توحشه. ۵۰۹
من اشتغل بالفضول فاته من مهمه المأمول. ۵۰۹
من اشرف افعال الکریم تغافله عما یعلم. ۵۱۰
من اشفق علی نفسه لم یظلم غیره. ۵۱۰
من اطاع التوانی احاطت به الندامة. ۵۱۱
من اطاع ربه ملك؛ من اطاع هواه هلك. ۵۱۱
من اطرح الحقد استراح قلبه ولبه. ۵۱۲

جمله | صفحه

جمله	صفحه
من اظهر فقره اذل قدره.	۵۱۲
من اعتزل سلم.	۵۱۳
من اعجبته ارائه غلبته اعدائه.	۵۱۳
من اعظم الفجائع اضاعة الصنائع.	۵۱۴
من اعظم المکر تحسین الشر.	۵۱۴
من اعظم مصائب الاخیار حاجتهم الی مداراة الاشرار.	۵۱۵
من افحش الخیانة خیانة الودائع.	۵۱۵
من افشی سرک ضیع امرک.	۵۱۶
من افضل المکارم تحمل المغارم واقراء الضیوف	۵۱۶
من افضل النصح الاشارة بالصلح.	۵۱۷
من افضل الورع ان لاتعتمد فی خلوتک ماتستحیی من اظهاره فی علانیتک.	۵۱۷
من اقبح المذام مدح اللئام.	۵۱۸
من اقل الاسترسال سلم؛ من اکثر الاسترسال ندم.	۵۱۸
من اکتفی بالتلویح استغنی عن التصریح.	۵۱۹
من اکتفی بالیسیر استغنی عن الکثیر.	۵۱۹
من اکرم نفسه اهانته.	۵۲۰
من التوانی یتولد الکسل.	۵۲۰
من الحکمة طاعتک لمن فوقک واجلالک من فی طبقتک وانصافک من دونک.	۵۲۱
من السعادة التوفیق لصالح الاعمال.	۵۲۱
من المروة ان یبذل الرجل بماله ویصون عرضه.	۵۲۲
من امات شهوته احیی مروته؛ من کثرت شهوته ثقلت مؤنته.	۵۲۲
من امارات الاحمق کثرة تلونه.	۵۲۳
من بخل بماله علی نفسه خازنه علی بعل عرسه.	۵۲۳

جمله	صفحه
من بذل ماله جل؛ من بذل عرضه ذل.	٥٢٤
من بصرك عيبك فقد نصحك؛ من مدحك فقد ذبحك.	٥٢٤
من بلغ غاية مايحب فليتوقع غاية مايكره.	٥٢٥
من تاب فقد اناب.	٥٢٥
من تاجرك بالنصح فقد اجزل لك الربح.	٥٢٦
من تتبع خفيات العيوب حرم مودات القلوب.	٥٢٦
من ترقب الموت سارع الى الخيرات.	٥٢٧
من تمام المروة ان تنسى الحق الذى لك وتذكر الحق الذى عليك.	٥٢٧
من توفيق الرجل اكتسابه المال من حله.	٥٢٨
من توقر وقر؛ من تكبر حقر.	٥٢٨
من توقى سلم؛ من تهور ندم	٥٢٩
من جارفى ملكه؛ تمنى الناس هلكه.	٥٢٩
من جار قصم عمره.	٥٣٠
من جانب الاخوان على كل ذنب قل اصدقاؤه.	٥٣٠
من جهل موضع قدمه ذل.	٥٣١
من حسنت سريرته لم يخف احدا؛ من سائت سريرته لم يأمن ابدا.	٥٣١
من حسن بالناس حاز منهم المحبة.	٥٣٢
من حفر بئراً لاخيه وقع فيه.	٥٣٢
من حقارة الدنيا عندالله ان لاينال مالديه الا بتركها.	٥٣٣
من حق الراعى ان يختار للرعية مايختاره لنفسه.	٥٣٣
من خاف سوطك تمنى موتك.	٥٣٤
من خالط السفهاء حقر.	٥٣٤

جمله	صفحه
من خان سلطانه بطل امانه .	٥٣٥
من خان وزيره فسد تدبيرة .	٥٣٥
من دخل مداخل السوء اتهم .	٥٣٦
من ذكر الله ذكره .	٥٣٦
من راعى الايتام روعى فى بنيه .	٥٣٧
من رجاك فلا تخيب امله .	٥٣٧
من خبث عنصره ساء محضره .	٥٣٨
من خذل جنده نصر اضداده .	٥٣٨
من رضى بقسم الله لم يحزن على مافاته .	٥٣٩
من رغب فيك عند اقبالك زهد منك عند ادبارك .	٥٣٩
من رغب فى نيل الدرجات العلى فليغلب الهوى .	٥٤٠
من رقى درجات الهمم عظمته الامم .	٥٤٠
من ركب الباطل اذله مركبه .	٥٤١
من زرع خيرا حصد اجرا	٥٤١
من ساءت سيرته سرت منيته ،	٥٤٢
من ساء خلقه ضاق رزقه من كرم خلقه اتسع رزقه .	٥٤٢
من سأل علم .	٥٤٣
من سأل فوق قدره استحق الحرمان .	٥٤٣
من سعى فى طلب السراب طال تعبه و كثر عطشه .	٥٤٤
من صاحب العقلاء وقر .	٥٤٤
من صبر هانت مصيبته .	٥٤٥
من صدقت لهجته قويت حجته .	٥٤٥
من صدق مقاله زاد اجلاله	

جمله | صفحه

من صغر الهمة حسد الصديق على النعمة. ٥٤٦

من ضعف جده قوى ضده. ٥٤٧

من ضعف عن حمل سره كان عن سر غيره اضعف. ٥٤٧

من طال عمره فجع باحبابه. ٥٤٨

من طلب صديقا صادقا وافيا طلب من لا يجده. ٥٤٨

من طلب عيبا وجده. ٥٤٩

من ظلم ظلم. ٥٤٩

من عادى الناس استثمر الندامة. ٥٥٠

من عاش مات. ٥٥٠

من عامل بالرفق غنم، من عامل بالعنف ندم. ٥٥١

من عجل زل. ٥٥١

من عدل عن واضح المحجة غرق فى اللجة. ٥٥٢

من عدل فى سلطانه استغنى عن اخوانه. ٥٥٢

من عذب لسانه كثر اخوانه. ٥٥٣

من عرف الايام لم يغفل عن الاستعداد. ٥٥٣

من عرف الدنيا تزهد. ٥٥٤

من عرف الناس تفرد. ٥٥٤

من عرف الناس لم يعتمد عليهم. ٥٥٥

من عرف بالكذب قلت الثقة به. ٥٥٥

من عرف نفسه، فقد عرف ربه. ٥٥٦

من عصى الدنيا اطاعته. ٥٥٦

من عصى الدنيا اطاعته، من اعرض عن الدنيا اتته. ٥٥٧

جمله	صفحه
من عظم صغار المصائب ابتلی بکبارها .	۵۵۷
من علامات الادبار مقارنة الارذال .	۵۵۸
من علامات الشقاء الاسائة الی الاخیار .	۵۵۸
من عمل بالحق، مال الیه الخلق.	۵۵۹
من غالب من فوقه قهر.	۵۵۹
من غلب هواه علی عقله ظهرت علیه الفضائح .	۵۶۰
من قال مالا ینبغی سمع مالا یشتهی .	۵۶۰
من قام بشرائط العبودیة اهل للعتق ومن قصر عن احکام الحریة اعید الی الرق .	۵۶۱
من قبل عطائك فقد اعانك علی الکرم.	۵۶۱
من قصر عن السیاسة صغر عن الریاسة .	۵۶۲
من قعد به حسبه نهض به ادبه :	۵۶۲
من قل اکله صفا فکره .	۵۶۳
من قلت تجربته خدع .	۵۶۳
من قنع غنی .	۵۶۴
من قوی هواه ضعف عزمه	۵۶۴
من کانت له فکرة فله فی کل شی عبرة .	۵۶۵
من کتم الاطباء مرضه فقد خان بدنه .	۵۶۵
من کتم علما فکانه جاهل .	۵۶۶
من کثرت نعم الله علیه کثرت حوائج الناس الیه فان قام فیها بما اوجب الله فقد عرضها للدوام وان منع ما اوجب الله فیها فقد عرضها للزوال .	۵۶۶
من کثر لهوه قل عقله .	۵۶۷
من کثر نفاقه لم یعرف وفاقه .	۵۶۷

جمله	صفحه
من كثر هزله بطل جده .	٥٦٨
من لا دين له لا مروة له .	٥٦٨
من لبس الكبر والسرف خلع الفضل والشرف	٥٦٦
من لم يتعظ بالناس وعظ الله الناس به .	٥٦٩
من لم يتعلم فى الصغر لم يتقدم فى الكبر .	٥٧٠
من لم يتعلم لم يعلم .	٥٧٠
من لم يرحم لم يرحم .	٥٧١
من لم يصبر على مضض التعليم بقى فى ذل الجهل .	٥٧١
من لم يصبر على مضض الحمية طال سقمه .	٥٧٢
من لم يصلح نفسه لم يصلح غيره .	٥٧٢
من لم يعرف الخير من الشر فهو من البهائم	٥٧٣
من لم ينفعك حيوته فعده فى الموتى	٥٧٣
من مدحك بماليس فيك فهو خليق بان يذمك بماليس فيك .	٥٧٤
من مدحك غير صنيعة فلاتامن ذمه من غير قطيعة .	٥٧٤
من ملك نفسه على امره ؛ من ملكته نفسه قل قدره .	٥٧٥
من منع العطاء منع الثنا	٥٧٥
من مهانة الكذاب جوده باليمين بغير مستحلف .	٥٧٦
من نظر فى العواقب سلم من النوائب .	٥٧٦
من وجد دوردا عذبا يرتوى منه فلايغتنمه يوشك ان يظمأ ويطلبه فلايجده .	٥٧٧
من وضعته دنائة ادبه لم يعلوه شرف حسبه	٥٧٧
من يصبر يظفر .	٥٧٨
من يعط باليد القصيرة يعط باليد الطويلة .	٥٧٨

جمله	صفحه
موت الولد قاصمة الظهر .	۵۷۹
موت وحی خیر من عیش شقی .	۵۷۹

ن

نزول القدر یعمی البصر .	۵۸۰
نزه نفسک عن کل دنیة وان ساقتک الی الرغائب .	۵۸۰
نصحک بین الملاء تقریع .	۵۸۱
نعم الجهال کروضة علی مزبلة .	۵۸۱
نفس المرء خطاه الی اجله .	۵۸۲

و

واضع معروفه فی غیر مستحقه مضیع له .	۵۸۲
والد السوء یعر السلف ویفسد الخلف .	۵۸۳
والله لئن فررتم من سیف العاجلة لاتسلموا من سیوف الاخرة .	۵۷۳
وجدت المسالمة مالم یکن وهن فی الاسلام انجع من القتال .	۵۸۴
وحدة المرء خیر له من قرین السوء .	۵۸۴
وزراء السوء اعوان الظلمة واخوان الاثمة .	۵۸۵
وعد الکریم نقد .	۵۸۵
وقاحة الرجل تشینه .	۵۸۶
ولاة الجور شرار الامة واضداد الائمة .	۵۸۶
ولد السوء یهدم الشرف ویشین السلف .	۵۸۷
ولوع النفس باللذات یغوی ویردی .	۵۸۷
هیهات لولا التقی لکنت ادهی العرب .	۵۸۸

جمله | صفحه

ی

یأتی علی الناس زمان لایقرب فیه الاالماحل ولا یستظرف فیه الا الفاجر و لایضعف فیه الاالمنصف . ۵۸۸

یا دنیا، غری غیری؛ لاحاجة لی فیک. قدطلقتک ثلثا لارجعة لی فیها ۵۸۹

یا عبدالله لاتعجل فی عیب عبدبذنبه فلعله مغفورله ولاتامن . علی نفسک صغیر معصیة فلعلک معذب علیها . ۵۸۹

یا عبیدالدنیا والعاملین لها اذا کنتم فی النهار تبیعون وتشترون و فی اللیل علی فراشکم تتقلبون وتنامون وفیما بین ذلک عن الاخرة تغفلون و بالعمل تسوفون فمتی تفکرون فی الارشاد وتقدمون الزاد و متی تهتمون بامر المعاد ؟ ۵۹۰

یبلغ الصادق بصدقه مایبلغه الکاذب باحتیاله . ۵۹۰

یحتاج ذوی النائل الی السائل . ۵۹۱

یستدل علی الادبار باربع: سوء التدبیر و قبح التبذیر وقلة الاعتبار و کثرة الاغترار . ۵۹۱

یستدل علی زوال الدول باربع: تضییع الاصول والتمسک بالفروع وتقدم الاراذل وتاخر الافاضل . ۵۹۲

یسروا ولاتعسروا وخففوا ولاتثقلوا . ۵۹۲

یسیر الامل یوجب کثیر العمل . ۵۹۳

یسیر الدنیا یکفی و کثیرها یردی . ۵۹۳

یسیر یکفی خیر من کثیر یطغی . ۵۹۴

یشفیک من حاسدک انه یغتاط عندسرورک . ۵۹۴

یقبح علی الرجل ان ینکر علی الناس منکرات وینهیهم عن رذائل و سیئات واذا خلابنفسه ارتکبها ولایستنکف من فعلها . ۵۹۵

جمله	صفحه
یکتسب الصادق بصدقه ثلثا: حسن الثقة به و المحبة له و المهابة منه.	۵۹۵
یکرم السلطان لسلطانه و العالم لعلمه و المعروف لمعروفه و الکبیر لسنه.	۵۹۶
یمتحن الرجل بفعله لا بقوله.	۵۹۶
ینام الرجل علی الثکل و لا ینام علی الظلم.	۵۹۷
ینبیء عن قیمة کل امرء علمه و عقله.	۵۹۷
ینبغی ان یکون افعال الرجل احسن من اقواله و لا تکون اقواله احسن من افعاله	۵۹۸
ینبغی ان یتداوی المرء من ادواء الدنیا کما یتداوی ذو العلة و یحتمی من شهواتها کما یحتمی المریض.	۵۹۸
ینبغی للعاقل ان یخاطب الجاهل مخاطبة الطبیب المریض	۵۹۹
ینبغی لمن رضی بقضاء الله سبحانه ان یتوکل علیه.	۵۹۹
ینبغی لمن عرف الزمان ان لا یأمن صروفه و الغیر.	۶۰۰
ینبغی لمن عرف الفجار ان لا یعمل عملهم.	۶۰۰
ینبغی لمن عرف الله سبحانه ان یرغب فیما لدیه.	۶۰۱
یوم المظلوم علی الظالم اشد من یوم الظالم علی المظلوم	۶۰۱

فهرست موضوعات

بترتیب حروف الفبا

موضوع — صفحات

آبرو ۱۷۰ - ۱۷۱

آخرت ۱۱۰ - ۱۳۸ - ۱۵۱ - ۱۹۳ - ۲۰۱ - ۲۸۶ - ۳۴۲ - ۳۵۵ .
۴۰۲ - ۴۲۱ - ۴۳۷ - ۴۶۶ - ۴۶۷ - ۴۸۹ - ۵۵۳ - ۵۹۰

آدمی ۴۹۹

آرزو ۵۳ - ۱۴۳ - ۲۳۳ - ۲۳۶ - ۳۰۴ - ۳۶۰ - ۳۷۳ - ۴۶۸

آزادی ۱۵۰ - ۵۶۱

آزمایش ۳۱۸ - ۳۷۴ - ۴۰۹ - ۴۱۰ - ۴۱۱ - ۴۱۹ - ۴۵۶

آفرینش ۴۹۱

آموزش ۴۷ - ۷۹ - ۱۲۸ - ۱۳۶ - ۱۶۶ - ۳۲۴ - ۴۹۰ - ۵۷۰ -
۵۷۱

آمیزش ۲۱۹ - ۳۴۰ - ۴۴۷ - ۵۱۸ - ۵۳۴

آینده ۴۲۷ - ۴۴۲ - ۴۵۰

اجتماع ۲۶۹

اختلاف ۴۹۰

احتیاج ۴۰۶

احتکار ۲۴۳

احسان ۴۹ - ۱۴۱ - ۲۳۵ - ۵۳۷ («بخشش» و «نیکوکاری» را نیز ببینید.)

ادب ۱۳۶ - ۱۴۲ - ۲۰۲ - ۲۰۸ - ۳۲۷ - ۳۳۸ - ۴۲۶ - ۴۴۷ -
۴۶۱ - ۵۶۲

موضوع	صفحات
ارشاد	۲۲۶
استغفار	۴۰۳ («توبه» و «پوزش» را نیز ببینید.)
اسراف	۵۸ - ۳۵۴ - ۳۵۵ - ۳۸۰ - ۴۳۵ - ۵۶۹ - ۵۹۱
اصلاح	۳۲۱
اصلاح نفس	۳۸ - ۱۲۰ - ۱۳۴ - ۵۷۲ - ۵۸۰
اصل و نسب	۴۱۷
اعتراف	۳۸۵ - ۴۱۵ - ۴۶۹
اعتماد	۳ - ۷۸ - ۱۳۵ - ۴۴۴
اعمال قدرت	۱۳۲
افزون طلبی	۳۹۷ - ۵۴۳ («حرص» و «طمع» را نیز ببینند.»
اقتصاد	(به واژه «میانه روی» رجوع فرمائید)
امانت	۱۴۳ - ۲۲۱
امتحان	(رجوع شود به «آزمایش»)
امساك	۲۷۵
امید	۱۹۴ - ۴۴۵
انتقام	۴۴
اندیشه	۲۶ - ۲۳۱ - ۲۳۵ - ۲۴۱ - ۲۷۰ - ۳۱۳ - ۴۱۸ - ۴۸۹ - ۵۶۵
انصاف	۱۴۴ - ۳۷۶ (به واژهٔ «عدالت» نیز رجوع فرمائید.)
ایمان	۵۵ - ۲۴۴ - ۲۷۴ (به «دین» و «دینداری» نیز رجوع فرمائید)
ایمنی	۲۴۳ - ۴۷۲
باطل	۳۹۹ - ۴۲۳ - ۴۶۲ - ۵۴۱
بخت	۷۰ (به «خوشبختی» و «بدبختی» نیز رجوع فرمائید.).
بخشش	۳ - ۱۳۷ - ۱۹۹ - ۲۰۷ - ۲۲۴ - ۲۴۳ - ۲۴۶ - ۲۵۶ - ۲۷۱ - ۲۸۸ - ۳۱۰ - ۳۱۱ - ۳۱۶ - ۳۳۴ - ۳۳۶ - ۳۴۷ - ۳۵۸ - ۳۷۰ - ۳۸۴ - ۴۰۷ - ۴۱۴ - ۴۳۵ - ۴۴۶ - ۴۵۴ - ۴۶۱ - ۴۷۵ - ۵۲۴ - ۵۶۱ - ۵۷۵ - ۵۷۸ - ۵۹۱
بخل	۱۷ - ۵۶ - ۳۳۶ - ۴۰۱ - ۵۲۳

موضوع صفحات

بداندیشی ۲۸۹
بدبختی ۱۵ - ۱۷۳ - ۳۲۷ - ۵۳۹ - ۵۴۷
بدخواهی ۵۳۲
بدخوئی ۲۳ - ۲۲۲ - ۳۲۶ - ۴۶۵ - ۵۳۱ - ۵۳۸ - ۵۴۲
بددلی ۵۴
بدرفتاری ۴۳۳
بدکاری ۲ - ۷ - ۸ - ۱۳ - ۹۷ - ۱۰۷ - ۱۲۳ - ۱۸۰ - ۱۸۳ - ۱۹۱ - ۲۱۳ - ۲۸۹ - ۲۹۸ - ۳۲۱ - ۳۹۸ - ۴۱۷ - ۴۳۳ - ۴۴۲ - ۴۷۱ - ۴۷۴ - ۴۹۸
بدگمانی ۳۶ - ۳۸۴
بدگوهری ۷۲
بدی ۱۱ - ۳۹۰ - ۴۴۹ - ۵۵۸
برادری ۱۴ - ۲۲۷ - ۳۶۰
بردباری ۴۳ - ۱۲۶ - ۱۴۰ - ۱۷۷ - ۲۰۱ - ۲۴۷ - ۲۷۴ - ۲۸۴ - ۳۰۵ - ۳۲۹ - ۴۶۴ (واژهٔ «صبر» را نیز ببینید.)
بزرگی ۷۱ - ۲۶۱ - ۳۵۶
بطالت ۱۸۴ - ۲۳۲ - ۲۴۶ - ۵۰۲ - ۵۴۴
بلا ۵۴ - (واژه ای «سختی» و «بدبختی» و «بیچیزی» را نیز ببینید.)
بندگی ۵۶۱
بهشت ۲۲۲ - ۲۶۱
بی‌آزاری ۲۵۹ - ۴۳۶
بی‌پروائی ۵۲۹
بیتابی ۱۷۶ - ۲۳۰ - ۲۸۳
بیچیزی ۵۴ - ۹۰ - ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۲۴۰ - ۴۳۲ - ۴۵۶
بیحیائی (رجوع شود به «بیشرمی»)
بیخردی ۶۷ - ۷۷ - ۸۳ - ۹۷ - ۱۲۲ - ۱۳۹ - ۱۴۱ - ۱۵٤ - ۲۳۹ - ۲۵۱ - ۳۰۷ - ۳۲۲ - ۴۰۰ - ۴۷۶ - ۴۹۷ - ۵۲۳
بیداری ۲۴۲ - ۲۴۶ - ۲۶۳
بیشرمی ۲۶۸ - ۳۰۸ - ۵۸۶

موضوع	صفحات
بیکاری	۲٤٦
بیگناهی	۳٦۷ - ٤٤١
بیماری	٥٤ - ۲٥۷ - ۳۲۷ - ۳۳۲ - ۳٦٤ - ٤٦۳ - ٥٦٥
بینش	۲٤۰ - ۳٥۷
بی نیازی	۲۹۰ - ٥۰۷
پاداش	۳۰ - ۳٥ - ۲٤٦ - ۲۷٤ - ٤۲۹ - ٤۳۰ - ٤٥۳ - ٤٦٦ - ٤٦۷ ٤۸۹
پارسائی	۳٥۲ (به واژه «پرهیزگاری» نیز مراجعه فرمائید)
پاکدامنی	۸۲ - ۲۲۱ - ۲٦٥ - ۳۳۱ - ۳۳۳ - ۳۷٥ - ٤۰٥
پاکدلی	۱۲ - ۳٤ - ٥٥ - ۱٥۸ - ۲٤۹ - ٥۰۳
پدر	٥۸۳
پدرومادر	۳۱٥ - ۳۲٦
پرخوری	(رجوع شود به واژهٔ «شکم پرستی»)
پرده دری	۲۹۷
پرسش	۳۸۳-٥٤۳
پرگوئی	۱ - ۲۱٦ - ٤۲٤
پرهیز	٤۱۷ - ٤٥۹ - ٥۷۲
پرهیزگاری	٥ - ٤۹ - ٥۹ - ٦۰ - ۱۱۷ - ۱۷۸ - ۲۰۳ - ۲۲٥ - ۲۳٤ - ۲٥۰ - ۳۲۷ - ۳٥۷ - ۳۷۳ - ٤۷٤ - ٥۱۷ - ٥۸۸
پس اندازی	۱۲۰
پستی	۲٥۸ - ٥۷۷ (واژهٔ «فرومایگی» را نیز ببینید.)
پشیمانی	۲٥ - ۱۰٤ - ۱۳٤
پند	۳۲ - ۲٦۰ - ۳۳۲ - ٤۷۳ - ٥۰۹ - ٥۲٦ - ٥٦٥ - ٥۸۱
پوزش	۱٦ - ٤٥ - ۳۸٥ - ۳۹۱
پیروزی	۱٤۷ - ۱٥۹ - ۲٤٥
پیری	۱۲۷ - ۳۱۹ - ۳۳۲ - ٥۰٥
پیوستگی	٤۰۸
تأنی	۱٦٥
تجربه	۸٤ - ۹٥ - ۱٥۹ - ۱٦٥ - ٥٦۳

موضوع — صفحات

تدبیر ۱۲۷ - ۱۲۹ - ۱۷۰ - ۲۳۵ - ۳۲۰ - ۳۳۸ - ۴۷۳ - ۵۹۱
تقدیر ۲۷ - ۱۲۹ - ۲۳۷ - ۵۸۰
ترس ۶۷ - ۷۱ - ۱۲۲ - ۲۷۲ - ۳۴۳ - ۴۴۵ - ۴۴۹ - ۴۷۲
ترک تمنا ۱۱۱ - ۱۹۶ - ۲۰۳
تسلط بنفس ۱۹ - ۴۱ - ۴۶ - ۴۹ - ۱۰۷ - ۱۶۴ - ۲۵۷ - ۲۶۵ - ۴۲۰ - ۵۴۰ - ۵۷۵
تسلیم ۱۵۳ - ۲۲۵ - ۲۸۵
تصادف ۳۶۸ - ۳۶۹ - ۴۲۱
تفرقه ۲۶۹ - ۲۹۷ - ۴۰۸
تکبر ۶۰ - ۱۱۳ - ۱۳۹ - ۱۸۵ - ۲۴۵ - ۲۶۶ - ۳۲۲ - ۴۹۷ - ۵۲۸ - ۵۶۹
تکلفات ۲۰۹
تلون ۵۲۳
تندرستی ۵۵ - ۷۳ - ۳۱۲ - ۳۹۴ - ۴۵۹
تنگ چشمی ۲۲ - ۲۲۲
تنهائی ۵۵۴ - ۵۸۴
تواضع ۶۱ - ۱۴۶ - ۲۴۵
توانائی ۲۶ - ۴۳ - ۴۴
توبه ۴۳ - ۲۴۴ - ۳۸۵ - ۵۲۵
توکل ۱۲۱
ثواب ۳۸۶
ثروت ۳۲ - ۵۵ - ۹۶ - ۱۶۸ - ۱۷۳ - ۱۹۲ - ۲۰۲ - ۲۰۷ - ۲۳۶ - ۲۵۶ - ۲۷۱ - ۳۲۲ - ۳۲۴ - ۴۲۴ - ۴۳۲ - ۴۳۸ - ۴۵۴ - ۴۷۷ - ۵۶۶
جاه طلبی ۱۱۴
جبران مافات ۴۱۶
جدائی ۳۶۸
جنگ ۳۰ - ۳۶۲ - ۵۵۹ - ۵۸۳ - ۵۸۴
جوانی ۳۰۶ - ۳۹۴

موضوع صفحات

جوانمردی ۹۳ ـ ۱۲۵ ـ ۱۷۱ ـ ۱۷۷ ـ ۱۸۳ ـ ۴۷۵ ـ ۵۸۵

جهاد ۳۷۶ ـ (واژه‌های «جنگ» و «فرار از جنگ» را نیز ببینید.)

چاپلوسی ۶ ـ ۲۱۰ ـ ۲۱۴ ـ ۲۹۳ ـ ۳۸۸ ـ ۴۵۶ ـ ۵۷۴

چشم ۲۵۴

چشم‌پوشی ۵۱۰

حرص ۵۰ ـ ۱۱۹ ـ ۱۸۴ ـ ۱۹۵ ـ ۲۲۲ ـ ۲۳۰ ـ ۲۳۵ ـ ۲۳۸ ـ ۲۶۷ ـ ۲۸۷ ـ ۲۹۴

حسادت ۵۱ ـ ۵۶ ـ ۶۵ ـ ۲۳۶ ـ ۲۴۷ ـ ۲۷۹ ـ ۳۰۷ ـ ۳۲۶ ـ ۳۸۱ ـ ۳۸۷ ـ ۴۳۰ ـ ۵۰۳ ـ ۵۴۶

حسن ظن ۳۴۰ ـ ۵۳۲

حق ۴۱ ـ ۶۵ ـ ۶۶ ـ ۱۸۹ ـ ۳۲۶ ـ ۳۷۲ ـ ۳۹۹ ـ ۴۲۳ ـ ۴۶۲ ـ ۴۷۱ ـ ۵۰۲ ـ ۵۲۷ ـ ۵۵۹

حقشناسی ۴۰ ـ ۴۵۲ ـ ۵۲۷

حمایت حیوانات ۲۹

حوادث ۴۵۷ ـ ۴۷۷ ـ ۵۲۵

حیا (واژه «شرم را ببینید.)

حیله‌گری ۲۵۸ ـ ۲۹۶

خاموشی ۱۳ ـ ۳۳ ـ ۷۵ ـ ۱۵۴ ـ ۲۶۸ ـ ۲۸۵ ـ ۳۱۲ ـ ۳۲۰ ـ ۳۶۱ ـ ۳۹۴ ـ ۳۹۵ ـ ۴۶۲

خداپرستی ۴ ـ ۸۲ ـ ۱۱۹ ـ ۱۸۷ ـ ۳۱۹ ـ ۴۳۹ ـ ۴۶۹ ـ ۴۸۴ ـ ۵۰۶

خداترسی ۲۴۸ ـ ۳۳۰ ـ ۳۴۴ ـ ۳۹۲

خداشناسی ۴۰۲ ـ ۴۹۴ ـ ۵۰۶

خرد ۲۷ ـ ۵۵ ـ ۸۳ ـ ۸۴ ـ ۸۵ ـ ۸۶ ـ ۱۶۵ ـ ۲۰۲ ـ ۲۳۹ ـ ۲۵۲ ـ ۲۷۰ ـ ۲۸۹ ـ ۳۲۹ ـ ۳۹۳ ـ ۴۱۵ ـ ۴۶۴ ـ ۴۷۹ ـ ۴۶۸ ـ ۴۸۷ ـ ۴۹۶

خردمندی ۷۷ ـ ۹۷ ـ ۱۰۹ ـ ۱۶۰ ـ ۱۶۱ ـ ۱۶۲ ـ ۱۶۳ ـ ۲۲۸ ـ ۲۵۱ ـ ۳۱۳ ـ ۳۷۴ ـ ۳۹۵ ـ ۴۰۰ ـ ۴۲۷ ـ ۴۳۱ ـ ۴۶۶ ـ ۴۷۶ ـ ۴۸۹ ـ ۵۲۱

خشم ۴۳ ـ ۶۴ ـ ۸۸ ـ ۲۱۲ ـ ۲۸۴ ـ ۲۹۳ ـ ۳۲۸ ـ ۳۳۶ ـ ۴۴۸

موضوع صفحات

خطر ۳۲۵
خلوص ۳۷۰
خنده ۴۲۵
خواری ۳۷۹
خواهش ۱۰۰ - ۱۴۸ - ۵۱۲ - ۵۴۳
خودبینی ۱۴ - ۳۰۴ - ۳۸۲
خودپسندی ۷۰ - ۲۹۳ - ۳۹۲
خودرأیی ۹۹ - ۵۱۳
خودستائی ۱۰۷ - ۵۲۰
خودشناسی ۱۶۰ - ۴۰۲ - ۴۲۵ - ۴۴۰ - ۵۰۱ - ۵۵۶
خوراک ۴۰۸ - (به واژه‌های «شکم‌پرستی» و «کم‌خوردن» نیز رجوع فرمائید.)
خوشبختی ۵ - ۶۹ - ۱۵۲ - ۱۷۳ - ۴۱۲ - ۵۲۱ - ۵۳۹
خوشخوئی ۱۲۹ - ۱۳۸ - ۱۴۸ - ۲۲۱ - ۴۲۰ - ۴۳۳ - ۴۸۳ - ۵۳۱ - ۵۴۲
خوشروئی ۵۷ - ۱۴۳ - ۱۴۵
خویشاوندی ۳۶۶ - ۴۰۴
خویشتن‌داری ۵۲۹
خیانت ۲۵ - ۷۳ - ۸۷ - ۱۰۰ - ۱۳۵ - ۵۱۵ - ۵۳۵
خیرخواهی ۳۹۹ - ۴۶۲ - ۵۱۷
دادگستری (رجوع شود به «عدالت»)
دادرسی ۲۳ - ۲۷۵ - («عدالت» را نیز ببینید.)
دانائی ۷۶ - ۷۹ - ۸۰ - ۱۳۰ - ۱۶۳ - ۱۶۴
دانش ۳۷ - ۴۵ - ۶۵ - ۶۶ - ۸۵ - ۸۶ - ۹۶ - ۱۶۷ - ۱۶۸
۱۹۷ - ۲۰۵ - ۲۴۰ - ۲۵۳ - ۳۲۳ - ۳۲۹ - ۳۳۱ - ۳۳۳ - ۳۳۷
۳۴۱ - ۳۴۳ - ۳۴۷ - ۳۵۹ - ۳۶۵ - ۳۹۳ - ۴۰۵ - ۴۱۷ - ۴۲۶
۴۵۳ - ۴۶۰ - ۴۶۳ - ۴۶۴ - ۵۶۶
دانشمندی ۲۲ - ۱۶۶ - ۳۷۷
داوری ۲۴۶ - ۴۸۹
درشتی ۲۹۴ - ۴۸۴
دروغ ۵ - ۹۲ - ۱۵۶ - ۲۲۲ - ۲۳۲ - ۳۱۴

موضوع — **صفحات**

دروغگوئی ۶۸ - ۷۲ - ۷۴ - ۱۵۷ - ۱۷۸ - ۲۱۴ - ۴۸۵ - ۵۵۵ - ۵۷۶ - ۵۹۰

دستگیری ۱۵ - ۴۷ (به واژه‌های «احسان» و «نیکوکاری» و «نوع‌پروری» و «همدردی» نیز رجوع فرمائید.)

دشمنی ۶ - ۸ - ۳۹ - ۱۰۵ - ۱۳۵ - ۱۸۶ - ۲۰۷ - ۲۱۰ - ۳۴۲ - ۴۰۴ - ۴۱۰ - ۴۴۳ - ۴۴۶ - ۵۵۰

دعا ۱۹۸

دل ۹۱ - ۱۷۵

دلیری ۷۱ - ۱۷۷ - ۳۷۶ - ۴۰۶

دنیا ۶۹ - ۷۰ - ۱۰۹ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۲۳ - ۱۵۱ - ۱۵۲ - ۱۹۴ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۲۰۱ - ۲۳۷ - ۲۴۸ - ۲۵۶ - ۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۸۶ - ۲۹۹ - ۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۳ - ۳۰۴ - ۳۵۰ - ۳۵۱ - ۴۰۲ - ۴۲۹ - ۴۳۷ - ۴۳۸ - ۴۶۶ - ۴۶۷ - ۵۳۳ - ۵۵۴ - ۵۵۶ - ۵۵۷ - ۵۸۹ - ۵۹۰

دنیادوستی ۱۸۷ - ۲۰۰ - ۲۲۰ - ۲۲۳ - ۲۷۹ - ۳۹۲

دودستگی ۵۴ (به واژهٔ «تفرقه» نیز رجوع فرمائید.)

دوراندیشی ۶۳ - ۶۴ - ۸۳ - ۱۰۹ - ۱۴۹ - ۱۵۹ - ۱۸۲ - ۲۸۰ - ۲۸۱ - ۲۸۸ - ۳۱۴ - ۳۳۰ - ۴۵۷ - ۴۵۹ - ۴۸۰ - ۵۷۶

دوروئی ۸۸ - ۱۹۰ - ۲۱۴ - ۴۷۶ - ۴۸۶ - ۴۹۲ - ۵۶۷

دوستی ۶ - ۸ - ۳۴ - ۳۸ - ۵۲ - ۸۷ - ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۲۶ - ۱۳۵ - ۱۵۷ - ۱۸۶ - ۱۹۷ - ۲۱۰ - ۲۱۸ - ۲۳۴ - ۲۸۰ - ۲۸۱ - ۲۳۴ - ۲۸۰ - ۲۸۱ - ۲۹۰ - ۲۹۲ - ۳۴۴ - ۳۴۹ - ۳۶۰ - ۳۶۴ - ۳۸۸ - ۴۱۰ - ۴۴۳ - ۴۴۴ - ۴۵۲ - ۴۶۸ - ۴۷۲ - ۴۸۸ - ۵۰۴ - ۵۳۰ - ۵۴۸

دین ۲۳۷ - ۵۶۸

دینداری ۱۹۱ - ۲۵۹ - ۳۲۹ - ۳۵۲ - ۳۵۵ - ۴۴۴

ذم ۵۷۴

راز ۳۷۴ - ۳۸۲ - ۴۲۸ - ۵۱۶ - ۵۴۷

راستگوئی ۳۴ - ۷۲ - ۷۴ - ۱۵۶ - ۱۵۷ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۴۹ - ۲۵۰ - ۳۱۵ - ۴۸۵ - ۵۴۵ - ۵۴۶ - ۵۹۰

راستی ۷۴

موضوع

صفحات

راهنمائی ۴۳۳-۴۴۰-۴۴۱
راه جوئی ۵۰۶
رأی ۴۷۰ (به «مشورت» نیز رجوع فرمائید.)
رحم ۳۹۶-۵۷۱
رستگاری ۲۸۰-۳۲۹ - ۴۱۶
رضا ۱۹۳- ۵۳۹
روزگار ۱۱۲
روزی ۲۳۸- ۴۲۰ - ۴۸۶ - ۵۴۲
ریاکاری ۳۷۰
زبان ۱۰-۱۲- ۹۱ - ۹۵-۱۷۲- ۱۷۵- ۲۲۱- ۲۷۸-۳۱۷ - ۳۳۷ - ۳۷۷-۴۳۱-۴۷۵- ۴۷۹-۴۹۳-۵۵۳
زمانه ۱۰۲-۱۳۱-۱۴۴-۴۱۳-۵۵۳ - ۵۸۸
زن ۵۰ - ۱۱۸-۲۱۷ - ۲۷۵ - ۳۲۸- ۳۴۵
زندگی ۲۰-۱۳۸-۴۳۷-۵۷۳ - ۵۷۹
زهد ۱۳۷
زیبائی ۳۳۹-۳۷۵
سازگاری ۱۰۶
سپاسگزاری (به «شکر گزاری» رجوع فرمائید)
ستایش ۴۶۷-۵۱۴-۵۱۸-۵۲۴
ستمدیده ۱۸
ستمکاری ۲-۵۷ - ۱۱۵ - ۱۵۹- ۲۱۱-۲۱۲ - ۲۱۶- ۲۲۴-۲۷۴- ۲۹۵- ۳۲۸ - ۳۵۸-۳۷۲ - ۳۸۱ - ۴۲۲- ۴۵۵ - ۴۲۹- ۵۳۰ - ۵۳۴ - ۵۴۹ - ۵۵۰ - ۵۸۰- ۵۸۶
ستیزه‌جوئی ۴۵۵
سخاوت (رجوع شود به واژهٔ «بخشش)
سختی ۲۰۰-۴۱۱-۴۳۷-۴۵۶-۴۸۰-۵۵۷
سخن ۱۰- ۱۱- ۲۱-۲۴- ۹۴ - ۲۰۸- ۲۸۵- ۳۴۴ - ۳۶۳- ۳۶۶- ۳۶۷-۴۱۸- ۴۶۰ - ۵۵۳ - (به واژه‌های «گفتار» و «زبان» نیز رجوع فرمائید.)

موضوع	صفحات
سخن‌چینی	۴۸ - ۲۱۵ - ۳۰۸
سرزنش	۴۶۷
سستی	۸۳ - ۵۱۱ - ۵۲۰
سنگدلی	۳۹۶
سودمندی	۴۲ - ۵۷۳
سوگند	۴۷۹ - ۵۷۶
سیاست	۳۳۹- ۵۶۲
شایستگی	۳۷۲ - ۴۷۱
شتاب	۵۲ - ۸۱ - ۱۶۵- ۲۹۵ - ۳۳۰- ۴۲۱ - ۵۵۱
شجاعت	(رجوع شود به واژهٔ «دلیری»)
شرم	۲۶۸- ۴۰۵ - ۴۱۵
شك	۴۰
شکرگزاری	۳۳- ۴۷ - ۱۰۸- ۲۲۹ - ۳۱۱
شکم‌پرستی	۷ - ۲۱۱- ۲۶۶ - ۳۱۶
شکیبائی	(به واژهٔ «صبر» رجوع شود.)
شنوائی	۲۸- ۳۳ -۳۸۳
شوخی	۹۹- ۱۱۶- ۱۷۷- ۵۶۸
شهادت	(شهید شدن) - ۱۰۸
شهوترانی	۲۷- ۱۳۳ - ۲۰۶- ۲۱۷- ۲۴۲ - ۲۳۷- ۲۳۸ - ۲۵۱ - ۳۲۸ - ۳۳۶ - ۴۶۴ - ۵۲۲ - ۵۶۷ - ۵۸۷ (واژهٔ «هوای نفس» را نیز ببینند.)
صبر	۱۰۸- ۱۵۵- ۱۵۶- ۲۰۰- ۲۶۹ - ۲۷۳- ۲۸۳- ۴۰۷- ۴۳۴- ۴۳۶ - ۴۹۸ - ۵۴۰ - ۵۷۸
صدقه	۳۵۲- («بخشش» را نیز ببینید.)
صلح	۳۷۹ - ۵۱۷ - ۵۸۴
صله‌ارحام	۴۸ - ۱۴۰ - (به واژهٔ «خویشاوندی» نیز رجوع فرمائید.)
طبیعت	۲۷۶

موضوع صفحات

طمع ـ۸۰ـ۱۰۰ ـ ۱۰۹ ـ ۱۱۵ ـ ۱۳۹ ـ ۲۰۹ ـ ۲۵۰
(به « حرص » و « افزون طلبی » نیز مراجعه فرمائید .)
طول عمر ۵۴۸
عادت ۳۵ ـ ۷۸
عبادت ۹۶ ـ ۱۵۸ ـ ۲۰۶ ـ ۲۲۳ ـ ۲۲۵ ـ ۲۳۹ ـ ۲۸۰ ـ ۲۹۲ ـ ۳۴۶ ـ ۳۵۴ ـ ۵۱۱ ـ ۵۳۶
عبرت گرفتن ۱۸ ـ ۲۳ ـ ۱۱۸ ـ ۱۴۲ ـ ۱۶۰ ـ ۱۶۳ ـ ۲۸۲ ـ ۲۸۴ ـ ۴۰۲ ـ ۴۲۱ ـ ۴۹۳ ـ ۵۶۵ ـ ۵۶۹ ـ ۵۹۱
عدالت ۹ ـ ۳۹ ـ ۸۱ ـ ۲۲۷ ـ ۳۷۲ ـ ۴۲۲ ـ ۴۸۸ ـ ۴۹۴ ـ ۵۵۲
عذرخواهی ـ (رجوع شود به « پوزش »)
عفو ۱۶ ـ ۲۶ ـ ۳۵ ـ ۴۵ ـ ۸۳ ـ ۹۳ ـ ۲۵۲ ـ ۳۹۱ ـ ۴۵۳ ـ
عقل (به « خرد » رجوع فرمائید.)
علم (به « دانش » رجوع فرمائید)
عمل (به « کردار » رجوع فرمائید.)
عمر ۱۹۸ ـ ۲۵۳ ـ ۳۳۲ ـ ۴۳۹ ـ ۴۹۱
عیب پوشی ۳۸۸ ـ ۵۰۱
عیب جوئی ۴۶ ـ ۲۱۹ ـ ۳۵۶ ـ ۳۹۰ ـ ۴۲۵ ـ ۵۰۱ ـ ۵۲۴ ـ ۵۲۶ ـ ۵۴۹ ـ ۵۸۹
عیالباری ۳۲۷
غرور (رجوع شود به « خود بینی »)
غفلت ۶۴ ـ ۱۰۴ ـ ۱۲۴ ـ ۲۰۹ ـ ۲۴۲ ـ ۲۶۳ ـ ۳۸۲ ـ ۴۰۱
غیبت ۲۹۶ ـ ۳۸۰
فتنه ۸۹
فرار از جنگ ۳۰ ـ ۵۸۳
فراوانی ۳۸۹
فرزند ۵۸۷ ـ ۵۷۹
فرصت ۸۹ ـ ۹۰ ـ ۱۱۲ ـ ۲۰۴ ـ ۲۳۳ ـ ۲۵۴ ـ ۲۶۲ ـ ۲۶۳ ـ ۲۷۳ ـ ۲۸۳ ـ ۳۰۶ ـ ۳۱۹ ـ ۳۷۳ ـ ۴۱۱ ـ ۴۱۴ ـ ۴۸۹

موضوع　　　　صفحات

فرمانبرداری ۳۷ ـ ۲۲۷
فرمانروائی ۳۴۸ ـ ۳۹۳ ـ ۴۲۲ ـ ۴۵۹ ـ ۴۸۸ ـ ۵۰۲ ـ ۵۰۳ ـ ۵۳۳ ـ ۵۳۸ ـ ۵۶۲ ـ ۵۸۵
فروما یگی ۱۳ ـ ۱۶ ـ ۹۳ ـ ۱۲۵ ـ ۱۲۴ ـ ۱۳۰ ـ ۱۳۲ ـ ۱۷۱ ـ ۱۸۳ ـ ۲۹۱ ـ ۳۵۳ ـ ۳۵۶ ـ ۳۷۸ ـ ۴۷۳ ـ ۴۷۴ ـ ۴۷۵ ـ (واژهٔ «پستی» را نیز ببینید.)
فرهنگ ۳۴۹ (به «دانش» و «آموزش» نیز رجوع فرمائید)
فریب ۱۰۹ ـ ۲۱۰ ـ ۵۹۱
فهم ۴۹۲
قدرت (رجوع شود به «توانائی»)
قدرشناسی (رجوع شود به «حقشناسی»)
قرض ۳۲۷ ـ ۴۲۳
قسمت ۱۹۳ ۲۸۷
قناعت ۸۰ ـ ۱۳۱ ـ ۱۹۵ ـ ۲۳۰ ـ ۲۴۴ ـ ۲۵۵ ـ ۲۶۵ ـ ۴۶۵ ـ ۵۱۹ ـ ۵۶۴
کارآئی ۳۷۱
کتاب ۹۲
کجروشی ۷۴
کردار ۲ ـ ۲۶ ـ ۳۴ ـ ۳۷ ـ ۶۸ ـ ۱۲۸ ـ ۱۶۷ ـ ۱۹۷ ـ ۲۰۴ ـ ۲۸۶ ـ ۲۸۷ ـ ۳۴۸ ـ ۳۵۳ ـ ۳۷۳ ـ ۳۷۸ ـ ۴۲۸
کسب ۲۰۳
کفران نعمت ۲۷۷ ـ ۵۷۷ («ناسپاسی» را نیز ببینید)
کمک ۴۰۶ ـ ۴۶۱
کم‌خوردن ۵۶۳
کند ذهنی ۲۵۵
کوته‌نظری ۳۵۶
کوشش ۱۹۰ ـ ۳۱۵ ـ ۵۰۵ ـ ۵۰۸
کینه ۲۶۷ ـ ۳۲۶ ـ ۳۸۷ ـ ۵۱۲

موضوع	صفحات

گذشته ۴۲۷ ـ ۴۴۲ ـ ۴۵۰

گستاخی ۵۰۳

گشاده روئی ۱۱۷ ـ ۳۱۶ ـ ۳۵۰

گشایش ۳۶۳ ـ ۴۰۹ ـ ۴۷۸

گفتار ۳۴ ـ ۱۲۱ ـ ۱۲۹ ـ ۱۴۵ ـ ۱۷۸ ـ ۲۱۳ ـ ۲۱۵ ـ ۲۱۷ ـ ۲۲۶ ـ ۲۸۶ ـ ۳۲۳ ـ ۳۵۳ ـ ۳۷۸ ـ ۳۹۵ ـ ۴۰۳ ـ ۴۱۲ ـ ۴۴۳ ـ ۴۴۴ ـ ۴۴۸ ـ ۴۵۸ ـ ۵۱۹ ـ ۵۶۰

گمان ۴۰۰

گمراهی ۱۰۶ ـ ۳۰۲ ـ ۳۸۷ ـ ۳۹۲ ـ ۴۴۰ ـ ۴۴۱ ـ ۵۰۶

گمنامی ۲۷۷

گناه ۱۹ ـ ۲۵ ـ ۴۳ ـ ۱۳۳ ـ ۱۷۴ ـ ۱۷۹ ـ ۲۳۹ ـ ۲۷۸ ـ ۲۹۲ ـ ۳۷۳ ـ ۳۸۵ ـ ۳۸۶ ـ ۳۹۱ ـ ۴۴۵ ـ ۴۵۳ ـ ۴۶۷ ـ ۵۸۹

گوشه‌گیری ۵۱۳ ـ (به واژهٔ «تنهائی» نیز رجوع فرمائید.)

لجاجت ۹۵ ـ ۳۵۹

لذت ۲۸ ـ ۲۳۸ ـ ۴۵۸ ـ ۵۸۷ (واژه‌های «هوای نفس» و «شهوترانی» را نیز ببینید.)

لغزش ۳۷۷ ـ ۵۳۱ ـ ۵۰۱ ـ ۵۵۱

مخالفت ۴۵۳

مدارا ۱۸۸ ـ ۲۴۹ ـ ۳۵۰ ـ ۳۵۱ ـ ۵۰۷ ـ ۵۱۵ ـ ۵۵۱

مدح ۱۸۷ ـ ۵۷۴ (به واژهٔ «ستایش» نیز رجوع فرمائید.)

مردانگی ۱۷ ـ ۹۸ ـ ۱۷۵ ـ ۱۷۶ ـ ۴۰۷ ـ ۵۲۲ ـ ۵۶۸

مردم ۱۰۳ ـ ۱۹۳ ـ ۲۰۳ ـ ۲۷۲ ـ ۴۳۹ ـ ۴۸۴ ـ ۵۵۴ ـ ۵۵۵ ـ ۵۹۰

مرگ ۱۳۴ ـ ۱۸۳ ـ ۱۹۹ ـ ۲۰۱ ـ ۲۲۴ ـ ۲۲۶ ـ ۳۷۳ ـ ۴۰۱ ـ ۴۰۲ ـ ۴۲۱ ـ ۴۲۸ ـ ۴۷۷ ـ ۴۸۵ ـ ۵۰۵ ـ ۵۲۷ ـ ۵۵۰ ـ ۵۷۹ ـ ۵۸۲

مشورت ۳۱ ـ ۳۶ ـ ۴۲ ـ ۹۹ ـ ۱۶۱ ـ ۲۰۴ ـ ۶۲ ـ ۳۸۵ ـ ۳۸۶ ـ ۴۴۹ ـ ۴۷۰ ـ ۵۰۸

مناعت طبع ۱۴۸ ـ ۱۹۶ ـ ۲۴۴ ـ ۲۵۸ ـ ۵۷۹ (واژه های «آبرو» و «بزرگی

موضوع صفحات

۳۸۶ــ را نیز ببینید .)

مهمان نوازی ۳۲۶ــ ۵۱۶

میانه روی ۵۳ ــ ۳۴۱ــ ۳۴۶ــ ۳۵۴ــ ۴۰۸ ــ ۴۳۴ ــ ۴۴۷

ناامیدی ۴۰۳

ناتوانی ۴۵۵

ناچاری ۳۹۷

نادانی ۱۳ــ ۶۱ ــ ۶۲ ــ ۶۳ ــ ۷۶ــ ۷۷ــ ۸۰ ــ ۸۶ ــ ۹۸ ــ ۱۳۰ ــ ۱۴۷ــ
۱۴۹ــ ۱۶۳ ــ ۱۷۱ــ ۱۸۰ــ ۲۲۸ــ ۲۵۳ــ ۳۶۱ــ ۳۶۲ــ ۳۶۴ــ ۳۹۵
ــ ۳۹۸ــ ۴۱۶ــ ۴۳۱ــ ۴۳۵ــ ۴۶۶ــ ۵۳۱

نادرستی ۵۲

ناداستی ۵۵۲

ناسپاسی ۱۱۶ــ ۳۷۱ ــ ۵۷۷

نامه ۳۲۵

نرمی ۳۱۸ــ ۴۳۷ــ ۴۸۴

نصیحت (رجوع شود به «پند» و «عبرت گرفتن»)

نعمت ۲۰ــ ۲۸ــ ۵۵ــ ۵۸۱

نوع پروری ۲۰ــ ۲۹ــ ۴۸۲

نویسندگی ۴۰۴

نیکوکاری ۲۱ــ ۹۷ ــ ۱۲۵ــ ۱۵۴ــ ۱۸۹ــ ۱۹۱ــ ۲۲۶ــ ۲۳۱ــ ۲۳۳ــ ۲۶۳
۲۷۳ ــ ۳۰۵ــ ۳۱۰ــ ۳۱۵ــ ۳۴۵ــ ۴۱۳ ــ ۴۳۶ ــ ۴۷۱ ــ ۴۸۸
۵۲۱ ــ ۵۲۷ ــ ۵۴۱ ــ ۵۸۲

نیکی ۱۱ــ ۲۴ــ ۳۰ــ ۳۳ ــ ۱۵۰ ــ ۳۹۰

نیکخوئی (رجوع شود به «خوشخوئی»)

نیکخواهی (رجوع شود به «خیرخواهی»)

وعده ۱۰۱ــ ۴۵۴ ــ ۵۸۵

وفا ۷۳ــ ۲۳۲ــ ۴۴۴

وفای عهد ۹ــ ۹۳ ــ ۱۰۵ ــ ۱۸۸ ــ ۲۰۵ــ ۲۳۴ ــ ۴۵۲

وقار ۲۵۹ ــ ۴۳۶ ــ ۵۲۸

IQBAL LIBRARY
UNIVERSITY OF KASHMIR

Acc. No. ______ Call No. ______

1. This book should be returned on or before the last date stamped.
2. Overdue charges will be levied under rules for each day if the book is kept beyond the date stamped above.
3. Books lost, defaced or injured in any way shall have to be replaced by the borrowers.

Help to keep this book fresh and clean

فهرست موضوعات

موضوع	صفحات
وقت	۱۱۲ _ ۱۹۸ - ۳۰۲ - ۲۰۴ _ ۴۲۷ - ۴۸۹
هدیه	۲۶۰ _ ۳۲۵
هم‌آهنگی	۲۷۶
همت	۷۱ - ۳۱۷ _ ۵۴۰
همدردی	۴۷۰
همسایه	۳۰۶ _ ۳۳۴
همنشینی	۱۲۲ - ۱۸۱ - ۱۸۲ -- ۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۹۸ - ۲۹۹-۳۳۵-۴۴۲- ۴۷۸ - ۴۵۰ - ۴۵۱ - ۵۰۰ - ۵۴۴ - ۵۵۸ - ۵۸۴
هوای نفس	۸۴ - ۱۱۴-۱۷۲ - ۱۸۵ - ۲۳۴ - ۲۸۲ - ۳۹۶ - ۴۳۲ - ۵۱۱ ۵۶۰ - ۵۶۴ _ ۵۷۵
هوشیاری	۹۴ - ۱۵۳ - ۲۴۰ _ ۲۵۵
یتیم	۲۰۹ _ ۵۳۷
یقین	۴۰
یکرنگی	۵۲

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام خداوند بخشنده مهربان

In the Name of God, the Compassionate, the Merciful

آفَةُ الكَلامِ الإطالَةُ

آفت سخن پر گوئی است .

The bane of speech is prolixity .

***

کوتاه سخن گوی ، گر از نیکوئی　　اندر سخن خود اثری میجوئی

هنگام سخن حذر ز پر گوئی کن　　چون آفت گفتار بود پر گوئی

آفَةُ الْعِلْمِ تَرْكُ الْعَمَلِ بِهِ ؛ آفَةُ الْعَمَلِ تَرْكُ الْاِخْلاصِ فيهِ.

آفت علم، عمل نکردن بدان و آفت عمل اخلاص نداشتن در آن است .

The bane of knowledge is abstinence from action , the bane of good deeds is doing them without sincerity

***

آن گفته که شد بری ز کردار، هواست — و آن کار که خالی از خلوص است هباست

افسوس از آن علم که عاری ز عمل — فریاد از آن عمل که توأم به ریاست

آفَةُ الْعامَّةِ الْعالِمُ الْفاجِرُ ؛ آفَةُ الْعَدْلِ السُّلْطانُ الْجائِرُ

آفت جان مردم دانائی است که فسق و فجور کند و دشمن عدل و داد سلطانی است که ظلم و جور ورزد

An immoral savant is a menace to people ; a cruel king is a menace to justice .

***

آن دانائی که اهل فسق است و فساد — و آن سلطانی که اهل جور است و عناد

زین هر دو تباهکار ظالم فریاد — کآن دشمن مردم است و این دشمن داد

ابدَءِ السَّائلَ بالنَّوالِ قبلَ السُّؤالِ فَإنَّكَ إنْ أحوَجتَهُ الى سُؤالِكَ أخذتَ مِن حرِّ وجهِهِ أكثرَ مِمّا أعطيتَه

پیش از آن که سائل از تو چیزی خواهد ببخشش پرداز زیرا اگر مجال دهی که لب بسوآل گشاید بیش از آنچه باو میبخشی آبرویش رامیریزی .

Make your donation before the needy man asks for it;if you let him utter his needs , you take more from his self respect than what you give to him .

***

خواهی چوفقیر را ببخشی زر و مال مگذار که او دهان گشاید بـه سوآل
ورنه چو کند سوآل چندانکه دهیش زآن بیشتر آبـروش گردد پامـال

ابذُل لِصَديقِكَ كُلَّ المَوَدَّةِ ولا تَبذُل لَهُ الطُّمأنينَة .

بدوست هرچه می سپاری بسپار جز راز خود را.

Entrust your friend with anything but your secrets .

***

آن راز که بایدش نهفتن ، زنهـار با هیچکسی مگو : چه اغیار وچه یار
جز راز که آن سپردنی نیست بکس هر چیز بـدوست می‌سپاری بسپـار

اَبلغ ناصِح لكَ الدُّنیا لو اَنتصحت .

گیتی برای توشیواترین پندآموز است اگر پند پذیرباشی .

The world is your most eloquent counsellor, if you are susceptible to counsel.

***

دوران زمانه پند چون قند دهد وآن پند بمردم خردمند دهد
باشی تو اگر بجان ودل پند پذیر هرلحظه ترا زمانه صدپند دهد

اِتقوا اللّٰه الّذی اِن قلتم سمِع واِن اضمرتم علِم .

بترسید ازخدای که اگر بگوئید میشنود واگرفکر کنید میداند .

Fear God who hears when you speak; and knows what you think.

***

مؤمن زخدا جدا شدن نتواند هم زو بهراسد وهم اورا خواند
هر ذکر که میکنی خدا میشنود هرفکر که میکنی خدا میداند

اِجتِنابُ السَّیِّئاتِ اَولی مِنْ اِکتِسابِ الحَسَناتِ .

ترک گناه بهتراز درک ثواب است .

Avoiding vices is better than acquiring vitrues .

***

ای گشته به تیشهٔ گنه خانه خراب
اندر عقب ثـواب چندیں مشتاب

گر جهد کند کسی پی ترك گناه
به زآنکه بکوشدازپی درك ثواب

اِجتَنِبْ مُصاحَبَةَ الْکَذّابِ وَ اِنِ اضْطُرِرْتَ اِلَیْهِ فَلا تُصَدِّقْهُ وَلاتُعْلِمْهُ اَنَّكَ تُکَذِّبُ فَاِنَّهُ یَنْتَقِلُ عَنْ وُدِّكَ وَلایَنْتَقِلُ عَنْ طَبْعِهِ

از گوش‌دادن بگفتاردروغگو پرهیز کن واگر ناچار باین‌امر شدی نه‌اورا تصدیق کن ونه‌بگذار بداندکه اورا تکذیب می کنی زیرا ازدوستی تو برمی گردد ودروغگوئی رانیز ترک نمیگوید .

Avoid listening to a liar , and vhen you can't help , neither confirm him nor let him know that you don't believe him ; because he does not turn from his lying but may become your enemy .

***

از دوستی دروغگو دوری جـو
تصدیق مکن هرچه شنیدی از او

تکذیبش هم اگر کنی رو یـارو
دشمن شودت ولی نگرداند خـو

أحبب حبيبك هوناً عسى ان يكون بغيضك يوماً وابغض بغيضك هوناً عسى ان يكون حبيبك يوماً .

دوست خودرا چنان دوست بدار که گوئی شایدروزی دشمن توشود وبادشمن‌خود چنان‌دشمنی کن که گوئی شاید روزی دوست تو گردد .

Be in such term with your friend as if he may turn against you one day, and treat your enemy as if he may become a friend one day

***

بادوست مگوی هرچه‌داری دردل شاید روزی بدشمن ماند مایل
بادشمن خود نیزچنان کن که ترا گردوست شودنباشی از کرده‌خجل

احترسوامن سورة الاطراء والمدح فان لها ريحاً خبيثة في القلب .

ازگوش دادن بمدح این‌وآن خودرا حفظ کنید که گندآن دل‌را تباه‌سازد .

Be on your guard against exaggerated praise ; since its stink contaminates your heart .

***

هشدار که گوش بر تملق ندهی ورمدح کنند از تو،بدان دل ننهی
مدح تو اگر ترا بخود غره کند تاریك شوی اگرچه روشن چومهی

اِحذَرِ الشَرَه فَکَم مِنْ اَکْلَةٍ مَنَعَت اَکَلاتٍ .

ازپرخوری بترس زیرا ای بس که یکبار پرخوری کسی‌را ازچندبار غذا خوردن محروم کرده است .

Avoid gluttony ; for often overeating deprives us of many meals .

***

پیش همه پرخوری‌است کاری‌مذموم
بسیارمخور، بترس زین عادت شوم
ای‌بس که یکبار کسی‌پرخورده‌است
وآنگه‌شده بارها زخوردن محروم

اِحذَر کُلَّ اَمرٍ اِذا ظَهَرَ اَزری بِصاحِبِه وَحَقَّرَه .

بپرهیزازانجام‌کاری که اگرفاش شود انجام‌دهنده راخوارو خفیف سازد .

Avoid doing anything which , when known , may debase you .

***

هشیار، بهیچ که نمی پردازد
بر آنچه که در مذلتش اندازد
آن کار مکن که آشکارا چو شود
درپیش کسان‌خواروخفیفت سازد

اِحذر کلّ عملٍ اذا سُئلَ عنه عاملُه استحیی مِنه وانکره.

حذر کن از هر عملی که اگر از مرتکبش بپرسند شرمسار شود وانکار کند.

Avoid doing anything that whoever does it, will deny it with shame when asked adout it.

***

پرهیز کن از آنچه ترا زار کند
وآن کار کند که هر عزیز را خوار کند

یعنی کاری که هر که آن کار کند
چون پرسی از او زشرم انکار کند

اَحسنُ الحسناتِ حُبّنا واسوءُ السیّئاتِ بُغضُنا.

نیکوترین نیکوئی‌ها دوستی وبدترین بدی‌ها دشمنی ماست.

Best virtue is friendship; worst vice is enmity.

***

شاد آنکه زمهر ودوستی بهره وراست
وز کینه ودشمنی بجان برحذراست

کز هرچه که خوبی است محبت خوشتر
وز هرچه بدی است کینه‌توزی بتراست

أَحْسَنُ الصِّدْقِ الْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ .

بهترین شیوهٔ صداقت وفای بعهد است .

The best form of sincerity is fulfilment of promise .

***

ای آنکه ترا وفای عهد آئین است	رسم تو همیشه درخور تحسین است
هرعهد که بسته‌ای بر آن عهد بمان	زآنروی که بهترین صداقت این است

أَحْسَنُ الْعَدْلِ نُصْرَةُ الْمَظْلُومِ .

بهترین شیوهٔ عدل یاری مظلوم است .

The best form of justice is to help the oppressed .

***

شاد آنکه به هرجای دلی رنجیده است	ازرنج وتعب رهائی اش بخشیده است
شایسته ترین شیوهٔ عدل و نصفت	یاری است بدان کسی که ظلمی دیده است

احسن الكلامِ ما لا يمجهُ الاذان ولا يتعِب فهمهُ الاذهان .

بهترين سخن آنست که گوش از آن بیزار نباشد وذهن از فهم آن آزار نبیند .

The best talk is that which does not irritate our ears nor tires our mind .

***

گفتار کسی مؤثر افتد بسیار، وز هر سخنی خوبتر آید بشمار،
کز لفظ ، دو گوش را نسازد بیزار وز معنی آن ذهن نبیند آزار

اِحذَر اللِّسان فانِهُ سهم يُخطِیء .

برحذر باش از زبان که مانند تیری است که بهخطا میرود .

Beware of your tongue for it is like an arrow which may miss the target .

***

آن قوم که نیستند از بیخردان اندیشه نکرده، کی گشایند زبان؟
پیوسته ز لغزش زبان دوری کن کاین تیر نمی‌نشیند آخر بنشان

اَحْسَنُ المَقالِ ماصَدَّقَهُ الافعالُ.

بهترین گفتار آنست که با کردار راست آید.

The best words are those that are affirmed by the deeds.

***

ن گفتاری که دوراز کردارست، | چون لاف و گزاف، گوش از آن بیزارست
گفتار اگر راست فتد با کردار | در منطق عقل، بهترین گفتار است

اَحْسِنْ كَما تُحِبُّ اَنْ يُحْسَنَ اِلَيْكَ وَلاتَظْلِمْ كَما تُحِبُّ اَنْ لاتُظْلَمْ.

نیکوئی کن چنانکه دوست‌داری باتو نیکوئی کنند وستم‌روا مدار چنانکه دوست داری باتو ستم ننمایند.

Do good to people as you wish them to do good to you;and do not oppress them as you don't like to be oppressed.

***

آنسان که ز خلق داری امید کرم | با خلق‌خدای در کرم کوش توهم
خواهی که ندارند ستم بر تو روا | خود نیز روا مدار با خلق ستم

اُحْصُدِالشَّرَّمِنْ صَدْرِ غَيْرِكَ بِقَلْعِهِ مِنْ صَدْرِكَ .

بابر کندن بدی ازسینهٔ خودبدی رااز سینهٔ دیگری بر کن .

Uproot malevolence from otner's heart by expelling it from your own.

☆☆☆

ازجنك وستيزا گر توجوئی پرهيز	خودخصم توهم بگذرد ازجنك وستيز
با كندن بيخ كينه از سينهٔ خويش	ازسينهٔ غير، كينه را بيرون ريز

اِحْفَظْ رَأْسَكَ مِنْ عَثْرَةِ لِسانِكَ .

مگذار لغزش زبان سر ترا بر باددهد .

Do not let your tongue error cause your head to be lost.

☆☆☆

بیجا بهسخن هر که زبان رابگشاد	ای بس که بیك سخن زهستی افتاد
هر گزسخن ایدوست نسنجیده مگوی	مگذار زبان دهد سرت را بر باد

أحَقُّ النَّاسِ بِالرَّحْمَةِ عَالِمٌ يَجْرِي عَلَيْهِ حُكْمُ جَاهِلٍ وَكَرِيمٌ يَسْتَوْلِي عَلَيْهِ لَئِيمٌ وَبِرٌّ يَسَلَّطُ عَلَيْهِ فَاجِرٌ.

سزاوارترین مردم برحمت دانائی است که بفرمان نادانی باشد و کریمی است که گرفتار لئیمی شود و پرهیز گاری است که دچار نابکاری گردد.

Those who deserve most mercy are: a wiseman subordinated to a fool, a generous man dominated by a miser, a virtuous man subjugated to a libertine.

**

دانی چه کسی ز حق خود محروم است؟ عالم که بحکم جاهلی محکوم است
عادل که بچنگ ظالمی مغلوب است زاهد که به ظلم فاسقی مظلوم است

أَحْمَدُ مِنَ الْبَلَاغَةِ الصَّمْتُ حِينَ لَا يَنْبَغِي الْكَلَامُ.

هنگامی که سخن گفتن سزاوار نیست خاموشی بهترین سخن است.

When speaking is inopportune; silence is better than eloquence.

***

آن جا که صلاح کار در دم زدن است خاموش مباش تا زبان در دهن است
وآن جا که دم از سخن فرو باید بست خاموشی محض بهتر از هر سخن است

احمقُ النّاسِ مَنْ ظنّ انّهُ اعقلُ النّاسِ.

بیخردتر از همه، کسی است که خود را خردمندتر از همه پندارد .

Most foolish man is one who considers himself as wisest .

***

آنکس که به خود غره بود کور و کرا
زین روی ز عیب خویشتن بی خبر است
آن کز همه خود را شمرد عاقل تر ،
نیك ار نگری، از همه بی‌عقل تر است

اَخُوكَ مَنْ وٰاسٰاكَ فِي الشِّدَّةِ .

برادر تو کسی است که در سختی ترا یاری کند .

He who helps you in need ; is your brother indeed.

***

چون از تو برادر تو بیزار شود
هر چند که یار تست ز اغیار شود
آنست برادر تو کاندر سختی
بهر تو برادرانه غمخوار شود

اِذا اطعمت فاشبع .

اگر گرسنه‌ای راغذامیدهی سیرش کن .

When you feed a hungry man feed him up.

***

کاری چو کنی به سر د هرخسته‌ٔزار	مپسند که نا تمام ماند آن کار
خواهی حو گرسنه راطعامی‌بدهی	سیرش کن وبازنیمه سیرش مگذار

اِذا اقبلتِ الدُّنیا علی اَحَدٍ اعارتهُ محاسِنَ غیرِه وَ اِذا ادبرت عنهُ سلبته محاسِنَ نفسه .

وقتی که دنیابکسی رومی کند نیکوئی‌های غیررا هم‌باوعاریه میدهد وهنگامی که ازوبر می گردد نیکوئی‌های خودش رانیزازو می گیرد .

When a man becomes prosperous, virtues of others will be attributed to him; but when in hard circumstance his own virtue will be denied.

***

اقبال چو با کسی مدد فرماید	عیبش همه در چشم ، هنربنماید
وآنگاه که روز گارازو بر گردد،	هر حسن که دارد بنظر عیب آید

إِذا بلغ اللَّئيمُ فوق مِقداره تَنَكَّرت احوالُه .

وقتی که پست نهاد بمقامی بلندتر ازقدر خودرسد احوالش دیگر گون گردد

When a mean man reaches a position greater than his capacity, he changes his behaviour.

***

گرددچومقام سفله از حد افزون | خود بینی او رود ز اندازه برون
چون پست نهاد پایه‌ای یافت بلند | رسم و ره او نیز شود دیگر گون

إِذا جَنَيتَ فاعتَذِرْ ؛ إِذا جُنِيَ عليكَ فاغْفِرْ

چون بدی کردی عذر بخواه وچون بر تو بد کردند ببخش .

When you wrong someone apologize ; when a wrong is done to you forgive.

***

دوری زبدی کن وبنیکی میکوش | چون آب بروی آتش کینه مجوش
با کس چو بدی کنی ازوعذر بخواه | وربا تو کسی بدی کند چشم بپوش

أبخل النّاسِ من بَخِلَ على نفسه بماله وسمح به لوارثه .

بخیل ترین مردم کسی است کـه از مال خویش بخود بخل ورزد وبوارث خود بخشش کند .

The most avaricious man is he who does not take advantage of his property and leaves it to his heir .

***

آن از همه کس تنك نظر ترافتاد
کاو بررخ خودباب سعادت نگشاد
ازثروت‌خویش هیچ خودبهره‌نبرد
وآن‌را همه بهروارث خویش نهاد

أتعبُ النّاسِ قلباً من علت همّته وكثرت مروته وقلت ثروته .

دلغمین تر از همه کسی است کـه همتش بلند و مردانگی اش بسیار و دستش تهی باشد .

The most grieved man is the one who is courageous , generous and impoverished

***

آنجای که‌بدبختی وبی‌اقبالی است
بیش از همه‌قسمت کسی بدحالی است
کاوصاحب‌همتی و عزمی عالی است
جودو کرمش‌فزون‌ودستش‌خالی است

اتَّعِظُوا بِمَن كَانَ قَبلَكُم قَبلَ اَن يَتَّعِظَ بِكُم مَن كَانَ بَعدَكُم .

ازسرنوشت کسی که پیش‌ازشما بوده پند گیرید قبل ازآنکه کسی بعدازشما از سرنوشت شماپندگیرد .

Take a lesson from the fate of those who have come before you lest people will take lesson from your fate after you.

***

پیش ازتوا گر کسی فتادست ببند — زین واقعه پند گیر و بیهوده مخند
ورنه توببند افتی و بعد از تو — از واقعهٔ تو دیگری گیرد پند

اِتَّقُوا دَعوَةَ المَظلُومِ فَاِنَّهُ يَسأَلُ اللهَ حَقَّهُ وَاللهُ سُبحَانَهُ اَكرَمُ مِن اَن يُسأَلَ حَقّاً اِلَّا اَجَابَ .

ازدعای مظلوم بپرهیزید چون‌اوازخداوندحق‌خودرامیخواهدوخداوندتعالی بزرگتر ازآنست که مستحقی ازوحق خودرا بخواهد واوندهد .

Beware of an oppressed person's prayer for he asks God what he deserves and God is greater than to refuse a deserving man his right.

***

پرهیز کن از دعای مظلوم فکار — کاوخواهدخواست‌حق‌خویش‌ازدادار
ایزدهم از آن بزرگتر می باشد — کاو حق ندهد بآنکه باشد حقدار

اِتَّقُوا مَعاصِیَ الْخَلَواتِ فَاِنَّ الشّاهِدَ عَلَیْکُمْ هُوَالْحاکِمُ .

از گناه درخلوت نیز بپرهیزید چون آنکه شاهد شماست دربارۀ شما داوری خواهد کرد.

Avoid committing sins in privacy for he who is your witness will judge you.

***

پرهیز کن از ننگ معاصی ای مرد — در خلوت نیز گرد این ننگ مگرد

کانجای هم آنکه باتو ناظر تست — در حق تو نیز داوری خواهد کرد

اَجَلُّ الْاُمَراءِ مَنْ لَمْ یَکُنِ الْهَوی عَلَیْهِ اَمیرٌ .

گرانپایه ترین فرماندهان کسی است که فرمانبر هوای نفس خود نمیباشد .

The greatest commander is the one who does not obey his passions.

***

آنکس که بود جماعتی را سرور — باید که برون کند هوس ها از سر

آنست گرانپایه ترین فرمانده — کو نیست زدیو نفس خود فرمانبر

اِحْذَرُوا نِفارَ النِّعَمِ فَما كُلُّ شارِدٍ بِمَرْدُودٍ

پرهیزید از روزی که نعمت‌ها از دستتان برود چون هرچه از دست رفت دیگر بدست نمی آید .

Avoid the day when you will be deprived of your affluence for anything which is gone may not become available again .

***

این نعمت وافری که در دستت هست — شکرش بگذار و هیچ مشمارش پست
مگذار رود نعمتت از دست برون — چون هرچه که رفت باز ناید در دست

اَحْسَنُ النّاسِ عَيْشاً مَنْ عاشَ النّاسُ فِي فَضْلِهِ .

زندگی کسی بهتر از همه است که مردم در سایهٔ او آسوده زیست کنند

The best life is lived by the man under whose auspices people can live comfortably .

***

مردی که فتوت است سرمایهٔ او — بر تر ز همه است در شرف پایهٔ او
آن از همه خوبتر کند زیست که خلق — آسوده کنند زیست در سایهٔ او

أَحسنُ الكلامِ ما زانَه حُسنُ النِظامِ وفَهِمَهُ الخاصُ و العامُ

بهترین سخن آنست که بزیور نظم وترتیب آراسته و برای خـاص و عام قابـل فهم باشد .

The best speech is that which is decorated with regularity and understandable to both learned and common people .

***

آنست پسندیده ترین نوع کلام کز آغازش چو بنگری تا انجام
هم‌نظم شدست زیورش هم ترتیب هم خاص برد بمعنی‌اش پی‌هم عام

اَربحُ البضائِعِ اصطِناعُ الصَّنائِعِ .

سودمندترین جنس نیکوکاری است .

The most profitable commodity is good deed .

***

بامردم اگر تورا سرغمخواری‌است با توهمه را بروزسختی یاری است
پرسودترین جنس ببازار جهان احسان‌ومددگاری‌ونیکوکاری‌است

إذا حللتَ باللئام فاعتلل بالصيام .

وقتیکه برلئیم‌وارد میشوی روزه‌داری رابهانه کن .

When you visit a miser pretend fasting.

***

دون طبع لئیم چون شودمهماندار | گوئی بمصیبتی عجب گشته دچار
هر روز که بالئیمت افتد سرو کار | در خانهٔ او ، بروزه داری عذر آر

إذا رأيت عالماً فكن له خادماً .

هنگامی که بدانشمندی رسیدی ازاوفرمانبری کن .

When you see a learned man obey him.

***

دربحر کمال ، از پی گوهر باش | همصحبت دوستان دانشور باش
با دانشمند چون فتادت سر و کار | درخدمت او مطیع و فرمانبر باش

اِذٰا رَاَیْتَ فِی غَیْرِكَ خُلْقاً ذَمیماً فَتَجَنَّبْ مِنْ نَفْسِكَ .

وقتی خوی بدی دردیگری یافتی امثال آن خوی بدرا ازخود دور کن .

hen you find a fault iu another person avoid a lar one on your part .

***

ازدامن خویش لکه ننگ بشوی
هرعیب کز آن باخبری ترك بگوی
هرخوی بدی که یافتی در دگری
درخودهم اگر دیدی از آن دوری جوی

اِذٰا رَاَیْتَ مَظْلُوماً فَاَعِنْهُ عَلَی الظّٰالِمِ .

هرگاه ستمکشی را بینی، برضد ستمگر یاری اش کن .

Help the oppressed against the oppressor .

***

بگزین ره مردم حقیقت جو را
بر بند لب مردم باطل گو را
هر جا که ستمرسیده‌ای را دیدی
بر رغم ستمکار مدد کن او را

اِذا صَنعتَ معْرُوفاً فاسْترهُ اِذا صُنِعَ اِلَيكَ معروفٌ فَنشرهُ .

اگر نکوئی کردی پوشیده بدارواگر کسی باتونکوئی کرد آشکارساز.

Hide the good you do ; reveal the good done to you

***

ای آنکه بعرصهٔ مروت مردی
وی آنکه به‌بخشش وسخاوت‌فردی
پوشیده مدار اگر نکوئی دیدی
پوشیده بدار اگر نکوئی کردی

اِذا طابق الکلامُ نیّتَ المتکلِمِ قبلهُ السامِعُ واِذاخالف نیّته لم‌یقع موقعه

هرگاه سخن با نیت گوینده برابر باشد شنونده آنراپذیرد واگرمخالف نیتش باشدبجاواقع نشود .

If a speech accords with the speaker's intention audience accept it ; otherwise , it falls flat .

***

هرجاسخن ازدل سخنگو برخاست
آنرا شنونده گر پذیرفت رواست
وآنجا که دل وزبان نمی‌آیدراست
هر چند سخن بجای باشد بیجاست

إذا ظهر غدر الصّديق سهل هجره .

وقتیکه خدعه ودو روئی دوست آشکار شود، جدائی او آسان میگردد .

When a fri nd turns deceitful , it becomes easy to k away from him .

***

تا دوست به مهر برسر پیمان است
زو سیر شدن ، سیر شدن از جانست

وآن روز که خدعه و دوروئی بکند
روزی است کز وجدا شدن آسان است

إذا فارقت ذنباً فكن نادماً .

چون از گناه پرداختی پشیمان باش.

When you have done a sin , repent .

***

تادر پی توبه چشم کس تر نشود،
خود بار گناه او سبك تر نشود

زآن پس ده گنه کنی پشیمان میباش
شاید که گناه تو مکرر نشود

إِذاقَدَرْتَ عَلى عَدُوِّكَ فَاجْعَلِ العَفْوَعَنْهُ شُكْراً لِلقُدْرَةِ عَلَيْهِ

وقتی که بدشمن خود غلبه یافتی عفوش کن بشکرانهٔ اینکه براو چیره گشته‌ای .

When you have prevailed upon your enemy forgive him ; and thus , thank God for giving you the power over your enemy .

***

گر پاکدلی ، متاب از رأفت رو | بدخواه مشوم کن بکین توزی خو
برخصم چو غالب آمدی عفوش کن | شکرانهٔ آنکه چیره گشتی براو

إِذاقَدَّمتَ الفِكْرَ في أَفعالِكَ حَسُنَتْ عَواقِبُكَ في كُلِّ أَمْرٍ

اگر در کارها از آغاز فکر کنی کارهایت بخوبی انجام میشود .

If you think before every action it will be carried out successfully.

***

با دیدهٔ باز پا چو در راه نهی | هر جا که بمانعی رسیدی بجهی
گر فکر کنی به کارها از آغاز | هر کاری را بنیکی انجام دهی

إذا كان القضاء لا يرد فالاحتراس باطل .

اگرقرار باشد که سرنوشت بازنگردد پرهیزاز آن بیهوده است .

When something is predestined there is no use trying to escape from it .

***

با علم هزار درد درمان کردن
با عقل هزار مشکل آسان کردن

فی‌الجمله تمام راتوان کردن لیك
پرهیز ز سر نوشت نتوان کردن

إذا كمل العقل نقصت الشهوة .

وقتی عقل روبکمال نهد شهوت نقصان یابد .

When mind attains perfection , passions decrease .

***

عاقل اگر از گناه خسران بیند
بی عقل زیان ازآن دو چندان بیند

آن روز که عقل تونهد رو بکمال
روزی است که شهوت‌تو نقصان بیند

إذا لم تكن عالماً ناطقاً فكن مستمعاً واعياً .

اگر گوينده دانا نيستى شنونده پذيرا باش.

If you are not a learned speaker , be a learning listener .

***

يا ناطق عالم توانائى باش — يا سامع تشنه پذيرائى باش
يا آنكه چو شمع مجلس آرائى باش — يا اينكه چو پروانه شيدائى باش

إذكر مع كل لذة زوالها ومع كل نعمة انتقالها .

درهر لذتى زوال آن ودرهر نعمتى انتقال آنرا بياد آر .

In pleasure think of its end , and in affluence of its passing .

***

درعيش كه جسم وروح حالى دارد — ياد آر كه هر خوشى ملالى دارد
هر شادى و لذتى زوالى دارد — هر نعمت نيز انتقالى دارد

ارْضَ لِلنَّاسِ بِمَا تَرْضَاهُ لِنَفْسِكَ .

آنچه برای خود می‌پسندی برای مردم بپسند.

Wish for the people what you wish for yourself

***

مپسند که دیگری فتد در ته چاه	اما تو رسی بمسند عزت و جاه
هرچیز که بهر خویشتن میخواهی	آنرا ز برای دیگران نیز بخواه

ارْفِقْ بِالْبَهَائِمِ وَلَا تَسُوءْ بِلَحْمِهَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْهَا فَوْقَ طَاقَتِهَا

به چارپایان رحم آر، تن آنان را میازار و بر آنان بیش از طاقتشان بار مگذار.

Be kind te pack-animals , do not hurt them and do not load them more than their ability to bear :

***

پیوسته بحال چار پایان رحم آر	مگذار به پشتشان فزون‌از حد بار
چون نیست زبانشان که تا شکوه کنند	هر دم مرسان بر تن آنان آزار

اِزْجِرِ الْمُسِیٔ بِثَوابِ الْمُحْسِنِ.

با پاداش دادن به‌نیکوکار بدکاررا زجر کن.

punish the malfactor by rewarding the benefactor.

***

هرجا که گلی است گرعزیزش داری، خودخار بدین طریق بیند خواری

با دادن پاداش بنیکو کاران بدکاران‌را خجل کن ازبدکاری

اِسْتَحْیُوا مِنَ الْفِرارِ فَاِنَّهُ عارٌ فِی الْاَعْقابِ وَنارٌ یَوْمَ الْحِسابِ.

ازفرار درجنگ شرم بدارید زیرابرای اعقاب شما عارداردوشمارا درروزحساب بآتش جهنم اندازد.

Be ashamed to flea when fighting in a battle ; for it brings forth disgrace to your descendants and the fire of hell to yourself on the day of judgement.

***

مردانه بجنگ کوش اندر پیکار مگریزچونامرد زمیدان، که فرار

در این دنیاست بهر اعقاب تو عار در آن دنیاست بهر اعمال تو نار

KASHMIR UNIVERSITY Library

اِستَشِر اَعدائَكَ تَعرِف مِن رَأيِهِم مِقدارَ عَداوَتِهِم وَ مَواضِعَ مَقاصِدِهِم

باشمنان خود مشورت کن وازرأیشان اندازهٔ دشمنی ونقطهٔ نظرشان رابشناس .

Consult your enemies in order to measure the extent of their animosity and to learn about their point of view.

***

دوری کن از آنچه دشمنت فرماید کز کار تو دشمن گرهی نگشاید

با خصم به شور کوش تا از رأیش میزان خصومتش بدست آید

اِستَشِر عَدُوَّكَ العاقِلَ واحذَر رَأيَ صَديقِكَ الجاهِلِ .

بادشمن دانای خویش مشورت کن وازرأی دوست نادان خود برحذرباش.

Consult your wise enemy, but beware of the advice of your foolish friend.

***

ازمردم جاهل ازدل وجان بگریز چون آدمیان زچنگ حیوان بگریز

از گفتهٔ دشمنان دانا مهراس وز صحبت دوستان نادان بگریز

اِستَصبِحُوا مِن شُعلَةِ واعِظٍ مُتَّعِظٍ .

از پرتو دانش کسی که خود به پند خود عمل میکند بهره‌مند شوید .

Take advantage of a wise man's advice who practises it himself .

***

شوهدم آنکه از هوسها رسته است | زنجیر هوای نفس را بگسسته است
کن گوش بگفته‌های آنکس که ترا | هر پند که داده خود بکارش بسته است

اِستَعِيذُوا باللهِ مِن سُکرِ الغِنا فَانَّ لَهُ سَکرَةً بَعيدَةَ الافاقَةِ

از مستی ثروت بخدا پناه برید زیرا این مستی دیر بپایان میرسد.

Seek help from God against the intoxication of wealth , for it is an intoxication from which you hardly recover .

***

گر مال ومنال تست گنجی سرشار | مغرور مشو بدولت خود زنهار
هشدار که هر که گشته مست زر و مال | مستی است عجب که دیر گردد هشیار

اِسْمَعْ تَعَلَّمْ وَاسْكُتْ تَسْلَمْ .

گوش بده و بیاموز، خاموشی گزین و آسوده باش .

Listen and learn ; keep silent and be safe

***

درپای بساط اهل دانش بنشین	وزخرمن علم وفضلشان خوشه بچین
گر درعقب فضیلتی ، گوش بده	ور طالب راحتی ، خموشی بگزین

اُشْکُرْ عَلی مَنْ اَنْعَمَ اِلَیْکَ وَاَنْعِمْ اِلی مَنْ شَکَرَکَ

کسی راکه با تو نیکی میکند سپاسگزار باش و با کسی که سپاسگزار تست نیکی کن

Be grateful to one who is kind to you , and show kindness to one who is gtateful to you .

***

تا حفظ حقوق خلق کار تو بود	دایم دل خلق غمگسار تو بود
بگزار سپاس آن که یار تو بود	شو یار کسی که حقگزار تو بود

اصدقاؤك ثلاثة : صديقك وصديق صديقك وعدو عدوك

دوستان توسه کس هستند: دوست تو، دوست دوست تو ودشمن دشمن تو .

There are three tipes of friends : your friend , your friend's friend and your enemy's enemy .

***

هستند همیشه دوستدار تو سه تن   آنکوست ترا دوست به وجهی روشن

آنکس که فتاده دوستدارت را دوست   وآنکس که بدشمن تو باشد دشمن

اصدقوا فی اقوالکم واخلصوا فی اعمالکم

در گفتار خود راستی وصداقت ودر کردار خود درستی وخلوص نیت داشته باشید .

Be truthful in your words and sincere in your deeds .

***

خواهی که شوی شهره به نیکوکاری   عز وشرف از دست فرونگذاری ؟

در قول مجو ز راستی بیزاری   در فعل مباش از درستی عاری

اَصعَبُ السِّیاسَاتِ تَغییرُ العاداتِ

دشوارترین کار کشورداری تغییرروش مردم است.

The most difficult task of statesmanship is to change the people's customs.

***

آنکس که زمامدار و سرور باشد   باید که برای خلق رهبر باشد
دشوار ترین عقدهٔ کشور داری   تغییر رسوم اهل کشور باشد

اِضرِبْ خادِمَكَ اِذا عَصَی اللهَ واعْفُ عَنهُ اِذا عَصاكَ

خدمتگارت را اگراز فرمان خدا سرپیچد مجازات کن واگر از حکم تو سرپیچی کند ببخش.

Punish your servant if he disobeys God and forgive him if he disobeys you.

***

چون مرتکب خطا شود خدمتگار،   اندرخور کیفر است؛ لیکن زنهار
فرمان خدا گر نبرد زو مگذر   فرمان تو گر نبرده او را بگذار

اِضْرِبُوا بَعْضَ الرَّأْيِ بِبَعْضٍ يَتَوَلَّدُ مِنْهُ الصَّوابُ

بایکدیگر مشورت کنید تاراه راست را بیابید.

Consult one another to find the right way.

***

آن مرد که مشورت کند درهرباب | هرگز نشود نقشهٔ او نقش بر آب
در کار کنید مشورت با اصحاب | تا آنکه بیابید مگر راه صواب

اِطْرَحُوا سُوءَ الظَّنِّ مِنْكُمْ

بدگمانی را ازخویش دور کنید.

Clear your mind of suspicion.

***

هر کس که‌چار بدگمانی‌است‌بسی | آسوده ز تشویش نماند نفسی
آنکو همه را دشمن خود پندارد | سودش ندهد دوستی هیچ کسی

اَطِعْ مَنْ فَوْقَكَ يُطِعْكَ مَنْ دُوْنَكَ

فرمان کسی را که برتر از تست ببر تا کهتران فرمانت ببرند.

Obey your superior if you expect to be obeyed by your subordinates.

***

تا نیست به رسم و روشی ایمانت	هرگز ثمری نمیرسد از آنت
فرمان کسی که برتر از تست ببر	تا آنکه برند کهتران فرمانت

اُطْلُبُوا الْعِلْمَ تُعْرَفُوا بِهِ وَاعْمَلُوا بِهِ تَكُونُوا مِنْ اَهْلِهِ

دانش آموزید تا بدان معروف شوید و آنچه را که آموخته اید بکاربندید تا از زمرهٔ اهل دانش باشید.

Acquire knowledge so that you can be known by it and practise it in order to become a leaned man.

***

همت ز پی علم و هنر کن مصروف	تا آنکه شوی به فضل و دانش معروف
وآنگاه عمل به علم کن تا باشی	از زمرهٔ اهل دانش و اهل وقوف

اَعْجَزُ النّاسِ مَنْ عَجِزَ عَنْ اِصْلاحِ نَفْسِه.

بیچاره‌ترین مردم کسی است که از اصلاح خود عاجز است .

The most incapable person is the one who is unable to correct himself.

***

آن مرد که خود عیوب خود میداند | بدبخت بود که رفع آن نتواند
بیچاره ترین مـردم گیتی آنست | کز چارهٔ عیب خویش عاجز مـاند

اَعْجَزُ النّاسِ مَنْ عَجِزَ عَنْ اِکْتِسابِ الاِخْوانِ وَاَعْجَزُ مِنْهُ مَنْ ضَیَّعَ مَنْ ظَفِرَ بِهِ مِنْهُمْ .

ناتوان‌ترین مردم کسی است که نتواند دوست بدست آورد و ناتوان‌تر از و کسی است که دوستی هم که یافته از دست بدهد .

A failure is he who fails to win friends; and a greater failure is one who loses his friends if he has any.

***

آنست زبون که سست همت افتاد | وندر پی دوست یافتن سر ننهـاد
وز او ست زبون‌تر آنکه بابد عهدی | هر دوست که داشت نیز از دست بداد

اعداؤك ثلاثة: عدوك وعدو صديقك وصديق عدوك.

دشمنان تو سه کس هستند : دشمن تو، دشمن دوست تو و دوست دشمن تو .

There are three classes of enemies : your enemy, your friend's enemy and your enemy's friend .

***

هستند سه تن بدشمنی رهزن تو	آنکس که بود دشمن جان و تن تو
آن کش سر دشمنی است با دوست تو	و آنکو پی دوستی است با دشمن تو

اعدل تدم لك القدرة.

عدالت پیشه کن تا قدرت تو دوام یابد .

Do justice if you wish your power to last long .

***

آن مرد که منصب و مقامی یابد	گر عدل کند شهرت و نامی یابد
با عدل حکومت کن و از ظلم بترس	تا قدرت و جاه تو دوامی یابد

اِعْرِفُوا الْحَقَّ لِمَنْ عَرَفَهُ لَكُمْ؛ صَغِيرًا كَانَ اَوْ كَبِيرًا، وَضِيعاً كَانَ اَوْ رَفِيعاً.

چه خرد و چه بزرگ، چه فرومایه و چه بلند پایه، کسی که حق شمار اشناخت حق اورا بشناسید.

When a person respects your rights, you ought to reciprocate, regardless of the fact whether he is young or old, exalted or mean

***

میکوش بپاس خلق و بگزار سپاس | درحق کسان ز حقشناسی مهراس
ازشاه و گدا، هر آنکه حق تو شناخت | پیوسته تو نیز حق او را بشناس

اَعْلَمُ النَّاسِ مَنْ لَمْ يُزِلِ الشَّكُّ يَقِينَهُ.

داناترین مردم کسی است که شک و گمان یقین او را از میان نبرد.

The most learned man is he whose certainty is not wiped out by doubt.

***

درهرچه کسی بعلم دیده است عیان | ازشک بیقینش نرسد هیچ زیان
آن ازهمه دانشش بود بیش که شک | هرگز نبرد یقین او را ز میان

اَغْلَبُ النّاسِ مَنْ غَلَبَ هَواهُ بِعِلْمِهِ .

غالب‌ترین مردم کسی است که به نیروی علم خود بر هوای نفس غلبه یافته است .

The most victorious man is he who, by force of wisdom subdues his passions.

***

زآن کار که دیو نفس طالب باشد دوری کن اگرچه سخت جالب باشد

دانی چه کسی است از همه غالب تر؟ آنکو بهوای نفس غالب باشد

اَفْضَلُ الْجُودِ ایصالُ الْحُقُوقِ اِلی اَهْلِها.

بالاترین مرتبهٔ دادودهش دادن حق به اهل حق است .

The best form of generosity is to give the people what they deserve.

***

هرجای، که برپای کسان بند نهند میکوش کز آن بند بدستت برهند

برجسته ترین مرتبهٔ داد و دهش آنست که حق اهل حق را بدهند

اَفْضَلُ النّاسِ اَنْفَعُهُمْ لِلنّاسِ.

برتر ازهمه کسی است که برای مردم سودمند تر باشد .

The best of all men is the one who is most useful to the people

***

آنکو بشر از وجود وی بهره وراست | پیش همه کس عزیز چون سیم وزر است
آن پیش کسان از همه برتر باشد | کو بهر کسان ازهمه پرسود تر است

اَفْضَلُ النّاسِ رَأْياً مَنْ لَمْ يَسْتَغْنِ عَنْ مُشيرٍ.

خردمندترین مردم کسی است که خود را ازمشورت با کسی بی نیاز نداند .

The wisest person is the one who does not think that he can do without anycounsellor.

***

از شور مپیچ سر که صاحبنظران | در کار کنند مشورت با دگران
آن راهروی اسیر رهزن گردد | کوراهبری نجوید از راهبران

افضلُ النّاسِ مَن كظمَ غيظهُ وحلمَ عن قدرةٍ.

برتر ازهمه کسی‌است که خشم‌خود رافرو خورد ودرهنگام توانائی‌نرمی‌ورزد .

The most virtuous man is the one who is calm when angry and humble when powerful .

***

در سختی اگر ز خشم باشی بحذر، باقدرت اگر نپیچی از نرمی سر،
وز تو نرسد ستم به افراد بشر، درچشم خرد از همه باشی برتر

افضلُ مِن طلبِ التّوبةِ تركُ الذّنبِ.

گناه‌نکردن بهتراز گناه کردن وتوبه کردن است .

Avoiding the sin is better than committing it and then repenting .

***

گرجهد کنی که تا نگردی بیمار زآن به که پی طبیب افتی هر بار
پرهیز کنی گراز گناهان اول زآن به که ازآن توبه کنی آخرکار

اَقْبَحُ اَفْعالِ المُقْتَدِرِ الاِنْتِقامُ

زشت‌ترین کار مرد توانا انتقام گرفتن است .

The most abominable action of a powerfnl man is vengeance .

***

قدرت چو فتد بدست ای مرد شریف — کین توز مباش و بگذر از جرم حریف
چون زشت ترین کار قوی آن باشد — کافتد پی انتقام از خصم ضعیف

اَقْبَحُ الصِّدْقِ ثَناءُ الرَّجُلِ عَلی نَفْسِه

زشت‌ترین راستگوئی مرد، ستایش ازخود است .

The most hideous truthfulness of a man is praising himself .

***

فضل تو اگرچه بی کم و کاست بود، — خوی تو چنانکه هر دلی خواست بود،
هرحرف که درستایش خود گوئی — ور راست بود زشت ترین راست بود

اِقبل عذر مَن اعتذرَ اِليكَ.

عذر کسی را که از تو پوزش میخواهد بپذیر .

Accept the excuse of the one whe begs your pardon .

***

گر نیك نهاد هستی و پاك ضمیر
آنکس که خطا کرده و دارد تقصیر

کین تو ز مباش و با کسی سخت مگیر
گر عذر گناه از تو خواهد بپذیر

اِقتَبِس العِلمَ فانّكَ اِن كُنتَ غنیّاً زانَكَ وَاِن كُنتَ فقیرا مانَكَ.

دانش بیاموز که اگر ثروتمندی ترا زیب و زیوری شود و اگر بیچیزی ترا روزی رساند.

Acquire knowledge so that if you are rich it adorns you and if you are poor it helps you to earn a livelihood.

***

بر گیر ثمر ز شاخ بار آور علم
کز بهر فقیر روزی آرد زر علم

شو بهره ور از گنج زر و گوهر علم
وز بهر غنی زیب شود زیور علم

اقویٰ النّاس من قوی علی نفسه.

نیرومندتر ازهمه کسی است که برهوای نفس خود پیروزی یابد.

The strongest of all men is the one who can overcome his passions.

***

آنکس که بهر دام دل اندر نفکند — اندیشهٔ پاك دارد و طبع بلند
بیش ازهمه آنکسی بود نیرومند — کانداخته دیو نفس را اندر بند

اکبر العیب ان تعیب مافیك مثله.

بزرگترین عیب آنست که عیبجوئی کنی بچیزی که نظیرش در تو نیز هست.

The worst of all faults is that you attribute to others a fault which is also in yourself.

***

چون هیچکس ازعیب نباشد عاری — زنهار که عیب این و آن نشماری
این عیب بزرگی است که خندی بکسی — ازبهر همان عیب که خود هم داری

اُکْتَسِبُوا الْعِلْمَ یَکْسِبْکُمُ الْحَیوٰةَ.

ازدانش بهره‌ورشوید تاشمارا اززندگی بهره‌ورسازد.

Seek knowledge so that it may provide you with a decent means of living.

***

گرفضل نباشد و کمال و هنرت — خوه عمرابد نیز نبخشد ثمرت
روی آربسوی علم کاین پیرطریق — گردد سوی آب زندگی راهبرت

اَکْثِرِ النَّظَرَ اِلٰی مَنْ فُضِّلْتَ عَلَیْهِ فَاِنَّ ذٰلِکَ مِنْ اَبْوَابِ الشُّکْرِ

باکسی که براوبرتری یافته‌ای بسیار نظرلطف داشته‌باش زیرا این یکی‌ازدرهای شکرگزاری است.

Be kind to a man whom you are superior; for, being kind to the inferiors is a sort of gratitude for having superiority.

***

از جام غرور هر که درمستی بود — سرمستی او نشانهٔ پستی بود
از لطف نظر به زیردستان کردن — شکرانهٔ نعمت زبردستی بود

اکْذِبِ السَّعاية وَالنَّميمة كانت باطِلة امْصحيحة .

سخنی را که برای سعایت ونمامی گویند تکذیب کن خواه راست باشد خواه دروغ.

When a scandalous tale is borne to you , be it true or false , reject it .

***

در هر چه ضرر بود، چه ظلمت چه فروغ
وز آنچه زیان رسد، چه دوشاب و چه دوغ

عاقل سخنی که از سخن چین شنود
تکذیب کند، چه راست باشد چه دروغ

اَکْرِمْ ذَوِی رَحِمِكَ وَ تَیَسَّرْ لِمُعْسِرِهِمْ فَاِنَّهُمْ لَكَ نِعْمَ الْعُدَّة فِی الرَّخاءِ وَالشِّدَّة .

درحق خویشاوندان خود احسان کن و بتنگدستان ایشان یاری ده زیرا آنـان در رنج وراحت بهترین پشتیبان تواند .

Be gnerous towards your relatives and help them if they are poor because they are best support for you in all aspects of life .

***

با خویشانت مروت و احسـان کن
دارند اگر که مشکلی، آسان کن

آنان چو همیشه بهترین یارتواند ،
همواره تو نیز یـاری آنان کـن

أَكْرِمْ نَفْسَكَ عَنْ كُلِّ دَنِيَّةٍ فَاِنَّكَ لَنْ تَعْتَاضَ بِمَا تَبْذُلُ مِنْ نَفْسِكَ عِوَضاً.

نفس خود را گرامی دارو بهیچ پستی تن در مده چون ازین راه چیزی بدست نمیآوری که همقیمت آبروی ازدست رفتهٔ تو باشد.

Respect yourself and do not do anything which debases you because in this way you can not get anything worth your lost reputation.

***

از بهر زر و مال به هر قدر که هست | مگرای به پستی و مکن خود را پست
چون آنچه از این راه بدست آری، نیست | همقیمت آبرو که دادی از دست

الْإِحْسَانُ يَسْتَعْبِدُ الْإِنْسَانَ؛ الْمَنُّ يُفْسِدُ الْإِحْسَانَ.

احسان مردم را بنده میسازد و منت گذاشتن احسان را فاسد می کند.

Generosity enslaves men, but to give in order to be appreciated taints generosity.

***

آن به که دلی بدستت آسوده شود | یك عقده بناخن تو بگشوده شود
احسان که شود زو همه کس بندهٔ تو | حیف است اگر بمنت آلوده شود

الاستهتار للنساء شيمة النوكى.

دلباختهٔ زنان شدن روش بیخردان است .

Fascination to women is the way of foolmen .

***

بدبخت آنکو بلهوس وخودخواه است — کز دست هوس براه او صدچاه است

دل باختن و از پی زنها رفتن — رسم و روش بیخرد و گمراه است

الحريص فقير ولو ملك الدنيا بحذا فيرها

حریص اگرهمهٔ دنیا را مالك شود ازتنگدستی نرهد .

The avaricious man is poor even if he gains the whole world.

***

طماع حریص ، تا ز هستی نرهد — از بند و بلای زر پرستی نرهد

مانند فقیری است که گردنیا را — مالك بشود ، ز تنگدستی نرهد

الحسد داءٌ عياءٌ لا يزول إلّا بهلك الحاسد أو بموت المحسود

حسد درد بی‌درمانی است که پایان نپذیرد مگر بمرگ حاسد یا از بین‌رفتن محسود.

Jealousy is an irremediable disease which does not finish except by the death of the jealous person or destruction of what is envied.

***

بس لطمه‌زند حسد به ارکان وجود　　　گردد ز حسد باب سعادت مسدود
دردی‌است حسد که‌هیچ‌درمانش نیست　　　جز مرگ حسود یا فنای محسود

الحسد سجن الروح

حسد زندان روح است.

Jealousy imprisons the soul

***

تارشك وحسد بنای غم را بانی‌است　　　چشمان‌حسود گرم‌اشك‌افشانی‌است
گویند که‌روح‌را حسد زندان است　　　بدبخت کسی که‌روح‌او زندانی‌است

الاصابة سلامة ؛ الخطاء ملامة ، العجل ندامة.

راستروی مایهٔ امن‌وسلامت ، کجروشی باعث ملامت وشتاب نتیجه‌اش پشیمانی‌است

To be upright is to to be safe ; to do wrong is to be blamed ; to be impatient is to be repentant .

***

دوراستروی ، امن و سلامت باشد — در کجروشی ،ننك وملامت باشد
گردرهمه جاپیش نهی پای شتاب — آخر بسرت دست ندامت باشد

الاصدقاء نفس واحدة فی جسوم متفرقة

دوستان همرنك یك‌جان هستند در بدن‌های پراکنده .

Congenial friends are like one soul in separate bodies.

***

صافی صفتان که دور از ما و منند — یك‌تن هستند و دردوصد پیرهنند
یك دل هستندو در هزاران سینه — یك‌جان هستند ودرهزاران بدنند

الاقتصادُ نصفُ المؤنةِ .

صرفه‌جوئی درخرج، نیمی اززاد وتوشه است .

Economy provides half of one's subsistence .

***

گرعقل معاش سرترا راهنماست زآن‌خرج که‌بیجاست‌حذر کن که‌بجاست
رو از ره اقتصاد کاندر همهٔ جای یك نیمه ز حاجت تو زین راه رواست

الاملُ کالسَّرابِ، یغرمن راه ویخلِفُ من رجاه.

آرزو مانند سراب‌است؛ کسی راکه‌بدان‌نظر دارد گمراه سازدو کسی راکه بدان امیدوار است ناامید کند .

Desire is like a mirage which deceives one who looks at it and disappoints one who hopes it .

***

هرجای که نقش آرزو گشت‌پدید، دردیده چنان سراب ظاهر گردید
گمراه‌شد آنکس که‌بدان‌داشت‌نظر نومیدشد آنکس که‌بدان بست‌امید

الامورُ المنتظمة يفسدُها الخلاف .

خلاف ودودستگی کارهای منظم‌را پریشان میکند .

Diversity confuses orderly affairs .

***

آنجا که یگانگی نمایان گردد — هر کار که مشکل است آسان گردد
وآنجا که دو دستگی پدیدار شود — هر کار منظمی پریشان گردد

الاوانَّ من البلاء الفاقة واشد من الفاقة مرض البدن واشدّ من مرض البدن مرض القلب .

آگاه باش که ازجمله بلاها بیچیزی است وسخت تراز بیچیزی بیماری تن وسخت تراز بیماری تن بیماری دل است .

Remember that one of the calamities is poverty; the worse is sickness of the body , the worst, sickness of the heart .

***

مارا سه بلا مایهٔ رنج و محن است: — بیچیزی وفقر، کآفت مردوزن است
رنجوری تن که بدتراز بیچیزی است — بیماری دل که بدتراز رنج تن است

اَلاَوَانَّ مِنَ النِّعَمِ سَعَةَ الْمَالِ وَاَفْضَلُ مِنْ سَعَةِ الْمَالِ صِحَّةُ الْبَدَنِ وَ اَفْضَلُ مِنْ صِحَّةِ الْبَدَنِ تَقْوَى الْقَلْب.

آگاه باش که ازجملهٔ نعمت‌ها فراوانی مال و بالاتراز آن تندرستی و برتر از آن پاکی دل است .

One of the blessings is wealth and better than wealth is health and better than health is purity of heart .

***

زاسباب طرب که هست در عرصهٔ خاک   دستی است که سیم و زر فشاند بیباک
وزآن خوشتر، تنی ز بیماری دور   وز آن بهتر، دلی ز آلایش پاک

اَلاِیمَانُ وَ الْعَقْلُ اَخَوَانِ تَوْاَمَانِ ؛ لاٰیَقْبَلُ اللّٰهُ اَحَدَهُمَا اِلاّٰ بِصَاحِبِه

عقل و ایمان دو برادر همزادند که خداوند هیچیك را بدون دیگری نپذیرد.

Wisdom and faith are like twin brothers none of whom will be received by God without the other.

***

گر نیست ز عقل پایه‌ای ایمان را   سودی نبود عبادت یزدان را
ایمان و خرد برادر همزادند   بی این نکند قبول یزدان آنرا

اَلْبَخِيلُ اَبَداً ذَلِيلٌ . اَلْحَسُودُ اَبَداً عَلِيلٌ

بخیل همیشه خوار وذلیل و حسود همواره زار وعلیل است.

The miserly man is always despised; and the jealous always depressed.

***

کوته نظرانی که حسودند و بخیل
در محنت ورنج ، بی‌نظیرند و عدیل

آنکس که بود بخیل، خوار است وذلیل
وآنکس که بود حسود، زار است وعلیل

اَلْبَخِيلُ خَازِنُ وَرَثَتِه

بخیل خزانه دار وارثان خویش است .

A miserly man is the treasurer of his heirs.

***

بدبخت آنکو زمال خود بهره نبرد
وندر طلبش کشید زحمت تا مرد

گوئی که برای وارث خویش اندوخت
مالی که بخیل گرد آورد و نخورد

البشاشة تجلب المودة

خوشروئی دوستی می آورد .

heerfulness wins friendship

***

در بارهٔ خلق مهربانی کردن　　یعنی که نهال دوستی پروردن
با مهرو گشاده روئی و خوشخوئی　　بس دوست بدست میتوان آوردن

البغی یخرب الدیار

ظلم ، کشوررا ویران میکند .

Oppression ruins the state.

***

ازعدل تو ، مملکت گلستان گردد　　وز ظلم تو ، ملتی پریشان گردد
از عدل ، چه شهرها که آباد شود　　وز ظلم ،چه کاخها که ویران گردد

اَلْبَلاَغَةُ مَا سَهُلَ عَلَى النُّطْقِ وَخَفَّ عَلَى الْفِطْنَةِ

سخن‌شیوا آنست که تکلمش آسان باشد و فهمش دشوار نباشد .

Eloquent words are what can be fluently spoken and easily understood.

***

در پیش کسی که از سخن‌سنجان است — گفتار بلیغ و خوب و شیوا آن است

کز بهر خرد تفهمش مشکل نیست — وز بهر زبان تکلمش آسان است

اَلتَّبْذِیرُ عُنْوَانُ الْفَاقَةِ

اسراف سرآغاز تنگدستی است .

Extravagance is a preface to poverty.

***

اسراف فقیری آرد و ناچاری — آخر نشود نصیب از آن جز خواری

اسراف مکن که زود بی‌چیز شوی — ور زآنکه هزار گنج قارون داری

التَّجارِبُ عِلْمٌ مُسْتَفادٌ

تجربه ، علمی‌است که حاصل شده .

Experience is a knowledge acquired.

***

هر گاه که آتشی‌بر افروخته ای ، یکباره در آن فتاده و سوخته ای،
هرتجربه زآن‌سوختن‌اندوخته‌ای، درسی‌است که‌بی مدرس‌آموخته‌ای

التَّقْوىٰ حِصْنٌ حَصِينٌ

پرهیز وتقوی دژمستحکمی است .

Chastity is a strong fortress.

***

هر کس که‌بجان گریخت‌ازجرم‌و گناه حالش بمکافات نشد زار و تباه
پرهیز بسان دژ پولادینی است آسوده کسی که اندرآن جسته پناه

اَلتَّقوىٰ مِفْتاحُ الْفَلاحِ

تقوى كليد رستگارى است.

Chastity is the key to salvation.

***

تاپاك زهر پليدى و هر گنهى — از كرده نه شرمسار و نه روسيهى
پرهيز كليد رستگارى باشد — پرهيز كن از بدى كه ازبد برهى

اَلتَّكَبُّرُ عَيْنُ الْحِماقَةِ

تكبر عين حماقت است.

Arrogance is mere foolishness

***

خودخواه كه‌درجهل‌اسيرابدى است — آمادهٔ ارتكاب هر گونه بدى است
ارباب خرد ز خود پسندى دورند — خودبينى‌وخودپسندى‌از بيخردى‌است

التَّوَاضُعُ يَرْفَعُ ؛ التَّكَبُّرُ يَضَعُ

تواضع مرد را برافرازد و تکبر او را پست سازد .

Humility dignifies you; pride abases you.

***

آنکس که فروتن است گیرندش دست | آرند فراترش زهر پایه که هست

وآنکو زغرور وسر کشی باشد مست | از پای در افتد آخرو گردد پست

الجَاهِلُ صَخْرَةٌ لا يَنْفَجِرُ مَاؤُهَا وشَجَرَةٌ لا يَخْضَرُّ عُودُهَا وأَرْضٌ لا يَظْهَرُ عُشْبُهَا

نادان سنگی است که آب از آن نجوشد و درختی است که شاخهٔ آن سبز نشود و زمینی است که گیاه از آن نروید .

The ignorant is a rock from which water does not flow, or a tree whose branches are never verdant, or a soil in which plants never grow.

***

جاهل که زجهل خود نخواهد رستن | خاکی است که خرمی نخواهد جستن

سنگی است که آب از آن نخواهد جستن | شاخی است که برگ از آن نخواهد رستن

الجاهِلُ لایَعرِفُ تَقصیرَهُ و لایَقبَلُ مِنَ النّاصِحِ لَهُ

نادان به تقصیرخود پی نمیبرد و نصیحت نیز نمی پذیرد .

The ignorant does not see his own weakness nor accepts any advice.

***

بامردم بیخرد مکن گفت وشنید | کانکس که بجهل ماندوار علم برید
بدرا چو بدی کند نخواهد دانست | ره را چونشان دهی نخواهد پوئید

الجَهلُ اَنکَرُ عَدُوٍّ

نادانی ، بدترین دشمن است .

Ignorance is your worst enemy.

***

چون جهل تو جهد کرد در کشتن تو | بی تیغ بینداخت سر از گردن تو
ای آنکه ز کید دشمنان میترسی | نادانی تست ، بدترین دشمن تو

الجهل في الانسان اضرّ من الاكلة في البدن

نادانی برای انسان مضرتر ازخوره دربدن است .

Ignorance for a man is more harmful than leprosy.

***

جهل است که مایهٔ زیان است وضرر — جهل است که در خرمن جان است شرر
ازآن خوره‌ای که در بدن می افتد — بیش است زیان جهل از بهر بشر

الحازم لا يؤخر عمل يومه الى غده

دوراندیش کار امروز خود را بفردا نیفکند .

The prudent does not leave his work for tomorrow.

***

بر گیر ز پای خسته حالی خاری — بردار ز دوش ناتوانی باری
گر زآنکه تر است دیدهٔ بیداری ، — ز امروز منه برای فردا کاری

الحازِم يقظان ؛ الغافِل وسنان

دوراندیش بیدار وغافل خواب آلوده است .

The prudent person is awake; the negligent dormant.

***

آنرا که بصیرت و تامل بیش است | آسان سپرد رهی که اندر پیش است
خواب آلوده است هر که غفلت زده است | بیدار دل است هر که دوراندیش است

الحِدةُ ضربٌ مِن الجنونِ لانَّ صاحِبها يندم ، فانْ لم يندم فجنونه مُستحكم

خشم و تند خوئی بخشی از دیوانگی است زیرا تند خوی زود پشیمان میشود اگر نشود دیوانگی اش ثابت باشد .

Hot-temper is like a part of madness for an angry man may soon recover and, if not,he proves his madness.

***

آن مرد که تندی اش زحد افزون است | دیوانه صفت زحال خود بیرون است
زآن تندی اگر گذشت عاقل باشد | ور در نگذشت همچنان مجنون است

الحسد يذيب الجسد

حسد تن را میگدازد .

Jeslousy corrodes the body .

***

جانا زحسدبترس کاین خصلت شوم پیوسته ترا کند ز شادی محروم
هرلحظه گدازدازحسدجسم حسود گرسخت‌چوآهن‌است‌و گرنرم‌چوموم

الحق انهج سبیل . العلم خیر دلیل

حق ، راست ترین راه ، و علم ، بهترین راهنماست .

Truth is the sthraightest path ; and knowledge the best guide .

***

ازراه‌صواب‌اگر که‌راه توجداست، هرراه که میروی،همان‌راه‌خطاست
اندر ره حق که بهترین راه بود باعلم برو که بهترین راهنماست

الحق سیف لاینبو

حق شمشیری است که کند نمیشود .

Rightfulness is like a sword which will never blunt.

***

خصم تو اگر که رستم دستان است
تا حق با تست دفع او آسان است

حق است چو تیغی که نمیگردد کند
یعنی که همیشه تیغ حق بر ان است

الحکمة شجرة تنبت فی القلوب و تثمر علی اللسان

دانش و بینش مانند درختی است که ازدل میروید واز زبان میوه میدهد .

Knowledge and wisdom are like a tree which grows in the heart and bears its fruits through the tongue .

***

کس در ره کسب علم تا پا ننهد
از وادی جهل، هرچه کوشد نرهد

دانش به مثل درخت پر برگ و بری است
کز دل رسته است وز زبان میوه دهد

الحمق داء لا یداوی ومرض لا یبری

حماقت دردی است که مداوا نشود ومرضی است که شفا نیابد.

Stupidity is an incurable disease.

***

تابرلب احمق از تعب جان نرسد | از وی بتوجز زیان وخسران نرسد
هر درد درین جهان دوائی دارد | جز درد حماقت که بدرمان نرسد

الخائف لا عیش له

کسیکه خائف وترسنده است زندگی خوشی ندارد.

There is no happy life for a coward.

***

مردی، علم شهامت افراختن است | بی‌ترس براه زندگی تاختن است
تا وحشت باختن بود در دل تو | برد تو بنبرد زندگی، باختن است

اَلْخَرَسُ خَيْرٌ مِنَ الْكِذْبِ

گنگی بهتر از دروغگوئی است .

Dumbness is better than telling lies .

***

بگراز سخن راست زیانی زاید | به کز سخن دروغ سودی آید
گنگی که زبان‌پی سخن نگشاید | به ز آنکه زبان را بدروغ آلاید

اَلدَّاعِي بِلَا عَمَلٍ كَالْقَوْسِ بِلَا وَتَرٍ

کسی که پند دهد و خود عمل نکند کمان بی‌زه را ماند .

One who gives advice and doss not practise it himself is like a bow without string .

***

آنکس که عمل به‌پند خود نتواند | بیهوده چرا سخن ز نیکی راند ؟
مردی که دهدپند وعمل خودنکند | گوئی‌به کمان بی زهی می ماند

اَلدُّنیا سمٌ اکله من لا یعرِفه

دنیا مانند زهر است و کسی آنرا میخورد که نمیداند چیست .

The world is like a poison that one takes it unknowingly.

***

دوران حیات سر بسر شور وشراست — عیشش چوعزاونفع آن چوضرراست

دنیاست براستی یکی کاسهٔ زهر — کان راخورد آن کسی کزآن بیخبراست

اَلدَّولة کما تقبل تدبِر ؛ الدُّنیا کما تجبر تکسِر

بخت همانطور که روی می آورد پشت می کند ودنیا همچنانکه شکسته ای رادرست میکند درست را درهم میشکند .

Fortune may turn back to you as easily as it favours you ; and the world breaks as it has made .

***

بخت توچنانکه باتورو کردنخست — یك روز رسد که روی گردان ازتست

دنیاست که هر درست را میشکند — آنگونه که هرشکسته را کرده درست

الدَّهرُ یومانِ : یومٌ لكَ ویومٌ علیكَ : فَاِذاکانَ لكَ فلاتبطر و اِذاکانَ علیكَ فاصطبِرْ .

دنیا دوروزاست . یك روز موافق و یك روز مخالف میل تست . روزی که موافق است مغرور مشو و روزی که مخالف است صبر کن .

Life is one day t your wish and one day against it ; when it is to your wish , do not be proud ; and when against it , be patient .

***

دنیاست دوروز دورهٔ بازی او | روزی بتو پشت میکند، روزی رو
چون روی کند، بجاه خود غره مشو | چون پشت کند، زجان خود دست مشو

الرّاضی عن نفسِهِ مستورٌ عنه عیبُه ولو عرفَ فضلَ غیرِهِ لسائَهُ مابه النّقصُ و الخسرانُ .

عیب خودپسند ازچشم او پوشیده است واگر فضل وهنر دیگری را بشناسد به زیان و کاستی خود پی برد .

The selfish can not see the vice of his own and the virtue of others ; to recognize other's virtue is to acknowledge one's own vice .

***

تا در تو بود ز خود پسندی اثری | البته بعیب خود نداری نظری
آنروز که پی بری بکنه هنری | باشد که زعیب خود بیابی خبری

الشَّجاعةُ عِزٌّ حاضِرٌ ؛ الجبنُ ذلٌّ ظاهِرٌ .

شجاعت و بیباکی عزتی است نمایان وجبن وترس ذلتی است عیان .

Bravery is an evident honour ; cowardice an actual dishonour .

***

ناز کدل و بی جگر علیل است علیل | برجرات وشیردل جلیل است جلیل
هر کس که شجاعست عزیز است عزیز | هر کس که جبون است ذلیل است ذلیل

الشَّرفُ بِالهِمَمِ العالِيَةِ ، لا بِالرِّمَمِ البالِيَةِ .

فخرو بزرگی ، بکارهای بزرك است نه باستخوان پوسیدهٔ نیاگان

Nobility comes from great deeds; not from the rotten bones of the ancestors .

***

درپیش کسان بفضل اجداد مناز | در نرد جهان زمایهٔ غیر مباز
نام پدران رفته را فخر مساز | چون سك پی استخوان پوسیده متاز

اَلشَّرِيرُ لَايَظُنُّ بِاَحَدٍ خَيْراً لِاَنَّهُ لَايَرَاهُ بِطَبْعِ نَفْسِهِ .

شریر هیچکس رانیکوکار نمی‌پندارد زیرا درطبیعت خودنیکی نمیبیند .

The wicked does not see any good in any one, because there is no good in himself .

***

آن بد گهری که دربدی مشهور است ، و آن بدسیری که درنظر منفور است،
در هیچ کسی گمان نیکی نبرد ، زیرا که بطبع ،خودزنیکی دوراست

اَلصَّادِقُ مُکَرَّمٌ جَلِيلٌ . اَلْکَاذِبُ مُهَانٌ ذَلِيلٌ .

راستگوعزیز وجلیل ودرغگو خواروذلیل‌است.

The truthful is respectable ; the liar contemptible .

***

صدق‌است‌وصفا آیتی ازخلق جمیل ، کذب است و ریا نشانی ازروح علیل
پیش‌همه‌راستگوعزیزاست‌وجلیل ، و آنکس که‌دروغگوست‌خواراست‌و ذلیل

الصَّبرُ يناضِلُ الحدَثانَ ، السَّخاءُ زينُ الانسانِ .

الوفاءُ سجيّةُ الكِرامِ ، الغدرُ شيمةُ اللِّئامِ .

صبر وشکیبائی باحادثات میستیزد . دادو ودهش زیور آدمی است. وفا عادت بزرگان ومکرودغلی رسم دونان است .

Patience combats mishaps ; liberalty adorns man . Faithfulness characterizes the generous ; deceitfulness the mean .

***

صبر است که کوه را برآرد از پا — داد و دهش است زیوری بس زیبا
اخلاص ووفاست راه مردان بزرگ — مکر و دغلی است رسم دونان دغا

الصِّحةُ افضلُ النِّعمِ .

تندرستی بالاترین نعمت است .

A healthful body is the best affluence .

***

آنکس متنعم است کو بهره وراست — از گنج سلامت که به از گنج زراست
آن گنج گران که تندرستی باشد — ازهر گنجی درین جهان خوبتر است

اَلصِّدقُ دَواءٌ مُنجِحٌ .

راستی داروی نجات بخشی است .

Truthfulness is a curative medicine .

***

آنکس که براه راستی شد پابند — باشد دلش آسوده وجانش خرسند
داروی نجات بخش میباشد صدق — یعنی که ترا دهد رهائی ز گزند

اَلصِّدقُ نَجاحٌ ، اَلکِذبُ فَضاحٌ .

اَلمُصیبُ واجِدٌ ؛ اَلمُخطِیُٔ فاقِدٌ .

راستگویی رهائی می بخشدودرغگوئی رسوائی میآورد. آنکه درستکاراست چیزی می یابد وآنکه خطا کار است چیزی گم میکند

Truthfulness saves you; falsehood disgraces you .

Benefactor gains;malefactor loses .

***

آن مرد که راستگوست ازبند رهاست — وآنکس که دروغگوست آخر رسواست
چیزی بکف آرد آنکه پویدره راست — چیزی دهد از کف آنکه درراه خطاست

الصَّمْتُ رَوْضَةُ الفِكْرِ .

خاموشیَ باغ اندیشه است .

Silence is the garden of thinking .

***

از باغ خرد که پرز گل‌های نکوست | باید گل اندیشه فروچیدای دوست
هرگاه شود مرد خردمند خموش | خاموشی اوچو باغ اندیشهٔ اوست

الصَّمْتُ يَكْسِبُكَ ثَوْبَ الوِقارِ وَيَكْفِيكَ مؤنَةَ الاعْتِذارِ .

خاموشی ، ترا جامهٔ وقار پوشاند وازعذرخواهی برهاند .

Silence adorns you with the robe of gravity and saves you from excuses.

آنجای که فهم‌هاست ازفهم تو بیش | خاموشی‌محض اگر کنی‌پیشهٔ‌خویش
صد بار به از آنکه خطائی گوئی | وآنگاه بیاوری دو صد عذر بپیش

العالِمُ حيٌّ وإنْ كانَ ميّتاً ، الجاهِلُ ميّتٌ وإنْ كانَ حيّاً .

دانازنده است اگرچه مرده باشدو نادان مرده است اگر چه زنده باشد .

The learned is alive even after his death; the ignorant is dead even when he is alive.

***

هر باخردی که پی بدانش برده، از چشمهٔ خضر، آب حیوان خورده
نادان مرده است اگرچه باشد زنده دانا زنده است اگرچه باشد مرده

العالِمُ من عرفَ أنّ ما يعلَمُ فِي جنبِ ما لَمْ يعلمْ قليلٌ

داناکسی است که بداند آنچه میداند نسبت بآنچه نمیداند کم است.

The learned is he who knows that what he knows is insignificant to what he does not know.

***

فرخنده کسیکه علم را دارد دوست وندر پی علم روز و شب در تك و پوست
دانا بحقیقت آن بود کو داند نادانی او فزون ز دانائی اوست

العاقِلُ يَطْلُبُ الكَمالَ ، الجاهِلُ يَطْلُبُ المالَ

دانا کمال میجوید و نادان مال.

The wise seeks perfection ; the fool wealth .

**

عـاشق بدعا وصال میخواهد و بس	سلطان زخدا جلال میخواهدوبس
عاقل بجهان کمال میخواهد و بس	جاهل بزمانه مال میخواهد و بس

العاقِلُ يَعْتَمِدُ عَلى عَمَلِهِ وَالجاهِلُ يَعْتَمِدُ عَلى أَمَلِهِ .

عاقل به‌عمل خوداعتماددارد وجاهل به آرزوی‌خود .

The wise man relies upon his deeds ; the ignorant on his dreams.

***

درکار خود ای رفیق اهمال مکن	اهمال بکار خود چو جهال مکن
بیعقل مباش و دل به آمال منه	عاقل شو و تکیه جز باعمال مکن

الطُّمَأْنِينَةُ اِلىٰ كُلِّ اَحَدٍ قَبْلَ الاِخْتِبارِ مِنْ قُصُورِ العَقْلِ .

اطمینان بکسی پیش‌از آزمایش اواز کوتاهی عقل‌است .

To trust any man before trying him rcveals shortness of wisdom .

***

خواهی که‌نگویند به کس رازتو باز
زآن پیش که امتحان کنی‌یاری را

آن رازمکن بپیش هر کس ابراز
ازبیخردی است گربدو گوئی راز

العادةُ طَبْعٌ ثانٍ .

عادت طبیعت ثانوی است

Habit is like a second nature

***

بر عادت بد به که نگردی پا بست
عادت همچون طبیعت ثانوی است

کآسان نتوان ز قید هر عادت رست
دامیست که آسان نتوان از آن جست

المعلِم والمتعلِم شريكانِ فى الاَجر .

معلم و شاگرد هردو ، دراجرومزد شریکند .

Teacher and student are rewarded mutually .

***

یا یادبگیر چون کسی درست داد | یادرس بده بهر که گیرد زتویاد
چون بهرهٔ اوستادوشاگردیکی است | یاباش چوشاگرد ویا چون استاد

العالِم يعرِفُ الجاهِلَ لِانَّه كان قبلَ جاهِلاً ؛ الجاهِلُ لايعرِفُ العالِمَ لِانّه لم يكن مِن قبلِ عالِماً .

دانا نادان را میشناسد چون‌خود پیش‌از آن نادان بوده‌ولی‌نادان دانارا نمی‌شناسد زیرا پیش ازآن دانا نبوده است .

A learned man knows an ignorant man well for he has been ignorant before; but the ignorant man can not know the learned man for he has not been learned before.

***

عالم نبود ز حال جاهل غافل | زآنروی که‌بوده‌پیش‌ازآن‌خودجاهل
نادان نشود ز حال دانا آگاه | چون آن دانش نگشته اورا حاصل

العالِم ینظر بقلبه و خاطره ؛
الجاهل ینظر بعینه وناظره ،

دانا بادیدهٔ دل وجان می بیند ونادان بچشم ظاهر مینگرد .

The wise man sees with the eyes of his heart; the foolish with the eyes on his face.

***

عاقل چو بباغ زندگی بنشیند   از هرنظری هزارها گل چیند
جاهل همه را بچشم ظاهر نگرد   عالم همه جا بچشم باطن بیند

العبد حرما قنع ؛ الحر عبد ما طمع .
بنده تا قناعت میورزد آزاده است وآزاده تاطمع دارد بنده است .

A slave is free as long as he is content; a freeman is a slave as long as he is covetous.

***

ای بس که قناعت آورد خاطر شاد   وی بس که طمع دهد شرف را بر باد
بنده است چو آزاده اگر ساخت بکم   آزاده چو بنده است اگر خواست زیاد

العجلة مذمومة فی کلِ امر الا فیما یدفع الشر.

عجله درهمه کار بداست مگر در آنچه دفع شر میکند.

Haste is bad in every instance; except in warding off evil.

***

رهرو چو کند فزون زاندازه شتاب | بس زود زخستگی فتد در تب وتاب
اندرهمه جا شتاب وتعجیل بداست | جز در پی دفع فتنه و رفع عذاب

العدل قوام الرعیة.

عدل پشتیبان رعیت است.

Justice is the mainstay of a nation.

***

ظلم است که پیکر بلا را جان است | عدل است که کاخ امن را بنیان است
از دور زمان غم پریشانی نیست | آن جامعه را که عدل پشتیبان است

الْعِزُّ مَوْجُودٌ فی خِدْمَةِ الْخالِقِ فَمَنْ طَلَبَهُ فی خِدْمَةِ الْمَخْلُوقِ لَمْ یَجِدْهُ .

عزت وسر افرازی در بندگی خداوند است و هر که در بندگی خلق خدا عزت جوید بآن نرسد .

There is honour in subjugation to God but it can never be found in subjugation to people .

***

گرسروری و عزت جاویدان است
در بندگی و پرستش یزدان است
در بندگی خلق خدا عزت نیست
بیچارگی وزبونی و خسران است

الْعِفَّةُ تُضْعِفُ الشَّهْوَةَ .

پاکدامنی،شهوت راکم میکند .

Chastity decreases the passions .

***

در راه تمایلات حیوانی ما
سدی است قوی صفات انسانی ما
هر چند فزود پاکدامانی ما
شد کاسته شهوت وهوسرانی ما

العفو زين القدرة .

عفو ، زیور قدرت است .

Condonation embellishes power.

***

باناخن جور، هردلی را مخراش بادست ستم نمک به هرزخم مباش
چون عفو بقدرت تو زیور بخشد با قدرت انتقام ، بی عفو مباش

العقل زين ، والحمق شين ؛
الحزم بضاعة ، التوانى اضاعة .

خرد زیوری است و بیخردی عیب است . دوراندیشی سرمایه سود است و سهل انگاری مایهٔ آسیب .

wisdom is an adornment; foolishness is a blemish
Prudence is an asset; negligence causes damage.

***

هوش وخرد است مرد را زیور و زیب بیهوشی و حمق مرد عیبی است عجیب
دوراندیشی است مایهٔ صدها سود سهل انگاری است پایهٔ هر آسیب

العقل صدیق مقطوع ؛ الهوی عدو متبوع .

عقل ، دوستی است که ازو گسسته و هوای نفس ، دشمنی است که بدو پیوسته شده است .

We desert wisdom which is our friend but follow lust which is our enemy .

***

آید بدی از دشمن وخوبی از دوست
زین روی بدیده آن بدا ست این نیکوست
عقل است چو دوستی کز آن بیزاریم
نفس است چو دشمنی که دل پیرو اوست

العقل غریزة تزید بالعلم والتجارب .

خرد غریزه ای است که از دانش و آزمایش تقویت شود .

Sagacity is an instinct which develops dy knowledge and experience.

***

با تجربه و علم چو مقرون گردد
نیروی خرد کامل و موزون گردد
انوار چراغ عالم افروز خرد
از دانش و آزمایش افزون گردد

اَلعِلمُ كَنزٌ عَظِيمٌ لا يَفنىٰ ،

اَلعقلُ ثَوبٌ جَدِيدٌ لا يَبلىٰ .

علم ، گنج بزرگی است که نابود نمیشود و عقل لباس نوی است که فرسوده نمی گردد.

Knowledge is a treasure that is neverexhausted;wisdom is a new dress that never gets worn out .

***

دانا بمیان بزم دانش آسود　　بینا بکنار شاهد عقل غنود
علم است چو گنجی که نگردد نابود　　عقل است لباسی که نخواهد فرسود

اَلعِلمُ لا يَنتَهي .

علم ، پایان ندارد .

Knowledge is boundless .

***

تا ذره علم، نیستی خسته، برو　　یکدم منشین زپا و پیوسته برو
هرچند که بحر علم بی پایان است　　تا کشتی همت تو نشکسته برو

اَلْعِلْمُ یَدُلُّ عَلَی الْعَقْلِ؛ فَمَنْ عَلِمَ عَقَلَ.

علم آدمی را بعقل رهبری میکند؛ پس کسیکه علم آموخت عاقل شد.

Knowledge leads to wisdom ; hence he who acquires knowledge acquires wisdom.

***

تا از پی کسب علم عازم نشوی | روشن ز فروغ عقل سالم نشوی
چون علم، ترا بعقل نزدیك کند، | عاقل نشوی اگر که عالم نشوی

اَلْعِلْمُ یُنْجِیكَ، اَلْجَهْلُ یُرْدِیكَ.

علم رستگارت سازد وجهل در تباهی ات اندازد.

Knowledge saves you; ignorance destroys you.

***

علم است که عقل و روح را بنوازد | جهل است که جان و جسم را بگدازد
علم است و عمل که رستگارت سازد | جهل است که در تباهی ات اندازد

اَلْغَدْرُ یُضاعِفُ السَّیِّئاتُ .

پیمان‌شکنی گناه را دوچندان کند .

To break the vow of repentance multiplies the sin.

***

آن‌مرد که آلودهٔ عصیان گردد — زآن توبه کند اگر پشیمان گردد
گر توبهٔ خویش بشکند بار دگر — گوئی که گناه او دوچندان گردد

اَلْغَرِیبُ مَنْ لَیْسَ لَهُ حَبِیبٌ .

غریب کسی است که یاروحبیب ندارد .

Lonesome is he who has no friends .

***

آنکس که کندزدوری دوست‌شکیب — ازلذت‌زندگی است بی حظ ونصیب
وآن قوم که‌مانده‌اند بی‌یار و حبیب — اندر وطن خویش غریبند غریب

الغشوش لسانه حلو و قلبه مر .

کسی که دو روست زبانی شیرین ودلی تلخ دارد .

The bypocrite has a sweet tongue but a bitter heart.

***

یاران دورو ، بچهره مهر آئینند — ایکن همه درنهاد ، زهر آگینند
مستند اگر چه در نظر هشیارند — تلخند اگرچه در سخن شیرینند

الغضب نار موقدة من كظمه اطفاها ومن اطلقه كان اول محترق بها

خشم آتش شعله وری است؛ هر که خشم خود را فرو خورد، آن آتش را خاموش کند و هر که عنان خشم را رها سازد نخست خود با آتش آن سوزد .

Anger is like a flaming fire ; he whe controls his anger extinguishes the fire ; and he who does not, first gets himself burnt .

***

خشم و غضب آتشی است سوزان که درست — چون شعله کشد بلای جان من و تست
آنکس که ورا نشاند، خاموشش کرد — و آنکو ننشاند خود بدان سوخت نخست

الفتنة ينبوع الاحزان .

آشوب سرچشمهٔ اندوه و بدبختی است .

Sedition is the source of grief and misfortune .

***

بی‌نظمی و اغتشاش مانند بلاست آسایش نیست هر کجا فتنه بپاست
آشوب و فساد و فتنه و بی نظمی سرچشمهٔ غصه‌ها و ناکامی ها ست

الفرصة تمر مر السحاب فانتهزوا فرص الخير .

فرصت مانندابردرمیگذرد. پس فرصت خوب را غنیمت شمرید .

Opportunity passes away like clouds ; so, seize it .

***

ای‌صاحب دانش و خداوند خرد، چون ابر بهار وقت در میگذرد
دانی چه کسی‌ززندگی بهره‌برد ؟ آن زنده که وقت را غنیمت شمرد

الفرصة سريعة الفوت بطيئة العود .

فرصت زود ازدست میرود ودیردوباره بدست میآید .

Opportunity passes fastly and returns slowly .

***

تـا فرصت کار هست ، عـاقل باید
کاری کند و بهره از آن بربـاید

فرصت که بسی زود زدست تو رود
بس دیر دگر باره بدست آیـد

الفقر موت الاکبر .

بیچیزی مرك بزرگتری است .

Poverty is graver than death .

***

بچیزی وفقر وفاقه مرگی دگر است
کز دادن جان براستی سخت تر است

یك لحظه اگر زمرك تن بیند رنج
یك عمر زسوز فقر درجان شرر است

القلبُ خازنُ اللسانِ : اللسانُ ترجمانُ الانسانِ .

قلب گنجور زبان وزبان نمایندهٔ آدمی است .

The heart is treasurer of the tongue and the tongue is representative of human character .

***

راه تو اگر صواب یا آنکه خطاست — رفتار تو از دل و زبانت پیداست
آری دل ماست همچو گنجور زبان — و آنگاه زبان ما نمایندهٔ ماست

القلبُ ينبوعُ الحكمةِ والاذنُ مغيضُها .

قلب چشمهٔ حکمت است واز راه گوش بدان آب رسد .

The heart is the spring of wisdom and the ear is its watershed .

بشنو سخن اهل خرد را و بکوش — تا بهره بری ز خرمن دانش وهوش
قلب است بسان چشمهٔ حکمت وپند — پیوسته بدان آب رسد از ره گوش

الْكُتُبُ بَساتِينُ العُلَماءِ .

کتاب باغ دانشمندان است .

A book is a garden for erudites .

***

قومی که خرد پژوه و روشن بینند
باغی است کتاب بهر دانشمندان

بهتر ز کتاب دوستی نگزینند
کز آن گل دانش و هنر می چینند

الْكِذْبُ خِيانَةٌ .

دروغ خیانت است .

Falsehood is treachery .

***

آن قوم که در دروغ دستی دارند
ز آنجا که دروغ جز خیانت نبود

چون خار بچشم راست کیشان خوارند
یاران دروغگو خیانتکارند

اَلْکَرِیمُ اِذَا وَعَدَ وَفَی وَ اِذَا قَدَرَ عَفَی .

جوانمرد چون وعده دهد بدان وفا کند و چون قدرت یابد از دشمن خود درگذرد .

A generous man when promises a grant fulfils it; and when bacomes powerful forgives his enemy .

***

آنست براستی جوانمرد که دور ... ازمکر وفریب باشدو کبر وغرور
بروعده وفا کند اگر وعده دهد ... بر خصم ببخشاید اگر یابد زور

اَلْکَرِیمُ یَجْفُو اِذَا عُنِّفَ وَ یَلِینُ اِذَا اسْتُعْطِفَ؛ اَللَّئِیمُ یَجْفُو اِذَا اسْتُعْطِفَ وَ لَا یَلِینُ اِلَّا اِذَا عُنِّفَ .

آزاد مرد اگر بد رفتاری بیند پرخاش کند و اگر نیکی بیند نرمی نماید . فرو مایه اگر نیکی بیند پرخاش کند وتادرشتی نبیند نرمی نشان ندهد .

A generous man protests when he is treated wrongly and shows gentleness when he is treated well . An ignoble person quarrels when he sees kindness and does not show linience except when he sees harshness .

***

آزاده چوظلم دید، سر کش گردید ... ور نیکی دید، راه نیکی بگزید
دون طبع جفا کرد چو دید از کس مهر ... نرمی ننمود تا ز کس قهر ندید

الکلامُ کالدّواءِ، قلیلُهُ نافعٌ وکثیرُهُ قاتلٌ.

سخن مانند داروست؛ کمش سودمند وبسیارش کشنده است.

Speech is like medicin; it is beneficial if taken a little, fatal if too much.

***

بسیار چو شد سخن، کم افتد دلخواه
ور کم باشد، بیش بدل یابد راه
همچون دارو که اندکش جانبخش است
وآنگه که شود زیاد، گردد جانکاه

الکیّسُ مَن کانَ یومُهُ خیراً مِن امسِهِ.

هوشیار کسی است که امروزش از دیروز بهتر باشد.

Vigilant is he who gains more from to-day than he did from yesterday.

***

گر پیر خرد شود نبرد آموزت
سازد به نبرد زندگی پیروزت
تا عقل بود راهبر دلسوزت
امروز تو خوشتر است از دیروزت

اَللِّجاجُ عنوانُ العَطَبِ

لجاجت سرآغاز تباهکاری است .

Obstinacy is the beginning of evil doing .

***

درمذهب عاقل از مناهی‌است لجاج — میدان فساد را سپاهی است لجاج
شیرازهٔ دفتر تباهی است لجاج — عنوان کتاب روسیاهی است لجاج

اَللِّسانُ سَبعٌ ؛ اِن اُطلِقَتهُ عَقَرَ

زبان ، مانند درنده‌ای‌است که اگر رهایش کنی ترابگزد .

The tongue is a savage beast ; it will bite you if you let it free .

***

تیغی است زبان که‌ازمیان میبردت — جز رنج و زیـان بـبـر نمیآوردت
مانند درنده‌ای است کز بند دهن — بیجا چو شود رها ، بجا میدردت

المال ينقص بالنفقة والعلم يزكو على الانفاق .

مال از بخشیدن کاهش پذیرد وعلم از پخش شدن فزونی گیرد .

Wealth decreases by expenditure, knowledge increases by dissemination .

***

گر فرق میان علم با مال نهی — شاید که ز قید مال دنیا برهی
از مال تو کم شود چو انفاق کنی — علم تو فزون شود چو تعلیم دهی

المتعبد بغير علم كحمارة الطاحونة تدور ولا تبرح من مكانها .

کسی که از روی دانش پرستش نکند خر آسیا راماند که همواره میگردد ولی از جای خود پیش نمیرود .

One who worships without knowledge is like a mill's donkey who is always wandering without any progress.

***

بی‌علم اگر کسی پرستد یزدان — همچون خر آسیا بود سر گردان
آخر بهمان جاست که اول بوده است — هرچند براه‌خود مدام است روان

المحسن حيّ وان نقل الى منازل الاموات .

نیکوکار زنده‌است اگرچه درمنازل مردگان رخت کشیده باشد .

The benevolent man is alive even if he is shifted to the houses of the dead .

***

هر کس که‌چوابردست‌اوبخشنده‌است چون برق برویش آنچه بینی‌خنده‌است
مردی که شود شهره بنیکوکاری گردر صف مرده‌گان درآید زنده‌است

المحسن معان والمسيئ مهان
العقل شفاء والحمق شقاء .

نیکو کار مدد یافته و بد کار خوار است . خرد درمان درد و بیخردی بدبختی است .

Good man is helped ; bad man is disparaged .
Wisdom is a remedy ; foolishness is a bane .

***

خواری کشد آنکه در بدی‌دست برد یابد مدد آن کـه راه نیکی سپرد
بدبختی و بیکسی بود بیخردی درمان بسی درد بود هوش و خرد

الْمَرْءُ عَدُوٌّ لِمَا جَهِلَ .

مرد باآنچه نمیداند دشمن است .

Man is opposed to what he does not know .

***

ازعلم وهنر هرآنچه من دارم دوست — چون درنگرم که دیگری دشمن اوست
افسرده نمیشوم ، ازآنروی که مرد — باهرچه که بی خبراز آنست عدوست

الْمُرُوَّةُ اِسْمٌ جَامِعٌ لِسَائِرِ الْفَضَائِلِ وَالْمَحَاسِنِ .

راد مردی نامی است که شامل همه صفت‌های نیکوست .

Generosity is a word meaning all good traits .

***

آنراکه صفا و راد مردی نیروست — هر ملك دلی مسخر همت اوست ،
نامی است بزرك راد مردی ایدوست — کان شامل جملهٔ صفت‌های نکوست

اَلمزاحُ يُورِثُ الضَّغائِن .

شوخی دشمنی میآورد .

Joking may cause enmity .

***

درشوخی و خنده با رفیقان ای یار هر گزره اعتدال، از کف مگذار
هر چند که دوستانه باشد شوخی از حد چو گذشت دشمنی آرد بار

اَلمستشیر متحصِن مِن السَّقِط ؛ المستبِدُ متهوِرٌ فِی الغلطِ .

کسیکه درکار با دیگری مشورت میکند ازلغزش وسقوط مصون است وکسیکه استبدادرأی دارد بی پروا پیش میرود وبه خبط وخطا میافتد .

Whoever consults the experienced is guarded against errors; whoever does not, is liable to make blunders.

***

گر شور کنی بکارها با دگری، رفتار تو از خطاست پیوسته بری
ورزآنکه زخیر مشورت درگذری درچاه ضلالت افتی از بی بصری

اَلْمَطامِعُ تُذِلُّ الرِّجالَ . اَلْمَوْتُ اَهْوَنُ مِنْ ذُلِّ السُّؤالِ .

طمع مردان را ذلیل سازد و سختی مرك از ذلت خواهش وسوآل کمتراست .

Covetousness debases men. Death is less painful than beggary.

***

با آز و طمع گر آشنائی نکنی رخساره ز غصه کهربائی نکنی
چون سختی مرك، از گدائی بهتر، آن به که بمیری و گدائی نکنی

اَلْمَكْرُ بِمَنِ ائْتَمَنَكَ كُفْرٌ .

مکر وخدعه درحق کسی که بتو ایمان دارد کفراست .

Deceiving one who has confidence in you, is infidelity.

***

در حق رفیق، هر که وجدان دارد، تن در ندهد بخدعه ، تاجان دارد
کفراست اگر خیانت وخدعه کنی در کار کسی که بر توایمان دارد

اَلْمَنْعُ الْجَمِيلُ اَحْسَنُ مِنَ الْوَعْدِ الطَّوِيلِ.

نومید کردن کسی به‌خوشروئی بهتر ازوعده دورودرازدادن است .

To disappoint someone with a smiling face is better than giving him a promise which won't be fulfilled very soon :

***

چون سوی تو آورد کسی روی نیاز — یك عمر در انتظار مگذارش باز

باروی خوش ار کنند کس را نومید — به زآنکه دهند وعدهٔ دور و دراز

اَلْمَوَدَّةُ اَقْرَبُ رَحِمٍ .

دوستی، نزدیك‌ترین خویشاوندی است .

Friendship is the closest kinship .

***

آنکس که به دوستی بود بی‌مانند — از خویش تو،به ، که با تودارد پیوند

بیگانه دلش‌چو بادلت‌نزدیك است — خوداوست‌چو نزدیکترین‌خویشاوند

المودة نسب مستفاد .

دوستی ومودت ، خویشاوندی است که بدست آمده .

Friendship is a kinship acquired .

***

خواهی که ز دشمنان نبینی آزار ؟ — از دامن دوست دست کوتاه مدار

کز دوستی ومودت و مهر و وفا — بیگانه چوخویش میشود، غیر چویار

***

اَلنّاسُ بِزَمانِهِم اَشبَهُ مِنهُم بِآبائِهِم .

مردم بزمان خود شبیه‌ترند تا بپدران خود .

People are more like their time than their parents.

***

اولاد ز رسم پدران بیخبرند — زآنروی که پروردهٔ دوری دگرند

مردم پی رسم پدران کم گیرند — با اهل زمان خویش همرنگ ترند

اَلنّاسُ رَجُلانِ : جَوادٌ لایَجِدُ وواجِدٌ لایُسعِفُ.

مردم دودسته‌اند: دسته‌ای که بخشنده‌اندولی ثروتمند نیستند وگروهی که ولی نمی بخشند.

There are two groups of people ; one generous but not rich and the other rich but not generous .

***

مردم به‌دودسته‌اند: یك فرقه کریم	یك فرقه‌دگر که تنك‌چشمند ولئیم
آنرا که زروسیم‌بود، نیست کرم	وآنکس که کریم‌است ندارد‌زروسیم

اَلنّاسُ کَالشَّجَرِ شربُهُ واحِدٌ وثَمرهُ مختلِفٌ.

مردم شبیه درختانند که آب یکسان نوشند و میوه گوناگون دهند

People are like trees which absorb water in a similar manner but give fruits differently .

***

مخلوق که شاغل هزاران کارند	گوئی بمثل حال‌درختان دارند
درخوردن‌آب، آب یکسان‌نوشند	در دادن میوه، گونه گون بارآرند

اَلنّاسُ نِيامٌ فَاِذا ماتُوا انتَبِهُوا .

مردم درخوابند وهنگامیکه‌مرگشان فرارسد بیدار میشوند .

People are asleep and wake up only when their death has come .

***

آنکس که بغفلت‌است امروز دچار
روزی بخود آید که ازو ناید کار

رفته‌است‌بخواب‌هرکسی‌تازنده‌است
چون مرگ فرارسید، گردد بیدار

اَلنَّدَمُ عَلَی الخَطیئَةِ یَمحاها.

اشك ندامت گناه را پاك‌میکند .

Repentance absolves you from your sins .

***

ای غرق گناه ، روح فرسودهٔ تو
وی‌جفت عدم ، وجودبیهودهٔ تو

اشکی زسر ندامت از دیده بریز
تا پاك شود دامن آلودهٔ تو

الواحدُ مِنَ الأعداءِ کثیرٌ .

یك دشمن بسیار است .

One enemy is too many .

***

دشمن که بسان مور بی آزار است | گر دست دهد گزنده همچون مار است
صد دوست اگر تر است بهر تو کم است | یك دشمن اگر تر است خود بسیار است

الوعدُ قرضٌ والبرُّ اِنجازُه .

وعده قرضی است که ادای آن بسته بوفای آن است .

A promise is a debt which is repaid when fulfilled .

***

هر وعده که داده ای، چه بیجا چه بجا | قرضی است بگردن تو بیچون و چرا
دانی که چه وقت گردد این قرض ادا ؟ | وقتی که کنی به وعدهٔ خویش وفا

اَمْسِكْ عَنْ طَرِيقٍ اِذَا خِفْتَ ضَلَالَتَه .

در راهی که ترا خوف گمراهی است پیش مرو .

Do not tread on a road which may lead you astray .

***

آنرا که بود ز نیك و بد آگاهی ،	گمره نشود زغایت خود خواهی
بر گرد و مرو پیش براهی که در آن	خوف است ترا از خطر گمراهی

اِمْشِ بِدَائِكَ مَا مَشَی بِكَ .

بادرد خود تا با تست بساز .

Endure pain as long as it is with you .

***

گر باتو غمی است خود بد فعش پرداز	کم کن بر این و آن شکایت آغاز
ورز آنکه علاج درد خود نتوانی ،	مادام که سوز درد با تست بساز

اَمقتُ الخلائقِ الی اللهِ الفقیرُ المزهوُ والشیخُ الزانی والعالمُ الفاجرُ.

منفور ترین مردم پیش خداوند گدای خود ستا و پیر زنا کار و دانای خطاکار است .

The man most hated by God is a poor man who is proud, an old man who is adulterer , and a learned man who is libertine .

***

ان دانائی که درخطا میباشد ،	وآن پیر که از پی زنا میباشد ،
وآن‌مرد گدا که خودستا میباشد ،	منفور ترین خلق خدا میباشد

اَملِکْ حَمیّةَ نفسکَ وسورةَ غضبِکَ حتّی یسکُنَ غضبُکَ ویثوبَ الیکَ عقلُکَ.

خویشتن‌داری کن و برغضب خود مسلط شو تا آتش خشمت فرو نشیند و عقلت بسر باز گردد .

Control yourself when you are angry until your rage is suppressed and your reason restored.

***

چون‌خشم‌وغضب‌زحد فزون‌تر گردد	عقل وخرد تو دور، از سر گردد
با آب تحمل آتش خشم بکش	تا عقل‌زسررفته ، به سر بر گردد

اِن اتاکم اللّه بِنِعمةٍ فاشکروا ، اِن ابتلاکم اللّه بِمصیبةٍ فاصبِروا .

چون خداوند شما را نعمتی دهد سپاس گزارید وچون بمصیبتی گرفتار سازد شکیبائی کنید .

Be thankful when God grants you a fortune, and be patient when He inflicts a calamity on you.

***

پیوسته خدای خویش راناظر باش ۔ وندر پی خدمتش بجان حاضر باش

گرداد خدای نعمتت شاکر باش ۔ ورساخت دچار سختی‌ات صابر باش

اِنَّ اکرم الموتِ القتل . وَالَّذی نفسی بِیده لالف ضربةٍ بالسیفِ اهون علی مِن میتةٍ علی الفراش.

بهترین مرگ کشته شدن درعرصهٔ جنگ است وقسم بخدائی که جان من در دست اوست هزار ضربهٔ شمشیر در جنگ برایم آسانتر ازمرگ دربستر است .

The best death is to be killed in a battlefield. By God, who has my life in His hand, one thousand strokes of swords in the field is easier to me than dying in the bed.

***

آنست برازنده ترین مرگ، که سر ۔ در عرصهٔ پیکار فتد از پیکر

باللّه که هزار تیغ بهرم در جنگ ۔ بهتر باشد ز مردن اندر بستر

إنَّ الحازمَ مَن لا يَغتَرُّ بالخُدَعِ ، إنَّ العاقلَ مَن لا يَخدَعُ للطَّمَعِ .

دوراندیش کسی است که از حیله‌های دیگران زیان نبیند و خردمند کسی است که از روی آز فریب نخورد .

A prudent person is the one who is not harmed by the deceits of others ; and a wiseman is the one who is not deceived due to his avidity .

***

هر کس که شمرده برنمیدارد گام، در راه، فتد به‌چاه چون رهرو خام
از کس نخورد عاقبت اندیش فریب وز آز نیوفتد خردمند بدام

إنَّ الدُّنيا ظِلُّ الغَمامِ وحُلمُ المَنامِ والفَرحُ الموصولُ بالغَمِّ والعَسلُ المَشوبُ بالسَّمِّ .

جهان مانند سایهٔ ابر و خواب خفته است. نشاط آن باغم پیوسته و شهد آن بازهر آلوده است .

The world is like the shadow of a cloud and the dream in a dream land ; its joy is mixed with grief and its honey with poison .

***

پابند جهان مشو که چون سایه و خواب شادی وغم جهان بود پا بر کاب
آغشته بود شراب گیتی به شرنگ پیوسته بود نشاط دنیا بعذاب

إنَّ الدنيا كالحية ، لين مسها وقاتل سمها .

جهان مانند مار است که دست کشیدن بر آن نرم و پسندیده است و زهر آن کشنده .

The world is like a snake whose touch is soft and its poison is fatal .

***

مار ست جهان، بترس از مکر و فنش، مغرور مباش بر خط و خال تنش
نرم است اگر دست کشی بر بدنش زهر است گر انگشت نهی در دهنش

إنَّ الدُّنيا والآخرة كرجلٍ له امرأتان إذا أرضى إحديهما أسخط الأخرى .

داشتن دنیا و آخرت مانند دو زن داشتن است راضی کردن یکی موجب خشم دیگری است.

One who tries to take the advantages of both , this world and the other, is like a man who has two wives ; whenever he satisfies one makes the other angry .

***

هرگز نتوان به هر دو دنیا پیوست با این چو بپیوست یکی، ز آن بگسست
حال دو جهان همچو دو زن داشتن است این رنجه شود چون مرد در آن دل بست

إِنَّ الدَّهرَ لَخَصمٌ غيرُ مَخصُومٍ ومُحتَكِمٌ غيرُ مَظلُومٍ ومُحارِبٌ غيرُ مَحرُوبٍ

همانا زمانه دشمنی ندیده‌دشمنی کند وستم‌ندیده ستم‌رساند و با کسی که بجنك او برنخاسته جنك آغازد .

Verily the world is an enemy without being provoked, an oppressor without being oppressed and a combatant without being attacked .

***

هر لحظه جهان به فتنه‌ای پردازد   تا جسته عدو ، پی‌عداوت تازد
نادیده ستم ، ستمگری آغازد   نا خوانده بجنك ، جنك‌برپاسازد

أَنفَعُ الدَّواءِ تَركُ المُنَى .

بهترین دارو ترك آرزو است .

Abandoning desires is the most useful medicine .

***

تا آتش آرزو شرار انگیز است   پیوسته بدست نفس‌دست آویزاست
پرهیز کن ای‌عزیز ازخواهش دل   چون درد ترابهین دواپرهیزاست

إِنَّ اللَّيلَ وَالنَّهارَ يَعمَلانِ فِيكَ فَاعمَلْ فِيهِمَا وَيَأخُذانِ مِنكَ فَخُذْ مِنهُمَا .

چون روز و شب ترا بکار می بندند تو نیز آنها را بکار ببر و چون از عمر بر تو میگیرند تو نیز از آنان بهره بر گیر .

As days and nights occupy your life, you better use them; and as they take your time, you better take benefit from them.

***

چون بهره ور است از تو ایام مدام، ‌ ‌ پیوسته تو هم بهره ببر از ایام
از عمر تو چون زمانه بر میگیرد ‌ ‌ باید تو هم از زمانه بر گیری کام

إِنَّ أَوقاتَكَ أَجزاءُ عُمرِكَ فَلا تُنفِذْ لَكَ وَقتاً فِي غَيرِ مَا يُنجِيكَ .

اوقات تو جزء ایام حیات تو هستند پس وقت خود را جز در راه نجات خود صرف مکن .

Your times are parts of your life; so, do not spend them except for your salvation.

***

اوقات تو جزئی است ز ایام حیات ‌ ‌ مگذار عبث تلف شود این اوقات
ایام گرانبهای خود صرف مکن ‌ ‌ جز در پی راهی که بود راه نجات

آفةُ الذَّكاءِ المَكرُ.

آفت زیرکی حیله گری است.

The bane of smartness is deceitfulness.

***

آنکو ز فریب و کجرهی نیست بری — خود نیز بسی خورد فریب از دگری

از حیله و مکر زیرکان بیزارند — چون آفت زیرکی بود حیله گری

آفةُ الشَّرَفِ الکِبْرُ.

آفت عزت و بزرگی، خودخواهی است.

Arrogance spoils nobility.

***

زآنجا که ترا مقام بر تخت بود — پرخاش مکن بر آنکه بدبخت بود

ازبهر بزرگی تو و عزت تو — خودخواهی و کبر، آفتی سخت بود

آفةُ العقلِ الهوی ، آفةُ النفسِ الولهُ بالدنیا :

آفت خرد هوسناکی و آفت جان دنیا طلبی است .

Sensuality is a damage to wisdom and mammonism is the bane of the soul .

***

تا سوی سراب حرص و آزیم دوان
از رنج همیشه ایم بی تاب و توان
آز و هوس است آفت هوش و خرد
دنیا طلبی است آفت روح و روان

آفةُ العلماءِ حبُّ الرِّیاسةِ .

آفت دانشمندان ریاست خواهی است.

Love of authority corrupts the erudites .

***

بهر تو، گرت معرفت و آگاهی است،
سودای مقام ، مایهٔ گمراهی است
دانا نشود شیفته جاه و مقام
چون آفت عالمان ریاست خواهی است

آفةُ العمرانِ جورُ السلطانِ .

آفت آبادی بیداد است.

Cruelty is a setback to social development .

***

جانی که ز بند ظلم آزاد نشد، در ماند به ورطهٔ غم و شاد نشد
شهری که رها زدست بیداد نشد، ویران شد و هیچگاه آباد نشد

آفةُ القضاةِ الطَّمعُ .

آفت قاضیان آز و طمع است.

Cupidity corrupts the judges .

***

قاضی که حریص مال شد از آغاز ای بس که زطی راه حق ماند باز
در کار قضا طمع زقاضی خوش نیست چون آفت قاضیان طمع باشد و آز

آفةُ النِعَمِ الکفرانُ .

آفت نعمت‌ها ناسپاسی‌است .

Ungratefulness spoils affluence .

***

هرچیز که قدرش ز نظر خواهد رفت بیهوده زغفلت بهدر خواهد رفت
هر نعمت حق ـ که شکر آن را نکنی یک روز ز دست تو بدر خواهد رفت

آفةُ الهیبةِ المزاحُ .

آفت وقار و هیبت مرد، شوخی است.

Joking spoils man's dignity .

آنکس که بفکر شوخی اندر همه جاست دیگر نه دروغ او شناسند نه راست
چون گشت مزاح و شوخی مرد فزون کم کم ز وقار و هیبتش خواهد کاست

ابذُل لصديقك و لمعارفك معونتك و لكافّة النّاس بشرك .

با دوست و آشنا مددگار و با همهٔ مردم گشاده رو باش .

Be helpful to your friend and acquaintance ; and cheerful to all people .

***

همواره مده بخلق زحمت چو مگس
باد ست گشاده کن کمک با یاران

پیوسته به هر کسی مزن نیش چو خس
با روی گشاده کن سخن با همه کس

ابرّكم أتقيكم .

نکوکارترین شما پارساترین شماست .

One who is most pious is most benefactor .

***

نیکی بجز این نیست که باشی بیزار
آنکس که زجمله پارساتر باشد

از هرچه بد است و آورد ننگ ببار
از جمله نکو کار تر آید بشمار

اَبلَغُ الْعِظاتِ الاِعتِبارُ بِمَصارِعِ الاَمواتِ.

رساترین پند، عبرت گرفتن از گور مرد گان است .

The best lesson can be taken by looking at the tombs of the dead .

***

ایام که سخت سست پیوند بود — آئینهٔ عبرت خردمند بود
از دیدن گورمرد گان، می گیریم — درسی که چنان رساترین پند بود

اِتَّقُوا اَشرارَالنِّساءِ وَ کُونُوا مِن اَخیارِهِنَّ عَلی حَذَرٍ.

اززنان بدخو بپرهیزید و اززنان نیک‌خو برحذر باشید .

Avoid bad women and beware of good ones.

***

زن، گرچه منور است‌هر محفل ازو — خواهی‌نکشی عذاب ، بر کن‌دل‌ازو
بدخوی‌اگر بود، ز دستش بگریز — خوشخوهم‌اگرهست مشوغافل ازو

اِتَّقُوا الْحِرْصَ فَاِنَّ مُصَاحِبَهُ رَهِينُ ذُلٍّ وَعَنَاءٍ.

ازحرص بپرهیزید چون حریص پیوسته گرفتار خواری و رنج است.

oid avidity for a greedy man is always distressed ebased.

***

طماع حریص اگر که یابد صد گنج — ازحرص، بود هنوز درتاب وشکن

ازحرص بپرهیز که پیوسته حریص — درمعرض خواری بود و ورطهٔ رنج

اِتَّقُوا اللّٰهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَاسْعَوْا فِي مَرْضَاتِهِ وَاحْذَرُوا مَا حَذَّرَكُمْ مِنْ اَلِيمِ عَذَابِهِ

ازخشم خداوند بیندیشید ودرخشنودی او بکوشید وازآنچه شمارا با تهدید بعذاب خود برحذرداشته است حذر کنید.

Beware of God's wrath; try to please Him and avoid whatever He has warned you of its punishment.

***

از خشم خداوند بیندیش ای مرد — شو در ره خشنودی او راهنورد

تاازسخطش رهی، حذر کن همه وقت — ازآنچه که فرموده حذر باید کرد

اِجْعَلْ زَمانَ رَخائِكَ عُدَّةً لِاَیّامِ بَلائِكَ .

درروز گاررفاه وعیش‌خودرا برای زمان تنگدستی آماده کن .

In the days of tranquillity make preparations for the time of difficulty .

***

هر گاه که دست فتنه آتش افروخت | آن‌مرد که‌حزم‌وبینشی‌داشت نسوخت
درروز رفاه و عیش، باید چیزی | از بهر زمان تنگدستی اندوخت

اِجْعَلْ مِنْ نَفْسِكَ عَلی نَفْسِكَ رَقیباً .

ضمیرخودرا مراقب کردارخود کن.

Assign your own self to supervise your deeds .

***

ایدوست، اگر که‌طالب خود باشی، | باید همه جا مواظب خود باشی
بهتر زتو ازحال تو کس آگه‌نیست | آن‌به که‌توخود مراقب خود باشی

اجعلوا كلّ رجائكم للّه سبحانه ولا ترجوا احدا سواه فانّ غير اللّه الاّخاب .

روی امید بدرگاه خداوند بزرگ آورید و جز او بدیگری امیدوار نباشید چو که بغیر خدا امید داشته باشد و ناامید نگردد .

o not hope anytbing from anyone but God; or else, ıll be disappointed .

***

کن روی بدرگاه خداوند مجید — وز غیر خدا مدار هرگز امید
هر کس که امیدش بکسی جز بخداست — نومید و ندامت زده خواهد گردید

اجملوا فی الخطاب تسمعوا جمیل الجواب .

نیکو گوئید تا پاسخ نیکو شنوید .

Say good words if you want to hear good answer .

***

باید که براه ناروائی نروی — تا آنکه دچار ناروا هم نشوی
خوبی میگن که با تو خوبی بکنند — نیکو میگوی تا که نیکو شنوی

اِحْذَرِالْاَحْمَقَ فَاِنَّ مُدَارَاتَهُ تُعَنِّيكَ وَ مُوَافَقَتَهُ تُرْدِيكَ وَمُخَالَفَتَهُ تُوذِيكَ وَمُصَاحَبَتَهُ وَبَالٌ عَلَيْكَ.

از بیخرد بپرهیز چون نرمی او ترا برنجاند وسازش او هلاک سازد و ناسازگاری او بیازارد ودوستی او برای تو عذابی باشد.

Avoid to associate with a foolman whose mildness is annoying, his collusion dangerous, his disagreement hurting and his friendship troublesome.

***

بگریز ز احمق که دلت بگدازد　　هم سازش او قرین رنجت سازد
هم دشمنی اش بلب رساند جانت　　هم دوستی اش بزحمتت اندازد

اِحْذَرِالْجُبْنَ فَاِنَّهُ عَارٌ وَمَنْقَصَةٌ.

ازترس بپرهیز چون ترس نقصان و ننگ است.

Avoid cowardice; for it is a deficiency and a disgrace.

***

درراه، متاب روی از هر سنگی　　یکباره مکن فرار از هر جنگی
درزندگی از ترس بپرهیز، که ترس　　هم نقصانی است بهرما، هم ننگی

أَحْذَرِ الزَّايِلَ الشَّهِيَّ وَالفَانِيَ المَحْبُوبَ .

بپرهیز از آنچه گواراست ولی لذت آن زود ازمیان میرودو آنچه دلرباست ولی زود نابود میشود .

Avoid anything which is pleasant but its pleasure soon passes away and something which is favourite but mortal.

***

بگریز زهرچه دلشود زآن خشنود | اما نکند دوام و گردد نابود
وز هرچه گوارا بود ولذت بخش | لیکن زمیان میرود آن لذت زود

إِحْذَرِ الشَّرِيرَ عِنْدَ إِقْبَالِ الدَّوْلَةِ لِئَلَّا يُزِيلَهَا عَنْكَ وَعِنْدَ إِدْبَارِهَا لِئَلَّا يُعِينَ عَلَيْكَ .

از شریر در هر حال بپرهیز . درخوشبختی برای اینکه ترا بدبخت نسازد ودر بدبختی برای اینکه بزیان تو کاری نکند .

Beware of avillain in any case so that he does not spoil your happiness if you are prosperous and does not do anything against you if you are helpless .

***

گر ادبارست قسمتت ور اقبال، | پرهیز کن ازشریر، تادر هر حال
گرخوشبختی ، ترانسازد بدبخت | ور بدبختی ، ترا نسازد پامال

اِحْذَرِ الغَفْلَةَ فَاِنَّهَا مِنْ فَسَادِ الحِسِّ .

ازغفلت بپرهیزچون غفلت نشانهٔ بیحسی است .

Avoid negligence; for it is a sign of unfeelingness .

***

درراه،دوچشم خویش بگشای درست | تاپای تو در نلغزه از گام نخست

ازغفلت و اهمال، بپرهیز ای مرد | چون غفلت تو، نشان بیحسی تست

اِحْذَرِ اللَّئِيمَ إذَا أكْرَمْتَهُ وَالرَّذْلَ إذَا اَقْدَمْتَهُ وَالسَّفْلَةَ اِذَا رَفَعْتَهُ .

برحذرباش ازتنك نظروقتی اورا گرامی داشتی، ازناکس هنگامیکه اوراپیش انداختی وازپست هنگامیکه بلندپایه‌اش ساختی .

Beware of an avaricious man when you respect him , a rascal when you dignify him , and a villain when you promote him .

***

بگریز، اگر که عاقل و استادی، | زآن تنك نظر که عزتش بنهادی

وآن سفله که درپیش فکندی اورا | وآن پست که پایهٔ بلندش دادی

اِحذَروا صَولَةَ الکَریمِ اِذا جاعَ وَشَرَّ اللَّئیمِ اِذا شَبِعَ .

برحذر باشید ازصولت کریم چون گرسنه شود و گزند لئیم چون سیر گردد.

Beware of a courageous man when he is hungry and an avaricious man when he is satisfied.

***

پرهیز کن. از لئیم دون طبع شریر — آنگاه که بی نیاز گردیده و سیر
وزصولت آنکه رادمرد است و دلیر — آنگه که گرسنه گشت و مسکین و فقیر

اَحسِن اِلَی المُسیئِ تَملِکهُ .

با کسیکه بدی میکند نیکی کن تا اورا از آن خود سازی.

Do good to one who has done evil to you and, in this way, you will possess him.

***

از کس بتو گر زیان رسیده است نه سود — بسیار مشو تنگدل و ناخشنود
باهر که بدی کند تو نیکی میکن — تا پیش تو آرد سر تسلیم فرود

أُحلُم تُوَقَّر .

بردباری پیشه کن تا موقر مانی .

Be tolerant in order to keep your dignity .

***

خشم تو نشانی است زخود بینی تو
پرخاش تو حاصل بدآئینی تو
آرامش و بردباری از دست مده
تاکم نشود وقار و سنگینی تو

اِختَر مِن کُلِّ شَیئٍ جَدیدَه وَمِنَ الاِخوانِ اَقدَمَهُم .

ازهرچیزی تازه‌ترش رابگزین وازمیان دوستان دیرینه‌ترین آنانرا .

Select among everything the newest but among friends the oldest .

***

آن دوست که آزموده و معتبر است
بهرتو گرانبها تراز گنج زر است
ازهر چیزی تازه ترش را بگزین
وزیار وندیم هر که دیرینه تر است

أَدَلُّ شَيْئٍ عَلَى غَزَارَةِ الْعَقْلِ حُسْنُ التَّدَابِيرِ .

بهترین دلیل بسیاری عقل، تدبیر و اندیشهٔ نیکوست .

The reason for an efficient mind is good thinking.

***

تا فکر کسی چو فکرت دیوانه است نتوان گفتن که عاقل و فرزانه است
چون خوب‌ترین دلیل بسیاری عقل اندیشه و تدبیر خردمندانه است

إِذَا ابْيَضَّ أَسْوَدُكَ مَاتَ أَطْيَبُكَ .

هنگامیکه موی سیاه تو سپید شود خوشیهای تو نیز بپایان میرسد .

When your black hair whitens your good moods will be lost.

***

تا فر جوانی است ترا پشت و پناه، بر جسم تو هم ضعف نمی‌یابد راه
گیتی چو کند موی سپید تو سیاه هر حال خوش تو میشود نیز تباه

اِذا احسنتَ القول فاحسِنِ العمل لِتجمع بِذلِك بينَ مزيَّةِ اللِّسانِ و فضيلةِ الاِحسانِ .

چون گفتار خودرا خوب کردی کار خودرا نیز خوب کن تا برتری زبان و فضیلت نیکوکاری‌را فراهم آورده باشی .

When you have beautified your manner of speaking also correct your behaviour in order to acquire virtues of both good speech and good deeds.

***

چون خوب وخرد پسندشد گفتارت میکوش که خوب‌نیز گردد کارت

تا برتری زبان شیرین ترا همسنك شود نکوئی رفتارت

اِذا تفقَّهَ الرَّفیعُ تواضعَ ، اِذا تفقَّهَ الوضیعُ ترفَّعَ .

مرد بزرك چون علم آموزد خودرا کوچك‌سازد و کوچك چون به کسب دانش برازد ببزرگی رسد.

When a great man learns he feels humble and when a little man acquires knowledge he feels great.

***

هرمرد بزرك، کوچکی آغازد آنکه که دل از علم منور سازد

هرآدم کوچك به بزرگی برسد آنکه که بدانش و هنر پردازد

اذا حَسُنَ الخُلقُ ، لَطُفَ النُّطقُ .

چون اخلاق خوب شود گفتار نیز لطیف گردد.

When character is good speech is pleasant too.

***

گر قلب کسان کشیده سوی تو شود | از بهر ره و رسم نکوی تو شود
چون خوب و ظریف خلق و خوی تو شود | شیرین و لطیف گفتگوی تو شود

اذا حلّتِ التقدیرُ بطلتِ التدبیرُ .

هر جا پای تقدیر پیش آید تدبیر باطل گردد .

With predestination prudence is of no use.

***

آنجا که قضا نیست ترا یار و نصیر | سعی تو بهیچ رو ندارد تأثیر
هر جا بمیان پای گذارد تقدیر | برهم خورد آنچه نقشه ریزد تدبیر

اِذا سادَ السَّفلُ خابَ العملُ.

وقتی که کوتاه فکران بسروری رسند کارها تباه میگردد.

When narrow-minded persons reach high positions all affairs will be corrupted.

***

هر گوشه کسی چو پروراند خاری   دیگر نه گلی ماند ونه گلزاری
چون کار فتدبه دست کوته فکران   البته تباه میشود هر کاری

اِذا شابَ الجاهِلُ شَبَّ جهلُهُ وَ اِذا شابَ العاقِلُ شَبَّ عقلُهُ .

وقتی که نادان پیر شود نادانی اوجوان میگردد وهنگامیکه دانا پیر شود دانائی او اوجوان میشود .

When an ignorant gets old ignorance grows younger but when a wise man gets old his wisdom grows younger.

***

بیعقل چو پیر و ناتوان میگردد   برنائی جهل او عیان میگردد
اما چو خردمند به پیری برسد   عقل وخردش باز جوان میگردد

اذاطلبت الغناء فاطلبه بالقناعة .

اگر بی نیازی می‌طلبی جویای قناعت باش .

If you want to be free from want, be content .

***

هر چند فقیر و بی بضاعت باشی آزادی اگر اهل مناعت باشی
دارائی و بی‌نیازی ار می طلبی آن به که پی گنج قناعت باشی

اذا فسد الزمان ساد اللئام .

وقتی که زمانه‌خراب شود تنگ‌نظران به‌سروری میرسند .

When the circumstances of the time are bad fortune favours bad people .

***

در دفتر گیتی چو ورق‌بر گردد هرنقش بشکل ورنگ دیگر گردد
چون دور زمانه سفله پرور گردد هرسفلهٔ تنگ چشم سرور گردد

اذا لم تنفع الكرامة فالاهانة احزم و اذالم ينجع السوط فالسيف احكم .

وقتی که عزت نهادن سودی ندهد خوارداشتن بهتروهنگامیکه تازیانه کاری ازپیش نبرد شمشیر بهتراست .

When respect is of no use better to disdain;and when the whip does not work better to take up the sword.

***

عزت چو نهادی و ندیدی یاری | خوب است که خفت بدهی یا خواری
چون کار بتازیانه ازپیش نرفت | خوبست که شمشیر گران برداری

اذا ملك الاراذل هلك الافاضل .

چون خسان بمسند عزت رسند بزرگان ازمسند عزت فرود افتند .

When rascals get honourable positions honourable men will be ousted .

***

چون باخردان بچنك نادان افتند | در رنج و مشقت فراوان افتند
خردان وخسان چونکه بمسند برسند | از مسند خویشتن بزرگان افتند

اذكروا عند المعاصي ذهاب اللذات و بقاء تبعات .

هنگام گناهکاری بیاد داشته باشید که خوشیها میروند و اثرات آنها میمانند .

When committng sins keep in mind that all pleasures go soon and their consequences remain .

***

هرجا بگناه تن دهی بی پروا ، ونددر ره عیش ونوش بگذاری پا ،
یادآر که لذات نماند اما آثار بدش زیاد ماند بر جا

اسوء الناس حالا من انقطعت مادته و بقیت عادته .

بدحال ترین مردم کسی است که نیروی او از میان رفته ولی عادت او هنوز برجاست .

The most unhappy man is the one whose strength is gone but his habits have remained .

***

بیش ازهمه آنکسی است در بند بلا ، کاو گشته ضعیف و پیر و افتاده ز پا ،
نیروی هوسبازی او رفته ز دست عادات نکوهیدهٔ او مانده بجا

اشدّ النّاس ندامةً عند الموتِ العلماء غير العاملين.

پشیمان ترین مردم در روز مرگ دانشمندانی هستند که به نصایح خود عمل نمیکنند.

The most repentant person when dying is the learned man who does not practise his own advices.

***

آن روز که مرگ پا گذارد درپیش، | دانی چه کسی راست اسف از همه بیش؟
دانشمندی که گفته بسیار ولی | خود هیچ عمل نکرده بر گفتهٔ خویش

اصلح سریرتك یصلح الله علانیتك.

باطن خودرا نیکو کن تا خدا ظاهر ترا نیکو گرداند.

Correct yourself inwardly and God will correct your outwards

***

گر پاك شود قلب تو و خاطر تو، | حق نیز شود یار تو و ناصر تو
تو باطن خود نکوی کن تا که خدا | نیکوی کند زندگی ظاهر تو

اَعْظَمُ الْجَهْلِ مُعٰاداةُ بِالْقٰادِرِ وَمُصٰادَقَةُ بِالْفٰاجِرِ وَالثِّقَةُ بِالْغٰادِرِ.

بزرگترین نادانی دشمنی با نیرومند ودوستی با بدکارودل بستن به خائن است.

Enmity with a powerful man, friendship with a debauchee and confidence in a treacherous are signs of greatest foolishness.

***

از غایت جهل است سراز کف دادن
با مرد قوی چنك، بجنك افتادن
بامردم بدکار و دغل دوست شدن
بر خائن و حیله باز دل بنهادن

اَعْظَمُ الْخِیٰانَةِ خِیٰانَةُ الْاُمَّةِ.

بزرگترین خیانت، خیانت همراهان است.

Greatest treason is that of your own men.

***

سخت است که دوست بهر خود بگزینی
وز دشمنی اش به رنج وغم بنشینی
در پیش تو بدترین خیانت آنست
کز قوم خود و کسان خود می بینی

اَعْوَنُ الاَشْیاءِ عَلی تَزْکِیَةِ الْعَقْلِ التَّعلیمُ .

آموختن علم برای صفا دادن عقل بهترین مددکار است .

The best help to purify the mind is learning .

***

هرجای که علم، عقل را یار افتاد / بس عقده که از کار فروبسته گشاد

رو علم بیاموز که با یاری علم / آئینهٔ عقل را صفا خواهی داد

اَفْضَلُ الاَدَبِ اَنْ یَقِفَ الاِنْسانُ عِنْدَ حَدِّهِ وَلا یَتَعَدّی قَدْرَهُ .

بهترین رسم ادب آنست که آدمی از حد خود پا فراتر نگذارد .

The best form of politeness is to avoid exceeding beyond your limits .

***

تا خلق به حق خویش تن در ندهند / از رنج تعدی و تجاوز نرهند

از بهر کسان نکوترین رسم ادب / آنست که پا ازحد فرا تر ننهند

أفضل الزهد إخفاء الزهد.

بهترین طریق پارسائی پنهان داشتن آن است.

The best form of chastity is to avoid showing it.

***

از عالم دین گرت جدائی باشد، زآن به که عبادتت ریائی باشد
در پرده خدای راستایش کردن، آئین درست پارسائی باشد

أفضل المال ما استرق به الأحرار.

بهترین مال آنست که با بخشیدن آن آزادگان را بنده سازند.

The best wealth is that which, by granting it, you can possess free men.

***

مالی است نکو که مردم دولتمند، آزاد کنند بنده با آن از بند
وآن مال نکوتر که بدان با بخشش آزادان را چو بندهٔ خویش کنند

افضل الناس عقلا احسنهم تقدیراً لمعاشه واشدهم اهتماماً باصلاح معاده

ازهمه خردمندتر کسی است که زندگی خودرا بهتر ازهمه اداره کند ودراصلاح آخرت خود سخت‌تر ازهمه بکوشد.

The wisest man is the one who can live the best life in this world and win good rewads in the other.

***

آنکس بدو عالم سرفخر افرازد، کزروی خرد بکار خود پردازد
هم رشتهٔ زندگی کند مستحکم هم توشهٔ آخرت مهیا سازد

اقوی الوسائل حسن الخصائل.

قوی‌ترین دستاویز، اخلاق پسندیده است.

There is no means stronger than good character.

***

بدکارمباش واز بدی کن پرهیز وزآنچه‌بود نشان پستی بگریز
اخلاق پسندیده و رفتار نکو ازبهر ترقی است بهین دستاویز

اَکثَرُ النّاسِ حُمقاً اَلفَقیرُ المُتکبّر.

ازهمه بیخردترمرد تهیدستی است که مغرور ومتکبر باشد.

The most foolish person is the one who is poor and arrogant.

***

آنکس که نه‌زر برای وی‌مانده نه‌زور — آن‌به که کند زخویش‌نخوت رادور

آنکس‌زهمه‌است‌بیخردتر که بود — دستش‌تهی وسرش پرازباد غرور

اَکثَرُ مَصارعِ العُقولِ تَحتَ بُروقِ المَطامعِ.

بیشترتباهی عقل ازتأثیرطمع است.

The mind is often corrupted by cupidity.

***

هرمرغ، اگر چه‌سخت باشدهشیار، — در دام شود از طمع دانه دچار

پای‌طمع و آز چو آید در کار — چشمان بصیرت وخرد گردد تار

أَكْرِمْ عَشيرَتَكَ فَانَّهُمْ جَناحُكَ اللَّذي بِهِ تَطيرُ وَاَصْلُكَ اللَّذي اِلَيْهِ تَصيرُ وَ يَدُكَ اللَّذي بِها تَصُولُ .

خویشاوندان خودرا احترام گزارچون آنان مانند بال‌تواند که با آن پروازمیکنی اصلی هستند که بآن بازمیگردی ودست تواند که با آن چیزهارادرمییابی .

Respect your relatives for they are like the wings with which you can fly, like the origin to which you refer and like your hand by which you take.

***

پیوسته به احترام خویشان پرداز	چون اصل تواندوسویشان آئی باز
چون دست تواند و میکنندت یاری	چون بال تواند ومیدهندت پرواز

الاِحْتِمالُ قَبْرُ العُيُوبِ .

بردباری گورعیبهاست .

Patience is the burial place for all defects.

***

چون بهر کمال روي درجهدآری	درکار خود از نقص اثر نگذاری
باکوشش و صبر میتوانی کم کم	هرعیب که داری زمیان برداری

الاحسانُ يسترقُّ الانسانَ .

احسان انسان‌را بنده میکند.

Charity enslaves men .

***

روشن زفروغ مردمی کن جان را | وزلکهٔ عیب پاك کن دامان را
ازدست مده مروت و احسان را | کاین بندهٔ مهرتو کند انسان را

الاحمقُ غريبٌ في بلدته ومهانٌ بين اعزّته .

بیعقل درشهرخویش چون بیگانه ودرمیان کسان خودخوار است.

A fool is like a stranger in his own citv and despised among his own relatives .

***

آنکس که‌زنور عقل‌وبینش عاری‌است | مردم همه‌را زصحبتش بیزاری‌است
بیعقل به‌شهرخویش‌چون‌بیگانه است | دربین کسان‌خودنصیبش‌خواری‌است

الاَدَبُ صُورَةُ العَقلِ.

ادب جمال خرداست.

Politeness is the good face of intelligence.

***

دوری نکند کسی گراز آنچه بداست، انسانی نیست بلکه چون دیو دداست

عاقل نبرد زیاد آئین ادب. زیرا که ادب جمال عقل و خرد است

الاِعتبارُ مُنذِرٌ ناصِحٌ.

عبرت گرفتن از کارجهان ما را پند میدهد و برحذر میدارد.

The world advises and warns you by giving examples.

***

گوئی در و دیوار گشوده است دهان تا با تو بگوید سخن از دور زمان

عبرت که بگیرد کسی از کار جهان پندی است به بهترین زبان گشته بیان

الامانة ایمان . البشاشة احسان.

درستی پایهٔ دینداری و گشاده روئی طریق نیکوکاری است.

Righteousness is the basis of faith and cheerfulness the way of goodness.

***

در کار مباش از درستی عاری کاین است اساس و پایهٔ دینداری
باروی گشاده باش و باخوی نکو کاین نیز بود طریق نیکو کاری

الامانی تعمی عیون البصائر .

آرزوها چشمان باز هر بینائی را میبندد .

Desires cover the eyes of clear-sighted persons

***

تا اینهمه آرزوست در دل ما را پیوسته خوریم غصهٔ دنیا را
آمال زیاد و آرزوهای دراز بسته است دوچشم باز هر بینا را

الانصاف يستديم المحبة .

انصاف سبب دوام دوستی است .

Fairness makes friendship last long .

***

آنرا که نه انصاف و نه حسن ادب است
گر دوست ز دستش نگریزد عجب است

دربارهٔ دوستان خود منصف باش
انصاف، دوام دوستی را سبب است

الایام توضح السرائر الکامنة .

ایام آخر هر رازی را که در پرده است فاش میسازد .

Time will open all secrets at last .

***

کار تو چه فخر آورد ای دوست چه عار
پیوسته نماند آن نهان از انظار

ایام هر آن راز که در پرده بود
از پرده برون می فکند آخر کار

البشارة حبالة المودة.

خوشروئی رشتهٔ دوستی است.

Cheerfulness is the cord of friendship

***

با خنده و خوشزبانی و خوشخوئی تا بتوانی ز خلق کن دلجوئی

خوشروئی کن که دوست دارندت خلق چون رشتهٔ دوستی بود خوشروئی

البشر اول البر. الطلاقة شیمة الحر.

گشاده‌روئی نخستین قدم نیکی وروانی گفتار روش آزاد مرداست.

Cheerfulness is the first step of being good and glibness is the way of a free man.

***

خوشخوئی و نیکروئی و دلجوئی باشد چو نخستین قدم نیکوئی

رسم وره مردمان آزاده دل است آزاد سخن گفتن و شیرین گوئی

اَلبَطالَةُ يُوقِفُ الحُرَّ العَزيزِ مَوْقِفَ العَبْدِ الذَّليلِ وَ يُذهِبُ بَهاءَ الوَجهِ وَيَمحَقُ الرِّزقَ .

بیکاری آزادهٔ عزیز را بندهٔ خوار سازد، روشنی رخسار را ببرد و رزق را کم کند .

Idleness debases and enslaves a respectful man, wipes out brightness of the face and diminishes the livelihood.

***

بیکاری و سستی و بطالت، ای یار آزاد عزیز را کند بندهٔ خوار
هم تیره کند رخی که باشد روشن هم کم کند آن رزق که باشد بسیار

اَلتَّواضُعُ سُلَّمُ الشَّرَفِ.

فروتنی نردبان بزرگی و عزت است.

Humbleness is like a ladder to honour.

***

آنکس که دچار کبر و نخوت باشد از او همه را ملال و نفرت باشد
افتادگی و فروتنی در بر خلق بهر تو چو نردبان عزت باشد

اَلتَّوفیقُ عِنایَةٌ.

بیروزی، عنایت خداوند است.

Success is God's favour.

***

کس لطف خدای تا نگردد یارش | آسان نشود بهیچ رو دشوارش
از جمله عنایات خداوند بزرک | پیروزی هر کسی است اندر کارش

اَلجاهِلُ مَن جَهِلَ قَدرَه.

نادان کسی است که ارزش خود را نداند.

An ignorant man is one who does not know his worth

***

آنکس که شمارد همه راسرور خود | پیش همه نیز خم نماید سر خود
نادان و سبکسر است آنکس که چو طفل | غافل باشد ز ارزش گوهر خود

الْجَمَالُ الظَّاهِرُ حُسْنُ الصُّورَةِ ؛ اَلْجَمَالُ الْبَاطِنُ حُسْنُ السَّرِيرَةِ .

زیبائی ظاهر خوبروئی و زیبائی باطن خوشخوئی است.

A pretty face is an outward beauty ; and a good character , the inward one .

***

چون داده خدا روی ترا نیکوئی | باخوی نکو نیز بکن دلجوئی
زیبائی ظاهری است کر خوشروئی | زیبائی باطنی بود خوشخوئی

الْجُوعُ خَيْرٌ مِنْ ذُلِّ الْخُضُوعِ .

رنج گرسنگی بهتر از گردن خم کردن در پیش مردم است.

The pain of hunger is better than the humiliation of bowing before people and asking .

***

کر رنج گرسنگی نهی بر تن خویش | وز ضعف رسی به ساعت مردن خویش
صدره به از آنکه بهر یك لقمهٔ نان | اندر بر خلق خم کنی گردن خویش

الجهل موت .

نادانی مرك است.

Ignorance is like death .

***

آنکس که خرد ندارد و نادان است، در دیدهٔ عقل چون تنی بی جان است
زآنجای که همچو مرده باشد نادان نادانی و مرك بیگمان یکسان است

الحازم من حنکته التجارب و هذبته النوائب .

دور اندیش کسی است که تجربه ها او را پخته سازد و سختی ها او را اصلاح کند.

A prudent man is the one who enlightens himself by experience and corrects his deeds by difficulties .

***

آنست بصیر و عاقل و دور اندیش کاو پند ز هر تجربه گیرد کم و بیش
چون گمرهی و محنتش آید در پیش کوشد پی آنکه راست سازد ره خویش

الحرية منزهة من الغل والمكر

دامن آزادگی از لکهٔ نیرنك وخیانت پاك است.

Freedom is clear of deceit and treason .

***

از هر قیدی چو مرد باشد عاری
کم درپی حیله افتد و مکاری

فارغ بود آزادگی و حریت
از حیله و نیرنك و خیانتکاری

الخیر أسهل من فعل الشر .

نیکی از بدی آسان تر است .

Doing good is easier than doing evil .

***

نیکی به مذاق روح همچون شکر است
بیداد وبدی مایهٔ خون جگر است

آن مرد که خیرخواه نوع بشر است،
نیکی زبرایش ازبدی سهل تر است

الدنیا امد ، الاخرة ابد .

این دنیارا پایانی است و آن دنیا راپایان نیست .

This world has an end but the other has none .

***

آنکسکه جداز پرتو ایمان نیست   دلبستهٔ این جهان بی بنیان نیست
این دنیا را زپی رسد پایانی   وآن دنیا را بهیچ رو پایان نیست

الدنیا منتقلة فانیة وان بقیت لك لم تبق لها.

جهان فناپذیر است ومال جهان برجای نمیماند واگرهم برای تو بجا ماند تو برای آن بجا نمیمانی .

The world is inconstant and wordly wealth transient;even if it remains for you, you do not remain for it .

***

دنیا نه ثبات است بکارش نه بقا   آخر همه چیز این جهان است فنا
ورمال جهان بهر تو برجا ماند   هرگز تو برای آن نمانی برجا

الدَّوْلَةُ تَرُدُّ خَطَاءَ صَاحِبِهَا صَوَاباً وَصَوَابَ ضِدِّهِ خَطَاءً .

عیب توانگر هنر و خوبی تهیدست بدی بشمار آید.

Arichman's defect appears like virtue and a poor man's goodness is deemed bad .

***

هرجا که شود نفوذ ثروت بسیار · یکباره کند چشم بصیرت را تار
هر عیب توانگران هنر جلوه کند · هر خوب تهیدست بد آید بشمار

الدَّهْرُ يُخْلِقُ الأَبْدَانَ وَيُجَدِّدُ الآمَالَ وَيُدْنِي الْمَنِيَّةَ وَيُبَاعِدُ الأُمْنِيَةَ .

گیتی تن‌ها را می آفریند و آرزوها را تازه میکند مرك را نزدیك و آرزوها را دور میسازد .

The world creates bodies and refreshes desires; brings forth the death and expels the aspirations .

***

گیتی بتن امروز روان بخشد وزور · فردا کند او همین بدن را در گور
امروز دلت ز آرزو سازد پر · فردا ز دل تو آرزو سازد دور

الرّجل بفطنته لا بصورته.

اعتبار مرد بهوش و خرد اوست نه چهرهٔ او.

A man's credit depends on his intelligence not his countenance.

***

گر علم و کمال و عقل در انسان نیست
در مرتبه هیچ برتر از حیوان نیست

چیزی که کند ارزش ما را معلوم
هوش و خرد است چهرهٔ تابان نیست

الرّضاء غناء، السّخط عناء.

خرسندی بی نیازی و ناخرسندی رنج و زحمت است.

Contentment brings freedom from want and dissatisfaction brings trouble.

***

باید که به هر چه حق بما کرده عطا
خرسند شد و سپاس آورد بجا

خرسندی خلق بی نیازی آرد
ناخشنودی مصیبت و رنج و بلا

الزِّينةُ بِحُسْنِ الصَّوابِ لا بِحُسْنِ الثِّيابِ .

پیرایه آدمی به کردار نکوست نه بجامه زیبا .

People's true ornament is good deed and not beautiful dress .

***

گر خوی تو خوب و گوهرت والا نیست | از بهر تو در قلب خلایق جا نیست
پیرایه و زیوری که زیبندهٔ ماست | کردار نکوست جامهٔ زیبا نیست

اَلسُّكُوتُ عَنِ الأحمَقِ أفضَلُ جَوابِه .

از پاسخ بیخرد لب فرو بستن بهترین پاسخ اوست .

Silence is the best answer to a fool .

***

گفتار درست، از تهی مغز مجو | هر یاوه که گفت بشنو و هیچ مگو
از پاسخ بیخرد ببندی گر لب | خاموشی تست بهترین پاسخ او

الصبرصبران : صبرعلی ماتحِب وصبرعلی ماتکره.

صبر بر دو گونه‌است: صبر برای چیزی که دوستش داری وصبر بخاطر چیزی که ازآن بیزاری.

There are two kinds of patience: patience for acquiring whatever you like and patience for getting rid of whatever you dislike.

***

در زحمت نامرادی و دشواری	باید که دو گونه صبررا تاب‌آری
صبر از پی‌آنکه دوستش میداری	صبر از غم‌آنکه دشمنش پنداری

الصبرعلی الفقرمع العزاجمل من الغنی مع الذّلِ.

شکیبائی در بیچیزی که قرین عزت است بهترازتوانگری که‌همراه باخواری باشد

To be patient in poverty with honour is better than richness with debasement.

***

کن شکر که‌جا بقلب مردم داری	وزروی تونیست خلق را بیزاری
ببچیزی اگر قرین عزت باشد	بهتر بود ازتوانگری با خواری

الصبر على طاعة الله اهون من الصبر على عقوبته .

صبر در طاعت خداوند سهل تر از صبر در عقوبت اوست.

Patience in worshipping God is easier than bearing His punishment.

***

گر تاب عبادتت نباشد ای مرد   کی تاب عذاب حشر خواهی آورد؟
صبر از پی طاعت خدا سهل تر است   زآن صبر که در عقوبتش باید کرد

الصدق فضيلة ؛ الكذب رذيلة .

راستگوئی فضیلت و دروغ گوئی پستی است .

Truthfulness is a virtue; falsehood, a vice.

***

رنج است و عذاب راه کج پیمودن   بار است روی توان ز رنج آسودن
فضل است و شرف ز راستگویان بودن   پستی است لب خود بدروغ آلودن

الصِّدقُ يُنجيكَ وإن خِفتَه ؛ الكِذبُ يُرديكَ وإن امِنتَه .

سخن راست ترا نجات بخشد اگرچه از گفتن آن پرواداری ودروغ ترا نابود کند اگرچه از گفتن آن خودرا ایمن پنداری .

The truth saves you even if you are afraid to tell it ; the lie destroys you even if you feel safe when telling it .

***

یا بی ز بلا نجات اگر گوئی راست — هرچند ترا زراست گفتن پرواست
در رنج ومصیبت افتی آخر ز دروغ — هر چند کنون ایمنی از رنج تراست

الصَّدیقُ اقربُ الاقاربِ .

دوست نزدیکترین خویشاوندان است .

A good friend is like the nearest relative .

***

خویش تو اگر که یاورت نیست عدوست — دلبستگی ات بهمچو خویشی زچه روست
آنکس که ترا زجان ودل باشد دوست — نزدیکترین وبهترین خویش تو اوست

الضَّمائِرُ الصِّحاحُ أصدقُ شهادةً مِنَ الالسُنِ الفِصاحِ.

هنگام گواهی، دلهای پاك راستگوتر از زبان‌های شیوا هستند.

Clear hearts are more truthful in testimony than eloquent tongues.

***

آنجا که گواهی از کسان خواهی خواست
گفتار گواهی که دلش پاك بود

وآنجا که سخن ز کس نخواهی جز راست
به از سخن آنکه زبانش شیوا است

الطّاعَةُ مَتجَرٌ رابِحٌ.

پرستش یزدان مال‌التجارهٔ سودمندی است.

God-worshipping is like a profitable merchandise.

***

بر در که حق هر که سر آورد فرود
زیرا که پرستش خداوند بزرك

از زحمت خود کاست، براحت افزود
ماند به تجارتی که بس دارد سود

اَلظَّفَرُ بِالحَزْمِ وَالحَزْمُ بِالتَّجارِبِ .

پیروزی بسته به‌دوراندیشی ودوراندیشی نتیجهٔ تجربه است .

Man's triumph depends on his prudence and prudence is the result of experience.

***

درعرصهٔ زندگی زهر فتح وشکست | بسیار توان تجربه آورد بدست
پیروزی‌مابسته به دور اندیشی‌است | دور اندیشی نتیجهٔ تجربه است

اَلظُّلْمُ يُزِلُّ القَدَمَ وَيَسْلُبُ النِّعَمَ وَيُهْلِكُ الاُمَمَ .

ستم‌پا را دچارلغزش‌سازد، نعمت‌ها راسلب کند ومردم را درورطه‌هلاکت اندازد .

Tyranny causes the feet to slip, spoils the affluence and destroys the people.

***

ظلم ازهمه چیز باز دارد ما را | سازد همه جا دچار لغزش پا. را
ازبین برد جملهٔ نعمت ها را | آرد بستوه هردم دنیا را

العارِف من عرف نفسه فاعتقها .

عارف کسی است که نفس خودرا بشناسدو آزادش کند .

A sage man is one who recognizes his own mind and frees it .

***

عارف نبود آنکه فریبی دادش	هرچیز که خوب و دلفریب افتادش
عارف بود آنکه نفس خود بازشناخت	وزهرچه که قید بود کرد آزادش

العاقِلُ اذا سکت فکر واِذا نطق ذکر واِذا نظر اِعتبر .

خردمند هنگامیکه خاموش است فکر میکندووقتی زبان میگشاید بذکر خدامی پردازد وچون مینگرد عبرت میگیرد .

A wiseman thinks when he is silent, praises God when he speaks and takes a lesson from whatever he sees .

***

آنرا که خدای عقل داده است وخرد	خاموشی او بفکر کردن گذرد
درذکر خداست چون زبان بگشاید	عبرت گیرد چو کار دنیا نگرد

اَلْعاقِلُ لا یَتَکَلَّمُ اِلّا بِحاجَةٍ اَوْحُجَّةٍ وَلا یَشْتَغِلُ اِلّا بِصَلاحِ آخِرَتِه.

عاقل لب بسخن باز نمیکند مگرهنگامیکه نیازی بسخن یااستدلال باشد وخود را مشغول نمیکند مگربه‌اصلاح امور آخرت‌خود.

A wiseman does not talk except when he needs to speak or to argue ; and does not involve himself in anything except when trying to save his other world .

***

عاقل بجز آن‌زمان که‌اوراست نیاز	هر گز نکندلب بسخن گفتن باز
جز در پی رستگاری روز جزا	هر گز نفتد به‌زحمت‌وسوز و گداز

اَلْعاقِلُ مَنِ اتَّهَمَ رَأْیَهُ وَلَمْ یَثِقْ بِکُلِّ ما تُسَوِّلُ لَهُ نَفْسُهُ.

عاقل کسی است که رأی خود را صحیح نداند وبهر چه در نظرش خوب جلوه کند دل نبندد.

A wiseman does not believe the soundness of his judgement and does not depend on whatever appears good to him .

***

عاقل،بودآنکس که نباشد خودسر	بر صحت رأی خود ندارد باور
هر گز نخورد فریب ودل در ندهد	بر هر چه که دلفریب آید بنظر

الْعاقِلُ مَنْ اَحْرَزَ اَمْرَهُ.

عاقل آنست که اساس کار خودرا محکم سازد .

A wiseman is one who fixes his affairs firmly.

***

بی‌فکر، اگر کسی به کار آغازد	خود را وسط کار برنج اندازد
عاقل هر جا بکار می پردازد	ز آغاز اساس کار محکم سازد

الْعاقِلُ مَنْ وَضَعَ الأشْياءَ مَواضِعَها ؛ وَالْجاهِلُ ضِدُّ ذٰلِكَ .

دانا همه‌چیزرا بجای‌خود نهد و نادان برخلاف آن‌است .

An intelligent man puts everything in its right place but the ignorant man acts to the contrary .

***

آن کار که باحکم خردبود رواست	و آن کار که ازبیخردی بود خطاست
دانا عملش بجا بود هر چه بود	نادان عملش هر آنچه باشدبیجاست

اَلْعاقِلُ مَنْ وَعَظَتْهُ التَّجارِبُ ؛ اَلْجاهِلُ مَنْ خَدَعَتْهُ الْمَطالِبُ .

خردمند ازهر تجربه‌ای پند گیرد و بیخرد را هوس‌ها فریب دهد.

An intelligent man takes a lesson of every experience but an ignorant man is always deceived by desires .

***

آنکس که بود خردور و دانشمند در دهر زهر تجربه میگیرد پند

وآنکس که زعقل و تجربت بی بهره است دردام فتد به هر چه باشد دلبند

اَلْعالِمُ حَيٌّ بَيْنَ الْمَوْتی ؛ اَلْجاهِلُ مَيِّتٌ بَيْنَ الْاَحْياءِ .

دانا چون زنده‌است در میان مردگان و نادان چون مرده‌است در میان زندگان.

An illiterate is like a dead man among living people and a savant like a living person among the dead .

***

علم است چو چشمهٔ بقا جوشنده باشد ثمرش زندگی پاینده

داناست چوزنده بین جمعی مرده نادان، مرده است بین جمعی زنده

اَلْعالِمُ مَنْ شَهِدَتْ بِصِحَّةِ اَقْوالِهِ اَفْعالُهُ.

دانشمند کسی است که کردارش به درستی گفتارش گواهی دهد.

A savant is the one whose good deeds certify the truth of his words.

***

دانشمندی که دانش بسیارش ، از خوان کمال کرده برخوردارش
باید که گواهی بدهد کردارش بر راستی و درستی گفتارش

اَلْعالِمُ مَنْ غَلَبَ هَواهُ وَلَمْ يَبِعْ آخِرَتَهُ بِدُنْياهُ.

دانا کسی است که برهوای نفس خود چیره شود و آخرت خودرا بدنیا نفروشد.

A sagacious man is one who can overcome his passions and does not sell his next world to this.

***

دانابود آنکه خرمن خویش نسوخت هرچند هوای نفس آتش افروخت
ورمال جهان جمله بدو بخشیدند او آخرت خویش بدنیا نفروخت

الْعَجُولُ مُخْطِئٌ وَإِنْ مَلَكَ ؛ الْمُتَأَنِّي مُصِيبٌ وَإِنْ هَلَكَ .

کسی که شتاب میکند بخطا میرود اگرچه بمقصود برسد و کسی که آهسته میرود راهش درست است اگرچه دچار مهلکه شود .

One who hurries goes wrong even if he reaches his goal but a slow man is right even if he gets into trouble.

***

آنکس که کند شتاب در ره، بخطاست   هر چند که یافت زین طریق آنچه که خواست

و آنکو رود آهسته، درست است رهش   هر چند نصیب او درین راه بلاست

الْعَقْلُ حِفْظُ التَّجَارِبِ .

شرط خرد حفظ تجربه‌ها و بکار بستن آنهاست.

Intelligence means to remember experience and to take advantage of them .

***

در هر کاری ز تجربت ها یاد آر   تا خبط گذشته ات نگردد تکرار

شرط خرد است اینکه اندر هر کار   از تجربه‌های خود شوی برخوردار

اَلعُلَمَاءُ غُرَبَاءُ لِكَثْرَةِ الْجُهَّالِ .

ازبسکه نادانان زیادند دانشمندان درین‌میان غریب میباشند .

The ignorants are so innumerable that the learned men are strangers among tbem .

***

آنجا که‌زعلم، کس‌نبرده‌است‌نصیب عالم شود اریافت‌عجیب است عجیب

از بسکه فزونند زحد نادانان دانشمندان درین میانند غریب

اَلْعِلْمُ اَكْثَرُ مِنْ اَنْ يُحَاطَ بِهِ فَخُذْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ اَحْسَنَهُ .

چون علم بیش از آنست که بتوان همه را فرا گرفت پس بهترین علم‌رافرا گیر.

As sciences are more than we can learn, try to acquire that which can be of best use to you .

***

چون پهن بود عرصهٔ دانش بسیار نتوان ز همه علوم شد بر خوردار

آن علم بیاموز که اندر گیتی بیش از همه آید از برای تو بکار

العِلمُ بِغَيرِ عَمَلٍ وَبالٌ ، العَمَلُ بِغَيرِ عِلمٍ ضَلالٌ .

دانشی که بکار نبندند رنج‌است و کاری که ازروی دانش نکنند گمراهی‌است.

Knowledge is troublesom if it is not practised ; and work is misleading if it is not being done with knowledge.

***

آن‌دانش‌وعلمی که نبندی تو بکار | جز رنج نیاورد برای تو ببار
وآن‌کار که کس زروی دانش نکند | گمراهی وبیهودگی آید بشمار

العِلمُ زَینُ الاَغنِیاءِ وَ غِنیُ الفُقَراءِ .

دانش برای‌توانگران پیرایه وبرای تهیدستان سرمایه است.

Knowledge is an adornment for the rich and an asset for the poor .

***

دانش که‌بنای مردمی را پایه است | بهر سرخلق چون همایون‌سایه‌است
از بهر توانگران‌بهین پیرایه است | وز بهر تهیدست بهین سرمایه‌است

العلم ينجد . الحكمة ترشد .

دانش ترا بلند پایه وحکمت ترا راهنمائی میکند .

Knowledge promotes you and wisdom leads you.

***

چون حکمت وعلم گنج پر قدر و بهاست — هر چند به کسب این دو کوشیم رواست
دانش سبب بلندی پایهٔ تست — حکمت بره راست ترا راهنماست

الغنى والفقر يكشفان جواهر الرجال واوصافها .

ثروتمندی وتهیدستی گوهر مردان وچگونگی احوال آنان رامعلوم میکند.

Richness and poverty reveal men's character and their traits.

***

جز درخوشی زیان یا شدت درد — کس را بزمانه امتحان نتوان کرد
هنگام تهیدستی و ثروتمندی — معلوم شود طبیعت و گوهر مرد

الفقرُ يُخرِسُ الفَطِنَ عن حُجّته.

بیچیزی هرزیرك وهوشیاری راهنگام استدلال لال میکند.

Poverty makes even a clever man dumb in arguing.

***

آنکسکه‌فقیراست‌وپریشان احوال بهرهمه چیز او فقیری است وبال

بیچیزی و فقر موقع استدلال هر زیرك و هوشیار را سازد لال.

الفقرُ خیرٌ مِن الفقرِ.

گور بهتر از بیچیزی‌است.

Death is better than poverty.

***

بیچیزی وفقر و بی سروسامانی سدی است بزرگ در ره انسانی

در بستر گور خفتن از بی‌جانی بهتر بود از زندگی و بی‌نانی

اَلْقَلِیلُ مَعَ التَّدْبِیرِ اَبْقی مِنَ الْکَثِیرِ مَعَ التَّبْذِیرِ .

مالی که اندك است ولی ازروی تدبیر وخرد از آن بهره میبرند پایدارتراست آزمال بسیاری که با اسراف بکارافتد .

A little capital which is invested with prudence lasts longer than a large sum of money which is being spent with extravagance .

***

سرمایهٔ اندکی که مردی هشیار | باعقل وخرد از آن شود برخوردار
بیش است دوام آن ز مالی بسیار | کافتاده ز روی جهل واسراف بکار

اَلْکَرَمُ اِیثَارُ الْمَالِ عَلی الْعِرْضِ .

جوانمردی بخشش مال در راه حفظ آبروست .

Generosity is to give money and save reputation .

***

آنست جوانمرد که با حکم خرد | از گنج فضیلت و شرف بهره برد
گاهی زدوصد گنج گهر در گذرد | تا گوهر عز و آبرو را بخرد

اَلْكَرِيمُ مَنْ صَانَ عِرْضَهُ بِمَالِهِ وَاللَّئِيمُ مَنْ صَانَ مَالَهُ بِعِرْضِهِ .

جوانمرد کسی است که بامال خود آبروی خود را حفظ کند وفرومایه کسی است که بقیمت آبروی خودمال بدست آورد .

A generous man is one who spends his riches to keep his honour but a mean man is one who loses his honour to save his riches .

***

صاحب همت زمال خود در گذرد تا عزت و آبروی خود را بخرد
دون طبع پی آنکه بدست آرد مال در پیش کسان آبروی خویش برد

اَلْكَرِيمُ يَزْدَجِرُ عَمَّا يَفْتَخِرُ بِهِ اللَّئِيمُ ، اَلْجَاهِلُ يَسْتَوْحِشُ مِمَّا يَأْنَسُ بِهِ الْحَكِيمُ .

کریم از آنچه لئیم بدان فخر میکند بیزار است . نادان نیز از آنچه دانشمند بدان خوی گرفته وحشت دارد

A generous man hates what an avaricious man is proud of; and an ignorant gets scared of what a sage is acquainted with .

***

بیزار بود آنکه شریف است و کریم از آنچه بدان فخر کند مرد لئیم
وآن مرد که جاهل است وحشت دارد از آنچه بدان خوی گرفته است حکیم

اَللَّذَةُ تُلْهِي ، اَلْهَوىْ تُردِيْ .

خوشی آدمی‌را غافل‌میکند وهوسرانی دچارمرگش میسازد.

Pleasure makes man neglectful and sensuality destroys him .

***

آن‌مرد که بیحد به خوشی پردازد
ای‌بس که درین‌راه سروجان بازد
شادی و خوشی به غفلتت اندازد
عفریت هوس دچار مرگت سازد

اَللِّسَانُ تَرْجُمَانُ الْعَقْلِ .

زبان نماینده عقل‌است.

The tongue represents the mind

***

بی‌فکر کنی گر بسخن باز دهان
گفتار تو میدهد ز جهل تو نشان
هرگز سخنی مکن نسنجیده بیان
زیرا که نمایندهٔ عقل است زبان

اَلْمالُ لايَنفَعكَ حتّی یُفارِقَكَ .

مال تا ازتو جدانشود ترا سود نمی بخشد.

Your wealth will not be profitable to you unless it is separated from you .

***

گر درپی بخشش و کرم باشد وجود — ور باشد آن کسب وتجارت مقصود

تا ازتو نگردد زر و مال تو جدا — از هیچ هی ترا نمی بخشد سود

اَلْمَحاسِنُ فِي الإقبالِ هِيَ الْمَساوِیُ فِي الادْبارِ .

هرحسن که درخوشبختی داری دربدبختی عیب شمرده میشود .

Your good points in prosperity will be defects in adversity

***

چون بخت تو واژون شود و کار تو سخت — دیگر همه چیز از برت بندد رخت

هرحسن که داشتی تو در خوشبختی — چون عیب کند جلوه چو گشتی بدبخت

المذنبُ علی بصیرةٍ غیرُ مستحقٍ للعفو .

گناهکاری که دانسته گناه کرده، درخور بخشش نیست .

One who has committed a sin knowingly does not deserve pardon .

***

زآنکس که بدونیك نمیداند چیست
بگذر چو بدی کرد، که از بیخبری است
وآن مرد که دانسته گناهی کرده است
از او مگذر که درخور بخشش نیست

المذنبُ عن غیرِ علمٍ بریءٌ من الذنبِ .

گناهکاری که از گناه خود آگاه نیست جرمی ندارد .

One who commits a sin without knowing it,is not guilty .

***

آنکس که گناه نیکند بنگر کیست
سهوی است خطائی که کند یا عمدی است
آنکس که گناه را نمیداند چیست
گر مرتکب گنه شود جرمش نیست

الْمَرءُ بِـأَصغَرَيهِ بِقَلبِهِ وَ لِسَانِهِ ؛ اِن قَـاتَلَ ، قَـاتَلَ بِجَنَانٍ وَ اِن نَطَقَ نَطَقَ بِلِسَانٍ .

مرد بستگی به دل وزبان خود دارد . اگر جنگ کند در اثر قوت دل است و اگر بیانی دارد از لطف زبان میباشد .

Man depends on his heart and tongue ; his heart encourages him to fight a battle and his tongue enables him to talk eloquently .

***

هر فرد بشر قلب و زبانی دارد — با این دو زبـرتری نشانـی دارد
کز فیض دل است اگر دلیر ست بجنگ — وز لطف زبان اگر بیانی دارد

الْمُرُوَّةُ اجتِنَابُ الرَّجُلِ مَا يَشِينُهُ وَاكتِسَابُهُ لِمَا يَزِينُهُ .

مردانگی آنست که مرد از آنچه مایهٔ ننگ وعار است بپرهیزد وآنچه را که برای او زیوری است بدست آورد .

Manliness is to avoid that which brings disgrace and to acquire all that which adorns a man .

***

مردانگی و بزرگواری ، ای یار، — بسته است به آنکه هر کسی در رفتار
کوشد زپی آنچه شرف آرد و فخر — دوری کند از آنچه که ننگ آرد و عار

المروة تمنع مِن كل دنِيّة .

مردانگی دامن مرد را از هر پستی پاك نگاه میدارد.

Manliness keeps a man clear of every baseness .

***

مردانگی آن نیست که با سر هستی
هر لحظه کنی دعوی چابکدستی

مردانگی آنست که دامان ترا
پاکیزه نگاه دارد از هر پستی

المصيبة واحدة فان جزعت كانت اثنتين .

بدبختی یکی است . اگر بیتابی کنی دو برابر شود.

Calamity is one , but will be doubled by your impatience.

***

برهر مشکل که از غمش بیخوابی
با حوصله و صبر، ظفر مییابی

بدبختی اگر یکی بود در اول
گردد دو برابر چو کنی بیتابی

اِحْذَرِالْكَرِيمَ اِذَا اَهَنْتَهُ وَالْحَلِيمَ اِذَا اَحْرَجْتَهُ وَالشُّجَاعَ اِذَا اَوْجَعْتَهُ .

بپرهیزازقهرجوانمرد هنگامیکه اورا خوار کردی وخشم بردبار چون براوسخت گرفتی و کینهٔ دلیرچون اورا بیازردی .

Beware of a generous man's anger when you debase him , a tolerant's fury when you put him into trouble and a brave man's attack when you hurt him .

***

گر اهل بصیرتی حذر کن بسیار　　از قهر کریم چون کنی او را خوار
وزخشم حلیم چون براو گیری سخت　　وز کین دلیر چون کنی کارش زار

اِحْذَرِالْهَزْلَ وَاللَّعِبَ وَكَثْرَةَ الْمِزَاحِ وَالضَّحِكِ وَالتُّرَّهَاتِ .

ازشوخی و بازیگوشی و بسیاری خنده و یاوه گوئی ومزاح بپرهیز.

Beware of too much joking , playfulness , laughter and absurdity .

***

چون کودکی ات گذشته، ای مرد، تونیز　　از شیوهٔ کودکانه میکن پرهیز
بسیار پی خنده و بازی مشتاب　　دائم زمزاح و یاوه گوئی بگریز

اِحذَرْ فُحشَ القَولِ وَالكِذبِ فَاِنَّهُما يُزْرِيانِ بِالقائِلِ .

ازدروغ وسخن زشت بپرهیزچون بگویندهٔ آنها زیان میرسد .

Beware of telling lies and abusing language both of which are detrimental to the one who tells them.

***

از گفتهٔ ناسزا حذر کن که سزاست | میکوش که هم درست گوئی هم راست
پرهیز کن از هرزه درائی و دروغ | چون قدر ترا این دوصفت خواهد کاست

اِحذَرْ كُلَّ اَمرٍ يُفسِدُ الآجِلَةَ وَيُصلِحُ الدّانِيَةَ .

بپرهیزازهرکاری که آخرت ترا ویران ودنیای ترا آباد میسازد .

Avoid any action which makes you prosperous in this world aud helpless in the other .

***

ای آنکه نبرده ای خدا را از یاد | زنهار بدان که دل نباید در داد
بر آنچه دهد آخرتت را بر باد | هر چند که دنیای تو سازد آباد

اِحْذَرْ كُلَّ عَمَلٍ يَرضَاهُ عَامِلُهُ لِنَفْسِهِ وَيَكْرَهُهُ لِعَامَّةِ الْمُسْلِمِينَ .

بپرهیزازهر کاری که کسی اگرخود انجامش دهد آنرا بپسندد واگردیگری انجام دهدآنرا ننگین شمارد.

Avoid any action which seems pleasant to you when you performit and seems shameful when done by others.

***

پرهیز کن ازچشم تو باطل بین است | زآن کارکه برخلاف هرآئین است
کاری که‌اگرتوخود کنی‌شیرین است | اما دگری اگر کند ننگین است

اِحْذَرْ كُلَّ عَمَلٍ يُعْمَلُ فِي السِّرِّ وَيُسْتَحَى مِنْهُ فِي الْعَلَانِيَةِ .

بپرهیزازهرکاری که پنهانی انجام میشود واگرآشکاراگردد شرم بیارآرد.

Avoid anything which is to be done privately and if done openly disgraces the one who performs it.

***

گر بهره‌وری ز خصلت انسانی، | پرهیز کن ای رفیق تا بتوانی
از آنچه که انجام شود پنهانی | شرم آرد اگر که ظاهرش گردانی

اِحذَر كُلَّ قَولٍ وفِعلٍ يُؤدّي اِلى فَسادِالاخِرَةِ والدّين.

پرهیزازهرسخن وهرکاری که به تباهی آخرت ودین توانجامد.

Beware of all words and deeds which may damage your religion and your next world.

***

بندہ چو هوس چشم خدا بین ترا | دزدد ز تو گنج دین و آئین ترا
پرهیز کن ازهر سخن و هر کاری | کز دست برد آخرت و دین ترا

اِحذَر مُجالَسَةَ الجاهِلِ كَما تأمَنُ مُصاحَبَةَ العاقِلِ.

ازهمنشینی نادان بیمناك باش چنانکه ازدوستی خردمند درامان هستی.

Be afraid of association with a fool as much as you feel safe in friendship with a wise man.

***

تا همدم هر بی خرد و نادانی | در معرض هر بلا وهرخسرانی
از دوستی بی خردان خائف باش | آنگونه که ایمن از خردمندانی

احذر مجالسة قرين السوء فانه يهلك مقارنه ويردي مصاحبه .

پرهیز کن از دوست بد کردار که یار نزدیك خودرا هلاك میسازد و همنشین خود را میکشد .

Beware of a wicked friend for he may destroy his close companions .

***

پرهیز کن از کسی که بد کردار است	زیرا که چنین مصاحبی چون مار است
نیشی زند آنرا که بدو نزدیك است	جان گیرد از آن کسی که با او یار است

احذر مصاحبة الفساق والفجار والمجاهرين بمعاصي الله .

ازهمنشینی فاسق وفاجر و کسانیکه آشکارا به گناه میپردازند بپرهیز.

Beware of those who are libertines, debauchees and commit sins openly .

***

بگریز ز صحبت گروهی گمراه	بدکار و فجور پیشه و نامه سیاه
آن قوم که اندر همه جا و همه گاه	پرداخته اند آشکارا بـه گناه

احذر مصاحبة كل من يقبل رأيه و ينكر عمله فان الصاحب معتبر بصاحبه.

پرهیز از همنشینی کسی که رأیش مقبول و کردار او ناپسند است زیرا قدر هر کسی را از همنشین او معلوم کنند.

Avoid association with a man who says right and acts wrong; because the value of a man can be judged by that of his friends.

***

فریاد از آنکس که بود رأیش راست | اما ره او کج است و کارش بخطاست
پرهیز ز همنشینی اش کن زیرا | قدر همه کس ز همنشینش پیداست

احذروا اهل النفاق فانهم الضالون المضلون و الزالون المزلون قلوبهم دوية و صفاحهم نقية.

بپرهیزید از دورویان که گمراه و گمراه کننده‌اند، لغزش کارند و دیگران را نیز بلغزش اندازند؛ دلهایشان خراب و چهره هایشان پاك است.

Avoid association with the hypocrites who are misled and mislead you, who are blunderer and make you blunder; their faces are clean but their hearts impure.

***

پرهیز کن از یار دورو، کاین خودخواه | رخسار سپید دارد و قلب سیاه
بد خو بود و کند ترا هم بد خوی | گمره بود و کند ترا هم گمراه

اِحْذَرُوا سَطْوَةَ الْكَرِيمِ إِذَا وُضِعَ وَسَوْرَةَ اللَّئِيمِ إِذَا رُفِعَ .

بپرهیزید ازصلابت جوانمرد چون پست شود وتندی پست نهادی که ببلندی رسد .

Beware a generous man's hardness when he is demoted and a mean man's arrogance when he is promoted.

***

پرهیز کنید از دو تن تا ناگاه — احوال شما سخت نسازند تباه
زآن مرد بلند طبع کاوپست شدست — وآن پست نهادی که رسیدست بجاه

اِحْذَرُوا سُوءَ الْأَعْمَالِ وَغُرُورَ الْآمَالِ وَنَفَاذَ الْمَهَلِ وَهُجُومَ الْأَجَلِ .

ازبدی کردارو فریب آرزوو بپایان رسیدن فرصت وفرارسیدن مرک برحذر باشید

Beware of doing evil, being deceived by desires, expiration o the opportunity, and arrival of the death.

***

دوری کن ازاینکه آروزومندی وآز — دست تو بکار های بد سازد باز
فرصت رود ازدست و رسد مرك فراز — سودی نشده نصیبت از عمر دراز

اِحذَرُوا الشُّحَّ فَاِنَّهُ یَکْسِبُ المَقْتَ وَیَشِینُ المَحَاسِنَ وَیَشِیعُ العُیُوبَ .

از بخل بپرهیزید زیرا نفرت ببار آورد،خوبی ها را بد جلوه دهد و زشتی ها را گسترش دهد .

Avoid avarice ; for it brings disgust , blemishes the virtues and spreads the vices .

***

از بخل حذر کن که ترا خوار کند مخلوق جهان را ز تو بیزار کند
هر خوبی را چنان بدی جلوه دهد هر زشتی را نیز نمودار کند

اِحذَرُوا ضِیَاعَ الاَعمَارِ فِیمَا لَایَنبَغِي لَکُم فَفَایِتُهَا لَایَعُودُ .

بپرهیزازاینکه عمرت در آنچه شایسته نیست سپری گردد زیرا ازعمرت آنچه از دست رفته دیگربدست نمیآید .

Avoid to pass your time in doing uuworthy things; for that much of your time which passes will never come back.

***

مگذار که عمرت ای خداوند خرد در آنچه که شایسته نباشد گذرد
زیرا که بدست تو نمیآید باز آن عمر که ایام ز دستت ببرد

اِحْذَرُوا عَدُوًّا نَفَذَ فِي الصُّدُورِ خَفِيًّا وَنَفَثَ فِي الْآذَانِ نَجِيًّا

بپرهیزید ازدشمنی که پنهانی درسینه ها رخنه میکند و آهسته در گوشها میخواند.

Beware of an enemy who penetrates in the hearts surreptitiously and whispers in the ears.

***

پرهیز کنید در جهان پیوسته ز آن خصم که هستید بدو دلبسته

در هر قلبی راه برد پنهانی در هر گوشی سخن کند آهسته

اِحْذَرُوا مَنَافِخَ الْكِبْرِ وَغَلَبَةَ الْحَمِيَّةِ وَتَعَصُّبَ الْجَاهِلِيَّةِ.

از باد غرور و چیرگی گرمخوئی و تعصب نادانی بپرهیزید.

Beware of arrogance, fervency and fanaticism which is caused by ignorance.

***

میکوش که خویش رانگهداری دور ازهرچه که چشم عقل را سازد کور

پرهیز کن از تعصب نادانی وز آتش گرمخوئی و باد غرور

اِحْذَروا هَویً هَوی بِالْاَنْفُسِ هَوِیّاً وَاَبْعَدَها عَنْ قَرارَةِ الْفَوْزِ قَصِیّاً .

بپرهیزید ازهوسرانی که ارواح را ازمقام خود فرود آورد و از قرارگاه نجات دورسازد .

Avoid sensuality which abases the spi-it and keep the man away from salvation .

***

عفریت هوس روح تو می‌آزارد — مگذار که در راه تو پا بگذارد
کز پایهٔ مردمی فرودت آرد — وز طی ره صواب دورت دارد

اِذا اَحْبَبْتَ فَلا تُکْثِرْ، اِذا اَبْغَضْتَ فَلا تَهْجُرْ .

چون با کسی مهرورزیدی دردوستی زیاده روی مکن و هنگامیکه از کسی رنجیدی یکباره اورا ترک مگوی .

Do not be extremist in love and be moderate in hatred .

***

بامهر کسی چوخوش کنی خاطرخویش — در دوستی افراط مکن از حد بیش
وز دست کسی اگر دل آزرده شدی — یکباره مکن ترک و مرانش از پیش

اِذا رَاَیْتَ اللّهَ سُبحانَه یُؤنِسُكَ بِذِکْرِهِ فَقَدْ اَحَبَّكَ ؛ اِذا رَاَیْتَ اللّهُ یُؤنِسُكَ بِخَلْقِهِ وَیوحِشُكَ مِنْ ذِکْرِهِ فَقَدْ اَبْغَضَكَ .

هنگامیکه دیدی خداوند ترا باذکر خویش انس داده بدان که دوستت دارد و هنگامیکه دیدی با مردم مایل وازخدا رمیده ای بدان که خدا از تو روی گردانده .

When you feel like to pray God, it means that He likes you; and when you feel like to be with people and neglect God it means that He has turned from you .

***

گر یاد خداوند بدل مانده ترا — زآنست که سوی خود خداخوانده ترا
ور مایل مردمی و غافل ز خدا — زآنست که حق زپیش خود رانده ترا

اِذا مَدَحْتَ فَاخْتَصِرْ ؛ اِذا ذَمَمْتَ فَاقْتَصِرْ .

هنگامی که کسی را مدح گوئی اندك گوی ووقتی که ذم کنی کوتاه گوی .

Avoid exaggeration both in praising and in blaming some one .

***

چون مدح کسی کنی سخن کوته دار — تا آنکه نیائی متملق بشمار
چون ذم کسی کنی سخن اندك گوی — تا از تو بیکباره نگردد بیزار

اذا ملکت فارفق

وقتی که زبردست شدی با زیردست نرمی کن .

When you are superior be nild to your subordinates·

***

در حق کسی که پای بست تو بود | تندی تو مایهٔ شکست تو بود
آنکه که زبردست شدی نرمی کن | در حق کسی که زیردست تو بود

اذا وعدت فانجز.

چون وعده دادی بانجام رسان .

When you promise fulfil it·

***

هرگز عملی مکن که درچشم کسان | باشی یکی از دروغگویان و خسان
یا آنکه ز آغاز بکس وعده مده | یا وعده چو میدهی بانجام رسان

المعروف سيادة .

نیکی مایهٔ سروری است .

Benevolence leads to superiority.

***

گر پیشه کنی خوبی و خوشرفتاری | با خود همه کس را به سر مهرآری
نیکی همه را بندهٔ مهر تو کند | خود مایهٔ سروری است نیکو کاری

المغلوب بالحقِ غالب .

مغلوب اگرحق داشته باشد غالب محسوب میشود.

A rightful man is victorious even if he is defeated.

***

خورشید حقیقت نکند هیچ غروب | هر گز نرود حق ز میان با آشوب
حقدار اگر شود بظاهر مغلوب | در باطن امر غالب آیدمحسوب

اَلْمَكَارِمُ بِالْمَكارِهِ؛ اَلثَّوَابُ بِالْمَشَقَّةِ .

بزرگی بادیدن رنج و پاداش باتحمل سختی بدست میآید .

Greatness can be acquired by facing troubles; and rewards can be obtained by bearing difficulties.

***

کس تا که نکرد کاروزحمت نکشید — مزدی نگرفت آخر و پاداش ندید
تا رنج نبرد کس نگردید بزرگ — تا راه نرفت کس بمقصد نرسید

اَلْمُنافِقُ لِسانُهُ يَسُرُّ وَقَلْبُهُ يَضُرُّ .

دو رو زبانش دل ترا خوش کند و دلش بغارت تو پردازد .

Hypocrite's tongue pleases you whereas his heart robs you.

***

آنکس که دوروست درتو گردل بازد — همصحبتی اش ترا برنج اندازد
با چرب زبانی دل تو خوش سازد — با تیره دلی به غارتت پردازد

الموءمِن من وقى دينه بِدنياه والفاجِر من وقى دنياه بِدينه ،

دیندار کسی است که از مال دنیا چشم پوشد تا دین خود را نگاه دارد و بدکار کسی است که از دین میگسلد تا دنیا را از دست ندهد .

A believer is one who loses his world to keep his faith but a debauchee is one who loses his faith to win the wordly things.

***

دیندار چو در بندگی حق بنشست اندر ره دین چشم ز دنیا بر بست
بدکار ز دین رشتهٔ الفت بگسست تا دنیا را نداده باشد از دست

النّاس ابناء مایحسنون .

مردم فرزندان نیکوکاری خود میباشند .

People are like children of their own good deeds.

***

نوع بشرند در عمل یاور هم نوشند می مراد از ساغر هم
فرزند نکوکاری خویشند همه زیرا همه گشته اند خدمتگر هم

الناسُ كصُوَرٍ في صحيفةٍ كلّما طُوِيَ بعضُها نُشِرَ بعضٌ .

مردم مانندچهره‌هائی هستند که در دفتری نگاشته باشند هرگاه ورق برگردد یکی میرود و دیگری میآید .

People are like portraits drawn in a book ; whenever a page is turned over , some of them go and some others appear .

***

دانی که چه باشد مثل نوع بشر؟	صورت هائی منقش اندر دفتر
از باد حوادث چو ورق بر گردد	این آید و آن یکی در افتد ز نظر

الوِجْدانُ سُلْوانٌ ؛ الفِقْدانُ أحزانٌ .

پیدا کردن مال مایهٔ آسایش و گم کردن آن مایهٔ اندوه است .

Possessions bring convenience when acquired , and grief when lost .

***

مال ار بحرام یافتی یا که حلال	چون گشت تلف ترا کند غرق ملال
گر کام دل است مال پیدا کردن	اندوه و کدورت است گم کردن مال

اِنَّ اليومَ عملٌ ولا حِسابَ وغداً حِسابٌ ولاعمل .

امروز زمان عمل است وحسابی در بین نیست .فرداهنگام عمل نیست و روزحساب است .

Today is the day of action not judgement ; tomorrow will be the day of judgement not action .

***

امروز زمان عمل است از هر باب — اینجا نه حساب است بکارونه کتاب

فردا که روند جمله زین دار خراب — هنگام عمل نیست بود روز حساب

اِنَّ اَهنأ النّاسِ عَيشاً مَنْ كانَ بِما قَسَمَ اللهُ لَهُ راضياً .

زندگی کسی براستی ازهمه خوشتر است که بآنچه خدا نصیبش کرده راضی باشد .

The happiest life is that of a man who is content with what God has given him .

***

گر پیشه کنی قناعت وصبر وشکیب — کمتر شوی آزرده دل از هر آسیب

آن زندگی اش از همه خوشتر گذرد — کاو داده رضا بآنچه گردیده نصیب

إِنَّ بَطْنَ الْأَرْضِ مَيْتَةٌ وَظَهْرَهَا سَقِيمٌ.

شکم زمین خانهٔ مردگان و پشت آن جای بیماران است.

The earth's belly is filled with the dead and its back loaded with the diseased.

***

گیتی است سرای مردمی بد رفتار — از عقل بدور و از مروت بیزار
در زیر زمین خانهٔ جمعی مرده است — در روی زمین جای گروهی بیمار

انتظروا الفرج ولا تيئسوا من روح الله.

منتظر گشایش باشید و از رحمت کردگار ناامید نشوید.

Wait for a break and do not be hopeless of God's relief.

***

هر چند که سخت است ترا کار معاش — سودی نرسانده است ترا جهد و تلاش
از یاری بخت خویش مأیوس مشو — وز رحمت کردگار نومید مباش

اِنْتَقِمْ مِنْ حِرصِكَ بِالْقُنُوعِ كَمٰا تَنْتَقِمُ مِنْ عَدُوِّكَ بِالْقِصٰاصِ .

ازحرص خودبا قناعت انتقام بگیرهمچنانکه ازدشمن خود بقصاص انتقام میگیری

Revenge your avidity by contentment as you revenge your enemy by retaliation.

***

از باغ وجود ریشهٔ حرص بکن　　در دام هوی و آز خود را مفکن
آنگونه که میدهی بدشمن کیفر　　سر پنجهٔ حرص با قناعت بشکن

اِنَّ دُنْيٰاكُمْ هٰذِهِ لَاَهْوَنُ فِي عَيْنِي مِنْ عُرٰاقِ خِنْزِيرٍفِي يَدِ مَجْذُومٍ وَاَحْقَرُ مِنْ وَرَقَةٍ فِي فَمِ جَرٰادَةٍ .

دنیای شما در نظرمن کمتراز استخوان خوکی استدردست جذامی و برگی دردهان ملخی

Your world in my eyes is more contemptible than a pig bone in the hand of a leprous person and than a flake in the mouth of a locust.

***

دنیای شما گرچه درآن باید زیست　　در دیدهٔ من به قدر، افزونتر نیست
از دندهٔ خوکی به کف مجذومی　　یا خاروخسی که دردهان ملخی است

إنَّ سَخاءَ النَّفسِ عمّا في أيدي النّاسِ لأفضَلُ مِنْ سَخاءِ البَذلِ .

گذشت شخص از مالی که دست مردم است بهتر از گذشت از مال خود برای بذل و بخشش است .

To overlook what is in people's hand is even better than to donate what is in your own hand .

***

گر چشم طمع ز مال مردم پوشی وز ساغر حرص باده کمتر نوشی
زآن به که زمال خویشتن در گذری وندر پی بخشش و سخاوت کوشی

انظُرْ إلى الدُّنيا نظرَ الزّاهِدِ المُفارِقِ وَلا تَنظُرْ إليها نظرَ العاشِقِ الوامِقِ

بدنیا با چشم کسی که آنرا ترک گفته نگاه کن نه با نظر کسی که دلدادهٔ آنست .

Look at the world by the eyes of one who has left it not one who is enamoured by it .

***

برصورت گیتی که بظاهر دلجوست باید نظر انداخت، ولیکن ایدوست
با چشم کسی که ترک گفته است اورا نه با نظر کسی که دلدادهٔ اوست

انفع العلم ما عمل به.

سود مندترین علم آنست که بدان عمل شود.

The most useful knowledge is that which one puts into practice.

***

پیوسته خوش است رو بعلم آوردن — در سایهٔ علم روح را پروردن
دانی که چه علم بیشتر دارد سود؟ — علمی که بدان عمل توانی کردن

انفع الکنوز محبة القلوب.

دوستی دلها سود مندترین گنج است.

Friendship is the most profitable treasure.

***

لوح دل خویش پاك دار از کینه — پر کن ز محبت خلایق سینه
زیرا که بود دوستی دیرینه — از بهر تو پر سود ترین گنجینه

اِنّ عُمرك وقتك اللّذی انت فیه .

عمر تو وقتی است که میگذرانی .

Your life is the time which you pass .

***

کوتاهی عمر را چو عاقل نگرد — کوشد که زهر دقیقه اش بهره برد

عمر توجز این وقت شب وروز تو نیست — مگذار که وقت تو بباطل گذرد .

اِنّ کرم اللّه تعالی لاینقض حِکمته فلذلك لاتقع الاِجابة فی کلِ دعوة .

بخشش خداوند حکمت اورا نقض نمیکند بدین جهة تمام دعاها باجابت نمیرسد .

God's generosity does not contradict His wisdom; and so, not every prayer may be granted .

***

هرچند شوند از کرم و لطف خدا — یکسان همه بندگان او کامروا

هر جا که نکرده اقتضا حکمت او — هرگز باجابت نرسیده است دعا

اِنَّکُمْ اِلَی اِنْفاقِ مٰاکَسَبْتُمْ اَحْوَجُ مِنْکُمْ اِلَی اِکْتِسٰابِ مٰا تَجْمَع

بخشیدن آنچه که اندوخته‌اید برای شما بهتر است از اندوختن آنچه که بدس

ʼiving what you have saved is better than saving what are earning .

***

از هر صفتی درستکاری بهتر   وز هر عملی به خلق یاری بهتر
بخشیدن از آن مال که اندوخته ای   زاندوختن آنچه که داری بهتر

اِنَّکُمْ طَرِدٰاءُالْمَوْتِ الَّذی اِنْ اَقَمْتُمْ اَخَذَکُمْ وَاِنْ فَرَرْتُمْ مِنْهُ اَدْرَکَکُمْ .

شماصیدهای صیاداجل‌هستید که اگر بایستید شمارا میگیرد واگر پابفرار گذارید بشما دست می‌یابد .

You are like a prey in the hand of death; if you stop it catches you and if you run away, it reaches you.

***

آن صید زبونی که ترا آخر کار   صیاد اجل کند درین دشت شکار
گیرد ز تو جان اگر بمانی برجای   یابد بتو دست اگر نهی پا بفرار

إِن كُنتم تُحِبّونَ اللهَ فَاخرِجوا حُبَّ الدُّنيا مِن قُلوبِكُم .

اگر خدارا دوست دارید دوستی این‌جهان‌را ازدل‌های خودبیرون کنید .

If you love God clear from your heart the love of the world .

***

گرز آنکه بیاد حق زدی پیمانه　　باید که زغیر حق شوی بیگانه
یا دل بجهاندار بده یابجهان　　یا خانه بخواه یا که صاحبخانه

إِنَّ لِلمِحَنِ نِهایاتٍ فَاصبِروا لَها حَتّیٰ تَبلُغَ نِهایاتِها .

چون بدبختی‌را پایانی‌است صبور باشید تاپایان برسد .

As misfortune has its end , be patient until it comes to the end .

***

این درد تو یك روز به درمان برسد　　کارت که خراب است به سامان برسد
چون دورهٔ درد ورنج را پایانی است　　کن صبر که رنج تو بپایان برسد

إنَّ لله مَلَكاً يُنادي في كُلِّ يَومٍ : يا أهلَ الدُّنيا لِدوا لِلمَوتِ وابنوا لِلخَرابِ واجمَعوا لِلذَّهابِ .

خداوندرا ملکی است که هرروز ندا میکند : ای اهل دنیا اولاد بیاورید برای مرگ وبسازید برای خراب شدن واجتماع کنید برای رفتن .

God has an angel who every dav cries : « O people of the world ! produce offspsing for death ; build for destruction and gather for departure.»

***

باشد ملکی که با تو گوید زنهار الا بهوای مرگ فرزند میار
جزدر پی رخت بستن آماده مشو جز بهر خراب کردن آباد مدار

إن لم تَكُن حليماً فتحلَّم فإنَّه قَلَّ مَن تشبَّه بقَومٍ إلّا أوشكَ أن تصيرَ منهم.

اگرصبور وحلیم نیستی ظاهراً خودرا حلیم نشان بده زیرا کم است اینکه کسی خودرا همانند گروهی سازد واز آن گروه بشمار نیاید.

If you are not a patient man by nature , pretend to be one ; because seldom might a man become like a group and not one of them

***

گر بهر تو صبر وحلم باشد دشوار بنمای بظاهر که حلیمی بسیار
چون هر که همانند گروهی گردد کم کم خود از آن گروه آید بشمار

إِنَّ لَيْلَكَ وَنَهَارَكَ لَا يَسْتَوْعِبَانِ حَاجَاتِكَ فَاقْسِمْهُمَا بَيْنَ عَمَلِكَ وَرَاحَتِكَ.

چون روز وشب تو کفاف حاجات تورا نمیدهند آنهارا بین کار و آسایش خود تقسیم کن

Divide your time between your work hours and your leisure if you want to take full advantage of it.

***

در بین زمان راحت و ساعت کار فرقی بنه ای عزیز و حدی بگذار
تقسیم میان این دو کن وقتت را تا آنکه زعمر خود شوی برخوردار

إِنَّمَا الشَّرَفُ بِالعَقْلِ وَالأَدَبِ لَا بِالمَالِ وَالحَسَبِ.

بزرگی به خرد وفرهنگ است نه بدارائی ودودمان

Nobility lies in wisdom and culture not in wealth or birth.

***

سودش چه اگر تراست سیمی وزری ؟ یا از پدر تو مانده برجا اثری
گر نیست ترا دانش و فضل و هنری دارائی و دودمان ندارد ثمری

انّما الورع التّجرّی فی المکاسب والکفّ عن المطالب .

پارسائی در پی کار و کسب شتافتن و روی از خواهش و تمنا برتافتن است .

Abstinence is to pursue a profession and to resent asking .

***

آنست به زهد و پارسائی ممتاز کاو جز بدر حق ننهد روی نیاز
دست از پی کار و کسب بگشاید باز وندر بر مردم نکند دست دراز

انّما اهل الدّنیا کلاب عاویة وسباع ضاریة یهرّ بعضها علی بعض ویأکل عزیزها ذلیلها ویقهر کبیرها صغیرها .

ابناء جهان مانند سگان فریاد کش ودرندگان زیانبخش اند برخی از آنان ببرخی دیگر بانگ میزنند ، عزیزشان خون ذلیل را میخورد و بزرگشان جان کوچک را میآزارد.

People are like barking dogs and wild beasts; some of them roar at the others , the strong ones eat the weak ones and the big ones hurt the small ones.

***

ابناء جهان چه خرد و برنا و چه پیر هارند ویا درنده همچون سگ و شیر
پیوسته عزیز میخورد خون ذلیل همواره کبیر آزرد جان صغیر

إنَّما حضّ على المشاورة لأنّ رأي المشيرِ صِرف ورأي المستشيرِ مشوب .

دستور بمشورت داده‌شده است زیرا رأی کسی که از او مشورت میکنند خالی از غرض است ولی رأی مشورت کننده بی‌غرض نیست .

It is advised to consult ; for the opinion of one who is consulted is imprejudiced but that of one who consults is not .

***

هر جای که احتمال نفع و ضرر است کوشیم اگر بمشورت خوبتر است
چون‌شور کننده را اگر منظوری است آنکس که بدو رای‌دهد بی‌نظر است

إنَّ ماضِي يومك منتقل وباقيه متّهم فاغتنم وقتك بالعمل .

همانا روز گذشته در گذشته و آینده آشکار نیست پس حال را دریاب و برای کار وقت را غنیمت دان .

The past is dead and the future is unknown ; so , make use of the present by your good deeds .

***

بگذشته گذشته، در پی آن مشتاب آینده نیامده ، مشو زو در تاب
اندر وسط گذشته و آینده حالی‌است گر اهل حالی آنرا دریاب

اِنَّما يَعرِفُ الفَضْلَ لاَهلِ الفَضْلِ اُولُوا الفَضْلِ .

فقط دانشمندان فضیلت اهل دانش را میشناسند .

Only the learned men know the superiority of the wise people.

***

جز آنکه گهرشناس وصاحبنظر است　　ازقدردر و گهر چه کس باخبر است؟

جز آنکه خوداز فضل وهنر بهره وراست　　آ گه‌چه کسی ز فضل اهل هنر است؟

اِنْ وَقَعَت بَيْنَكَ وَبَيْنَ عَدُوِّكَ قَضِيَّةٌ عَقَدْتَ بِها صُلْحاً وَ أَلْبَسْتَه بِها ذِمَّةً فَحُطْ عَهْدَكَ بِالْوَفاءِ وَارْعَ ذِمَّتَكَ بِالاَمانَةِ .

هرگاه بین تو ودشمنت قضیه‌ای رخ داد که منجر به پیمان صلح شد وفای عهد بجای آورو بدرستی پیمان خود را نگاهدار.

When something happens between you and your enemy which leads you to making peace with him, be sincere in your words and keep your promise honestly.

***

افتاد ترا چو آشتی بادشمن　　وآنگاه چراغ دوستی شد روشن

هر عهد که بهر صلح کردی مشکن　　وز راه صفا و صدق سرباز مزن

انی لا احثکم علی طاعة اللّٰه الّا واسبقکم الیها ولا انهیکم عن معصیة اللّٰه الّا وانتهی قبلکم عنها .

شما را به بردن فرمان خداترغیب نمی کنم مگر اینکه خود را قبلا به طاعت خدا واداشته باشم وشما را ازمعصیت باز نمیدارم مگر اینکه قبلا خود را منع کرده باشم .

I do not urge you to obey God before having obeyed bim myself ; and I do not prohibit you from disobedience to Him before having prohibited my own self.

***

زآن پیش که خود روی کنم سوی خدا   کس را نشوم سوی خدا راهنما
زآن پیش که خود ز هرخطا شویم دست   هرگز نکنم منع کسی را ز خطا

اوّل الشهوة طربٌ وآخرها عطبٌ .

شهوت رانی آغازش لذت وفرجامش رنج والم است .

Sensuality has pleasure in the beginning and pain in the end .

***

امشب ز شراب هر که پر شد جامش   فردا ز خمار تلخ گردد کامش
شهوت رانی که لذت است آغازش   رنج و الم و درد بود فرجامش

أَوْلَى النَّاسِ بِالْإِنْعَامِ مَنْ كَثُرَتْ نِعَمُ اللهِ عَلَيْهِ .

شایسته ترین مردم برای بذل و بخشش کسی است که خداوند نعمت بسیار باو بخشیده است .

The first man who has to donate much is a person whom God has granted much.

***

آن مرد که خود آب گوارا نوشد چشم از رخ تشنگان چرا میپوشد ؟
آنکس که خدابسی بدو بخشیده است باید که بسی نیز به بخشش کوشد

أَوْهَنُ الْأَعْدَاءِ كَيْداً مَنْ أَظْهَرَ عَدَاوَتَهُ .

کم حیله ترین دشمن کسی است که دشمنی خود را آشکار کند .

The least cunning foe is the one who reveals his enmity .

***

دشمن که بدوستی زبان وابکند خود را زپی حمله مهیا بکند
کم حیله‌ترین خصم بود آنکه درست کین توزی خویش آشکارا بکند

إن كلام الحكماء إذا كان صواباً كان دواء وإذا كان خطاء كان داء .

سخن حکیمان وقتیکه درست باشد مانند دارو وهنگامیکه نادرست باشد مانند درداست

Learned man's word is a cure if it is true, and a curse if it is false.

***

زآنجا که حکیم هرچه میفرماید | از آن کم و بیش پیروی میباید ،
گر گفتهٔ او درست باشد ، داروست | ور نیست درست ، خود بدرد افزاید

إنكم إلى اكتساب الادب أحوج منكم إلى اكتساب الفضة والذهب .

شما به کسب فرهنگ محتاج ترید تا بتحصیل سیم و زر .

You need education more than you need silver and gold.

***

آن مرد براستی است گنجور ونعیم | کاموخته دانش که چو گنجی است عظیم
ایدوست ترا بکسب فرهنك وهنر | بیش است نیاز تا بکسب زر و سیم

أَهْلُ الدُّنْيَا كَرَكْبٍ يُسَارُ بِهِمْ وَهُمْ نِيَامٌ.

مردم دنیا مانند سوارانی هستند که آنها را میبرند و آنها درخوابند .

People of the world are like riders who are carried away in torpidity .

***

امروز بکار خیر اگر نشتابی — فرصت چو گذشت، کی دگر دریابی؟

عمر تو چو اسب است و تو مانند سوار — او میبردت تند و تو اندر خوابی

أَهْنَأُ الْعَيْشِ اِطِّرَاحُ الْكُلَفِ.

گوارا ترین زندگی ازدورریختن تکلفات حاصل میگردد .

To discard the formalities leads to the sweetest life .

***

تا دستخوش تکلفات است بشر — زین راه بسی شود گرفتار ضرر

هر چند تکلفات کمتر گردد — آسایش زندگی شود افزون تر

إِيَّاكَ أَنْ تُثْنِيَ عَلَى أَحَدٍ بِمَا لَيْسَ فِيهِ فَإِنَّ فِعْلَهُ يَصْدُقُ عَنْ وَصْفِهِ وَيُكَذِّبُكَ

مبادا کسی را بآنچه دراو نیست ستایش کنی زیرا عمل اوحقیقت اورانشان میدهد ودروغ ترا عیان میسازد .

Avoid praising a man for a virtue that he lacks; because his acts show his true self and reveals your lie.

***

هرگز بدروغ از کسی پیش کسان توصیف مکن بآنچه عاری‌است ازآن
زیرا عملش کند حقیقت را فاش و آنگاه شود نیز دروغ تو عیان

إِيَّاكَ أَنْ تُخْدَعَ عَنْ صَدِيقِكَ أَوْ تُغْلَبَ عَنْ عَدُوِّكَ .

مگذار که ازدوست فریب یا ازدشمن شکست خوری .

Beware of being deceived by your friend or overcome by your enemy.

***

بردوست مشو فزون تر ازحد پابست با دشمن خود منه ره حزم از دست
مگذار که تا ترا دهد دوست فریب یا آنکه خوری‌زدشمن‌خویش‌شکست

إياكَ والبِطنةَ فمن لزِمها كثرت اسقامه وفسدت احلامه .

ازشکمخواری پرهیز کن که هر که شکم پرست شود بیماری اوفراوان وخواب‌او پریشان گردد .

Avoid gluttony for it increases diseases and distrurbs the sleep .

***

آنکسکه شکمخوارچوحیوان گردد | پرخواری او رنج تن و جان گردد
بیماری و درد او فراوان گردد | خواب شب او نیز پریشان گردد

إياكَ والجَورَ فانّ الجائر لايشم رائِحةَ الجَنّةِ .

ازستمکاری پرهیز کن زیرا ستمکاربوی بهشت نشنود .

Avoid cruelty for a cruel man does not smell the fragrance of paradise .

***

از ظلم حذر کن ومرو این ره زشت | محنت درویدِ هر که این دانه‌بکشت
بیداد مکن که حال ظالم زار است | چون نشنود این جهنمی بوی بهشت

إيّاكَ وَالظُّلْمَ فَإنَّهُ يَزُولُ عَنْ مَنْ تَظْلِمُهُ وَ يَبْقَى عَلَيْكَ .

ازظلم بپرهیز زیرا ستم ازستمکش میگذرد و گناه آن برتو باقی میماند .

Avoid oppression for it does not remain with the oppressed but the sin remains with you.

***

باید که ز جور وظلم رو گرداندن. زنهار که ظلمی که توخواهی راندن
کردن مظلوم نماند، اما بهر تو گناه ظلم خواهد ماندن

إيّاكَ وَالْغَضَبَ فَإنَّ أوَّلَهُ جُنُونٌ وَآخِرَهُ نَدَمٌ .

پرهیز باد تورا ازغضب که آغازش سفاهت وآخرش ندامت است .

Avoid anger ; for it begins with madness and ends with remorse .

***

خشم است چو توسنی که از آلامش ایمن نشوی ، اگر نسازی رامش
وحشیگری و سفاهت است آغازش شرمندگی و ندامت است انجامش

إيّاكَ وَ الكلامَ في ما لا تعرِفُ طريقتَهُ ولا تعلَمُ حقيقتَهُ فإنَّ قولَكَ يدُلُّ عَلى عقلِكَ وَ عِبارتَكَ يُنبِيءُ عن معرِفتِكَ .

از گفتگو درباره‌ٔ چیزی که راه ورسم آنرا نمیشناسی و حقیقتش را نمیدانی پرهیز کن زیرا گفتار تو نماینده‌ٔ عقل تو وسخن تو حاکی ازمعرفت تست .

Beware of speaking about something of whose nature you do not know much ; for your word reveals your mind.

***

راهی که نمودنش ندانی ، منمای — زنگی که زدودنش ندانی ، مزدای

گفتار تو چون نشانهٔ دانش تست — درهرچه که جاهلی بدان لب مگشای

إيّاكَ والمجاهرةَ بِالفجورِ فإنّهُ مِن اشدِّ المئاثِمِ .

ازفسق علنی پرهیز کن که از بدترین گناهان شمرده شود .

Avoid committing debauchery openly ; for it is the most hideous sin .

***

آن مرد که اهل عفت و دین باشد — شرمنده ز کار های ننگین باشد

از فسق بترس خاصه فسق علنی — ز آنروی که بدترین گنه این باشد

إِيَّاكَ وَالْمَلَقَ فَإِنَّ الْمَلَقَ لَيْسَ مِنْ خَلَائِقِ الْإِيمَانِ .

ازچاپلوسی بپرهیز زیرا چاپلوسی ازشرایط ایمان دوراست .

Avoid flattery ; for it is not the trait of a faithful man .

***

نزد همه چاپلوس باشد منفور　　چون غیر فریب نیست او را منظور
زآنجاکه تملق است یکنوع دروغ　　باشد ز ره راستی و ایمان دور

إِيَّاكَ وَالنِّفَاقَ فَإِنَّ ذُو الْوَجْهَيْنِ لَا يَكُونُ وَجِيهاً عِنْدَ اللّٰهِ .

إِيَّاكَ وَمُصَادَقَةَ الْكَذَّابِ فَإِنَّهُ يُقَرِّبُ عَلَيْكَ الْبَعِيدَ وَيُبَعِّدُ عَنْكَ الْقَرِيبَ .

زنهار از دو رومی دورباش که دورونزد خداوند آبرو ندارد . ازدوستی دروغگو برحذرباش که نزدیك کند بتو دور را و دور کند از تو نزدیك را .

Avoid hypocricy , for a hypocrite is disrespectful before God .

If you associate with a liar , he will bring near what ought to be away , and takes away from you what ought to be near .

***

بگذر زدو رُئی ودورویان که نکوست　　زیرا که ندارد آبرو هر که دوروست
از یار دروغگو حذر کن که ترا　　نزدیك بدشمن کند و دور زدوست

ایاك والنمیمة فانها تزرع الضغینة و تبعد عن الله والناس.

پرهیز کن ازسخن چینی که تخم کینه میفشاند وازخدا وخلق خدا دورت میکند .

Avoid slanderous tale - bearing ; for it fosters hatred and separates you from God and men .

***

از نمامی بجان ودل باش جدا — کس را بعبث مکن در این راه فدا

این کار که تخم کینه میافشاند — دورت کند از خدا و از خلق خدا

ایاك ان تذکر من الکلام مضحکا و ان حکیته عن غیرك .

هرگزسخنی راکه برتوبخندند مگوی اگرچه اززبان دیگری باشد .

Avoid speaking of something which makes people laugh at you even if you are quoting it from someone else .

***

حرفی که بود نشانهٔ بی بصری — جا دارد اگر ز گفتنش درگذری

هرگزسخنی که برتو خندند مگوی — هرچند که باشد از زبان دگری

إيّاكَ وَ ظُلمَ مَن لا يَجِدُ عليكَ إلّا اللهَ .

ازظلم درحق کسی که جزخدا فریادرسی ندارد پرهیز کن.

Beware of being cruel to one who has no defender except God .

***

آزار مکن بخلق وهشدار بسی — کز دست تو هیچکس نرنجد نفسی
از ظلم بترس ، خاصه درحق کسی — کش نیست بجز خدای فریادرسی

إيّاكَ وَ كثرةَ الكلامِ فإنّها يُكثِرُ الزَّلَلَ وَ يُورِثُ المَلَلَ .

ازپرگوئی برحذر باش زیرا گوینده را بلغزش بسیار دچار سازد وشنونده را آزاردهد.

Avoid talkativeness which causes too much error and annoys the listener .

***

از پر گوئی حذر کن اندر گفتار — کز پر گوئی سخن شود بی مقدار
گوینده شود دچار لغزش بسیار — جان شنونده نیز بیند آزار

إِيَّاكَ وَكَثْرَةَ الْوَلَهِ بِالنِّسَاءِ وَالْإِغْرَاءِ بِاللَّذَّاتِ فَإِنَّ الْوَالِهَ مُمْتَحَنٌ وَالْمُغْرَى بِاللَّذَّاتِ مُمْتَهَنٌ .

ازدلبستگی زیاد بزنان وحرص بلذات برحذرباش زیرا شیفتهٔ زنان بمحنت افتد و فریفتهٔ لذات خوارو زبون گردد.

Do not be fascinated by women and pleasures; for a lascivious man encounters trouble, and a reveller humiliation.

***

دنبال زنان مرو ز اندازه فزون پابند مشو بشهوت از حد بیرون
کان راه، ترا کند بمحنت مقرون وین رسم، تراکند گرفتار و زبون

إِيَّاكَ وَمُسْتَهْجَنَ الْكَلَامِ فَإِنَّهُ يُوغِرُ الْقُلُوبَ .

هرگزسخن زشت بزبان میاور که دلها را برسر کینه آورد.

Avoid to talk in abusing words for it may fill the hearts with hatred.

***

از حد ادب منه فراتر پا را چون بی ادبی زشت کند زیبا را
هرگز سخن زشت میاور بزبان کاین بر سر کینه آورد دلها را

إيّاكَ و مُصاحَبَةَ أهلِ الفُسُوقِ فإنَّ الرّاضى بِفعلِ قومٍ كالواحِدِ مِنهُم .

ازهمنشینی با گناهکاران پرهیز کن چون کسی که بکردار گروهی رضا دهد مانند یکی از آنان است .

Avoid to associate with the sinners for one who consent to the deeds of a group is like one of them .

***

پرهیز کن از بد عمل و کجرفتار　　زنهار مشو گناهکاران را یار
چون هر که بکردار گروهی راضیست　　خود یکتن از آن گروه آید بشمار

إيّاكَ و مُصادَقَةَ الأحمَقِ فإنّهُ يُريدُ أن يَنفَعَكَ فيَضُرُّكَ .

پرهیز کن ازدوستی با احمق که میخواهد بتوسود رساند وزیان میرساند .

Beware of befriending with a foolishman, for he brings harm even if he chooses to be beneficient .

***

احمق چو نهال دوستی میکارد　　آخر همه دشمنی ثمر میآرد
زحمت دهد و مرحمتش پندارد　　وآنگه ز تو امید تشکر دارد

إياك و معاشرة الاشرار فانهم كالنار مباشرتهم تحرق .

ازآمیزش با بدگوهران برحذرباش زیرا اینان حکم آتش را دارند که نزدیکی بآن میسوزاند .

Do not associate with villains for they are like fire which burns anything near it.

***

از مردم بد کار نمی آموزی جز نا کسی و پلیدی و کین توزی
دوری ز بدان کن که چوآتش باشند نزدیك به آتش چو شوی میسوزی

إياك و معاشرة متتبعي عيوب الناس فانه لن يسلم مصاحبهم منهم .

از معاشرت باکسانی که عیوب مردم را شمارند دوری گزین چون هر که با این گروه دوست شود ازبدگوئی آنـان دراما‌ن نماند.

Avoid association with those who find fault with people ; for anyone who makes friend with such people will not be safe from their slandering himself .

***

آنکس که مدام عیب مردم گوید عاقل باید که دست از او شوید
چون باهر کس که عیبجودوست شود پشت سر او نیز بدش میگوید

اَجَلُّ شَیئٍ اَلصِّدقُ .

راستی ازهرچیزی بالاتراست .

Truthfulness is on the top of all things .

***

گر رتبهٔ تست، از همه والا تر، ور نیست زغصهٔ تو رنج افزاتر
در هر حالی ز راستی روی متاب کز هر چیزی است راستی بالاتر

اَخرِجوا الدُّنیا مِن قلوبِکم قبل ان تخرُجَ مِنها اَجسادُکُم ففیها اَختُبِرتُم وَ لِغَیرِها خُلِقتُم .

پیش از آنکه جسم شما ازجهان بدررود مهرجهان ازدل بدر کنید زیرا درین دنیا آزموده شده و برای دنیای دیگری خلق شده اید .

Before passing away from this world clear your heart from worldly desires; for you are experienced in this world but created for the other.

***

تا جسم توزین جهان‌نرفته است‌بدر خود بیرون کن مهرجهان را از سر
هرچند که کرده‌ای دراین دنیازیست تو خلق شدی برای دنیای دگر

اُخْزُنْ لِسانَكَ كَما تَخْزُنُ ذَهَبَكَ وَ وَرِقَكَ .

زبان خود را نگاهدار چنانکه سیم وزر خود را درخزانه نگاه میداری .

Keep your tongue as you treasure your gold and silver.

***

ز آن پیش که بر لب سخنی میآری — بنگر که ز عیب و نقص باشد عاری
پیوسته زبان خود نگهدار بکام — چون سیم وزرخود که نگهمیداری

اَربَعٌ مَنْ اُعْطِيَهُنَّ فَقَدْ اُعْطِيَ خَيْرَ الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ : صِدْقُ حَديثٍ وَ اَداءُ اَمانَةٍ وَ عِفَّةُ بَطْنٍ وَ حُسْنُ خُلْقٍ .

چهار صفت به هر کس که داده شد خیر دو جهان داده شد: راستی گفتار ، ادای امانت ، دوری ازحرام خواری ونیکی خوی .

There are four virtues which bring felicity in the two world : truthfulness , honesty , avoiding illicites and good–temper .

***

هر مرد که‌این چار صفت بهره اوست — اندردوجهان حالش ازاین چار نکوست
آن راستی قول و درستی عمل — دوری زحرامخواری ونیکی خوست

أربعٌ يَشِينُ الرَّجُلَ: البخلُ و الكذبُ و الشرهُ و سوءُ الخلقِ .

There are four vices which blemish a man : avarice , mendacity , gluttony and ill temper .

چهارصفت عیب مرد است : بخل ، دروغ ، پرخوری و بدخوئی .

***

گر عزت و آبروی خود میجوئی خوب‌است که ترك چار خصلت گوئی

این چار صفت که عیب مردان باشد بخل‌است‌ودروغ، پرخوری، بدخوئی

اِرغَبُوا فی ما وعدَاللهُ المتقینَ فانَّ أصدقَ الوعدِ میعادُهُ .

Rely on whatever God has promised His pious men ; for God's promise is the truest one.

بر آنچه خدا بپارسایان وعده داده دل ببندید زیرا وعده خداوند راست ترین وعده است .

***

چیزی که خدای وعده بر پاکان داد باید که بدان دل از سر ایمان داد

زیرا که بود راست تر از هر وعده آن وعده که بر پاکدلان یزدان داد

ارفضوا هذه الدنيا الذميمة فقد رفضه من كان اشعف بها منكم .

ازاین دنیای پلید دست بکشید زیراآن کسی که بدین دنیا بیش ازشما خوش بود عاقبت از آن دست کشید .

Leave this filthy world ; for it is left by those who have been pleased with it more than you are .

***

گر دست کشی پاك ز دنیای پلید — یکسر برهی از هوس و آز و امید

آنهم که دراین جهان زتوخوشتر بود — دیدیم که عاقبت از آن دست کشید

استديموا الذكر فانه ينير القلب و هو افضل العبادة .

پیوسته خدای را بیاد داشته باشید که روشنی دل آرد و بهترین عبادت است .

Always remember God whose remembrance illuminates your heart ; this is the best way to worship Him .

***

تسبیح خدای را بیاد آر مدام — کاین روشنی دل آرد و شادی کام

وز جملهٔ بهترین عبادات بود — کاندر دو جهان کند ترا نیك انجام

اسمحكم اربحكم ؛ اخسركم اظلمكم .

سخی‌ترین شما پرسود ترین شما وستمگرترین شما زیانکارترین شماست .

The most beneficial man is the one who is most liberal and the most detrimental one is he who is most cruel .

***

آن کز همه درجود و کرم پیش‌تراست | پرسود تر و منفعت اندیش تر است
و آن کز همهٔ خلق ستم کیش‌تراست | از جمله زیانکاری او بیش تر است

اسمعوا دعوة الموت اذانكم قبل ان يدعى بكم .

پیش از آنکه شمارا مرك بسوی خود فرا خواند دعوت مرك را بگوش خود بخوانید.

Whisper the death's message in your own ears before the death itself calls you.

***

آنکو روش جهان فانی داند | کوشد پی کار نیك تا بتواند
خوانید بگوش خویشتن دعوت مرك | زآن پیش که مرك، خودشمارا خواند

اَسْهِرُوا عُيُونَكُمْ وَ ضَمِّرُوا بُطُونَكُمْ وَ خُذُوا اَجْسادَكُمْ تَجُودُوا بِها عَلى اَنْفُسِكُمْ .

چشمهایتان را بیداردارید ، شکمهایتان را لاغر کنید، ازتن‌های خود بگیرید و به روان های خود بیفزائید .

Keep awake your eyes, tighten your belt and weaken your body in order to strengthen your soul .

***

بگشای دو دیده از سر بیداری — کن معدهٔ خویش لاغراز کمخواری
سرمایهٔ جسم را سبك تر گردان — تا مایهٔ روح راگران ترداری

اِشْغَلُوا اَنْفُسَكُمْ بِالطّاعَةِ وَ اَلْسِنَتَكُمْ بِالذِّكْرِ وَ قُلُوبَكُمْ بِالرِّضا فِيما اَحْبَبْتُمْ وَ كَرِهْتُمْ .

خود را بعبادت خدا وزبان های خود را بذکرخدا مشغول دارید ودلهای خودرا به‌آنچه پیشتان مقبول یا مکروه است راضی سازید .

Occupy yourself with worshipping God and your tongue in praying Him ; and content your heart to agree with whatever is given , be it pleasant or not .

***

میدار عبادت خدا را معمول — پیوسته زبان بذکر او کن مشغول
با دادهٔ او بساز و ، دل راضی دار — بر هرچه که مکروه بود یا مقبول

أَصْدَقُ شَيْءٍ الأَجَلُ .

راست ترین چیزها مرك است .

The truest thing is death.

***

آنرا که زمان مرگ اندر نظراست — در زندگی از ستمگری برحذر است
ازیاد مبر روز اجل را هرگز — چون مرگ زهرواقعه‌ای راست‌تراست

أَصْلِحِ الْمُسِيءَ بِحُسْنِ فِعَالِكَ وَدُلَّ عَلَى الْخَيْرِ بِجَمِيلِ مَقَالِكَ .

با نیکی رفتارخود بدکاررا بنیکی وادارو با نیکی گفتارخود مردم را براه نیکی رهبری کن .

Teach the malfeasants to be good by example of your behaviour; and lead people to the paths of wirtue by good words.

***

پاکیزه سرشت باش و نیکو رفتار — تا پیرو نیکی تو گردد بدکار
با نیکی گفتار خود و گرمی خوی — مردم همه را براه نیکی باز آر

اَطِعْ اَخاكَ وَاِنْ عَصاكَ وَصِلْهُ وَاِنْ جَفاكَ .

فرمان برادرت را ببر اگرچه نافرمانی تو کند و با او بپیوند اگرچه با تو جور ورزد.

Be obedient to your brother even if he disobeys you; and contact with him even if he is unkind to you.

***

فرمان برادر خود ایدوست ببر — هر چند ز فرمان تو او پیچد سر
گر او ز تو بگسلد تو از او مگسل — ور او ز تو بگذرد تو از او مگذر

اِعْدِلْ تَحْكُمْ، اِسْمَحْ تُكْرَمْ.

در عدل بکوش تا فرمان بدهی و بخشش کن تا گرامی باشی.

Do justice and command; be generous and dignified.

***

گر چاره گر عارف و عامی باشی — پیش همه سر فراز و نامی باشی
در عدل بکوش تا که فرمان بدهی — در بخشش کوش تا گرامی باشی

اَعْظَمُ الْمَصٰائِبِ الْجَهْلُ .

بدترین مصیبت جهل است .

The worst calamity ia ignorance

***

آن مرد که هم با خرد وهم اهل است
بگشودن هر گره برایش سهل است
جاهل نرهد ز سختی و دشواری
زآنروی که بدترین مصیبت جهل است

اَعْقَلُ النّاسِ مَنْ اَطاعَ الْعُقَلاءَ .

خردمندترین مردم کسی است که ازخردمندان پیروی کند .

The wisest person is the one who follows the wise .

***

آن راه که عقل بر حذر از آن است
هر کس که رود گمره وسر گردان است
از جمله خردمند تر و زیرک تر
آنست که پیرو خردمندان است .

اعقلکم اطوعکم.

خردمند ترین شما کسی است که بیش‌ازهمه شما فرمان خدا را میبرد.

The wisest among you is the one who is most obedient to God.

***

آنکس که به هر حال خدارا نگرد
آن پیش تراست ازهمه در عقل‌وخرد

آن جنس که ابلیس فروشد نخرد
کاو از همه فرمان خدا بیش برد

اغتنموا الشکر فادنی نفعه الزیادة.

شکر خدای را بجای آرید چون کمترین حاصل آن افزونی نعمت است.

Be thankful to God; for it, at least, results in the increase of affluence.

***

بر آنچه خدای قسمت کرده کنون
کن شکر خدا که کمترین حاصل شکر

شو راضی و بگذر ازچرا وچه وچون
آنست که نعمت تو سازد افزون

اِغْلِبُوا الْجَزَعَ بِالصَّبْرِ فَاِنَّ الْجَزَعَ يُحْبِطُ الاَجْرَ وَ يُعَظِّمُ الْفَجِيعَةَ .

بر بیتابی غلبه کنید چون بیتابی پاداش را برباد میدهد ودشواری را بزرگتر میسازد.

Overcome your impatience for it spoils the result of your effort and intensifies your difficulty.

***

کن صبر بروز سختی و ناچاری　　بیتاب مباش و زار، چون از زاری
برباد رود حاصل هر کوشش و سعی　　آید بنظر بزرگ هر دشواری

اَغْنَاكُمْ اَقْنَعُكُمْ ، اَشْقَاكُمْ اَحْرَصُكُمْ .

بیچیز ترین شما قانع ترین و بدبخت ترین شما حریص ترین شماست .

The richest man is the one who is most content; and the most unfortunate, the one who is most greedy.

***

در کنج قناعت ز فراغت اثر است　　در دامگه حرص بسی دردسر است
خوشبخت تراست هر که قانع ترشد　　بدبخت تراست هر که طماع تر است

افعلوا الخیر ما استطعتم فخیر من الخیر فاعله. اجتنبوا الشر فان شر آمن الشر فاعله

تا میتوانید نیکی کنید زیرا بهتر از نیکوئی، خود نیکوکار است واز بدی حذر کنید زیرا بدتر از بدی هم خود بدکردار است.

Do good as much as you can, for better than a good deed is the man who performs it; avoid all evils, for worse than a bad deed is the man who commits it.

***

درنیکی کوش تا که بختت یار است — چون به زنکوئی، خودنیکوکار است

وز طی ره بدی حذر کن زیرا — بدتر ز بدی هم خود بدکردار است

افکر تستنصر.

اندیشه کن تا پیروزشوی.

Be thoughtful if you want to be truimphant.

***

با فکر درست باش و با عزم قوی — تا آنکه به هر راه کنی پیشروی

اندیشه کنی درست گر در همه کار — اندر همه کار نیز پیروز شوی

اَقبحُ القبائحِ الکذبُ ، اشرفُ المحاسنِ الوفاءُ .

دروغ از هر بدی بدتر و وفا از هر خوبی خوبتر است .

Falsehood is worst of all bad deeds; and loyalty , best of all good ones .

***

دوری کن از آنچه ناکسی را اثر است ــ رو در پی آنچه مردمی را ثمر است
از هرچه بدی بود دروغ است بتر ــ وز هرچه که خوبی است وفا خوبتر است

اُقصُر همّکَ علی ما یلزمُکَ و لا تخُض فیما لا یعنیکَ .

در پی کاری رو که بایستهٔ تست و از کاری که سودت نبخشد حذر کن .

Try to do whatever is necessary and do not do what does not benefit you .

***

هرجا بکنار آتشی خواهی بود ــ میکوش که گرمی شودت بهره نه دود
رو در پی آن کار که بایستهٔ تست ــ زآن کار حذر کن که نبخشد بتو سود

أَكْذَبُ شَيْءٍ الأَمَلُ .

دروغ ترین چیزها آرزوست .

Nothing is more fallacious than desires .

***

عاقل ز فریب آرزو بر حذر است — کز هر چیزی دروغ آن بیشتر است
چون تا نرسیده‌ای بدان، یك چیز است — دستت چو بدان رسید چیزی دگر است

أَكْذِبُوا آمَالَكُمْ وَاغْتَنِمُوا آجَالَكُمْ بِأَحْسَنِ أَعْمَالِكُمْ .

آرزوهای خود را تکذیب کنید وفرصت ها را برای نیکوکاری غنیمت شمارید .

Deny your desires and, by doing good , take the best advantage of your opportunity.

***

سر رشتهٔ حرص و آز را کوته دار — بر نقش و نگار آرزو دل مسپار
این فرصت ده روزه غنیمت بشمار — با کار صواب خود ثوابی بکف آر

أَكْرِمْ وُدَّكَ، وَاحْفَظْ عَهْدَكَ.

دوست خود را گرامی شمار وعهد خود را نگاهدار.

Respect your friends and keep your promise.

***

چون یار بدست تو نیاید بسیار — مگذار که از دست رود دامن یار
هر دوست که یافتی عزیزش بشمار — هرعهد که بسته‌ای نگاهش میدار

أَكْيَسُ الْكَيْسِ التَّقْوىٰ، أَهْلَكُ شَيْءٍ الْهَوىٰ.

پرهیز بهترین زیرکی وهوسرانی کشنده ترین چیزاست.

Chastity is the best form of smartness; and sensuality, the most harmful thing.

***

چون آز و هوس مایهٔ هر تقصیر است — پرهیز از آن نکوترین تدبیر است
شمشیر هوس کشنده تر از تیر است — بس کشته که افتادهٔ این شمشیر است

اَلاِحْسانُ مَحَبَّةٌ ، اَلشُّحُّ مَسَبَّةٌ .

بخشش مایهٔ دوستی وبخل باعث دشمنی است .

Generosity leads to friendship; avarice causes enmity.

***

احسان در شادی به رخت بگشاید   خست به ملال ومحنتت افزاید
از بخشش و بذل، دوستی میآید   وز خست و بخل دشمنی میزاید

اَلتَّدْبیرُ بِالرَّأْیِ ، اَلرَّأْیُ بِالْفِکْرِ .

تدبیر نکو بسته به رأی نکوورأی نکو بسته به اندیشهٔ درست است .

Good planning depends on good judgement ; good judgement , on good thinking .

***

رهرو که مدد زعقل و تدبیر نجست   گردید دچار لغزش از گام نخست
تدبیر نکو بسته به آراء نکوست   آراء نکو بسته به افکار درست

الحرمان خذلان ، القنية احزان ، الامل خوان .

درمحرومیت خواری و درجمع مال‌غم وغصه است . آرزونیزخیانتکارمیباشد .

Deprivation of wealth debases you ; and , also , accumulation of it distresses. Desire is treacherous .

***

درفقر اگر کسی بگیتی خوار است   در جستن مال هم غم بسیار است
زنهار فریب آرزو را نخوری   زآن روی که آرزو خیانتکار است

الحسد یضنی ، الحقد یدوی .

رشك مایهٔ لاغری و کینه باعث بیماری است .

Jealousy weakens the body and hatred sickens it .

***

از کینه و رشك بر حذر باش ای یار   وزاین دوهمیشه جسم‌وجان عاری‌دار
کز آتش رشك جسم گردد لاغر   وز آفت کینه روح گردد بیمار

اَلدُّنیا تُغوِی ، اَلشَّهوة تُغرِی .

دنیاطلبی گمراهی وشهوترانی آزمندی میآورد .

Mammonism misleads; and sensuality causes avidity.

***

مگذار که شیطان لعین ره زندت | با دست هوس زجای خود بر کندت
دنیا طلبی به گمرهی انجامد | شهوترانی به حرص و آز افکندت

اَلدَّینُ رِقٌّ ، القضاءُ عِتقٌ .

قرض داری بندگی و ادای قرض آزادگی است .

Indebtedness is slavery and repaying it is freedom .

***

ویرانه اگر خانه ز بنیاد شود | به زآنکه به قرض کردن آباد شود
چون بنده بود کسی که قرضی دارد | کز بعد ادای قرض آزاد شود

اَلرِّزْقُ مَقْسُومٌ ، اَلْحَرِيصُ مَحْرُومٌ .

روزی قسمت شده و حریص محروم است .

Livelihood is allotted; and the geedy man who tries to get more than his lot will be disappointed .

***

زآنجای که رزق هر کسی مقسوم است، از سفرهٔ رزق قسمتش معلوم است
وآنکس که حریص است و فزونتر خواهد هر چند بخود رنج دهد محروم است

اَلشَّهَوَاتُ آفَاتٌ ، اَللَّذَّاتُ مُفْسِدَاتٌ .

شهوترانی گزندها و لذت طلبی تباهی از پی‌میآورد .

Sensuality is harmful and pleasure-seeking leads to corruptions .

***

آنکو ره شهوت و هوس بسپارد زین ره تن و جان خویش میآزارد
شهوت رانی گزند در پی دارد لذت طلبی نیز تباهی آرد

اَلطّاعَةُ تُنجي ، اَلمَعصِيَةُ تُردي .

فرمان خدا بردن مايهٔ نجات ونافرمانی او باعث هلاکت است .

Obeisance to God is the way of salvation and disobedience leads to destruction.

***

آن مرد که از قهر خدا دارد باك　　باید دل خویش از گنه سازد پاك
فرمانبری اوست بهین راه نجات　　نا فرمانی است بدترین دام هلاك

اَلعَقلُ قُربَةٌ ، اَلحُمقُ غُربَةٌ .

خرد آدمی را بمقصد نزدیك و بیخردی دور میکند .

Wisdom helps you to reach your goal but foolishness keeps you away from it.

***

گر جاهل وخشك مغز ومغرور افتی　　محروم زهر مراد و منظور افتی
از راه خرد، شوی به مقصد نزدیك　　وز بیخردی ز مقصدت دور افتی

الْعِلْمُ بِالْفَهْمِ ، الْفَهْمُ بِالْفِطْنَةِ ؛ الْفِطْنَةُ بِالْبَصِيرَةِ .

تحصیل دانائی بسته بفهم، فهم نتیجهٔ هوشیاری وهوشیاری حاصل بینائی است .

Acquiring knowledge depends on understanding, understanding is the result of intelligence and intelligence is produced by perceptability .

***

تحصیل کمال و هنر و دانائی | بسته است به فیض فهم و روشن رائی
وآن فهم بود نتیجهٔ هشیاری | وآن هشیاری است حاصل بینائی

الْفَقْرُ يُنْسِي .

بیخردی فراموشی میآورد .

Poverty brings forgetfulness.

***

با مرد تهیدست دمادم مستیز | کاو بهرچه از بدی ندارد پرهیز
مسکین زبد و خوب نمیآرد یاد | چون بیچیزی برد ز خاطر همه چیز

الفِكرُ رُشدٌ ، الغفلةُ فقدٌ .

اندیشه سبب راه بردن وغفلت مایهٔ گم کردن است .

By thinking you can find the way and by negligence you lose it .

***

زآن صید که در کمند تو سر بنهد | غافل چو شوی زبندت آخر بجهد
اندیشه چه راه ها که روشن سازد | غفلت چه امید ها که برباد دهد

الفِكرُ يهدي .

اندیشه راهنماست .

Thinking leads the man .

***

اندیشه مرد ، سازد اورا آگاه | از اینکه کجا راه و کجا باشد چاه
فکر تو همیشه رهنمای تو بود | بی فکر مرو پیش که گردی گمراه

اليقظة نورٌ؛ الغفلة غرورٌ

بیداری روشنی وغفلت گمراهی‌است .

Vigilance clarifies the mind and negligence misleads .

***

در سایهٔ تیز بینی و هشیاری هر کار زعیب و نقص ماند عاری
روشن سازد ره ترا بیداری گمره کندت غفلت و سهل انگاری

اُهجُروا الشَّهَواتِ فَاِنَّهَاتَقودُکُم اِلیٰ رُکوبِ الذُّنوبِ وَالتَّهَجُّمِ اِلَی السَّیِّئاتِ.

ازشهو ترانی بگریزید که شما را بگناهکاری وبد کرداری میکشاند .

Avoid sensuality which leads you to committng the sins and doing evil .

***

بگریز ز شهوت که ترا خوار کند وندر دو جهان کار ترا زار کند
هم آنکه گناهان تو سنگین سازد هم آنکه بدی های تو بسیار کند

الأمنُ اغتِرارٌ .

ایمن شدن فریب خوردن است .

Feeling safe is a cause for being deceived .

***

رهرو که ز راه خویش ایمن باشد ای بس که دچار کید رهزن باشد
از فتنهٔ روزگار ایمن ماندن غافل شدن و فریب خوردن باشد

الإيثارُ فضيلةٌ ؛ الاِحتِكارُ رَذيلةٌ .

بخشش مایهٔ برتری واحتکار ارزاق پستی است .

Generosity brings superiority . Hoarding of food stuff means baseness .

***

آنکس که به بخشش و کرم طاق بود بر او همه کس مایل و مشتاق بود
وآن کز پی احتکار ارزاق بود رذل است و بری ز حسن اخلاق بود

الایمان نجاة ؛ التوبة ممحاة .

ایمان مایهٔ رستگاری وتوبه پاك کنندهٔ گناه است .

Faith is the way to salvation and repentance absolves you from the sins .

***

مؤمن شو وجز رضای حق هیچ مخواه رفتی چو ره خلاف بر گرد از راه
ایمان ره رستگاری و پیروزی است توبه است یگانه مایهٔ محو گناه

التقلل ولا التذلل .

اندك یافتن بهتر از خوار شدن است .

To get little is better than to be debased for more .

***

تا پای بدامن قناعت داری ، از عزت و احترام برخورداری
اندك یابی نکوتر است از خواری اندر طمع فزونی و بسیاری

اَلتَّواضُعُ رَأْسُ العَقلِ ، اَلتَّكَبُّرُ رَأْسُ الجَهلِ .

فروتنی آغاز خرد و کبروغروراول بیخردی است .

Humbleness is the beginning of wisdom; proudness the beginning of foolishness.

***

چون دم ز کمال و خرد و عقل زدی   پرهیز کن ازهرچه که عیب است و بدی
اظهار فروتنی است آغاز خرد   کبر است و غرور اول بیخردی

اَلتَّوفیقُ رَحمَةٌ .

توفیق رحمت خداوند است .

Success is God's mercy .

***

هرچند دلت به سعی خرسند بود   بی یاری حق پای تو دربند بود
کن شکر چو توفیق بیابی زیرا   توفیق چو رحمت خداوند بود

اَلْجَوادُ فِي الدُّنيا مَحمودٌ وَفِي الآخِرةِ مَسْعودٌ .

بخشنده دردنیا ستوده ودر آخرت خوشبخت است .

A generous person is praised in this world and happy in the other .

***

هر جا که جوانمرد کریم آرد رخت — هرگز نفتد به کار او عقدهٔ سخت
بخشنده، رسد بکام در هر دو جهان — کاینجای ستوده است وآنجا خوشبخت

اَلْحِسابُ قَبْلَ الْعِقابِ ، الثَّوابُ بَعْدَ الْحِسابِ .

حساب پیش ازعذاب وثواب بعد ازحساب است .

Judgement comes before punishment aud reward after judgement .

***

تا کار بد کسی نیاید به حساب — بهر گنه او ننویسند عذاب
تا کار نکو نیز نگردد معلوم — هرگز به نکو کار نبخشند ثواب

الحسدُ شرُّ الامراضِ .

حسد بدترین مرض است .

Jealousy is the worst illness .

***

تا چشم به جاه و مال مردم داری — از رشك روان خويش ميآزاری
از رشك حذر كن ای برادر زيرا — رشك و حسد است بدترين بيماری

الحلمُ زينُ الخلقِ .

بردباری زيور اخلاق است .

Patience is adornment of character .

***

هرچند كه مرد خلق و خويش دلجوست — گر زود غضبناك شود كاهش اوست
كن خوی به حلم و بردباری ايدوست — زآنروی كه حلم، زيور خوی نكوست

اَلْخَوْفُ مِنَ اللهِ فِي الدُّنْيا يُؤْمِنُ الْخَوفَ فِي الْآخِرَةِ .

ترس ازخدا دردنیا آدمی را ازترس ازاودر آخرت ایمن میدارد .

Fearing God in this world saves one from fearing in the other .

***

آنکس که دلش می تپد ازبیم عقاب — دوری زگناه جوید از بهر ثواب

آن مرد که ترسد از خدا در دنیا — در آخرت است ایمن از ترس عذاب

اَلدُّنْيا سُوقُ الْخُسْرانِ .

گیتی بازار زیانکاری است .

The world is like a market out of which you get nothing but loss .

***

گیتی که درآن کس رخ مقصود ندید، — وز آتش آن هیچ بجز دود ندید،

بازار خرابی است که سودا کر آن — بسیار زیان دید ولی سود ندید

الرِّفقُ مفتاحُ النجاحِ .

مدارا کلید پیروزی است .

Moderateness is a key to victory .

***

گر آتش خشم دمبدم افروزی
جان خود و جان دیگران را سوزی

کن خوی بنرمی و مدارا زیرا
نرمی است کلید نصرت و پیروزی

الصِّدقُ خيرُ القولِ ، الاِخلاصُ خيرُ العملِ .

سخن راست بهترین گفتار و کاری که ازروی پاکدلی است بهترین کرداراست .

To speack out the truth is the best talk and an honest work is the best deed .

***

گفتار تو گر زصدق برخوردار است
در منطق اخلاق بهین گفتار است

کردارتو گر که ازسر پاکدلی است
در دیدهٔ عقل بهترین کردار است

اَلصِّدْقُ لِسانُ الْحَقِّ .

راستی زبان خداوند است .

Truthfulness is God's language .

***

هر قول که از خدای منان باشد　　زآن راستی و صدق نمایان باشد
از بهر خدا براستگوئی خو کن　　چون راستی از صفات یزدان باشد

اَلطَّمَعُ مُذِلٌّ ، اَلْوَرَعُ مُجِلٌّ .

طمع مایهٔ خواری و پرهیز باعث بزرگی است .

Greed debases and abstinence ennobles you .

***

چون مایهٔ خواری است طمع زآن بگریز　　در پیش کسان آبروی خویش مریز
آن به که زحرص و آزجوئی پرهیز　　تا آنکه بلند قدر باشی و عزیز

الْعاقِلُ عدوٌّ لذّته ، الْجاهِلُ عبد شهوته .

دانا دشمن لذت خود ونادان بندهٔ شهوت خود است .

A learned man is opposed to the pleasures and an ignorant man is enslaved by passions.

***

فرزانه کندپیروی ازحکمت‌خویش
جاهل پی عیش باشد و عشرت خویش
داناست همیشه دشمن لذت خویش
نادان همه جاست بندهٔ شهوت خویش

الْعاقِلُ لاينخدِعُ .

خردمند ازهیچکس فریب نمی‌خورد .

A wise man will not be deceived by any body.

***

آنکس که بود بیخرد و بلهوسی
شاید که خورد فریب هرخار و خسی
وآن مرد که بهره ازخردبرده بسی
هرگز نخورد فریب از هیچکسی

الْعَفْوُ أَحْسَنُ الْإِحْسَانِ .

عفو بهترین احسان است .

The best form of generosity is to pardon .

***

چون تکیه ترا بمسند فرمان است،　　شمشیر نفوذ و قدرتت بران است،
ازجرم کسی که خواست پوزش بگذر　　زآنروی که عفو بهترین احسان است

الْعَقْلُ رَسُولُ الْحَقِّ .

خرد پیك خداوندست .

Wisdom is God's messenger

***

آن مرد که عاقل و خرد مند بود　　از فیض خرد رها ز هر بند بود
زآنجا که خرد همچو خدا راهنماست　　گوئی که خرد پیك خداوند بود

اَلْعِلْمُ شِفاءٌ اَلْجَهْلُ شِقاءٌ

دانش درمان درد ونادانی بدبختی است .

Knowledge is remedy and ignorance is misfortune .

***

علم است مددکارتو پیوسته چودوست   جهل ازپی آزار تو مانند عدوست
دانائی مرد درد اوراست دوا   نادانی او مایهٔ بدبختی اوست

اَلْعُمْرُ تُفْنِيهِ اللَّحَظاتُ .

عمرراگذشت لحظات بپایان میرساند .

Passing of moments finishes our life .

***

بالای ترا زمانه خم خواهد کرد   وآنگاه روانهٔ عدم خواهد کرد
هر لحظه که از عمر تو در میگذرد   یك لحظه هم ازعمرتو کم خواهد کرد

العین برید القلب .

چشم پیك دل است .

The eye is the messenger of the heart .

***

هر چیز که پیش دیدهٔ ما زیباست	چون چشم ببیند دل ما خواهد خواست
زآنجای که دل میرود اندر پی چشم	گوئی که دو چشم ما چو پیك دل ماست

الفرص خلص ، الفوت غصص .

فرصت مجال رهائی ازسختی است وازدست رفتنش مایهٔ غم وافسوس است .

Opportunity is a good chance to get rid of difficulty ; and to lose it, is a cause of sorrow .

***

از فرصت خود بهرهٔ کافی بردار	بگشا گرهی را که فتاده است بکار
فرصت که بود وقت نجات ازهر بند	از دست چو رفت، آرد افسوس ببار

الفِطنَةُ هِدايَةٌ ، الغَباوَةُ غِوايَةٌ .

هشیاری مایهٔ رهبری و بیهوشی باعث گمراهی است .

Intelligence leads and bluntness misleads .

***

آنرا که بود زیرکی و آگاهی هرگز نکند ز کار خود کوتاهی
هشیاری مرد مایهٔ راهبری است بیهوشی اوست مایهٔ گمراهی

القَناعَةُ عِفافٌ .

قناعت پاکدامنی است .

Contentment leads to chastity .

***

آنکو به ره حرص قدم بگذارد، از حرص بهر جنایتی روی آرد
خو کن به قناعت که زهر آلایش دامان ترا پاك نگه میدارد

اَلْكَرِيمُ عِنْدَاللهِ مَحْبُورٌ مُثَابٌ وَعِنْدَالنَّاسِ مَحْبُوبٌ مُهَابٌ .

مرد بخشنده پیش خداوند پاداش دارد ونزد مردم عزیزوبزرك است .

A generous man is rewarded by God and respected by people .

***

آن‌مرد که‌اهل بخشش وجودوسخاست　　خوشبخت‌وسپید روی درهردوسراست

فردا ببر خدا نصیبش پاداش　　امروز بپیش خلق قدرش والاست

اَلْمَالُ عَارِيَةٌ ، اَلدُّنْيَا فَانِيَةٌ .

مال دنیا عاریه است ودنیا فانی است .

Wealth is given on loan and the world is transitory .

***

ای آنکه‌ترا ملك جهان ارزانی‌است　　وندر پی حفظ مال جان افشانی است

مالی که بدان فخر کنی‌عاریتی‌است　　دنیا که بدان سپرده‌ای دل، فانی است

المحترِس ملقىً .

کسیکه خویشتن دارست به مقصود میرسد .

One who can control himself reaches his aim .

***

از راستروی مرد بمقصود رسد | زین گنج به هر کسی بسی سود رسد
از کجروشی هر آنکه خودداری کرد | بر مقصد خویشتن بسی زود رسد

المرض حبس البدن .

بیماری زندان تن است .

Sickness is the prison of the body .

***

آنقدر مکن کجروی و پر خواری | تا جسم تو گردد از سلامت عاری
غافل مشو از سلامت خود زیرا | چون زندان است بهر تن بیماری

الْمَكُورُ شَيْطَانٌ .

فریبکار مانند شیطان است .

A deceitful man is like a devil .

***

آنجا که فریب و حیله ودستان است
بر قول کسی ترا چه اطمینان است

از اهل فریب وحیله پرهیز کنید
زیرا که فریبکار چون شیطان است

الْمَنِيَّةُ وَلَا الدَّنِيَّةُ ، الْمَوْتُ وَلَا ابْتِذَالُ الْحُرِّيَّةِ .

مرگ بهتر از پست شدن وجان دادن بهتر از خوار کردن آزادی است .

Death is better than baseness, and perdition is better than corruption of freedom .

***

آن مرد که در تنش رگ غیرت هست
میمیرد و خویش را نمیسازد پست

مردان سر و جان زدست دادند ولی
آزادی خویش را ندادند از دست

الْمُؤْمِنُ مَنْ تَحَمَّلَ اَذَی النّاسِ وَلا يَتَاَذّی اَحَدٌ مِنْهُ .

دیندار کسی است که از دست همه آزار کشد اما کسی از او آزار نبیند .

A pious man is the one who does not hurt anybody even if he is hurt by all.

***

دانی چه کسی است در حقیقت دیندار ؟ آن کس که شکیبا بود وخوشرفتار
یك عمر گر آزار کشد از همه کس یکدم نکشد کسی زدستش آزار

الْوِقارُ حِلْيَةُ الْعَقْلِ .

سنگینی زیورخرد است .

Gravity is the decoration of wisdom.

***

آن مرد که یکسان ببرش نیك و بد است انسان نبود که بدتر ازدیو ودد است
از دست مده وقار و سنگینی را چون سنگینی زیور عقل و خرد است

الهدية تجلب المودّة .

هدیه دادن دوستی می آورد .

To present gifts brings friendship .

***

از هر چه بنای دوستی بگذارد
عاقل باید که بهره ای بردارد
با دادن تحفه میتوان دوست گرفت
چون دادن تحفه دوستی میآرد

اقبلوا النصيحة ممن اهداها اليكم واعقلوها على انفسكم .

هر پند که کسی بشما میدهد بپذیرید وخود را به پیروی از آن پابند کنید .

Accept the advice from whoever gives it and be determined to practise it.

***

میکوش که بهره ور شوی ازهر پند
کاین است طریق مردم دانشمند
هر پند که میدهد ترا کس، بپذیر
وآنگاه بپیروی از آن شو پابند

الا انه لیس لانفسکم ثمن الا الجنة فلا تبیعوها الا بها.

بدانید که برای شما جز بهشت چیز دیگری نیست پس هرگز خود را جز ببهشت نفروشید.

Be aware that your price is nothing but paradise ; so, never sell yourself except for it .

***

آنست بهشتی که نرفت از ره زشت — جز در ره احسان و کرم پای نهشت
چون باغ بهشت است بهای تو وبس — هرگز مفروش خویش را جز ببهشت

الا تائب من خطیئته قبل حضور منیته ؟

آیا کسی نیست که پیش ازمرك از گناه خود توبه کند ؟

Isn't there anyone who may repent from his sins before his death

***

تا عمر بجاست مرد فرصت دارد — تا روی بدرگاه خداوند آرد
آیا کس نیست کز گنه توبه کند — زآن پیش که مرگ فرصتی نگذارد؟

الاستشارة عينُ الهدايةِ .

رأی جوئی راه یابی است .

To consult means to find a way .

***

درکار ز مشورت چو داری اکراه کار تو شود خراب و حال تو تباه
آنکس که ز آزموده گان خواهد رأی از بهر علاج کار خود جوید راه

الاعامل لنفسه قبل یوم بؤسه ؟

آیا کسی نیست که قبل از آنکه روز سختش فرا رسد برای خود عمل خیری انجام دهد؟

Isn't there anybody who can do a good deed for his salvation , before his hard days in which he will not be able to do anything .

***

آیا نبود درین زمان هیچ کسی کاندر عمل خیر کند جهد بسی
زآن پیش که روز سختش از پی برسد وآنگه بعمل نباشدش دسترسی؟

الا متزود لآخرته قبل أزوف رحلته؟

آیا کسی نیست که قبل از نزدیک شدن زمان رحلت برای سفر آخرت توشه ای بردارد؟

Isn't there anyone who, before his departure from this world, may prepare provisions for the other

***

آیا نبود کس آنقدر دور اندیش — کاو تا که نیامده است رحلت در پیش
از بهر دیار آخرت بردارد — از حسن عمل توشهٔ راهی با خویش؟

الا مستیقظ من غفلته قبل نفاذ مدته؟

آیا کسی نیست که قبل از پایان رسیدن فرصتش از غفلت خود بیدار گردد؟

Isn't there anybody who can put an end to his negligence before his opportunity comes to an end

***

زآن پیش که ناگاه بلب جان برسد — باید ثمر از عمر به انسان برسد،
آیا نشود کسی ز غفلت بیدار — زآن پیش که فرصتش بپایان برسد؟

أَلَا مُنْتَبِهٌ مِنْ رَقْدَتِهِ قَبْلَ حِينِ مَنِيَّتِهِ ؟

آیا کسی نیست که پیش از فرارسیدن مرگ، از خواب غفلت بیدار شود ؟

Isn't there anybody who can wake up from his negligence before his death

***

چون دورهٔ عمر هر کسی گردد طی — افسوس خورد که از چه رفت از کف وی

آیا نشود خفتهٔ غفلت بیدار — زان پیش که خواب مرگ آید از پی؟

أَلَا وَإِنَّ الدُّنْيَا دَارٌ لَمْ يَسْلَمْ مِنْهَا إِلَّا بِالزُّهْدِ فِيهَا وَلَا يُنْجَى مِنْهَا بِشَيْءٍ كَانَ لَهَا إِلَّا الْحُرُّ يَدَعُ هٰذِهِ اللُّمَاظَةَ لِأَهْلِهَا.

جهان خانه ای است که کسی در آن ایمنی نیابد مگر به کناره گیری از آن وهیچکس به آنچه در دنیاست رستگار نمیشود مگر آزاده ای که این ته مانده را به اهل آن واگذارد.

The world is like a house in which nobody is safe but one who retires from its affairs ; and no one will be saved except the freeman who can leave the world to its worldly people .

***

کس ایمنی از جهان غدار نداشت — جز آنکه به مهر این جهان دل نگماشت

وز فتنه رها نشد جز آن آزاده — کاو دنیا را باهل دنیا بگذاشت

أَلَا وَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَصَرَّمَتْ وَآذَنَتْ بِانْقِضَائِهَا وَتَنَكَّرَ مَعْرُوفُهَا وَصَارَ جَدِيدُهَا رَثّاً وَسَمِينُهَا غَثّاً .

آگاه باش که دنیا بند ها را گسسته وما را از فنای نعمتش آگاه ساخته است . معروفش منکر، نوش کهنه وچاقش لاغر شده است .

Be aware that the world has cut all the ties and warned us of its transience ; its good is bad , its new is old and its thick is thin.

***

دنیا که گسسته بند ها را یکسر ما را ز فنای نعمتش داده خبر
هم معروفش شده است اکنون منکر هم گشته نوش کهنه و چاقش لاغر

أَلَا وَإِنَّ الْقَنَاعَةَ وَغَلَبَةَ الشَّهْوَةِ مِنْ أَكْبَرِ الْعَفَافِ.

بدان که قناعت وغلبه برشهوت بهترین راه پاکدامنی است .

Be aware that contentment and overcoming passions is the best way which leads to chastity .

***

تا پاك ز آلایش و لغزش هانی راهی به ازین نیست که تا بتوانی
با قسمت خویشتن قناعت بکنی وز شهوت نفس نیز رو گردانی

الْبِطْنَةُ تَمْنَعُ الْفِطْنَةَ .

شکمخواری آفت هوشیاری است .

Gluttony is the bane of intelligence .

***

پرخواری آدمی است چون بیماری — سازد تن و جانش ز سلامت عاری
پرهیز کن ای عزیز از پرخواری — چون پر خواری است آفت هشیاری

التَّكَبُّرُ فِي الْوِلَايَةِ ذُلٌّ فِي الْعَزْلِ .

تکبر درهنگام فرمانروائی مایهٔ خواری در وقت بر کناری از کارست .

Arrogance during governorship results in being despised during retirement .

***

امروز که بر خلق حکومت داری . — گر کبرو غرورو خودسری پیش آری
فردا که ز کار بر کنارت کردند — از چشم کسان افتی و بینی خواری

اَلْحِرْصُ عَلامَةُ الْفَقْرِ .

حرص نشانهٔ بی‌چیزی است .

Greed is a sign of poverty.

***

آز مرد است نیازمند تا دارد \
هر چند برویش در ثروت شده باز

آنکس که حریص است، فقیر است فقیر \
چون حرص و طمع نشان فقر است و نیاز

اَلْحَقُودُ لا راحَةَ لَهُ

کینه ور آسودگی ندارد .

A vindictive person can not enjoy the peace of mind.

***

از کینه و بغض پاك گردان سینه \
روشندل وصاف باش چون آئینه

چون آنکه فتاده خار در پیرهنش \
آسوده نباشد آنکه دارد کینه

الحياءُ مِفتاحُ الخيرِ؛ القِحةُ عِنوانُ الشرِ.

حیا کلید نیکی و بیشرمی آغاز بدی است.

Modesty is the key to goodness and impudence is the commencement of evil-doing.

***

کژخوئی و بد رهی است از بیخردی | تندی وخشونت است دیوی و ددی
شرم است و حیا کلید نیکو منشی | گستاخی وخیر گی است آغاز بدی

الزِمِ الصَّمتَ فادنى نفعِهِ السَّلامةُ.

خاموشی پیش گیر که کمترین منفعتش مصون ماندن ازخطاست.

Keep silent for being safe from error is the least benefit of it.

***

آنکو همه جا زبان بگفتار گشود | اندر سخنش بسی خطا روی نمود
خاموش نشین که کمترین منفعتش | آنست که ازخطا مصون خواهی بود

الزموا الجماعة واجتنبوا الفرقة .

همراه جماعت باشید واز پراکندگی بپرهیزید .

Keep close with the folks and avoid dispersion.

***

باید که بجا چو کوه پاینده شوید　　چون کاه چرا زجای خود کنده شوید
مانید قوی چو با جماعت باشید　　گردید ضعیف چون پراکنده شوید

الصبر جنة الفاقة .

شکیبائی سپر تنگدستی است .

Patience is like a shield against poverty .

***

گر چهرهٔ دیو تیره بختی است مهیب　　ور راه نجات از آن ترا نیست نصیب
کن صبر که پیش تیر بدبختی و فقر　　کس را سپری نیست به از صبر و شکیب

العقل مُصلِح كلّ امر .

عقل همهٔ کارها را اصلاح میکند .

wisdom corrects everything .

***

عقل است چراغ، هر شب تاری را
بیرون کشد ازپای تو هر خاری را

کی دیده کسی چنین مدد کاری را
چون عقل کند درست هر کاری را

الفِکر ینیر اللب .

فکر عقل را روشن میکند .

Thinking clarifies the mind .

***

هر راه که بی فکر معین گردد
هر کس که رود دچار رهزن گردد

از فکر مدد گیر اگر داری عقل
کز پرتو فکر عقل روشن گردد

الْمالُ نَهبُ الحَوادِثِ ، الْمالُ سَلْوَةُ الْوارِثِ .

مال را حوادث غارت میکند . مال مایه آسایش وارث است .

Wealth will be plundered by events and will only secure the comfort of the heirs .

***

در عرصهٔ روزگار بس مکنت ومال	گردیده ز تاراج حوادث پامال
مال است برای صاحبش رنج و ملال	لیکن زبرای وارثان عشرت و حال

المَعروفُ لايَتِمُّ الاّبِثَلاثٍ : بِتَصغيرِه و تَعجيلِه وسَترِه ، فَاِنَّكَ اِذا صَغَّرتَه فَقَد عَظَّمتَه واِذا عَجَّلتَه فَقَد هَنَّأتَه واِذا سَتَرتَه فَقَد تَمَّمتَه .

احسان تمام نشود مگر به سه چیز: به کوچك انگاشتن آن ، تعجیل درآن وپنهان داشتن آن . چون کوچکش انگاری ، بزرگش کنی . چون درآن تعجیل کنی ، شیرینش سازی وچون پنهانش داری کاملش نمائی .

Beneficence will not be perfected but by three things: considering it little , hurry in doing it and concealing it ; when you consider it small you make it great , when you hurry to do it you make it sweet and when you conseal it you make it perfect.

***

احسان چو کنی بمستحقان ایدل	نا قابلش انگار که گردد قابل
تعجیل درآن کن که شود شیرین تر	پنهانش دار تا که گردد کامل

النّاسُ مِن خَوفِ الذُّلِ متعجِّلو الذُّلِ .

مردم از ترس ذلت بسوی مذلت میشتابند .

People will often be abjected just for fear of the very abjectness.

***

ما تا که بدفع زهر غم پردازیم   با زهر شراب جان تبه میسازیم

کوشیم که تا زیك مذلت برهیم   خود را بمذلتی دگر اندازیم

النّاس منقوصون مدخلون الّا مَن عصمَ اللهُ .

همه کس دارای عیب و نقص است مگر آنکسی که خداوند نگاهش داشته است .

All people are defective and deficient except those whom God saves.

***

خود را بخدا اگر کسی نسپارد   بس دام که شیطان برهش بگذارد

از لکه عیب و نقص کس نیست بری   جز آنکه خداوند نگاهش دارد

اِنَّ اَحْمَدَ الاُمُورِ عاقِبَةُ الصَّبْرِ .

پایان شکیبائی خوش ترین پایان است .

Patience has the happiest ending .

***

از رنج، ترا اگرچه بر لب جان است | گر صبر کنی، تحملش آسان است
بس درد که صبر بهر آن درمان است | پایان شکیب خوش ترین پایان است

اِنَّ اَسْرَعَ الْخَيْرِ ثَواباً الْبِرُّ .

پاداش نکوکاری از هر اجری زودتر میرسد .

The quickest reward is that of beneficence .

***

آن مرد که نیکخوی و خوشرفتار است | از لطف خدا و خلق برخوردار است
آن اجر که زودتر ز هر اجر رسد | پاداش نکوکاری نیکوکار است

إِنَّ أَعْجَلَ الْعُقُوبَةِ ، عُقُوبَةُ الْبَغْيِ .

کیفر بیدادگری ازهر کیفری زود ترمیرسد .

The quickest punishment is that of cruelty.

***

آن کز ره بیداد گری رهسپر است — هم خصم خدا وهم عدوی بشر است
بدبخت‌هر آنکسی که بیداد گراست — چون‌از همه کس کیفراو زودتر است

إِنَّ أَفْضَلَ أَخْلَاقِ الرِّجَالِ الْحِلْمُ .

بردباری بهترین صفت مردان است .

Patience is man's best character.

***

پرهیز ز خشم و بیقراری بهتر — آرامش و صبر و پایداری بهتر
ایدوست بحلم و بردباری خو کن — کز هر صفتی است بردباری بهتر

إنَّ النِّساءَ همّهنّ زينةُ الحيوةِ الدُّنيا والفسادُ فيها .

همت زنان مصروف آراستن زندگی دنیائی وفساد کردن در آن است .

Women endeavour to make up the worldly life and lead the world to corruption ·

***

ای آنکه به مهر زن نهادی گردن دانی بچه مصروف شود همت زن ؟
آراستن زندگی دنیائی وندر همه جا فساد بر پا کردن

إنَّ إمساكَ الحافظِ أجملُ مِنْ بذلِ المضيِّعِ .

امساك بجا از بخشش بیجائی که اثر بد داشته باشد بهتراست .

A timely parsimony is better than an untimely generosity which has bad result .

***

گه صلح نکوتر و گهی دعوا به گه قهر ز مهر و زشت از زیبا به
بخشش هم اگر بجا نباشد خوش نیست امساك بجا ز بخشش بیجا به

إنّ النفوسَ إذا تناسبت إئتلفت .

آنان كه ميانشان هماهنگی است زود بيكديگرخوميگيرند .

Those who have concordance will soon become intimate to one another .

***

بس خلق كه باهمند و از هم سيرند | چون نا سازند مهر هم نپذيرند
آنان كه ميانشان هماهنگی هست | بس‌زود به مهر يكدگر خو گيرند

إنّ طِباعَك تدعوك ما ألِفته .

طبع توترا بسوی چيزی ميخواند كه به‌آن الفتش داده ای .

Your nature attracts you to whatever it is acquainted with .

***

گر طبع به بند عادتی در ماند | شايد كه دگرنجات از آن نتواند
چون‌طبع به هر چه عادتش دادی تو | پيوسته ترا بسوی آن ميخواند

إنّ في الخُمُولِ لراحةً .

در گمنامی آسایش است .

In obscurity you can find tranquility.

***

آن کز پی نام و شهرت و خود کامی است / این شوق و هوس درسر او از خامی است

شهرت زبرای آدمی درد سر است / آسایش اگر که هست در گمنامی است

إنّ كُفرَ النِعمَةِ لؤمٌ .

کفران نعمت سرزنش و ندامت آورد .

Ingratitude deserves blame and brings repentance.

***

هر کس که بخوان نعمتی ره دارد / زآن دور شود چو شکر آن نگذارد

کفران نکنید نعمت یزدان را / چون سرزنش و ندامت از پی دارد

إنَّ لِسانَكَ يقتضيكَ ما عوَّدتَه .

زبان توهمان را اقتضا میکند که بدان عادتش داده ای .

Your tongue demands whatever it is accustomed to .

***

آن حرف که ناپسند باشد ای مرد هرگز بزبان خود نباید آورد
زیرا تو بهر سخن که عادت داری آن نیز زبانت اقتضا خواهد کرد

إنَّ مِنَ النِّعمةِ تعذُّرَ المعاصي .

عاجز بودن از ارتکاب گناه ازجمله نعمت هاست .

It is one of blessings not to be able to commit a sin .

***

گر دسترست نیست به کاری که خطاست این نیز نشانه ای ز الطاف خداست
گر عاجزی از اینکه گناهی بکنی کن شکر که این عجز هم از نعمت هاست

اَلْحاسِدُ يظهر وُدَّه فی اَقوالِهِ ویخفی بغضَهُ فی اَفعالِهِ فَلَهُ اِسمُ الصَّدیقِ وَ صِفَةُ العَدوِّ .

حسود مهربانی خودرا در گفتار ظاهر میکند و کین توزی خودرا در کردار خود پنهان میدارد . او اسم دوست وصفت دشمن را دارد .

A jealous man shows kindness in his words and conceals hatred in his deeds . He is nominally a friend and actually an enemy .

***

مهری که حسود راست در گفتاراست — کین توزی اونهفته در کردار است

منگر که باسم دوست باشد با تو — زیرا بصفت چو دشمنی خونخواراست

اَلنّاسُ اَبناءُالدُّنیا ولایُلامُ الرَّجلُ علی حُبِّ اُمِّهِ .

مردم فرزندان گیتی هستند وکسی را نمیتوان بخاطردوستی مادرسرزنش کرد .

People are in fact the children of the world; and no one can be blamed for love of one's mother .

***

نبود عجب ازخلق چه خوارو چه عزیز — باشد دلشان ز مهر دنیا لبریز

فرزندانند مادر گیتی را — نتوان بکسی گفت زمادر بگریز

انا داعيكم على طاعة ربكم ومرشدكم الى فرائض دينكم ودليلكم الى ماينجيكم

من شمارا به پرستش خدا میخوانم و شمارا بسوی واجبات دین ارشادمیکنم وبسوی آنچه شمارا رستگارمیسازد رهبری مینمایم .

I call you to worship God , guid you to perform religious duties and lead you to the path of salvation .

***

من اهل جهان را سوی حق میخوانم — من مرشد مردم به ره ایمانم

من رهبر خلقم و سخن میرانم — زآن راه که راه رستگاری دانم

ان اردت قطيعة اخيك فاستبق له من نفسك بقية يرجع اليها ان بدا له ذلك يوم ما .

اگرخواستی ازبرادرت بگسلی چیزی از مهرخود در قلب او باقی گذار که اگر روزی لازم شد به آن رجوع کند .

If you want to break with your brother , do it in such a way that some affection towards you may be left in his heart and he may refer to it one day if necessary.

***

افتاد ترا چو با برادر پیکار — جائی ز برای صلح باقی بگذار

تا خواست اگرسوی تو آید روزی — این کار برای او نباشد دشوار

اِنِ استَتمتَ علی وَدودٍ فاحرِز مَعَهُ مِن اَمرِكَ وَاستَبقِ لَهُ مِن سِرِّكَ مالَعَلَّكَ اَن تَندم علیه وقتاً ما .

اگرخواستی دوستی را بحد اعلا رسانی همه کارهای خود را بادوستت درمیان مگذار وهمه اسرارخود را با اومگو که اگرزمانی ازاوبازگشتی پشیمان نشوی .

When you want to be most intimate with your friend , do not tell him all of your affairs, nor your secrets; or else , you will be sorry for it one day when you have turned away from him .

***

با دوست اگر زیاد گشتی یکرو — هر راز که داشتی باو باز مگو

کز دشمنی اش ترانباشد باکی — روزی که دلت خواست ببری از او

اِنَّ الامُورَ اِذا تَشابَهت اُعتُبِرَ اٰخِرُها بِاَوَّلِها .

وقتیکه کارها شبیه یکدیگرند ازروی اولین آنها میتوان بوضع آخرین آنها پی برد.

When the affairs are similar to one another you can judge the state of the last of them by considering the state of the first .

***

آنجای که کارهاست بر یك منوال — هر یك بحقیقت دگری راست مثال

چون نیك به اولین آنها نگرند — دانند که باشد آخرینش بچه حال

اِنَّ النَّفس ابعد شیٔ منزعاً و اِنّها لاتزال تنزع اِلیٰ معصیةٍ فی هوی .

نفس بسوی خدا ازهمه کند ترمیرود وهمیشه بسوی گناه روان است .

Man's nature is slowest in going to God and fastest in committing sins .

***

نفس است چو ابلیس که سازد همه جا　　دست همه را زدامن خیر جدا

نفس تو که بس کند رود سوی خدا　　آوخ که عجب تند رود سوی خطا

اِنّ ذِهابَ الذّاهبین لِعبرة للقوم المتخلّفین .

رفتن روندگان عبرتی است برای بازماندگان .

Departure of those who pass away is the best warning for those who are left yet .

***

باید چو گذشت زین جهان گذران　　بار سبك است بهتر از بار گران

بود رفتن آنکسان که رفتنداین راه　　آئینهٔ عبرتی است بهر دگران

إِنْ صَبَرْتَ جَرَىٰ عَلَيْكَ الْقَلَمُ وَ أَنْتَ مَأْجُورٌ ؛ إِنْ جَزِعْتَ جَرَىٰ عَلَيْكَ الْقَدَرُ وَ أَنْتَ مَأْزُورٌ .

اگر صبر کنی قضای خدا برتو میگذرد و تو نیز اجر می یابی و اگر بیتابی کنی از آنچه مقدر است رهائی نیابی و گناهکار هم میشوی .

If you be patient your fate will pass over and you will be rewarded for your patience ; but by impatience , you can not get rid of whatever is God's decree and you will be guilty of impatience too .

***

گر صبر کنی پیشه بهنگام بلا ماند بتو اجر و بگذرد برتو قضا
ور بیتابی کنی رود اجر بباد وز چنگ قدرهم نشوی هیچ رها

إِنَّ عُمْرَكَ مَهْرُ سَعَادَتِكَ إِنْ أَنْفَذْتَهُ فِي طَاعَةِ رَبِّكَ .

عمرتو کابین سعادت تست اگر آنرا صرف پرستش خدای خود کرده باشی .

Your life is endowed to you for your happiness if you spend it in God-worshipping .

***

گرخوب ونکو هردو سرای توشود از فیض عبادت و دعای تو شود
کابین سعادت تو گردد عمرت گرصرف پرستش خدای تو شود

إِنَّ فِي كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَعِبْرَةً لِذَوِي اللُّبِّ وَالاعْتِبَارِ .

برای کسانیکه خردمند و بصیرند درهرچیزی پند وعبرتی است .

There are advices and examples enough in everything for those who are wise ano clear-sighted

***

احوال گنهکار که در بند بود | از دفتر عبرت ورقی چند بود
آنکس که بصیر است و خردمند بود | بهرش همه چیز عبرت و پند بود

إِنْ كَانَ فِي الْغَضَبِ الانْتِصَارُ فَفِي الْحِلْمِ ثَوَابُ الأَبْرَارِ .

اگردرخشم پیروزی است دربردباری مزد نیکوکاران است .

If anger may result in victory forbearance has the reward of goodness .

***

در خشم روان خویش میآزاری | در حلم وقار خود نگه میداری
در خشم اگر گمان نصرت داری | در حلم بود ثواب نیکو کاری

اِنْ کٰانَ فِي الْکَلاٰمِ الْبَلاٰغَةُ فَفِي الصَّمْتِ السَّلاٰمَةُ مِنَ الْعِثٰارِ .

اگردرسخن گفتن شیوائی ورسائی است درخاموشی نیزایمنی ازلغزش است .

If there may be an art of eloquence in speech ; there is a chance of safeness from error in silence .

***

از بهرسخنگوی گر این فخر بجاست | کاو را سخنی روان و شیوا و رساست
از بهرخموش نیز این بهره بس است | کاو تا لب خویش بسته ایمن زخطاست

اِنَّكَ اِنْ سٰالَمْتَ اللّٰهَ سَلِمْتَ وَفُزْتَ .

اگرتسلیم خدا شوی سالم مانی ورهائی یابی .

If you submit to God you will be safe and secured .

***

آسان ندهی چو تن بفرمان خدا | کار تو شود سخت تر از چون و چرا
گردن چو نهی به بند تسلیم و رضا | گردی بسلامت از دو صد بند رها

إِنَّكَ فِي سَبِيلِ مَنْ كَانَ قَبْلَكَ فَاجْعَلْ جِدَّكَ لِآخِرَتِكَ وَلَا تُكْثِرْ بِعَمَلِ الدُّنْيَا.

تو در آن راهی هستی که دیگری پیش از تو بود. پس در پی کار آخرت کوشش کن و بسیار بکار دنیا دل مسپار.

You are in the path that some one else has gone trough it before you ; so , try to achieve successfor the other world and do not be attached to this world so much .

***

زین ره که در آن تراست امروز گذار | پیش از تو گذشته اند خلقی بسیار
پس در پی کار آن جهان کوشش کن | بسیار به کار این جهان دل مسپار

إِنَّكُمْ إِلَى إِعْرَابِ الْأَعْمَالِ أَحْوَجُ مِنْكُمْ إِلَى إِعْرَابِ الْأَقْوَالِ.

شما به نشان دادن کردار درست نیازمندترید تا بگفتار درست.

Right action is more necessary for you than right words

***

چون زیور آدمی است رفتار درست | باید همه باشند پی کار درست
مردم به نشان دادن کردار درست | محتاج ترند تا بگفتار درست

انّكم بِاعمالكم مجازون وبِها مرتهنون .

شما جزای کردارخود را میگیرید ودر گروکارخود هستید .

You are credited by your deeds; you will be rewarded or punished for them .

***

آنانکه پی خوبی رفتار خودند | در فکر سبک ساختن بار خودند
مردم همه اندر گرو کار خودند | چون بهره ورازجزای کردار خودند

انّكَ مُدرِكٌ قسمَكَ وَمضمونٌ رِزقكَ وَ مستوفٍ ماكُتِبَ لكَ فارِحٌ نفسَك مِنْ شقاءِ الحِرصِ وَمذلّة الطَّلَبِ وَثِقْ بِاللهِ وَخفّض فِي المكتسِب .

توبهره خود را می‌یابی و روزی نو بتو میرسد وآنچه بتونوشته شده‌است خواهی گرفت. پس‌خودرا از بد بختی آزمندی وخواری آسوده کن وبخدا متکی باش و درکار و کسب آرامش داشته باش .

You will get your lot, your livelihood and whatever is decreed to you ; so , try to get rid of the baseness of greed and asking, trust in God and do your work calmly .

***

چون میرسد ایدوست زبهر تودرست | آن رزق که ازخوان قضا بهرهٔ تست
گیری زچه‌ازحرص‌وطمع بر خودسخت؟ | باشی زچه در توکل وایمان سست؟

انما الحزم طاعة الله ومعصية النفس .

دوراندیشی بردن فرمان خدا وسرپیچی ازهوای نفس است .

Prudence is to obey God and turn away from passions .

***

گر راه زروی حزم وبینش پوئی	حزم آن باشد که ترك شهوت گوئی
دل را بخدای خویش نزدیك کنی	وز دام هوای نفس دوری جوئی

انما سادة اهل الدنیا والاخرة جواد .

بزرگی دنیا وآخرت نصیب کسی است که بخشنده باشد .

Dignified in the two world is the one who is generous.

***

آن‌دست که‌همچوابر گوهربار است	خاك از اثر بخشش او گلزار است
اندر دوجهان بزرگ وذیمقدار است	آن مرد که بخشنده و نیکوکار است

إنَّ لِلْقُلُوبِ خَوَاطِرَ سُوءٍ وَ الْعُقُولُ تَزْجُرُ عَنْهَا .

در دلها خیالات بدی است و عقل‌ها از آنها جلوگیری میکنند .

There are harmful intentions in the heart and the mind prevents them from being practised .

***

هرگز نشوند عقل وشهوت دمساز — چون عقل بود مخالف شهوت و آز
دل درپی ارتکاب اعمال بد است — عقل است که از بدی ترا دارد باز

إنّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ كُلَّ عَلِيمِ اللِّسَانِ وَ مُنَافِقِ الْجَنَانِ يَقُولُ مَا تَعْلَمُونَ وَيَفْعَلُ مَا تُنْكِرُونَ .

میترسم بشما آزار رساند هر کسی که به زبان دانا و به دل دوروست.سخنی میگوید که میدانیداما عملی میکند که از آن بیزارید .

I fear that you may be hurt by those who are wise by tongue and hypocrite by heart; they say something which you know and do what you resent .

***

ترسم بتو ایدوست رساند آزار — هر کس که بود بد دل و نیکو گفتار
گوید بتو آنچه را که باشد نیکو — اما کند آن کار کزآنی بیزار

اَفضَلُ الاِخلاصِ الیأسُ مِمّا فِي ایدیِ النّاسِ

بالاترین پایهٔ اخلاص دل بر کندن است از آنچه در دست مردم است .

The highest degree of being sincere with God is abandonment of everything which is in the people's hand

***

آن قوم که خود را بخدا بسپارند بر خلق خدا چراه گر روی آرنـد ؟
آنکس که براستی دلش روبخداست دل بـر کند ازآنچه که مـردم دارنـد

اِیّاكَ اَن تُخرِجَ صَدیقَكَ اِخراجاً تُخرِجُهُ عن مَوَدَّتِكَ وَ استَبقِ لَهُ مِن اُنسِكَ مَوضِعاً تثِقُ بِالرُجوعِ اِلیهِ .

دوستترا چنان دور مکن که از دایرهٔ دوستی خود بیرونش کرده باشی وچیزی از مهر خود درقلب او باقی گذار که باعتماد آن بتوانی بار دیگر بپیش او باز گردی .

Do not drive away your friend in such a way that he leaves you for ever ; and let him feel still some affection towards you so that you can refer to him again .

***

زنهار کـه ازدوست چـو گـردانـی رو کاری نکنی که او شود با تـو عـدو
بگذار که مهر تـو بمانـد بـدلش تـا بتـوانی ز نـو کـنی روی بـدو

إياك ان تعتمد على اللئيم فانه يخذل من اعتمد عليه .

هرگز به فرومایه تکیه مکن چون هر کس که به او تکیه کند خوار شود .

Never trust a mean man ; for any one who does this , will be despised .

***

آن مرد که بس دنی است در طینت و خو | بیهوده ازو مناعت طبع مجو
زنهار که تکیه بر فرومایه مکن | چون خوار شود هر که کند تکیه بدو

إياك ان تكون على الناس طاعناً و لنفسك مداهناً فتعظم لك الحوبة و تحرم المثوبة .

پرهیز از اینکه عیب مردم را ببینی و آنان را سرزنش کنی واز عیب خود چشم پوشی. چون این کار گناه ترا بزرگ میکند و از ثواب محروم میسازد .

Avoid blaming people for their defects and disregarding your own ones ; because this will magnify your sins and deprive you from rewards .

***

دوری کن از اینکه عیب مردم نگری | وز دیدن عیب خویشتن در گذری
چون گردد از این راه گناه تو بزرگ | وز کار نکوی نیز اجری نبری

إيّاك أن توحش مودّك وحشة تفضي به إلى اختياره البعد عنك وإيثار الفرقة.

دوست خود را چنان رمیده مکن که از تو دوری جوید وجدائی ترا ترجیح دهد.

Do not scare your friend in such a way that he should prefer to seperate from you.

***

هشدار که حق دوست باشد منظور — آنگونه میازار دلش را ز غرور
کاو سخت رمد از تو و باشد مجبور — کز پیش تو در گریزد و گردد دور

إيّاك أن يفقدك ربّك عند طاعته ويراك عند معصيته فيمقتك.

بپرهیز از اینکه خداوند ترا از فرمانبری خود دور و بگناه سرگرم بیند و ترا دشمن شمارد.

Do not let God see you away from His obedience and occupied with sins; and, consequently, hates you.

***

مگذار دلت دور ز یزدان ماند — ابلیس به ورطهٔ گناهت راند
وآنگاه خدا دشمن خویشت داند — وز دوستی تو روی بر گرداند

إيَّاكَ وَالإعْجابَ وَحُبَّ الإطْراءِ فَانَّ ذٰلِكَ مِنْ اَوْثَقِ فُرَصِ الشَّيْطانِ .

بپرهیز از خود پسندی و دوست داشتن تملق چون برای فریب دادن تو بشیطان بهترین فرصت را میدهد .

Avoid to be proud and flattered ; for in this way you give the devil the best chance to deceive you .

***

خود را ز بلای خود پسندی برهان	مگذار تملق تو گویند کسان
زیرا که ازین دو راه فرصت یابد	از بهر فریب دادن ما شیطان

إيَّاكَ وَالتَّغايُرَ في غَيْرِ مَوْضِعِه فَانَّ ذٰلِكَ يَدْعُو الصَّحيحَةَ اِلَى السَّقَمِ وَالْبَريئَةَ اِلَى الرِّيَبِ .

از غیرت بیجا بپرهیز که سالم را بسوی بیماری میکشد و بیگناه را متهم میسازد.

Avoid unduly zeal ; for it drags a healthy person towards sickness and accuses an innocent one .

***

از غیرت بیجا حذرت می باید	کاین روح و روان خلق می فرساید
هر سالم را برد سوی بیماری	هر بیگنهی را بگنه آلاید

اِیَّاكَ وَ الْحِرْصَ فَاِنَّهُ شَیْنُ الدِّیْنِ وَ بِئْسَ الْقَرِیْنُ

از حرص بپرهیز که عیب دین است و قرین بدی است.

Avoid greediness ; for it is a bad companion and a damage to your religion.

***

ازحرص که همچو دشمنی خونین است | بگریز که ریشهٔ حسد یا کین است
چون لکهٔ بد بدامن آئین است | زنهار که بدترین قرینت اینست

اِیَّاكَ وَ الْخُرْقَ فَاِنَّهُ شَیْنُ الْاَخْلَاقِ .

از تندی و درشتی پرهیز کن که نشانهٔ زشتی اخلاق است .

Avoid roughness ; for it is a defect to your character .

***

چون مایهٔ عزت وشرف خوی نکوست | محبوب بودهر آنکه خویش دلجوست
زنهار ز تندی و درشتی بگریز | زآنروی که این نشانهٔ زشتی خوست

إيّاكَ وَ الظُّلْمَ فَمَنْ ظَلَمَ كَرِهَتْ أيّامُهُ .

از بیداد بپرهیز که هر که بیداد کند روزگارش سیاه گردد .

Avoid oppression ; for every oppressor will have unhappy days behind him .

***

آنکس که ببیداد گری پردازد با خلق خدای دشمنی آغازد
بیداد مکن که هر که بیداد کند پیش از همه، روز خود سیه میسازد

إيّاكَ وَالعَجَلَ فَإنّهُ عُنوانُ الفَوتِ وَالنَّدَمِ .

از شتاب بپرهیز که آغاز خرابی کار و پشیمانی است .

Avoid hastiness which is the beginning of the spoilage of your work and a cause of disappointment.

***

گر در همه کار میروی راه صواب پرهیز کن از شتاب زیرا که شتاب
هم کارکننده را پشیمان سازد هم کارش را کند بیکباره خراب

اِیّاكَ وَ الْغَدْرَ فَاِنَّهُ اَقْبَحُ الْخِیانَةِ وَ اِنَّ الْغَدُورَ لَمُهانٌ عِنْدَاللّٰهِ بِغَدْرِهِ .

از بیوفائی بپرهیز که زشت ترین خیانت بشمار میآیدو بیوفا بعلت بیوفائی خود در نزد خداوند خوارست .

Aviod infidelity; because it is the most hideous treason and the unfaithful person is despised before God for lack of loyalty .

***

زنهار که راه بیوفائی مسپار
کاین زشت‌ترین خیانت آید بشمار
آنکس که کند به بیوفائی عادت
در پیش خدا سیاه رو باشد و خوار

اِیّاكَ وَ الْغیبَةَ فَاِنَّها تُمَقِّتُكَ اِلَى اللّٰهِ وَ النّاسِ وَتُحْبِطُ اَجْرَكَ .

از غیبت دوری کن که درنزد خدا وخلق ترا منفورسازد واجرترا ازمیان ببرد .

Aviod back-biting for which you will be hated by both God and people and your reward will be lost in the day of judgement .

***

از غیبت خلق ،تا بود مقدورت،
شو دور، که میکند ز عزت دورت
در پیش خدا و در بر خلق خدا
هم بی اجرت سازد و هم منفورت

ايّاكَ وَ الْفرقةَ فانَّ الشّاذَّ مِنَ النّاسِ لِلشّيطانِ .

از جدائى بپرهيز زيرا كسى كه از مردم دورى كند در دام شيطان افتد .

Avoid separation from people ; for a secluded person is a prey of devil .

***

خوش نيست كه كس دور زياران افتد   تنها و مجرد و پريشان افتد
آن مرد كه دورى بكند از مردم   در دامگه فريب شيطان افتد

ايّاكَ وَ انتهاكَ المَحارِمِ فانّها شيمةُ الفسّاقِ وَ اُولي الفجورِ وَ الغوايةِ .

از پرده درى بپرهيز كه شيوهٔ بدكاران و گمراهان است .

Avoid betraying people's secret ; for this is the way of evil-doers and misled persons .

***

آن مرد كه خود ز آبرو داران است   پابند به حفظ حرمت ياران است
زنهار كه پرهيز كن از پرده درى   كاين شيوهٔ گمرهان و بدكاران است

اِیّاكَ و صُحبَةَ مَن اَلهاكَ و اَغراكَ فانّه یَخذُلُكَ و یُوبِقُكَ .

از همنشینی کسی که ترا غافل و خودبین کند بگریز زیرا خوارت سازد و در مهلکه‌ات اندازد .

Beware of a companion who makes you proud and negligent; for in this way he despises and destroys you.

***

بگریز ازآنکه ره چو شیطان زندت — غافل سازد ز کار و خودبین کندت
کز مسند عز و آبرو بر کندت — در مهلکهٔ ذلت و رنج افکندت

اِیّاكَ و فِعلَ القَبیحِ فانّه یُقَبِّحُ ذِکرَكَ و یُکثِرُ وِزرَكَ .

ازکاربد دوری گزین که نام ترا ننگین وگناهان ترا زیاد کند .

Avoid evil-doing which disgraces your name and increases your sins.

***

از کار بد ای رفیق دوری بگزین — زیرا عمل تو گر که باشد ننگین
هم نام نکوی تو بننگ آلاید — هم بار گناهان تو سازد سنگین

اِیَّاكَ وَ مُصاحَبَةَ الْفُسّاقِ وَالْفُجّارِ فَاِنَّ الشَّرَّ بِالشَّرِّ مُلْحَقٌ

ازهمنشینی بدکاران بپرهیز زیرا بدکار به سوی بدی میرود .

Avoid association of malfeasant persons; for an evil-doer goes always towards evil.

***

از آنکه به خلق و خوست چون دیو ددی	پرهیز کن ای که اهل عقل و خردی
بگریز ز همنشینی بد کاران	زآنروی که بدکار رود سوی بدی

اَیْنَ الْجَبابِرَةُ وَ اَبْناءُ الْجَبابِرَةِ ؟

کجا هستند فرماندهان بزرگ و فرزندان آنان .

Where are the great commanders and their offsprings now ?

***

آن قوم که حشمت و جلالی دارند	افسوس که عاقبت زوالی دارند
آنانکه امیرزاده بودند و امیر	اکنون بکجایند و چه حالی دارند؟

اَيْنَ الَّذِينَ عَسْكَرُوا الْعَسَاكِرَ وَ مَدَّنُوا الْمَدَايِنَ ؟

کجا هستند کسانی که لشکرها مهیا کردند وشهرها بنا نمودند .

Where are those who prepared army and constructed cities

***

آنانکه بهر شهر بناها کردند | لشکر ز پی جنگ مهیا کردند
اگنون بکجایند و برای چه حرص | دهروزهٔ عمر اینهمه غوغا کردند ؟

اَيْنَ الَّذِينَ قَالُوا: « مَنْ اَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً وَاَعْظَمُ جَمْعاً ؟ » ؟

کجا هستند کسانی که میگفتند کیست که زورش از زور ما افزون و یارانش از یاران ما بیشتر باشد ؟

Where are those who used to say proudly : " who is stronger than us and has more men than we have "

***

کو آنکه زروی کبر میگفت بخویش | امروز منم بمال و جاه از همه پیش
آن کیست که از منست زورش افزون | وآن کیست که از منست یارانش بیش ؛

اَیْنَ الَّذِینَ کانُوا اَحْسَنَ آثاراً وَ اَعْدَلَ اَفْعالاً وَ اَکْثَرَ مُلْکاً ؟

کجا هستند کسانی که نکوترین آثار بر جا نهادند، عادلانه‌ترین کارها را کردند و بزرگترین مملکت را داشتند .

Where are those who left the best relics , did the most justified deeds and ruled the greatest kingdom

***

آنکو پی کارقد بر افراشت کجاست ؟ — و آثارنکوزخویش بگذاشت کجاست؟
آن کزهمه بیش معدلت کرد چه شد ؟ — وآن کزهمه بیش مملکت داشت کجاست

اَیْنَ الَّذِینَ هَزَمُوا الصُّفُوفَ وَ سارُوا بِالاُلُوفِ ؟

کجا هستند کسانی که صف‌های سپاه‌را میدریدند ودرهرراهی هزاران همراه‌داشتند؟

Where are those who defeated the military forces and had thousands of men with them in every pathway .

***

اکنون بکجاست؟ یا کجا جسته‌پناه — آنکس که زهم درید صف‌های سپاه ؟
اکنون بکجاست؟ وزچه تنها ماندست — آنکس که‌بره داشت هزاران همراه ؟

أين تذهب بكم المذاهب ؟ أين تتيه بكم الغياهب وتختدعكم الكواذب؟

تاکی روش های باطل شمارا از راه برد، تاریکیها سر گردانتان کند و دروغگویان شما را فریب دهند ؟

For how long the wrong courses lead you astray, obscurities bewilder you and liars deceive you ?

***

تا چند ز روی جهل چون رهروخام — در هر ره نا صواب برداری گام؟
درتیرگی هوس شوی سرگردان، — وز هر سخن دروغ افتی در دام؟

أين من ادّخر واعتقد وجمع المال فاكثر.

کجاست آنکه ذخیره کرد و گردآورد و مال جمع کرد وزیاد کرد ؟

Where is the man who gathered money, treasured and increased it ?

***

اکنون بکجاست آنکه تا عمری داشت — اندر پی جمع مال همت بگماشت؟
آورد و زیاد کرد و یکسو انباشت — باخود زچه برنداشت آنها که گذاشت؟

أين مَنْ جَمَعَ فَأكْثَرَ و اعْتَقَبَ واعْتَقَدَ ونَظَرَ بِزَعْمِهِ لِلوَلَدِ ؟

كجاست آنکه مال جمع کرد و زیاد کرد و یکسو نهاد و بگمان خود برای فرزندان نگهداری کرد ؟

Where is the person who gathered wealth, increased it, saved it and thought he would keep it for his children?

***

کو آنکه بحرص مال بودش تشویش | اندوخت زرو به‌سعی کرد آنرا بیش
زآن‌هیچ نخورد وبود دلخوش که نهد | آنرا ز برای پسر و دختر خویش

أين مَنْ حَصَّنَ وَ أكَّدَ و زَخْرَفَ وَ نَجَّدَ .

کجاست آنکه حصار بنا کرد و آنرا محکم ورفیع وزیبا ساخت .

Where is the man who constructd a fortress, strengthened, beautified and made it as high as he could?

***

آنکس که حصار مرتفع بر پا کرد | پی محکم و دیوار و درش زیبا کرد
اکنون بکجاست؟وزچه‌زآن‌طرفه‌حصار | در تنگ حصار گور آخر جا کرد

أين من سعى و اجتهد و أعدّ و احتشد ؟

كجاست آنكه كوشيد وجهد كرد ومال آماده كرد و اندوخت ؟

Where is the person who endeavoured and prepared wealth and saved it

***

آن كز پى جمع مال جان را آزرد   كوشيدو بسى فراهم آورد و نخورد
اكنون بكجارفته‌وآن مال كجاست   بهر چه بجا نهاد و با خويش نبرد ؟

أين يغرّكم سراب الآمالِ ؟ أين تخدعكم غرور الأعمال ؟

تاكى سراب آرزو گمراهتان ميكند وغرور كردار فريبتان ميدهد .

For how long the mirage of your desires misleads you the pride of your deeds deceives you .

***

تا كى دل آزمندو نا آگاهت   سازد به سراب آرزو گمراهت
تا كى به غرور كارهائى كه كنى   در دام فتد طبيعت خود خواهت ؟

اَلِاحْتِمالُ اَنْصَرُلي مِنْ شُجْعانِ الْاَبْطالِ .

نیروی بردباری بیشتر از زوردلیران مرا یاری میدهد .

The force of tolerance is more helpful to me than the strength of brave men .

***

در سایهٔ پایداری و استواری آسان شودت تحمل دشواری
نیروی شکیب وبردباری ، مارا افزون دهد از زور دلیران یاری

بادِرِ الْخَيْرَ تُرْشَدْ .

نکوکاری پیشه کن تا بمنزل مقصود راه بری .

Be benevolent if you want to proceed towards your aim.

***

گر دست بسوی بخشش وجود بری بس فیض کزین شیوهٔ محمود بری
کن پیشهٔ خویشتن نکوکاری را تا راه بسر منزل مقصود بری

بادِرْ شبابَكَ قبلَ هَرَمِكَ وَ صِحَّتَكَ قبلَ سُقْمِكَ .

پیش از پیری جوانی و قبل از بیماری تندرستی را دریاب .

Take advantage of youth before oldage, and of health before sickness .

***

زآن پیش که‌پیری زتنت تاب بـرد	مگذار جوانیت بغفلت گـذرد
زآن پیش که با تو رو کند بیماری	مگذار بتندرستی‌ات لطمه خورد

بِئْسَ الجارُ جارُ السّوءِ.

همسایهٔ بد چه بد است !

How bad it is to have a troublesome neighbour!

***

آن‌مرد که‌دور از ره عقل‌است وخرد	نزدیك تو تا هست ضرر خواهد زد
همسایهٔ بد مباد کس را قسمت	چون درد سر بدی است همسایهٔ بـد

بِئسَ الدّاءُ الحُمْقُ !

حماقت چه درد بدی است !

What a bad illness is tupidity !

***

آن مرد که خام احمق بیخردی است | از او نه شگفت اگر که چون دیو ددی است

احمق چو یکی مریض باشد زیرا | دردی است حماقت و عجب درد بدی است

بِئسَ الرَّفيقُ الحَسودُ .

حسود بدترین یاران است .

The worst companion is the one who is jealous .

***

آنرا که حسود یافتی بگذر ازو | ور دم زند از مهر، مکن باور ازو

زآن دوست که میبرد به جاه تو حسد | بگریز که نیست دشمنی بد تر ازو

بِئْسَ الشِّيمَةُ النَّمِيمَةُ .

سخن چینی چه بدکاری است !

What a bad deed is tale-bearing !

***

خوش نیست اساس فتنه و کین بودن — بدخواه و بد اختر و بد آئین بودن
دوری ز سخن چینی و نمامی کن — چون بد صفتی بود سخن چین بودن

بِئْسَ الْوَجْهُ الْوَقَاحُ .

روی بی‌شرم زشت‌ترین چهره است .

The ugliest face is the one that is shameless .

***

گر مرد، یگانهٔ کمال و هنر است — تا بی ادب است خوار اندر نظر است
رخسار هر آنکسی که بی شرم بود — گوئی که زروی همه کس زشت‌تر است

بِئْسَ الوِزرُ اَكْلُ مالِ الایتامِ .

بدترین گناه خوردن مال یتیمان است .

The worst sin is to take possession of the orphan's property .

***

بخشنده اگر نیستی و راد و کریم   خونریز و ستمکار مشو چون دژخیم
جرمی است عظیم خوردن مال یتیم   زنهار بپرهیز ازین جرم عظیم

بِالاِطْماعِ تُذَلُّ رِقابُ الرِّجالِ .

ازطمعکاری است که مردان گردن بذلت وخواری نهند .

Covetousness debases men.

***

بار است طمع ، مجو گرانباری را   بند است طمع ، مخر گرفتاری را
آنکس که فروهشت طمع کاری را   گردن ننهاد ذلت و خواری را

بالافضالِ تعظمُ الاقدارُ .

فضائل، مردم رابلند پایه میکند .

Virtues dignify people .

***

گر فضل و کمال گشت پیرایهٔ تو	محبوب شود ذات گرانمایهٔ تو
در کسب فضائل و کمالات بکوش	کز فضل بلند میشود پایهٔ تو

بالبرِ یستعبد الحرُ .

بنیکی آزاده را میتوان بندهٔ خود ساخت.

By kindness a freeman can be enslaved.

***

با خوی نکو جهان بکام تو شود	هر کس که رمد از همه ، رام تو شود
احسان و کرم اگر مرام تو شود	آزاده بجان و دل غلام تو شود

بِالْجُودِ یَسُودُ الرِّجالُ .

مردان ببخشش بزرك شوند .

Men are dignified by their generosity.

***

آن راه که‌سوی در گه یزدان است	راه کرم و مروت و احسان است
بخشنده، بدیدهٔ کسان است بزرک	بخشش سبب بزرکی مردان است

بِالشُّکْرِ تَدُمُ النِّعمَةُ .

نعمت از سپاسگذاری دوام یابد .

Affluence lasts long by thanking God for it .

***

چون یافته کاخ امن و عیش تو اساس	کن شکر خدا و حق نعمت بشناس
زنهار مشو ز پاس نعمت غافل	چون نعمت حق دوام یابد بسپاس

بِالصَّمْتِ يَكْثُرُ الْوَقَارُ .

خاموشی به وقار مرد میافزاید .

Silence increases one's dignity.

***

دانا چو دهن بهر سخن بگشاید
گر با خردی ، ترا خموشی باید

آنکس که شود در بر دانا خاموش
بر عز و وقار خویش می افزاید

بِالْعَافِيَةِ تُوجَدُ لَذَّةُ الْحَيوةِ .

درسایهٔ تندرستی میتوان به لذت زندگی پی برد .

Only by healthy living we can seek the pleasure of life.

***

بیماری و رنج بردن و غم خوردن
این زیستن است سخت تر از مردن

در سایهٔ تندرستی و دلشادی
بر لذت زندگی توان پی بردن

بِالعُقُولِ يُنالُ ذِرْوَةُ الأُمُورِ .

بدستیاری خرد میتوان به کارهای بلند رسید .

Through sagacity great things can easily be achieved .

***

کاری که فتاد در کف جاهل خام ـــ هرگز بمراد دل نگردید تمام

جز با مدد پختگی و عقل و خرد ـــ کی کار بزرگ میتوان داد انجام ؟

بِالفِكرِ تَنجَلي غَياهِبُ الأُمورِ .

از پرتو اندیشه تیرگی‌های امور روشن شود

Thinking clears obscurities of affairs

***

تدبیر ، به‌قفل مشکلات است کلید ـــ اندیشه، دهد بحل هر عقده نوید

فکر است چراغی که چو روشن باشد ـــ زو شام سیاه تو شود صبح سپید

بِالْكِذْبِ يَتَزَيَّنُ اَهْلُ النِّفَاقِ .

دو رویان خودرا بدروغ میآرایند .

Hypocrites adorn themselves by falsehood .

***

آنانکه پی نفاق برخاسته اند — در راه کژی ز راستی کاسته اند
بگریز ز صحبت دو رویان کاین قوم — خود را بدروغگوئی آراسته اند

بِالنَّظَرِ اِلَى الْعَوَاقِبِ تُؤْمَنُ الْمَعَاطِبُ .

دوراندیشی ترا از سختی‌ها در امان دارد .

Foresightedness protects you from afflictions.

***

گر چشم خرد باز کنی در ره خویش — در چاه نیفتی چو نهی پای بپیش
از گمرهی و سختی و نا فرجامی — کس دور نمانده‌است بجز دوراندیش

بِرُّ الْوالِدَيْنِ اَکْبَرُ فَرِیضَةٍ.

نیکوکاری درباره پدر و مادر ازهر بایسته ای بزرگتر است.

Beneficence towards your parents is your greatest duty.

***

باید که بمادر و پدر پیوسته — خدمت بکنیم و خدمتی شایسته
در بارهٔ باب و مام نیکی کردن — کاری است بزرگتر ز هر بایسته

بِرُکُوبِ الْاَهْوالِ تُکْتَسَبُ الْاَمْوالُ؛ بِالصِّدْقِ یتزینُ الْاَقْوالُ.

مال ومنال بارنج بدست آید و گفتار با راستی زیور یابد.

Hardship brings riches; truthfulness beautifies speeches.

***

در وقت عمل ز کاهلی جوی حذر — هنگام سخن ز راستگوئی مگذر
بی رنج نصیب کس نمیگردد زر — بی صدق کلام کس نیابد زیور

بَسْطُ الْوَجْهِ يُحسِّنُ مَوْقِعَ الْبَذْلِ .

درهنگام بخشش گشاده روئی خوش است .

It is nice to be cheerful when giving charity .

***

ازهرچه خوش است نیکخوئی خوشتر
در جود و کرم گشاده روئی کـردن

آری بود این ز هرچه گوئی خوشتر
خوش باشد و با گشاده روئی خوشتر

بَطْنُ الْمَرْءِ عَدُوُّهُ .

شکم مرد دشمن اوست .

A man's belly is his enemy .

***

بدبخت شکمخوار، که دائم تن او
پابند شکم مباش ز اندازه فزون

رنجور و مریض است ز پرخوردن او
زیـرا شکم مـرد بـود دشمن او

بِقَدْرِ الْهِمَمِ تَكُونُ الْهُمُومُ .

هم وغم باندازه همت است .

Worries pile up as much as ambitions .

***

هر کس که به‌عزم وهمت‌است‌ازهمه‌پیش بیش از همه نیز باشد او را تشویش
چون غصه باندازهٔ همت باشد غم بیش رسد هر آنچه همت شد بیش

بَلاءُ الْاِنْسَانِ فِي لِسَانِهِ .

بلای آدمی در زبان اوست ..

A man's affliction lies in his tongue .

***

بس کس که‌نسنجیده گشود‌ست‌دهان وز تیغ زبان خویشتن دیده زیان
هر گز سخنی مکن نسنجیده بیان زیرا که بلای تست در زیر زبان

بَلاءُ الرَّجُلِ عَلى قَدْرِ ايمانِهِ وَدينِهِ .

امتحان مرد بقدر ایمان ودین اوست .

Every man's trial is to the extent of his faith and religion .

***

ای بس که یکی زاهد والاگهری است | هرلحظه گرفتار بلای دگری است
چون هرچه که مردباشد ایمانش بیش | در معرض امتحان دشوار تری است

بِلينِ الْجانِبِ تَأْنَسُ النُّفوسُ .

بنرمی مردم رام شوند .

Mildness softens people.

***

دشمن که خورد خون تو با بیشرمی | چون دوست شود گر ازتو بیند گرمی
نیش از دهن مار بر آید بنمد | یعنی همه کس رام شود با نرمی

تَاجِرِ اللّٰهَ تَرْبَحْ .

با خدا سودا کن تا سود بری .

Deal fairly with God and profit .

***

رو پشت دوتا بدر که یکتا کن | تا منزل مقصود رهی پیدا کن
چون هرچه دهی فزون عوض بستانی | گرخواهی سود با خدا سودا کن

تَدَارَكْ فِي آخِرِ عُمْرِكَ مَا أَضَعْتَهُ فِي أَوَّلِهِ .

آنچه در اول عمراز دست داده ای درآخر عمر بدست آر .

Trv to gain in your old age whatever you have lost in your youth .

***

شادآنکه دوباره درسرپیری، بست | آن عهد خدا که درجوانی بشکست
وآنها که زدست داده بود اول عمر | آورد بجهد آخر عمر بدست

تَدبّر قبل اَن تهجُم .

پیش از آنکه بر دشمن خود هجوم بری اندیشه کن .

Think before you attack your enemy .

***

درهیچ رهی، آنکه بود دور اندیش | با دیدهٔ بسته پای نگذارد پیش
اندیشه کن از نخست دربارهٔ جنگ | وآنگاه ببر هجوم بر دشمن خویش

تَرکُ جوابِ السّفیهِ اَبلَغ جوابِهِ .

رساترین پاسخ مرد تهی‌مغز، ندادن پاسخ اوست .

The most eloquent answer to a fool is silence .

***

با آن مردی که بیخرد یا بدخوست | هرچند که همزبان نگردی نیکوست
پاسخ به تهی مغز ندادن ایدوست | نیک ار نگری رساترین پاسخ اوست

تَزْكِيَةُ الاَشْرارِ مِنْ اَعْظَمِ الاَوْزارِ

ستایش بدکاران از بزرگترین گناهان است .

To praise a villain is one of the greatest sins .

***

تحسین مکن آنرا که بود از اشرار   وآن رسم و روش را که بود ناهنجار
زیرا که ستایش گروهی بد کار   جرم و گنهی بزرك آید بشمار

تَصْفِيَةُ الْعَمَلِ اَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ .

بی عیب ساختن کار از خودکار سخت تر است .

Correction of a work is more difficult than the work itself .

***

شاد آنکه زعیب درعمل برحذراست   یا عیبی اگرهست از آن با خبراست
بی عیب نگهداشتن هر کاری   از کردن آن کار بسی سخت تر است

تعرف حماقة الرجل في ثلاث : كلامه في مالا يعنيه وجوابه عما لا يسئل عنه و تهوره في الامور .

نادانی مرد از سه چیز شناخته میشود : سخن کردن در آنچه ندانسته و پاسخ دادن بآنچه از وی نپرسیده‌اند و بی‌پروائی درکارها .

To discuss a matter of which one is ignorant , to talk when not asked for , and to be reckless are three instances which evince a man's stupidity .

***

نادانی مرد، میشود فاش سه جا: آنجا که سخن کند نسنجیده ادا ،
وآنجای که‌پاسخی دهد بی پرسش ، وآنجای که‌کاری بکند بی پروا

تکبرك بمالا يبقى لك ولا تبقى له جهل .

کبر و ناز تو بچیزی که نه آن برای تو پایدار است و نه تو برای آن باقی مانی از جهالت است .

To be proud of something which will not remain for you , nor you will remain for it , is a sign of ignorance .

***

چیزی که ز بهر تو نماند جاوید یا آنکه تو بهر آن نخواهی پائید
گر فخر کنی بدان و بفروشی ناز عاقل بجهالت تو خواهد خندید

تَکَلَّمُوا تَعرِفُوا فَإنَّ المَرءَ مَخبُوءٌ تَحتَ لِسانِهِ .

سخن بگوئید تا شناخته شوید زیرا مرد در زیرزبان خود پنهان است .

Speak that you may make yourselves known; for a man is hidden beneath his tongue .

***

گر نیست بعالم سخن مانندت
مگذار که بر زبان بماند بندت

در زیر زبان دانش مرد است نهان
برگوی سخن که خلق بشناسندت

تَمامُ العِلمِ استِعمالُهُ .

از دانش هنگامی سود تمام میرسد که آنرا بکار بندند .

Knowledge is fully useful only when it is practised.

***

علمی که نباشد از عمل برخوردار
سودی بکسی نمیرساند بسیار

آنگاه ز دانشی رسد سود تمام
کآنرا چو بیاموخت کسی، بست بکار

تَواضَعُوا لِمَنْ تَتَعَلَّمُونَ مِنْهُ العِلْمَ وَ لِمَنْ تُعَلِّمُونَهُ .

درحق کسی که ازو علم آموزید و کسی که از شما علم آموزد تکریم و فروتنی کنید .

Be humble to one who teaches you and one who learns from you .

***

ای که ز ره علم یافتی پیروزی — تکریم و فروتنی کن و دلسوزی
هم بر آنکس که ازتو آموزد علم — هم بر آنکس که علم ازو آموزی

ثَرْوَةُ المالِ تُطْغي وتُرْدي وتُفْني .

مال بسیار آدمی را سرکش میکند، نابود میسازد و آخر نابود میشود .

Too much wealth makes a man arrogant, finishes him and will itself be finished at last .

***

آنکس که به کم ساخت زمحنت آسود — و آنکس که حریص شد روان را فرسود
بسیاری مال سرکشی آرد و کبر — نابود کند ترا و گردد نابود

ثَلٰثَةٌ تَدُلُّ عَلٰی عُقُولِ اَرْبَابِهَا : اَلرَّسُولُ وَالْکِتَابُ وَ الْهَدِیَّةُ .

سه چیز نشان عقل صاحبش است: قاصد، نامه وهدیه .

Three things represent the mental state of their senders: messenger , letter and gift .

***

از دیدن هر گلی که در باغی رست | میزان کمال باغبان بتوان جست
چیزی که بود نشان عقل تو درست | مکتوب تو وپیک تو و تحفهٔ تست

ثَلٰثَةٌ مُهْلِکَةٌ : اَلْجُرْئَةُ عَلَی السُّلْطَانِ وَائْتِمَانُ الْخُوَّانِ وَشُرْبُ السَّمِّ لِلتَّجْرِبَةِ

سه‌کار خطر هلاك در بر دارد : بی پروائی درحضور پادشاه وامین شمردن خائنین و خوردن زهر برای آزمایش .

Three things are fatal : to make bold with a king , to trust a traitor and to drink poison for examination.

***

مرد اربسه کارتن دهد جان نبرد : | گر در بر شه بخود سری پا فشرد،
ور خائن را امین و محرم شمرد، | ور زهر ز بهر آزمایش بخورد

ثلثة لا تهنأ لصاحبهن العيش : الحقد والحسد و سوء الخلق .

سه چیز است که زندگی را بصاحبش ناگوار سازد : کینه و رشك و بد خوئی .

Three things make life miserable : rancour , jealousy and ill-temper .

***

گر شهره شود بنیکخوئی نامت — آهوی مراد افتد اندر دامت
پرهیز کن از کینه وبد خوئی ورشك — زیرا که ازین سه تلخ گردد کامت

ثلثة لا يستحی منهن : خدمة الرجل ضيفه و قيامه عن مجلسه لابيه و معلمه وطلب الحق وان قل .

سه کار شرم بر نمیدارد: خدمت بمهمان، برخاستن از جا درمقابل پدر و معلم و گرفتن حق خود اگر چه نا چیز باشد .

There are three things which one must not be ashamed of : to serve a guest , to bow before father and teacher and to claim a right even if it may be very little .

***

میکوش پی خدمت مهمان عزیز — پیش پدر و معلم از جا برخیز
حقت را خواه اگر چه باشد نا چیز — وز شرم درین سه کار هم کن پرهیز

ثلثة من اعظم البلاء : كثرة العائلة وغلبة الدين و دوام المرض .

سه چیز از بزرگترین بلاهاست : زیادی عائله و بسیاری وام و دوام بیماری .

Three of the greatest calamities are : Numerous dependents , excessive debts and chronic sickness .

***

درزندگی ازسه چیزدلها خون است : آن عائله ای که ازحساب افزون است،
آن بیماری که مدتش یافت دوام ، آن وام که مبلغش زحد بیرون است

ثلثة ليس عليهن مستزاد: حسن الادب ومجانبة الريب والكف عن المحارم .

سه چیز است که از آنها برتر نیست: رفتار پسندیده، پرهیز ازشك و دوری ازحرام .

Nothing can be more important than these three : Good behaviour , avoiding doubts and refraining from illegals .

***

برتر نتوان یافتن از این سه مرام، کاندر دوجهان مرد بدان یابد کام :
رفتار پسندیده گرفتن در پیش پرهیز زشك کردن و دوری ز حرام

ثلثة مهلِكات : طاعة النساء وطاعة الغضب وطاعة الشّهوة .

سه کار کشنده است: فرمانبری از زنان، پیروی ازخشم، شهوترانی.

There are three things which are destructive: To obey women, to follow anger and to indulge in sensuality.

***

خواهی که زهر بلیه ایمن مانی   بگریز ز دیو نفس تا بتوانی
فرمانبری سه چیز مهلك باشد   وآن نیز زن است وخشم وشهوترانی

ثلث لاینظر الله الیهم : العامِل بِالظلمِ والمعین علیهِ والرّاضی بهِ.

خداوند بسه کس چشم رحمت نیفکند : کسی که ببیداد وستم کار کند ، کسیکه بیدادگر را مدد نماید و کسیکه ببیداد رضا دهد .

There are three men on whom God will have no mercy: One who is an oppressor , one who helps him and one who agrees with him .

***

هر گز بسه کس نیفکند چشم خدا: آن مرد که کار اوست بیداد و جفا،
آنکس که ببیداد گران کرد مدد،   وآنکس که ببیداد گری داد رضا

ثلث من كن فيه كمل ايمانه : العقل والحلم والعلم .

سه صفت است که هر که داشته باشد ایمانش کامل است: خردمندی، بردباری ودانائی.

Perfection of faith depends on having these traits: Wisdom, tolerance and knowledge.

***

با نیروی فرزانگی و دانائی — بهتر به ره خدا پرستی آئی
ایمان توکامل شود از این سه صفت: — دانائی و بردباری و بینائی

ثمرة الایمان الفوز عندالله .

حاصل ایمان بخدا رستگاری است .

The result of faith in God is salvation.

***

مردان خدا خوشند در هر دو سرا — آسوده درین جا و سر افرار آنجا
زیرا که بود حاصل ایمان بخدا — خوشبختی و رستگاری روز جزا

ثَمَرَةُ الْخَوْفِ الْأَمْنُ ؛ ثَمَرَةُ الْحَزْمِ السَّلَامَةُ .

حاصل ترس ایمنی وثمر دوراندیشی سلامت است .

The result of fear is to be safe and the fruit of prudence is to live well.

***

این حاصل ترس است که تا بتوانی / دوری زخطر کنی و ایمن مانی
ور حزم کنی پیشه و دور اندیشی / خودرا بسلامت از بلا برهانی

ثَمَرَةُ الْعَجَلَةِ الْعِثَارُ .

شتاب مایهٔ لغزش است .

Hurry is a cause for slip.

***

کار تو اگر خطا بود یا که صواب / چون جفت شتاب شد، شودنقش برآب
درهیچ رهی شتاب کردن خوش نیست / زآنروی که لغزش است پایان شتاب

ثَمَرَةُ الْعِفَّةِ الصِّيانَةُ .

سود پاکدامنی نگهداری خود است .

The benefit of chastity is self-protection .

***

در راه گناه هر که پا بگذارد — زین راه بلاها بسر خود آرد
سودی که ز پاکدامنی خواهی برد — اینست کز آسیب نگاهت دارد

ثَمَرَةُ الْعِلْمِ مَعْرِفَةُ اللّٰهِ .

ثمر دانش خداشناسی است .

The fruit of acquiring knowledge is to become able to know God .

***

آن کز پی کفر و ناسپاسی باشد، — او را بگناه بی هراسی باشد،
از علم نبرده است نصیبی، زیرا — دانش ثمرش خداشناسی باشد

ثمرة الوعظ الانتباه .

ثمر پند بیداری است .

The result of advice is vigilence .

***

آنکو دهدت پند، کند هشیارت
تا دیدهٔ خود باز کنی در کارت
تو خفتهٔ غفلتی و هر پندی را
این است ثمر که میکند بیدارت

ثمرة طول الحیوة السقم والهرم .

میوهٔ درازی عمر پیری و بیماری است .

The fruit of a long life is senility and decrepitude .

***

ای آنکه بزیر گنبد زنگاری
عمر صد و بیست ساله خواهش داری
این نکته بدان که شاخهٔ عمر دراز
برگ و بر اوست پیری و بیماری

ثَوْبُ التُّقٰی اَشْرَفُ الْمَلابِسِ .

جامهٔ پاکدامنی برازنده ترین جامه هاست .

The most comely dress is the robe of chastity.

***

آن خواجه که مال وجاه را بنده بود — دلدادهٔ جامهٔ فریبنده بود
کو جامهٔ پاکدامنی خواه، که آن — بیش از همه بر تنت برازنده بود

ثَوْبُ الْعِلْمِ يُخَلِّدُكَ وَلا يَبْلى وَيُبْقيكَ وَلا يَفْنى .

جامهٔ علم، ترا پایدارسازد و خود فرسوده نگردد و برای تو ماند ونابودنشود .

Knowledge is like a dress which immortalises you and it won't be worn out; lasting for ever.

***

علم است لباسی که نخواهد فرسود — این جامه بعزت تو خواهد افزود
هم نام تو پایدار خواهد کردن — هم بهر تو ماند و نگردد نابود

ثِيابُكَ عَلى غَيرِكَ أَبقَى لَكَ مِنها عَلَيكَ .

جامه‌ای که بر تن دیگری کنی برای تو بیشتر دوام یابد تا اینکه بر تن تو باشد .

Your dress , put on by someone else , lasts longer for you than when put on by yourself .

***

تا در پی نیکی است دل روشن تو — نیکی است نگهدار تو چون جوشن تو
آن جامه که از تو در تن مسکینی است — افزون کندت دوام تا بر تن تو

جارُ السَّوءِ أَعظَمُ الضَّرّاءِ وَأَشَدُّ البَلاءِ .

همسایهٔ بد بزرگترین ضرر وسخت ترین بلاست .

A bad neighbour is the greatest loss and the hardest calamity .

***

آن مرد که زشت سیرت وفتنه گر است — همسایگی اش مایهٔ خون جگر است
همسایهٔ بد که بد ترین درد سر است — از هر ضرری تحملش سخت تر است

جَالِسِ الْعُلَمَاءَ تَزْدَدْ عِلْماً ؛ جَالِسِ الْحُكَمَاءَ تَزْدَدْ حِلْماً .

همنشین دانایان باش تا دانائی خودرا زیاد کنی وهمدم حکیمان باش تا بحلم خود بیفزائی

Association with savants increases your knowledge and companionship with sagacious persons makes you more patient .

***

آنگاه که در صحبت دانا آئی	ازصحبت او فزون کنی دانائی
و آنگاه که همدم حکیمان باشی	از صحبتشان به حلم خویش افزائی

جَالِسِ الْفُقَرَاءَ تَزْدَدْ شُكْراً .

همنشین فقیران شو تا شکر نعمت بجای آری .

Associate with the poor in ordor to be more thankful to God for your wealth .

***

ای آنکه بود سیم وزرت از حد بیش	شو همدم آنکس که فقیراست وپریش
کز دیدن فاقهٔ وی و نعمت خویش	بر درگه حق شکر کنی بیش ازپیش

جاهِد شهوتَك وَغالِب غضبَك وَخالِف سوءَ عادتِك تزكُ نفسُك وَيَكمل عقلك وتستكمِل ثوابَ ربّك .

باشهوت خود بستيز وبه خشم خود چيره شو و از عادت بد روى بتاب تا نفس تو پاك وعقل تو كامل شود وپاداش خودرا نيز كامل كنى .

Fight with your passions, overcome your anger and turn away from your bad habits if you want to purify your soul and perfect your mind and, also , get a better reward in the next world .

***

برشهوت وخشم چيره شو ازهر باب	وز پيروى عادت بد روى بتاب
تا عقل تو كامل شود و ذات تو پاك	پاداش تو هم فرون شود روز حساب

جودُ الفقيرِ يجلّه : بخلُ الغنيِّ يذلّه .

بخشش فقير لورا سرافراز كند وبخل ثروتمند اورا پست نمايد .

A poor man's generosity dignifies him ; a rich man's meanness degrades him .

***

مسكين چو ببخشش و كرم پردازد	آن بخشش و جود سرفرازش سازد
منعم چو بخيل افتدو كوتاه نظر	آن بخل بننك و پستى اش اندازد

حَاسِبُوا اَنفُسَكُم قَبلَ اَن تُحَاسَبُوا .

بحساب خود برسید پیش ازآنکه بحساب شمابرسند .

Judge yourself before you are judged .

***

بنگر که‌رهت خطاست‌یا آنکه‌صواب — گرراه خطاست زود ازآن روی‌بتاب
آن به‌که حساب کار خود را بکنی — زآن پیش که ازتوبازخواهند حساب

حَدُّ اللِّسَانِ اَمضَی مِن حَدِّ السِّنَانِ .

تیغ زبان ازنیزه برنده تراست .

The tongue is sharper and more harmful than a lance's point .

***

هر بار گران اگرتوان برد آسان — هر گفتهٔ زشت را تحمل نتوان
با تیغ زبان بر دل کس زخم مزن — کز نیزه برنده تر بود تیغ زبان

حُسنُ الادَبِ یسترُ قبحَ النَّسبِ

نیکی رفتار بدی دودمان را بپوشاند .

Good behaviour covers poor ancestry .

***

کرمرد، بود یگانهٔ دانش و هوش — تا بی ادب است کم بود او ز وحوش

حسن ادب و بلندی همت مرد — بر پستی دودمان گذارد سرپوش

حُسنُ التَّدبیرِ یُنْمی قَلیلَ المالِ وَسوءُ التَّدبیرِ یُفْنی کَثیرَهُ .

حسن تدبیراندکی ازمال را افزایش دهد وسوء تدبیرزیادش رانابود سازد .

Prudence increases possession even if it is little ; imprudence dissipates it even if it is much.

***

بیعقل ، شود ز سوء تدبیر ذلیل — باعقل ، شود ز حسن تدبیر جلیل

زآن راه ، قلیل میشود مال کثیر — زین راه ، کثیر می‌شود مال قلیل

حُسْنُ السِّيَاسَةِ يَسْتَدِيمُ الرِّيَاسَةَ .

سیاست نیکو ریاست را پایداری میبخشد .

Good policy will prolong superintendancy .

***

تا یاری خاص و عام خواهی کردن — خود را زین ره بنام خواهی کردن
گر لایق و کاردان و مردم‌داری — بر مسند خود دوام خواهی کردن

حُسْنُ الصُّورَةِ أَوَّلُ السَّعَادَةِ .

زیبائی روی اول خوشبختی است .

A beautiful face is like the first stage of happiness .

***

هر کس که بیک صورت زیبا نگریست — گر دل ندهد ز دست، او را دل نیست
زآنجای که محبوب بود زیبا روی — زیبائی روی، اول خوشبختی است

حسن الظن راحة القلب و سلامة البدن .

خوشبینی مایهٔ سلامت تن وراحت دل است .

Optimism brings comfort to the heart and health to the body .

***

یکچنداگر کنی به خوش بینی زیست | دانی که خوشی بغیر خوش بینی نیست
گر صحت جسم است و گر راحت دل | هردو بروبرك شاخهٔ خوش بینی است

خالطوا الناس مخالطة جمیلة ان متم بکوا علیکم و ان غبتم حنوا الیکم

با مردم چنان دوستانه آمیزش کنید که اگر بمیرید برایتان گریه کنند واگر از نظر غائب شوید ازدوری شما بیقراری نمایند .

Associate with people so affectionately that they miss oyu when you are away and cry for you when you are dead .

***

با خلق سلوك کن بنحوی دلخواه | تا در دل هر کسی چنان یابی راه
کز مردن تو زچشم ها ریزد اشك | وز دوری تو زسینه ها خیزد آه

خُذِ الحِكمَةَ مِمَن اَتاكَ بِها وَانظُر اِلَى ماقال وَلا تَنظُر اِلَى مَن قال .

ازهر کس که ترا پند میدهد پند گیرو بنگر که چه میگوید منگر که چه کسی میگوید.

Accept the advice of anyone who advises you, paying attention to what is said and not who says it .

***

هشدار که ژنده پوش فرزانه بسی است کاندر باطن گلی به ظاهر چو خسی است
ازهر که ترا پند دهد پند بگیر بنگر که چه میگوید و منگر چه کسی است

خُذِ القَصدَ فِي الاُمورِ فَمَن اَخَذَ القَصدَ خَفَّت عَلَيهِ المُؤن .

میانه روی پیش گیر که هر کس میانه رو باشد بار زندگی بردوشش سبک میشود.

Live economically; for the economy lightens the burden of life .

***

اسراف ز هیچ ثروت سرشاری برجا ننهاد عاقبت دیناری
باشی چو میانه رو تو در هر کاری بر دوش تو میشود سبک هر باری

خُذ علی عدوّك بالفضلِ فانه احدُ الظفرین .

دشمن خودرا به احسان مغلوب کن چون این یکی ازدوشیوهٔ پیروزی است .

Overcome your enemy by being kind to him ; for this is one of the two ways of victory .

***

فرجام غضب، ستیزه و کین توزی است | بنیاد خوشی نیکی و مهر آموزی است
کن دشمن خویش را به احسان مغلوب | چون این یکی ازدوشیوهٔ پیروزی است

خُذ مِمّا لا یبقی لكَ لِما یبقی ولا یفارقُكَ .

آنچه را که برای تو باقی نمیماند صرف چیزی کن که برایت باقی میماند و از تو دور نمیشود

Spend whatever does not remain for you to acquire what will remain .

***

شادآنکه زمال خویش تا بتواند | صرف ره احسان و کرم گرداند
با دادن چیزی که نماند باقی | آن چیز بدست آر که باقی ماند

خُذْ مِنْ كُلِّ عِلْمٍ اَحْسَنَهُ فَاِنَّ النَّحلَ يأكُلُ مِنْ كُلِّ زَهرٍ اَزْيَنَهُ .

ازهر علمی بهترین قسمت آنرا بیاموز مانند زنبورعسل که ازهرشکوفه بهترین قسمتش رامیخورد .

Learn from every knowledge its best as a bee who sucks the best part of every flower .

***

ازدانش و علمی که ترا در نظر است — آن قسمت را بخوان که بیشش ثمراست
میباش چوزنبور که بر گل چو نشست — آن قسمت را مکد که خوشبوی تراست

خِفْ تَأمَنْ .

ازهر گزندی اندیشه کن تا درامان باشی .

Beware of all harms if you want to be safe .

***

بی فکر اگر دست زنی درهر کار — ای بس که زیان زکار بینی بسیار
باید که ز هر گزند اندیشه کنی — تا آنکه ز هر گزند مانی بکنار

خَلِیلُ الْمَرْءِ دَلِیلُ عَلیٰ عَقْلِهِ وَ کَلامُهُ بُرْهانُ فَضْلِهِ .

دوست هر کسی نشان عقل وسخن اودلیل فضل اوست .

Every man reveals his wisdom by choosing his friends and shows his learning by his speech.

***

زآن دوست که بستهای بدیدارش دل . معلوم شود که تا چه حدی عاقل
وز آن سخنی کز لبت آید بیرون معلوم شود که تا چه حدی فاضل

خَوْفُ اللّٰهِ یُوجِبُ الْاَمانَ .

ترس ازخداوند ایمنی آورد .

Fear of God is a cause of security.

***

گر بندگی خدا خصال تو شود کی وسوسهٔ نفس وبال تو شود ؟
از قهر خدا بترس تا لطف خدا اندر همه جا شامل حال تو شود

خِیارُ خِصالِ النِّساءِ شِرارُ خِصالِ الرِّجالِ.

خصائل خوب زنان خصائل بد مردان است .

Good characters of women are bad ones for the men .

***

زن بهر کسی نیاورد جز غم و درد   دنبال زنان فزون زاندازه مگرد
چون آنچه بود نکوترین خصلت زن   باشد چو نکوهیده ترین خصلت مرد

خَیرُ اِخوانِكَ مَنْ واساكَ بِخَیرِهِ وَخَیرٌ مِنْهُ مَنْ اَغناكَ عَنْ غَیرِهِ.

بهترین برادر تو آنست که ازخوبی خود بتو یکسان بهره رساند و بالا تر ازاو کسی است که ترا ازدیگری بی نیاز کند .

The best of your brethren is the one who shares his goodness equally with you; and he is surpassed only by the one who makes you independent of others .

***

آنست برادر تو کز هر نظری   یکسان بخود و تو میرساند ثمری
وز او بهتر کسی که با بودن او   هرگز نشوی نیازمند دگری

خَيْرُ اِخْوانِكَ مَنْ عَنَّفَكَ فِي طاعَةِ اللّهِ سُبْحانَهُ .

بهترین برادرتو آنست که بزورترا بطاعت خداوند سبحان وا دارد .

Your best brother is the one who forces you to obey the praiseworthy God.

***

هر کس کندت منع ز کجرفتاری بهر تو براستی کند غمخواری
آنست زهر برادری به که بزور مجبور کند ترا به نیکوکاری

خَيْرُ الْأُمُورِ اَوْسَطُها .

بهترین کارها آنست که ازروی میانه روی باشد .

The best action is the one which is based on moderation.

***

افراط بمرد عرصه را سازد تنگ تفریط ، کند کمیت عشرت را لنگ
پای از ره اعتدال بیرون مگذار نه رومی روم باش نه زنگی زنگ

خيرُ العطاءِ ماكانَ عنْ غيرِ طلبٍ .

بهترین بخشش آنست که طلب نکرده باشد .

The best donation is that which is given without being asked .

***

تا گردن سائلی به پیش تو خم است — بخشش چو کنی، ارزش آن بذل کم است

برخلق طلب نکرده بخشش کردن — ارزنده ترین بخشش اهل کرم است

خيرُ العلومِ ما أصلحكَ .

بهترین دانش آنست که ترا اصلاح کند .

The best knowledge is that which corrects you.

***

گر علم تو مایهٔ صفای تو شود — چون گنج گرانی زبرای تو شود

آن علم بود نیك تر از هر علمی — کاندر ره راست رهنمای تو شود

خيرُ الملوكِ مَنْ اماتَ الجورَ واحيى العدلَ .

بهترین شاهان کسی است که ظلم وجوررا مرگ دهد وعدل وداد را زنده کند .

The best king is the one who does away with cruelty and administers justice.

***

آنست بهین شاه که چون تاج نهد　　از بند هوای نفس آسان بجهد

آئین صفا وعدل را زنده کند　　ارباب جفا و ظلم را مرگ دهد

خيرُ عملِكَ ما أصلحتَ بِهِ يومَكَ وشرُّهُ ما افسدتَ بِهِ قومَكَ .

خوب ترین کارتو آنست که روزگار ترا خوب کند و بد ترین کارتو آنست که کسان تورا فاسد سازد .

The best of your deeds is the one which makes your life better, and the worst of them is that which corrupts your folks

***

آن خوب ترین کار تو آید به حساب　　کان حال ترا خوب کند از هر باب

وآن زشت ترین کارتو باشد که بدان　　سازی همه را منحرف از راه صواب

خَيرُ كُلِّ شيءٍ جديدُهُ وَ خَيرُ الاِخوانِ اَقدمُهم.

هرچیزی تازه ترش بهتراست و دوست، دیرینه ترش.

Every thing is good when it is new, except friends who are good when they are old.

***

گر باتو هزارکان پرسیم و زر است | بی دوست سراسرش هبا وهدر است
هر چیز بود تازه ترش نیکوتر | جزدوست که دیرینه ترش خوبتراست

خَيرُ ما وَرَّثَ الاباءُ الابناءَ الادبُ.

بهترین ارثی که از پدران به‌پسران میرسد فرهنگ است.

The best heritage passed from fathers to their sons is knowledge.

***

درباغ پدر پسر گلی خوشرنگ است | در تربیتش اگر نکوشد ننگ‌است
نیکوتر و پر بها ترین ارث پدر | از بهر پسر فضیلت وفرهنگ‌است

دارِالنّاسَ تستمتِعْ بِإِخائِهِمْ وَ الْقَهُمْ بِالبِشْرِ تمُتْ اَضْغانَهُمْ .

بامردم مدارا و سازگاری کن تا از دوستی آنان بهره مند شوی و باگشاده روئی ازایشان دیدار کن تاکینه ازدلهایشان بزدائی .

Be mild with the people in order to take advantage of their friendship ; and treat them cheerfully so that you can erase hatred from their hearts .

***

بر خلق دری ز سازگاری واکن   با روی گشاده جای در دل ها کن
هم از دل دشمنان خود کینه ببر   هم دوست برای خویشتن پیدا کن

دارٌ بِالبَلاءِ مَحْفوفَةٌ وَ بِالْغَدْرِ مَوْصوفَةٌ لاتَدومُ اَحْوالُها وَلا یَسْلِمُ نُزّالُها

دنیا با مصیبت پیچیده و بنابکاری معروف است احوالش ناپایدار است و مردمش از سلامت و امن دورند .

The world is wrapped in calamity and known for treason ; its status inconstant and its people deprived of security .

***

دنیاست چوخانه‌ای بمحنت محصور   یا چون یاری به بیوفائی مشهور
هم شیوه‌اش از ثبات باشد بکنار   هم مردمش ازسلامت و امن بدور

دارِ عدوَّكَ واخلِصْ لِوَدودِكَ تحفَظِ الأخوّةَ وتحرِزِ المروّةَ.

بادشمن خود نرمی کن و بادوست خود یکرنگ باش تا برادری و مردانگی را بجا آورده باشی.

Be linient towards your enemy and sincere to your friend ; in this manner you will comply with fraternity and generosity .

***

بادشمن خود نرمی و خونسردی کن — با دوست یگانگی و همدردی کن
بادوست ، ره برادری پیش بگیر — با دشمن خویشتن جوانمردی کن

دارٌ هانت علی ربّها فخلط حلالَها بحرامِها وخیرَها بشرِّها وحلوَها بمرِّها

دنیا را خداوند ناچیز شمرد از این رو حلال آنرا بحرام و نیکی آنرا به بدی و شیرینی آن را بتلخی آمیخت .

God overlooked the world and so mingled the legitimate with illegitimate,goodness with badness and sweetness with bitterness .

***

دادار ز دنیای دنی مهر گسیخت — زین روی حلالش به‌حرامش آمیخت
بانیکی آن ننگ بدی مقرون ساخت — در شربت آن شرنگ ناکامی ریخت

دَاوُوا مَرضَاکُم بِالصَّدَقَه .

بیماران خودرا با دستگیری بینوایان درمان کنید .

Giving alms to the poor is a remedy for your ill folks .

***

بیمار ترا اگر بلا در جان است　　دست صدقه ازو بلا گردان است
تاثیر دعای دردمندی مسکین　　درمان هزار درد بیدرمان است

دَلِیلُ دِینِ الرَّجُلِ وَرَعُه .

نشانهٔ دینداری مرد پرهیز کاری اوست .

A sign of religiousness is chastity .

***

هر کس پی طاعت خدا برخیزد　　با نیروی عصیان و هوس بستیزد
برجسته ترین نشان دینداری مرد　　آنست که از گناه می پرهیزد

دَلیلُ عَقلِ الرَّجُلِ قَولُهُ ، دَلیلُ اَصلِ المَرءِ فِعلُهُ .

نشانهٔ عقل مرد گفتار او و نشان اصل او کردار اوست

A man's speech reveals his mind; and his deed shows his origin.

***

گر خوب نباشد سخنت یا کارت | درچشم کسان خوار کند چون خارت
کز عقل تو میدهد نشان گفتارت | وز اصل تو میکند بیان کردارت

دَولَةُ اللِّئامِ مَذَلَّةُ الکِرامِ .

کامکاری دونان خواری رادمردان است.

Prosperity of the mean is adversity for the generous.

***

خوشبختی آن کسان که بد کردارند | بدبختی جمعی است که نیکو کارند
چون بحر اگر بری خسان را بالا | روشن گهران روی بپائین آرند

ذاكِرُ اللهِ سبحانه مجالِسه .

کسی که خدای پاک را همیشه بیاد آورد مانند همدم اوست

One who always remembers God is like His companion.

***

شاه آنکه به ذکر ایزد منان است — روشن دل او ز پرتو ایمان است
آنکس که همیشه دردلش یاد خداست — گوئی که همواره همدم یزدان است

ذَرِ الاِسرافَ مقتصِداً وَاذْكُرْ فِي الْيَوْمِ غداً .

ازاسراف دست بردار و به اقتصاد کوش وامروز سختی فردارا بیاد آور .

Leave extravagance, try to be economical and remember today the difficulties of tomorrow.

***

تبذیر مکن ، دست ز اسراف بدار — پیوسته به اقتصاد کوش اندر کار
امروز که بخت یاورت گشته ویار — از سختی و بدبختی فردا یاد آر

ذَرِ السَّرَفَ فَاِنَّ المُسْرِفَ لا يُحمد جوده ولا يرحم فقره .

از اسراف در گذر زیرا مسرف وقتی که جود وعطا کند مدحش نگویند وهنگامی که بتهی دستی افتد دستش نگیرند.

Give up prodigality; for a prodigal man is not praised while he gives, nor pitied while he is in need.

***

پشت همه زیر بار اسراف شکست　　زآنروی که هر که راه اسراف نبست

آندم که عطا کند نگویندش مدح　　وآندم که گدا شود نگیرندش دست

ذِلَّ فِي نَفْسِكَ وَعِزَّ فِي دِينِكَ وَصُنْ اٰخِرَتَكَ وَابْذُلْ دُنْيَاكَ .

در نفس خود خوار ودر دین خود عزیز باش. آخرت خود نگهدار واز دنیا در گذر .

Be humble in your own self and great in your religion. Turn away from this world and keep the next.

***

در نفس خود آن به که شوی کوچك وخوار　　اما در دین عزیز آئی بشمار

وزلذت وعیش این جهان شوئی دست　　کز نعمت آن جهان شوی برخوردار

ذو الشرف لا تبطره منزلة نالها و ان عظمت کالجبل الذی لا تزعزعه الریاح
والدنی یبطره ادنی منزلة کالکلاء الذی یحرکه النسیم .

آزاده را جاه و مقام، هر قدر بلند باشد، گمراه نسازد. او چون کوهی است که بادها آنرا نلرزانند و فرومایه را پست ترین مقام مغرور کند. او چون کاهی است که از یك نسیم به جنبش درمی آید.

The magnanimous is not misled by status or wealth, no matter how great it may be, he is like a mountain that can not be shaken by the wind. The mean will lose his head by the slightest gain of prestige; he is like a blade of grass that shivers by the breeze.

***

آزاده بجاه و فر نگردد گمراه — دون طبع بفر و جاه افتد در چاه
آن مرد بهیچ رو نلرزد، چون کوه — وین سفله بیك نسیم لغزد، چون کاه

ذوو العیوب یحبون اشاعة معائب الناس لیتسع لهم العذر فی معائبهم .

آنانکه نادرست و بدکارند میخواهند عیوب دیگران را فاش کنند تا برای عیوب خود بیشتر عذر آورند.

The wicked love to project the defects of others, in order to defend those of their own.

***

آن قوم که زشت خصلت و بد کارند — و آن فرقه که نادرست و ناهنجارند
خواهند که عیب دیگران فاش کنند — تا بیش ز بهر عیب خود عذر آرند

ذَهابُ الْبَصَرِ خَيْرٌ مِنْ عَمَى الْبَصيرَةِ .

کوری چشم بهتر از کوری دل است.

Blindness of eyes is better than blindness of mind.

***

نزد همه، بی‌بصر، شوه‌خوار و خجل   وز کوردلی چو خر بماند در گـل
بگریز ز تیرگی و روشندل باش   چون کوری چشم بهتر از کوری دل

رَأْسُ التُّقى مُخالَفَةُ الْهَوىٰ .

بالاترین مرتبه پرهیزگاری ستیزه با خواهش دل است

The highest dogree of chastity is to combat with the passions.

***

ای آنکه تراجام هوس لبریز است   هشدار که این شراب شور انگیز است
با خواهش دل ستیزه باید کردن   کاین جنگ نکوترین ره پرهیز است

رَأْسُ السَّخاءِ تعجيلُ العطاءِ.

بالاترین سخاوت شتاب در بخشش است

The highest degree of generosity is to hurry for donation.

***

هرجا که فتاده‌ای است، اورا دریاب اهمال روا مدار در کار صواب
آنکس که کند ببخشش وجود شتاب او ازهمه بخشنده تر آید بحساب

راكِبُ الظُّلمِ يَكْبو بِهِ مَرْكَبُهُ.

سوار توسن بیدادرا اسب او بخاك می‌اندازد.

He who rides the wild horse of cruelty, will soon be overthrown.

***

هر کس که براه جور و بیداد بتاخت ازپای درافتاد و سرو جان در باخت
هر کس که سوار توسن بیداد است این اسب اورا بخاك خواهد انداخت

رَأْسُ الْفَضائِلِ الْعِلْمُ .

بالاترین فضیلت‌ها دانشمندی است

The highest virtue is knowledge.

***

سرمایهٔ عزو جاه دانا علم است   در راه کمال رهبر ما علم است
اندر همه کار ، کارفرما علم است   برتر زتمام برتری ها علم است

راكِبُ اللَّجاجِ مُتَعَرِّضٌ بِالْبَلاءِ .

کسی که برمرکب لجاجت وخیره‌سری سوارشود دروزطهٔ بلاافتد .

One who rides obstinacy will be exposed to calamity.

***

از خیره سری مرد ز پا می افتد   زیرا زره راست جدا می افتد
هرکس که‌سوارمرکب‌خیره‌سری‌است   در ورطهٔ محنت و بلا می افتد

رُبَّ اَجَلٍ تحتَ اَمَلٍ.

بسامرگ که درزیر آرزو پنهان است

Often death is covered under a desire.

***

تادل پی آرزوی بی پایان است   جان دره این سراب، سرگردان است
زآنجای که آرزوست چون دام فریب   بس مرگ که زیر آرزو پنهان است

رُبَّ اَخٍ لَمْ تَلِدْهُ اُمُّكَ.

بسا برادر که مادرت اورا نزاده است

Many a brother who is not born by your mother.

***

آن دوست که شد درهمه جا یاور تو   بهتر بود از خویش تو اندر بر تو
ای بس که یکی برادر تست ولی   نه از پدر تست، نه از مادر تو

رُبَّ أمرٍ جوابُهُ السُّکوتُ .

بسا گفتار که پاسخش خاموشی است.

To many a question the answer is silence.

***

بس روی که چشم از آن بپوشی بهتر   بس جام دهندت که ننوشی بهتر
بس کار که در سرش نکوشی بهتر   بس گفته که پاسخش خموشی بهتر

رُبَّ جاهلٍ نجاتُهُ جهلُهُ .

بسا نادان که نادانی او مایهٔ رهائی او شده است .

An ignorant man is often saved dy his ignorance.

***

ای بس که گره بکار دانا افتاد   دانائی او گره ز کارش نگشاد
وی بس که چو اوفتاد نادان در بند   نادانی او ز بند گردش آزاد

رُبَّ جَهْلٍ أَنْفَعُ مِنْ عِلْمٍ .

بسا نادانی که سودمندتر از دانائی است

Many an ignorance which is more useful than knowledge.

***

آنجا که بسی زشتی و نازیبائی است | نابینائی نکوتر از بینائی است
بس ناکامی که بهتر از کام دل است | بس نادانی که بهتر از دانائی است

رُبَّ حَرْبٍ أَعْوَدُ مِنْ سِلْمٍ .

بسا جنگ که از صلح سودمندتر است

Many a war that can be more useful than peace.

***

ای بس که ز مدح است ملامت بهتر | وز شادی و خوشدلی ندامت بهتر
بس تندی و پرخاش که از نرمی به | بس جنگ که از صلح و سلامت بهتر

رُبَّ حَرْبٍ حَدَثَتْ مِنْ لَفْظَةٍ ، رُبَّ صَبابَةٍ غُرِسَتْ مِنْ لَحْظَةٍ

بساجنگ که‌ازسخنی‌در گیردو بساعشق که‌از نگاهی پیداشود.

Many a word may lead to strife and many a look may lead to love.

***

دیدیم و شنیدیم بسی کز شرری ... برپای شده است آتش شعله وری
بس جنگ که در گرفته‌است‌ازسخنی ... بس عشق که پیدا شده‌است از نظری

رُبَّ خَيرٍ وافاكَ مِنْ حَيثُ لاتَرتَقِبُهُ .

بسااوقات‌ازجائی که انتظارش‌رانداری بتوسودمیرسد .

You gain often from sources which you least expect.

***

بس آتش امید که درقلب تو زود ... خاموش‌شد و نماند بهرت جز دود
وآنگاه رسید درپی هم بتو سود ... زآنجا که ترا امید آن سود نبود

رُبَّ دَوٰاءٍ جَلَبَ دٰاءَ ؛ رُبَّ دٰاءٍ انْقَلَبَ شِفٰاءً .

بسا دارو که درد بهمراه آورد و بسا درد که مایهٔ شفا گردد .

How often a medicine causes sickness and an ailment leads to recovery.

***

ای بس که یکی سود فراوان دیده است | از آنچه دلش نخست نپسندیده است
ای بس دارو که درد آورده زپی | بس درد که مایهٔ شفا گردیده است

رُبَّ صَدِيقٍ يُؤْتَى مِنْ جَهْلِهِ لاٰمِنْ نِيَّتِهِ .

بسا دوست که نه بقصد بلکه از روی جهل زیان میرساند .

Often a friend harms you invaluntarily rather than valuntarily.

***

رهرو خودرا دچار رهزن نکند | گر پیروی از رهبر کودن نکند .
بس دوست که پاك است دلش، وزسر جهل | آن باتو کند که هیچ دشمن نکند

رُبَّ عالِمٍ قَتَلَهُ عِلمُهُ.

بسادانشمند که دانش او مایهٔ نابودی او شد.

Many a savant who is destroyed by what he knows.

***

دانش همه‌جا باب سعادت نگشود ای بس که غم آورد و به محنت افزود

بس دانشمند در جهان زیست، که کرد خود دانش او عاقبت اورا نابود

رُبَّ عِلمٍ أدّى إلى مَضَلَّتِكَ.

بسادانش که ترا بگمراهی کشاند

Many a knowledge which misleads you.

***

بس امر کز آن‌چو یافتی آگاهی غم میخوری و روان خود میکاهی

ای بس بینش که مایهٔ درد سر است وی بس دانش که آورد گمراهی

رُبَّ فِتنَةٍ أثارَها قَولٌ .

بسافتنه که از گفته‌ای برپاشود

Many a sedition which is caused by a talk.

***

بس عشق که در دل آید از دیداری | بس زخم که بر دست رسد از خاری
بس شعله که سر بر آورد از شرری | بس فتنه که برپا شود از گفتاری

رُبَّ قَريبٍ أبعَدُ مِن بَعيدٍ .

بساخویش نزدیک که از بیگانه دورتراست .

Often a next of kin is more alien to you than a stranger.

***

آن کز پی نان و خوان ترا همخانه است | مرغی است که پای بند آب ودانه است
بس غیر که با تو خویش تر از خویش است | بس خویش که بیگانه تر از بیگانه است

رُبَّ كَلَامٍ أَنفَذُ مِنَ السِّهَامِ، رُبَّ كَلَامٍ كَالْحِسَامِ.

بسا گفتار که نافذتر از تیرهای خدنگ و بسا سخن که مانند شمشیر است.

Many a speech that penetrates deeper than arrows. Many a word that is as sharp as a sword.

***

بسیار سخن که نیست تأثیرش کم — وآنگاه که برلب گذرد یا بقلم

درنده ترافتد از دو صد تیر خدنگ — برنده ترافتد از دوصد تیغ دو دم

رُبَّ مَلُومٍ لَاذَنبَ لَهُ.

چه بسا که یکی دچار سرزنش است اما گناهی ندارد

How aften a man is blamed for a sin which he has not committed.

***

بس مرد که نیك پیش پا دیده به راه — با اینهمه باز باسر افتاده به چاه

ای بس که یکی به سرزنش گشته دچار — وز او نه خطا سر زده است و نه گناه

رُبَّ مُواصِلةٍ خَيْرٌ مِنْها القَطيعَةُ.

بسا پیوستن که گسستن از آن بهتراست.

Often detachment is preferable to attachment.

***

با یار دو رو عهد نبستن بهتر
ور بسته کسی عهد، شکستن بهتر
بس نزدیکی کزوست دوری اولی
بس پیوستن کزو گسستن بهتر

رُبَّما أدْرَكَ العاجِزُ حاجَتَهُ.

چه بسا که ناتوان زودتر از توانا بمقصود خود رسد

How often a weak person reaches his goal sooner than a strong man.

***

تنها نه ز کوشش بکسی سود رسد
بس سود که از طالع مسعود رسد
ای بس که یکی است ناتوان تر زهمه
لیك از همه زودتر بمقصود رسد

رُبَّما خَرِسَ الْبَلیغُ عَنْ حُجَّتِه.

چه‌بساکه سخنوری توانا درهنگام استدلال لال میشود.

How often an eloquent speaker becomes dumb in reasoning.

***

آنجای که مرد را نباشد اقبال — در عرض هنر نماندش نیز مجال

ای بس که سخنوری توانا گاهی — وامانده و لال گردد از استدلال

رُبَّما عَمِیَ اللَّبیبُ عَنِ الصَّوابِ، وَرُبَّما ارْتَجَّ عَلَی الْفَصیحِ الْجَوابُ.

بسا خردمند بیناکه راه صواب را ندیده و بسا سخنور شیواکه در پاسخی فرومانده است.

How often a clear-sighted man does not see the right way and an eloquent speaker can not answer a simple question.

***

بس مرد خردمند که گاه ازهرباب — ماندست نهان از نظرش راه صواب

بس مرد سخنور که زمانی سخنی — بشنید و فرو ماند زبانش ز جواب

رُبَّ مُتنَسِّكٍ لا دِينَ لَه.

بسازاهد که اورا دین نیست.

Many a clergyman who has no faith.

***

ازاینکه یکی به سجده سوده است جبین	او را نتوان گفت بود اهل یقین
بس زاهد ذکر گوی سجاده نشین	کاورا نه ز ایمان خبرست ونه زدین

رُبَّ مَوهِبَةٍ خَيْرٌ مِنْها الفَجِيعَة.

بسا بخشش که مرگ ازآن خوبتراست.

Many a donation to which death is preferable.

***

زآن مال که بدنامی وننگش ثمر است	بگریز، اگر چه گنج درو گهر است
ای بس شربت که زهر ازآن اولی تر	وی بس بخشش که مرگ ازآن خوشترست

رُبَّ نعمةٍ لِمَنْ لا يشكُرها،

بسا نعمت که نصیب کسی است که شکر آن نمیگذارد.

Many an affluence which is given to a person who is not thankful for it.

***

ای بس که یکی از آنچه نعمت دارد — غافل شده است ودل بدان نسپارد
گیتی چه بسا عیش فراهم آرد — از بهر کسی که شکر آن نگذارد

رُبَّ یسیرٍ أنمی مِنْ کثیرٍ.

بسا اندك که ثمر بخش تر از بسیار است.

Many a little thing which can be more fruitful than the plenty.

***

یك مرد که هوش وخردش در کارست — بهتر ز هزار مرد نا هشیارست
بس خرد که پرهنر ترافتد ز بزرك — بس کم که ثمر بخش ترازبسیارست

رَحِمَ اللّهُ امرءً احیا حقّاً وَاَماتَ باطِلاً وَدحض الجَوْرَ وَاقامَ العَدلَ .

خدا ببخشاید کسی را که حق رازنده گرداند و باطل را بمیراند. بنیان ستم را براندازد و پایهٔ داد را استوارسازد.

May God be merciful to him who restores righteousness, ends evil deeds , upholds justice and abolishes oppression.

***

آنکو دل هر غمزده را سازد شاد ، نیکی کند و برد بدی را ازیاد ،
داد آرد و پرهیز کند از بیداد ، پیوسته خداوند مدد کارش باد

رَحِمَ اللّهُ امرءً عرف قدرهُ ولم یتعدَّ طَوْرَهُ .

خدا رحمت کند مردی را که قدرخود بشناسد وازراه خود تجاوزنکند.

May God have mercy upon a man who recognizes his worth and does not trespass his limits .

***

ای رحمت حق باد بر آن پاك نهاد کز دایرهٔ صواب بیرون نفتاد
هم قدر ومقام خویش را باز شناخت هم پای زحد خود فرا تر ننهاد

رَحِمَ اللّٰهُ امْرَءً قَصَّرَ الاَمَلَ وَ بادَرَ الْاَجَلَ وَاغْتَنَمَ الْمَهَلَ وَتَزَوَّدَ مِنَ الْعَمَلِ

رحمت خدا به کسی که رشته آرزورا کوتاه‌سازد، ازمرك غافل نشود، مهلت راغنیمت شمرد وازحسن عمل توشه‌ای فراهم آورد.

May God be merciful to the man who shortens his desires, does not neglect the death and makes the most of his chance to provide himself with good deeds.

***

رحمت به کسی که غفلت ازمرك نکرد | کمتر به دل آرزوی دنیا پرورد
این مهلت ده روزه غنیمت دانست | وز حسن عمل توشه فراهم آورد

رَحِمَ اللّٰهُ مَنْ اَلْجَمَ نَفْسَهُ عَنْ مَعاصِي اللّٰهِ بِلِجامِها.

خدا بیامرزد کسی را که خود راازنافرمانی خدا لگام کند.

May God bless one who controls himself from disobedience to Him.

***

آنکس که نرفته است خدا از یادش | و آنکس که نکنده معصیت بنیادش
در این دنیا خدا بدارد شادش | در آن دنیا خدا بیا مرزادش

رَزَانَةُ الْعَقْلِ تُخْتَبَرُ فِي الْفَرَحِ وَالْحُزْنِ .

استواری عقل در شادی وغم امتحان میشود.

Strength of mind will be put to test in joy and in sorrow.

***

نادان چوغمش رسد،زجان بیزار ست و آندم که خوش است باتکبریاراست

فرصت پی امتحان ستواری عقل در شادی بسیار و غم بسیار است

رَضِيَ بِالذُّلِّ مَنْ كَشَفَ سِرَّهُ لِغَيْرِهِ .

آنکس که رازخود را باغیربگوید، بذلت ورسوائی خودراضی شده است.

One who confides his secret to another, acquiesces in his own disrepute.

***

هرچند که حال تو شود زارو پریش پیش همه پرده برمدار از دل ریش

آنکس که بغیر، راز خود را گوید بیهوده رضا دهد برسوائی خویش

زَكٰوةُ الْجَمالِ الْعِفافُ.

زکوة زیبائی پاکدامنی‌است.

A thank for being beautiful is chastity.

***

باهر که نشان ز عفت وعصمت‌نیست / در دهر نصیب او بجز خفت نیست
ای خسرو حسن،عفت از دست مده / زیرا که زکوة حسن جزعفت نیست

زَكٰوةُ السُّلْطانِ اِغاثَةُ الْمَلْهُوفِ.

زکوة فرمانروائی فریادرسی ستمدیدگان است.

A sign of gratitude for sovereignty is to provide justice to the oppressed.

***

آنرا که بساط عیش رنگین باشد / غافل زچه رو زحال مسکین باشد
باید که بفریاد ستمدیده رسید / زیرا که زکوة سروری این باشد

زَكٰوةُ الشَّجَاعَةِ الْجِهَادُ فی سبیلِ اللّٰهِ.

زکوة دلاوری جهاددرراه خداست .

The best way to thank for being brave is to fight for God.

***

چون شد علم خدا پرستی بر پا | دیگر سپه کفر نماند بر جا
مردانگی و دلاوری راست زکوة | و آن نیز بود جهاد در راه خدا

زَكٰوةُ الْقُدْرَةِ الْاِنْصَافُ.

زکوة توانائی عدل وانصاف‌است.

A thank for deing powerful is doing justice.

***

مرداست کسی که‌خصم‌راداشت‌معاف | آن لحظه که گشت‌چیره‌براو بمصاف
انصاف مده زکف چو قدرت یابی | زیرا که بود زکوة قدرت انصاف

زَلَّةُ الْعالِمِ کَانْکِسارِ السَّفینَةِ تَغْرَقُ وَیُغْرَقُ مَعَها غَیرُها.

لغزش دانشمند مانند شکستن کشتی است که هم خود غرق می‌شود وهم دیگران را غرقه میسازد.

An erudite's error is like a ship's wreckage; it sinks and also drowns the passengers.

***

دانشمندی که شد خطاپیشه و پست | چون آن کشتی بود که دیده است شکست
هم خود شده است غرقه اندر دریا | هم جان مسافران او رفته ز دست

زَلَّةُ الْقَدَمِ تُدْمی، زَلَّةُ اللِّسانِ تُرْدی.

لغزش پا خون می آورد ولغزش زبان سر را بر بادمیدهد.

A slip of footing causes bleeding; but a slip of tongue causes loss of life.

***

بیهوده سخن مگوی ومگشای دهان | تا فکر نکرده‌ای، مزن دم زبیان
خون میرود از پای چو لغزید قدم | سر میرود از دست چون لغزید زبان

زَوالُ الدُّوَلِ بِاِصطِناعِ السَّفَلِ.

بروی کار آوردن نااهلان وفرومایگان مایهٔ نیستی مملکت است.

To employ the villains destroys the state.

***

در خانه پلنك بچه ای پروردن — یعنی که بمرك خود نهادن گردن
نا اهلان را بروی کار آوردن — یعنی که امور ملك مختل کردن

زِيادَةُ الأَفعالِ عَلى القَولِ أَحسَنُ فَضيلَةٍ وَنَقصُ الفِعلِ عَنِ القَولِ أَقبَحُ رَذيلَةٍ

فزونی کردار به گفتار بهترین فضیلت وافزون بودن گفتار از کردار بدترین رذیلت است.

Doing more than saying is the best virtue; saying more than doing, the worst vice.

***

گر کردارت فزون تر از گفتارست — در چشم کسان فضیلتت بسیارست
ور گفتارت فزون تر از کردارست — داری صفتی که سخت بیمقدارست

سَاعَةُ ذُلٍّ لَا تَفِي بِعِزَّةِ الدَّهْرِ.

يك‌ساعت ذلت بيك‌عمر عزت نيرزد.

One hour baseness is not worth a lifetime's honour.

***

آنكو خود را اهل شرف ميداند با پستی ننك زندگی نتواند
تن در ندهد به ذلت يك ساعت ور عزت يك عمر عوض بستاند

سَالِمِ النَّاسَ تَسْلَمْ دُنْيَاكَ .

بااهل‌جهان صلح وصفا داشته باش تا دنيای‌سالمی داشته‌باشی.

Live in peace with people if you want to have a peaceful living.

***

با خلق جهان تا سر دعوا داری پيوسته چه فتنه ها كه بر پا داری
بااهل جهان صلح و صفا داشته باش تا آنكه جهان خود مصفا داری

سَامِعُ الغِيبَةِ احَدُ المغتابِين.

گوش دهندهٔ بغیبت مانند یکی از غیبت کنندگان است.

Whoever listens to a backbiter, is a backbiter himself.

***

چون از بد من عدو کند با تو سخن
گر گوش دهی، تو هم عدوئی با من
زیرا گنه گوش بغیبت دادن
خود نیست کم از گناه غیبت کردن

سَبَبُ الفقرِ الاِسرافُ.

اسراف مایهٔ بی‌چیزی است.

Extravagance is a cause of poverty.

***

ای آنکه ز اسراف نمی پرهیزی،
اسراف مصیبت آرد و بیچیزی
آن زر که تو بیدریغ ریزی از دست
خاکی است که خود بر سر خود میریزی

سَبَبُ الْكَمَدِ الْحَسَدُ.

رشك وحسد مايهٔ آزاردل است.

Jealousy brings anxiety.

***

دایم بدل حسود خون از حسد است — بیچاره ومضطر وزبون از حسد است
پیوسته حسود درعذاب است وشکنج — کآزاردل ورنج درون از حسد است

سَبُعٌ اَكُولٌ حَطُومٌ خَيْرٌ مِنْ والٍ ظَلُومٍ غَشُومٍ.

حیوان خونخواروردرنده ازامیرستمکاروخشن بهتراست.

A savage and fierce beast is better than a wicked and tyrannical ruler.

***

حیوان درنده ای که خونخوار بود — بهتر ز امیری که ستمکار بود
کز آن گاهی بجسم آسیب رسد — و ز این همه گاه جان در آزار بود

سِرُّكَ اَسیرُكَ فَاِنْ اَفشَیتَهُ صِرْتَ اَسیرَهُ.

رازتوتاپنهان‌است اسیرتست وچون‌فاش شودتواسیرآنی.

Your secret is your captive as long as it is hidden, and when it is divulged you will then be the coaptive.

***

خود محرم‌خودشوو بپوش ازهمه راز — در گفتن رازلب مکن ازهم باز
راز تو اسیرتست تا پنهان است — گردی تواسیراوچو کردیش ابراز

سُكْرُ الغَفلَةِ وَالغُرُورِ اَبعَدُ اِفاقَةً مِنْ سُكْرِ الخُمُورِ.

مستی خودپسندی وغفلت پایدارتر ازمستی شراب‌است.

Intoxication of pride and negligence is more constant than that of wine.

***

مدهوش چه زود بر سرهوش آید! — مغرور چه دیر چشم دل بگشاید!
مستی که زخود بینی و غفلت زاید — از مستی باده دیر تر می‌پاید

سَلُونِي قَبْلَ اَنْ تفقِدُونی فَاِنِّي بِطُرُقِ السَّمٰاءِ اَخْبَرُ مِنكُمْ بِطُرُقِ الاَرْضِ.

تا مرا ازدست نداده‌اید راه راست را ازمن بپرسید زیرا من براههای آسمانی آگاه ترم تاشما براههای زمین.

Ask me about the right ways before you lose me, for I know the ways of heaven better than you know the ways of earth.

***

تا رخت نبسته ام ز دنیا ناگاه　　ره پرس زمن تا که نگردی گمراه
زیرا که ز راه آسمان آگاهم　　بیش از تو که از راه زمینی آگاه

سَمْعُ الاُذُنِ لاَیَنْفَعُ مَعَ غَفْلَةِ القَلْبِ.

اگرچشم دل بینا نباشدشنوائی گوش سودی ندهد.

When the heart does not see, hearing through the ears is of no use.

***

برشاهد معنی، دل اگرشیدا نیست　　تأثیر در او از سخن شیوا نیست
گیرم شنونده راست گوش شنوا　　سودش چه اگرچشم دلش بینانیست

سنّة الكرام ترادف الانعام.

شیوهٔ جوانمردان بخشش واحسان وروش فرومایگان زخم زبان است.

Liberty is the way of generous men and reviling is the habit of mean men.

***

آن مرد که طبع وهمت اوست بلند بخشش کند و کمك بهر حاجتمند

وآن مرد که پست وبدنهادست چومار دایم زپی زخم زبان است و گزند

سوء الظّن بالمحسن شرّالاثم و اقبح الظّلم.

بدگمان شدن در بارهٔ کسی که نیکو کار است بد ترین گناه و زشت ترین بیداد شمرده میشود.

To suspect the goodness of a benevolent person is the greatest sin and most hideous cruelty.

***

گر نیکی را کنند مردم انکار نیکان همه گردند ز نیکی بیزار

جرمی است بزرك بدگمان گردیدن در بارهٔ آنکس که بود نیکوکار

شافِع المذنبِ اقرارُه وتوبته اعتذارُه.

شفیع گنهکار، اقرار او؛ و توبهٔ او، پوزش اوست.

A sinner's intercessor is his confession and a sinner's apology is his repentance.

***

اقرار بجرم اگر کند مجرم زار گوئی که شفیع او شود آن اقرار
وزکار خطای خود چو پوزش خواهد گوئی که دگر توبه کند از آن کار

شاوِر ذوِی العقولِ تأمَنِ اللومَ والنَدَم.

با اهل خرد مشورت کن تا از ملامت و ندامت در امان باشی.

Consult wise men to avoid blame and repentance.

***

بی‌فکر، کسی دست بکاری چو برد ای بس که زیان که بیند و افسوس خورد
باشی زملامت و ندامت به امان گر شور کنی به کار با اهل خرد

شاوِر قبل انْ تعزِم وفكِّر قبل انْ تقدِم .

قبل از آنکه درراهی گام نهی بمشورت پرداز و پیش از اقدام بکاری فکر کن.

Before treading on a way you better consult and before doing some thing you better think.

***

در راه، از آن پیش که برداری گام کن شور که ازچه ره رسی زود بکام

ز آن پیش که آغاز بکاری بکنی، کن فکر که آن چگونه یابد انجام

شتّان ما بين عملينِ : عملٌ تذهبُ لذّته و تبقى تبِعته و عملٌ تذهبُ مؤنته ويبقى اجره .

بین دو کار فرق بسیار است: کاری که خوشی آن بگذرد و رنج و زحمتش بماند و کاری که رنج آن بگذرد و اجر و مزدش باقی ماند.

There is much difference between an affair that its pleasure soon goes but its pain remains and one that its reward remains but its pain soon goes

***

آن کار مکن که یکدمت خوش دارد لیکن پس از آن دوصد غمت پیش آرد

کاری بگزین که رنج دارد لیکن آن بگذرد و گنج بجا بگذارد

شِدَّةُ الْحِقْدِ مِنْ شِدَّةِ الْحَسَدِ .

بسیاری کینه از بسیاری رشك است .

Intense rancour comes from intense jealousy.

***

آنکس که حسد بر تو برد، رهزن تست
زنهار بترس از و که اهریمن تست
بسیاری کینه است زبسیاری رشك
گر دوست برد رشك بتو، دشمن تست

شَرُّ اِخْوانِكَ مَنْ اَرْضاكَ بِالْباطِلِ .

بدترین دوست تو آنست که ترا بکار بد خرسند بدارد .

Your worst friend is the one who satisfies you with absurdities.

***

زآن کس که به‌خوی، بدتر از دیو دد است،
پرهیز کند هر آنکه اهل خرد است
آن از همه یاران تو بد تر باشد
کوشاد بداردت بکاری که بد است

شَرُّ اِخْوٰانِكَ مَنْ داٰهَنَكَ فِي نَفْسِكَ وَساٰتَرَكَ عَيْبَكَ .

بدترین یارتو کسی است که مدح تراگویدو عیب تراازتوپنهان دارد .

The worst of your friends is the one who flatters you and does not let you know your defects.

***

هرگاه که عیب در تو میبیند دوست
گر باخبرت کند از آن‌عیب، نکوست
گرمدح تو گفت وعیب تو ازتونهفت
بگریز ازو که بدترین یارتو اوست

شَرُّ الاِخْوٰانِ المُوٰاصِلُ عِنْدَالرَّخٰاءِ وَالمُفٰاصِلُ عِنْدَالْبَلاٰءِ .

بدترین دوستان‌تو آنست که هنگام آسایش باتو پیوسته وروز سختی ازتو گسسته باشد .

The worst friend is one who is attached to you in prosperity; but, deserts you in adversity.

***

آنکس که بدوستی تراتکیه‌بدوست
گرباتو پی مال تویار است، عدوست
دشمن به از آن‌دوست که‌نیك ارنگری
درسوك‌چودشمن است‌ودرسورچودوست

شَرُّ الأَوْطانِ مالا يَأْمَنُ فيهِ القُطّانُ .

بدترین وطنها جائی است که مردم آن در امان نباشند

The worst country is where there is no security for the citizens.

***

آنجای که ایمن از بلا نتوان زیست — آن مرد که پای بندآن باشد کیست ؟
از هر وطنی وهر دیاری بدتر — آنجاست که هیچکس در آن ایمن نیست

شَرُّ البِلادِ بَلَدٌ لا أَمْنَ فيهِ ولا خِصْبَ .

بدترین شهرها شهری است که در آن امن وارزانی نیست .

The worst city is the one in which there is neither security nor low price goods.

***

جائی که در آن امن وفراوانی نیست — شایستهٔ زندگی انسانی نیست
در عرصهٔ خاك، بدترین شهر آنست — کآنجا اثری ز امن و ارزانی نیست

شَرُّ النّاسِ مَنْ كافَی عَلَی الْجَمیلِ بِالْقَبیحِ وَ خَیْرُ النّاسِ مَنْ کافَی عَلَی الْقَبیحِ بِالْجَمیلِ.

بدترین مردم کسی است که در برابر نیکی بدی کند و بهترین مردم کسی است که چون بدی ببیند نیکی نماید.

The worst of all people is one who repays a good deed with misdeed; and, the best of them is one who does good in return for misdeed.

***

شاد آنکه فشاند از رخ نیکی گرد — بیچاره کسی که رو بزشتی آورد
دون طبع بدی کرد چو نیکوئی دید — خوشخوی بدی چو دید، نیکوئی کرد

شَرُّ النّاسِ مَنْ کانَ مُتَتَبِّعاً لِعُیُوبِ النّاسِ وَ عَمِیاً عَنْ مَعائِبِه.

بدترین مردم کسی است که بعیوب خود کور و بعیوب دیگران بینا باشد.

The worst man is he who sees the defects of others and does not see those of his own.

***

بیشرم آنکو بعیب خود پرده کشید — وآنگاه زعیب دیگران پرده درید
چون مردم چشم کو بدان تیره دلی — عیب همه دید و عیب خود هیچ ندید

شَرُّ النَّاسِ مَنْ لا يُبالي اَنْ يَراهُ النّاسُ مُسيئاً .

بدترین مردم کسی است که پروا نکند از اینکه او را سرگرم بدکاری ببینند .

The worst of all people is the one whose evil acts when observed , remains disconcerned .

***

آنکو زگناه فاش ناید شرمش | مانا که نه آبروست نه آزرمش
رسواتر از آن نیست که پروا نکند | بینند اگر به کار بد سرگرمش

شَرُّ النَّاسِ مَنْ لا يَقْبَلُ العُذْرَ وَلا يَغْفِرُ الذَّنْبَ .

بدترین مردم کسی است که عذر نمی پذیرد و گناه نمی بخشاید .

The worst of all people is the person who does not accept anyone's excuse and does not forgive.

***

حیوان درنده بهتر از دلسیهی | کاندر دل او رحم نجسته است رهی
آن از همه پست تر بود کاو هرگز | عذری نپذیرد و نبخشد گنهی

شَرُّ النّاسِ مَنْ يَخْشَى النّاسَ فِي رَبِّهِ وَلا يَخْشَى رَبَّهُ فِي النّاسِ.

بدترین مردم کسی است که در پرستش خداوند از خلق بترسد اما در گرایش به‌خلق از خدا نترسد

The worst of all men is the one who avoids worshipping God for fear of people but does not avoid people for fear of God.

***

آن از همه بدتر است کاندر همه جا — از ترس خلایق نرود سوی خدا
اما به ره هوس رود از پی خلق — وز قهر خدا نباشدش هیچ ابا

شَرُّ النّاسِ مَنْ يَرَى اَنَّهُ خَيْرُهُمْ.

بدترین مردم کسی است که خود را بهترین آنان بیند

The worst man is the one who deems himself the best.

***

آنکس که بدام خودستائی مانده است — از خوبی خویشتن سخن‌ها رانده است
در دیدهٔ عقل بدتر است از همه کس — آن کز همه خویش را نکوتر خوانده است

شَرُّ الوُلاةِ مَن یَخافُهُ البَرِیءُ

بدترین امیر کسی است که بیگناه از و ترسان باشد.

The worst ruler is the one that an innocent person is afraid of.

***

مردی که بنای عدل را بنیان است — گوئی که تن جامعه را چون جان است

منفور ترین امیر برمسند حکم — آنست که بیگناه ازو ترسان است

شیئانِ لا یبلغ غایتهما : العِلم والعقل .

دانش وخرد دوچیزاست که بپایان آن نتوان رسید.

There are two things to which there are no limits : Knowledge and wisdom .

***

از علم کدام درد را درمان نیست ؟ — وز عقل کدام مشکلی آسان نیست ؟

در هرچه شوی دقیق پایان دارد — جز علم وخرد که این دورا پایان نیست

شیئانِ لایعرف مخلهما الامن فقدهما ، الشَّباب والعافیة .

دوچیزاست که قدر وجاه آن شناخته نشود مگر هنگامی که ازدست رفته باشد یکی جوانی ودیگر تندرستی .

There are two things which are not appreciated until they are lost ; youth and health .

***

در دهر بود دو نعمت بی مانند کش خلق سلامت و جوانی خوانند
تاهست بدست قدر آن مجهول است چون رفت زدست قدر آن میدانند

صمتُ الجاهلِ ستره .

خاموشی نادان پرده پوش‌نادانی اوست .

Reticence on the part of an ignorant man hides his ignorance.

***

هر نکته که در ثبوت آن درمانی از دل بزبان میار اگر بتوانی
خاموش نشین در آنچه نادان هستی چون خاموشی است پردهٔ نادانی

صَمْتُكَ حَتّٰى تُسْتَنْطَقَ خَيْرٌ مِنْ نُطْقِكَ حَتّٰى تُسْكَتَ .

اگر خاموش نشینی تا از تو سخن طلب کنند بهتر از آنست که سخن بگوئی تا از تو بخواهند که خاموش شوی

You better choose silence until you are asked to speak than to keep talking until you are made silent.

***

خاموش اگر نشینی از روی ادب　　تا خود همه کس سخن کند از تو طلب
ز آن به که دهن پی سخن بگشائی　　آنقدر که خواهند فرو بندی لب ،

صَوَابُ الْجَاهِلِ كَالزَّلَّةِ مِنَ الْعَاقِلِ .

کار صوابی که از دست جاهل بر آید همانقدر عجیب است که کار خطائی از عاقلی سر زند .

A right action from an ignorant man is as much astonishing as a wrong one from a wise .

***

تا عقل کسی به سر نباشد کامل　　حق را ندهد نیک تمیز از باطل
بسیار عجیب است صواب از جاهل　　آنسان که عجیب است خطا از عاقل

ضادّوا القسوة بالرّقّة .

ازراه نرمی ومدارا باسخت‌دلی بستیزید .

Challenge hard-heartedness with your mildness.

***

باخلق درشتی مکن و تند مگوی — پرخاش مکن، خشن مشو، جنگ مجوی
خواهی، که بیارند خلایق بتوروی ؟ — نرمی کن و از سخت‌دلی دست بشوی

ضادّوا الهوی بالعقل .

بنیروی خرد باخواهش نفس بستیزید.

Overcome your desires by force of wisdom.

***

ازهرچه که پستی آورد کن پرهیز — وز هرچه خلاف عقل باشد بگریز
درعرصهٔ زندگی به نیروی خرد — با خواهش نفس تا توانی بستیز

ضَرُوراتُ الاَحْوالِ تُذِلُّ رِقابَ الرِّجالِ.

ضرورت و ناچاری گردن مردان رابخواری خم میکند

Necessity forces men to be humble.

***

بدبختی و بیچارگی و دشواری دردی است کشنده ترزتیغی کاری
چون گردن مرد خم شود با خواری آنجا که بود ضرورت و ناچاری

ضِياعُ العُقُولِ فِي طَلَبِ الفُضُولِ.

تباهی عقلها درافزون طلبی است

Avidity corrupts the mind.

***

آنکس که اسیر آزوافزون خواهی است پیوسته دوان پی خیالی واهی است
بس عاقل و دانا که زافزون طلبی در ورطهٔ نابخردی و گمراهی است

طاعةُ الجهُولِ تدلُّ علی الجهلِ.

فرمانبری از نادان نشانهٔ نادانی است

Obedience to the ignorants is a sign of ignorance.

***

آن مرد که پیرو ره یزدانی است
بگریزد از آنکه رسم او شیطانی است

فرمانبری از مردم نادان کردن
نیک ار نگری نشانهٔ نادانی است

طالبُ الخیرِ من اللئامِ محرومٌ.

کسی که از بدمنشان نیکی خواهد نومید شود.

One who expects goodness from bad people will be disappointed.

***

نیکی نکنند با تو بد اندیش آخر
کز مار کسی ندید جز نیش آخر

از بد منشان هر آنکه نیکی خواهد
نومید شود ز خواهش خویش آخر

طوبیٰ لِمن اَطاعَ ناصِحاً یهدیه وتجنّب غاویاً یُرْدیه.

خوشا کسی که اطاعت کند از کسی که پندش دهد ورهبری‌اش نماید.ودوری جوید از صحبت کسی که گمراهش کند وهلاکش سازد.

Happy is he who obeys one who advises and leads; but avoids one who misleads and destroys.

***

شاد آنکه نهد سر اطاعت در پیش　پندش چو دهد راهبری خیر اندیش

دوری کند از صحبت آنکس کاو را　گمراه کننده‌یابد و رهزن خویش

ظلم الحقّ من نصر الباطلَ.

آنکس که باطل رامدد کندرد بارهٔ حق ظلم کرده‌است

One who supports wrong deeds suppresses rightfulness.

***

آنکس که ز کجروی کند استقبال　با راستروان فتاده گوئی بجدال

آنکس که مدد گار شود باطل را　کرده است بپای ظلم حق را پامال

ظَنُّ الإنسانِ میزانُ عقلِهِ وفعلُهُ شاهدٌ علی أصلِهِ.

اندیشهٔ هر کسی نشان سنجش خرد اوو کردارش نیز گواه گوهر اوست

Every man's thinking shows his mind; every one's action testifies his nature.

***

فکر تو شود راهبرت در هر راه	کارت همه را کند ز حالت آگاه
اندیشهٔ هر کس خردش راست نشان	کردارش نیز گوهرش راست گواه

ظَنُّ العاقِلِ أصَحُّ مِنْ یَقینِ الجاهِلِ.

شك و گمان خردمند از یقین نادان بهتر است.

The doubt of a wiseman is better than the certainty of a fool.

***

پیش خرد آن سخن که بی برهان است	همچون سر بی مغز و تن بی جان است
آن ظن و گمان که مردم دانا راست	بهتر ز یقین مردم نادان است

عَجِبْتُ لِغافِلٍ وَالْمَوْتُ حَثِيثٌ فِي طَلَبِهِ.

عجب‌دارم از کسی که غافل مانده است با اینکه مرگ به‌جستجویش میشتابد

I am surprised of he who is neglectful of death though it is in search of him hurriedly.

***

آن پیر کهن که مانده بی‌تاب و توان — غرق هوس از چه روست چون تازه جوان؟
دارم عجب از کسی که غافل ماندست — با اینکه فتاده از پی اش مرگ دوان

عَجِبْتُ لِلْبَخِيلِ يَسْتَعْجِلُ بِالْفَقْرِ الَّذِي مِنْهُ هَرُوبٌ وَيَفُوتُهُ الْغِنَى الَّذِي اِيَّاهُ طَلَبَ فَيَعِيشُ فِي الدُّنْيَا عَيْشَ الْفُقَرَاءِ وَيُحَاسَبُ فِي الْآخِرَةِ حِسَابَ الْأَغْنِيَاءِ

درشگفتم از بخیل که بادارائی خود به‌سوی فقری که از آن گریزان است میشتابد و آن‌دارائی راکه خواهان است از دست میدهد. دردنیا زندگی فقرا را دارد ودر آخرت حساب اغنیا را ازاومیخواهند.

I am amazed of an avaricious man who, despite his wealth, lives in poverty of which he is afraid and loses a luxurious life for which he is eager. He is like a poor man in this world and will be judged as a rich man in the other.

***

دارم عجب از لئیم بدبخت که خواست — دارا باشد و لیک ماند گداست
در حشر حساب اغنیا زو خواهند — هرچند که اندرین جهان چون فقراست

عَجِبْتُ لِمَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ كَيْفَ يَأْنِسُ بِدارِ الْفَناءِ. عَجِبْتُ لِمَنْ عَرَفَ رَبَّهُ كَيْفَ لايَسْعىٰ بِدارِ الْبَقاءِ.

درشگفتم که هر که خود راشناخته چگونه باعالم فانی انس میگیرد وهر که‌خدا را شناخته‌چرا خود را برای عالم باقی آماده نمیکند؟

I am amazed how can a man who has recognized himself be attached to the transient world; and why does a man who has known God fail to prepare himself for the eternal world?

***

پس درعجبم که‌آنکه خودرابشناخت | بهر چه بدین عالم فانی دل باخت؟
وآنکس که‌خداشناخت، خودرازچه‌روی | ازبهر سرای باقی آماده نساخت؟

عَجِبْتُ لِمَنْ نَسِيَ الْمَوْتَ وَهُوَ يَرىٰ مَنْ يَمُوتُ.

عجب دارم ازکسی که مرگ را ازیاد میبرد با اینکه بمرگ‌دیگری مینگرد.

I am amazed to see men who forget death while witnessing others die.

***

آن زنده که روز مرگ از یاد برد | گوئی که بسرنه عقل دارد نه خرد
مردن عجبا! چرا زیادش رفته است | آنکس که بمرگ دیگری مینگرد؟

عَجِبْتُ لِمَنْ يَتَكَلَّمُ فِي مَا إِنْ حُكِيَ عَنْهُ ضَرَّهُ وَإِنْ لَمْ يَحْكِ عَنْهُ لَمْ يَنْفَعْهُ

تعجب میکنم از کسی که سخن کند از آنچه اگر باز گفته شود زیان بیند و اگر گفته نشود او را سودی نبخشد.

I am amazed of one who talks of something which, when retold , will be harmful to him ; and , if concealed , will have no benefit for him .

***

دارم عجب از آنکه بود اهل خرد | و آنکه سخنی بردهن او گذرد،
کان فاش اگر گشت زیانی بیند | ورماند نهفته نیز سودی نبرد

عَجِبْتُ لِمَنْ يَقْنَطُ وَمَعَهُ النَّجَاةُ وَهُوَ الاسْتِغْفَارُ .

عجب دارم از گنهکاری که از رحمت خدا نامید است با اینکه راه نجاتی در پیش دارد و آن استغفار است

I am surprised of a sinner who has no hope of God's mercy while he has a way to salvation and that is to ask His forgiveness .

***

دارم عجب از اینکه گنهکار فکار | نومید شود زرحمت حق یکبار
با آنکه ره نجات دارد درپیش | وآن اینکه زجرم خود کند استغفار

عَداوةُ الأقارِبِ أمَضُّ مِنْ لَسْعِ العَقارِبِ ·

دشمنی خویشاوندان از نیش کژدم‌ها دردناکتر است

Kinsmen's enmity it more painful than the sting of scorpion ·

***

هرجای که‌سیل رافزون ترگذراست ازفتنهٔ سیل، جان فزون درخطراست
خویشاوندی که با تو دشمن باشد زخمی که زندزنیش کژدم بتر است

عُقولُ الفُضَلاءِ فِي أطْرافِ أقْلامِهِمْ ·

خرد دانشمندان در اطراف قلم آنان است

A literary man's mind appears around his pen ·

***

از رهرو و راه های پرپیچ وخمش بر خاك نهد نشانه نقش قدمش
از عقل و کمال مرد دانشور نیز بسیار اثر بجا گذارد قلمش

عِلْمٌ لا يُصْلِحُكَ ضَلالٌ .

دانشی که تورا اصلاح نکند گمراهی است

Knowledge which does not correct you is misleading .

***

در سایهٔ فضل و دانش و آگاهی — باید برهی زنخوت و خودخواهی
علمی که ترا نیاورد در ره راست — نیک ار نگری، نیست بجز گمراهی

عَلَى قَدْرِ الحَياءِ تَكُونُ العِفَّةُ .

عفت و پاکی باندازهٔ شرم است

One's chastity is as much as one's modesty .

***

آنرا که نه از خلق حیا، نه ز خداست — این نیست عجب گر به گنه بی‌پرواست
چون عفت و پاکی است باندازهٔ شرم — فریاد از آنکسی که بی‌شرم و حیاست

عَلىٰ قدرِ الْحَمِيَّةِ تَكُونُ الشَّجاعَةُ .

شجاعت بقدر غیرت است

One'sbravery is as much as one's zeal .

***

بی‌غیرت اگر خورد به هر دم صد نیش — شاید نکند بلند هرگز سر خویش
هر چند که غیرت کسی باشد بیش — خود بیش نهد پای شجاعت در پیش

عَلىٰ قدرِ الْمؤُنَةِ تَكُونُ مِنَ اللّٰهِ الْمَعُونَةُ

باندازهٔ احتیاج از خداوند یاری میرسد .

God helps us to the extent of our needs .

***

گر طبع تو دور از طمع باشد و آز — گردد برخ تو باب آسایش باز
باشد همه را خدا مدد گار، ولیك — مقدار مدد ، بود بمقدار نیاز

عَلٰی قَدْرِالْمُرُوَّةِ تَكُونُ السَّخَاوَةُ.

بخشندگی بقدر مردانگی است

Generosity is according to manliness

***

آن مرد، که راد و پاك گوهر باشد، کی بستهٔ قید سیم یا زر باشد ؟
احسان و کرم بقدر مردانگی است آن مرد تر است کوسخی تر باشد

عَلَيْكَ بِالصَّبْرِ فِي الضِّيقِ وَالْبَلَاءِ.

بر تست که در تنگدستی ومصیبت صبر پیشه کنی.

You have to be patient in indigence and calamity.

***

ای آنکه زغم کارتو گریه است چوابر وزرنج چوبره ای بچنگال هژبر
هشدار که درد هر کسی را درمان صبر آمد وصبر آمد وصبر آمدوصبر

عليكم بالتواصل والموافقة واياكم المقاطعة والمهاجرة .

باید باهم بپیوندید وسازگار باشیدواز گسستگی وجدائی بپرهیزید.

Be united and agreeable to one another ; and avoid disconnection and separation .

***

پرهیز ز جور و بیوفائی باید   یکرنگی و مهر و بیریائی باید
پیوند و فاق و آشنائی باید   دوری ز گسستن و جدائی باید

عليكم بالقصد في المطاعم فانه ابعد من السرف و اصح للبدن واعون على العبادة .

باید در خوراك میانه روی پیش گیرید چون این شیوه از اسراف دور تروبرای سلامت بدن درست تر و برای عبادت کمك بیشتری است.

You have to be moderate in eating; for it is far from extravagance , better for your health and more helpful in God-worshipping .

***

پرهیز کن از زیاد خوردن ای یار   تا آنکه ز اسراف بمانی بکنار
باشی ز سلامت بدن بر خور دار   نیروی عبادت تو گردد بسیار

عِنْدَ الامْتِحانِ يُكْرَمُ الرَّجُلُ اَوْيُهانُ .

مرد در امتحان، عزیز یاخوار میشود .

In the course of examination a man is either endeared or humiliated

***

چون لاف زند مدعی از عقل و تمیز   برجای خموش باش و بیجا مستیز

زیرا که چوپای امتحان بیش آید   یاخوار شود پیش کسان یا که عزیز

عِنْدَ انْسِدادِ الفَرَجِ تَبْدُوا مَطالِعُ الفَرَجِ .

هنگامیکه راه ها بسته میشود گشایش هائی نیز بدیدار میگردد.

When all the ways are closed some openings appear.

***

آنگاه که روز تو چو شب تار شود   دست زچه روی سست در کار شود ؟

هر در چو فرو بسته بیکبار شود   نا گاه گشایشی پدیدار شود

عِند زَوالِ القدرةِ يتبيّنُ الصَّديقُ مِن العدوِّ .

هنگامیکه توانائی وقدرت ازدست رفت دوست از دشمن تمیز داده میشود.

You can realize your friends from our foeswhen your power is lost.

***

بر مسند اقتدار تا خواهی زیست | در ظاهر امر باتو کس دشمن نیست
چون رفت توانائی و قدرت از دست | معلوم شود دوست که و دشمن کیست

عِند زَوالِ النِّعَمِ يُعرفُ الصَّديقُ مِن العدوِّ .

وقتیکه دارائی از دست میرود دوست ازدشمن شناخته میشود.

It is in adversity that one can recognize his friends from his foes.

***

آن دوست که باتست چو یك جان بدوتن | ای بس که شود بدوستی عهدشکن
تا کس نشد از فقر گرفتار محن | هرگز نشناخت دوست را از دشمن

عِنْدَ نُزُولِ الشَّدائِدِ تَظْهَرُ فَضائِلُ الاِنْسانِ .

درهنگام سختی برتری مرد آشکار میشود.

Man's superiority will be realized in hard days.

***

افتد چو بدست گنج باد آوردی | سهل است اگر خوشی کند هر فردی
از دیدن هر مصیبت و هر دردی | معلوم شود تحمل هر مردی

عَوْدُ الْفُرْصَةِ بَعِيدٌ مَرامُها .

فرصت ازدست رفته ، دیر بدست میآید.

Opportunity, when lost, cannot be found again very soon.

***

فرصت اگرت هست غنیمت بشمار | کز دست اگر بدر رود فرصت کار
یا آنکه بسی دیر بدستت آید | یا هیچ بدست نایدت دیگر بار

عَوِّدْ لِسانَكَ لِينَ الكَلامِ وَ بَذْلَ السَّلامِ يَكْثُرْ مُحِبُّوكَ وَيَقِلُّ مُبْغِضُوكَ .

زبان خود را به خوشگوئی وسلام عادت ده چون این شیوه دشمنت را کم و دوستت را زیاد میکند.

Get your tongue used to speak decently ; for in this way you can increase your friends and decrease your enemies .

***

آنکس که شکر بیان وخوشخوی افتاد بس دل که بشیرین دهنی دارد شاد

با خوشگوئی زبان خود عادت ده تا دشمن تو کم شود و دوست زیاد

عَيْبُكَ مَسْتُورٌ مَا أَسْعَدَكَ جَدُّكَ .

تا بخت یار تست عیب تو در پرده میماند.

Your defects are hidden as long as you enjoy prosperity.

***

بدبخت همیشه خوار خواهد بودن عیبش همه آشکار خواهد بودن

تا بخت تو باتو یار خواهد بودن برعیب تو پرده دار خواهد بودن

غارِسُ شَجَرَةِ الْخَيرِ يَجْتَنيها أَحْلى ثَمَرَةٍ .

آنکس که درخت نیکی میکارد شیرین ترین میوه اش‌را خود می‌چیند.

He who cultivates goodness will benefit by its sweetest fruit .

***

هر کس که جهان زار کند کارش را
چون صبح کن از لطف شب تارش را
آنکس که درخت خیرو نیکی کارد
خود می چیند خوب ترین بارش را

غاضَ الصِّدْقُ في النّاسِ وَ فاضَ الْكِذْبُ وَ اسْتُعْمِلَتِ الْمَوَدَّةُ بِاللِّسانِ وَ تَشاحَنُوا بِالْقُلُوبِ .

درمیان‌مردم‌راستی کم‌ودروغگوئی بسیارشد. دوستی‌ها بزبان‌شدودلها پراز کینه گردید

Among the people , truthfulness has increased and falsehood decreased , friendship is only in words and the hearts are full of hatred .

***

دیگر همه کس ز راستی بگریزد
و زمکر و دروغ کس نمی پرهیزد
گر یاری و دوستی است باشد بزبان
گر کینه و دشمنی است از دل خیزد

غافِضِ الفرصَةَ عِندَ اِمكانِها فانَّكَ غَيرُمدرِكِها عِندَ فَوتِها.

همینکه فرصتی بدست افتاد آنرا غنیمت بشمار که اگر از دست رفت دیگر آنرا بدست نمیآوری.

When you seize an opportunity, take advantage of it; for, you will never find it again if you let it slip.

***

در رفته و آینده نشاید دل بست — دل بند، بفرصتی که در دست هست
فرصت مده از دست که فرصت ایدوست — از دست چو شد دگر نیاید در دست

غایَةُ الجُودِ بَذلُ المَوجُودِ

نهایت بخشش، بخشیدن چیزی است که موجود است.

The highest point of generosity is to give whatever you have.

***

چون یافت توانگری دوصد گنج گهر — زآن هر چه کند بذل، نیاید بنظر
بخشنده تر از توانگر آن مسکینی است — کاو آنچه که یافته است بخشد یکسر

غايةُ الحَياءِ أن يستحيي المرءُ من نفسِه.

منتهای حیا آنست که مرد از خود نیز شرم داشته باشد.

The highest degree of modesty is to be ashamed even of one's own self.

***

آنجا که ترا ز دیگران است آزرم
مجبوری اگر که باادب باشی ونرم
نیك ارنگری نهایت شرم و حیا
آنست که کس ز خویش هم دارد شرم

غايةُ العقلِ الاعترافُ بالجهلِ.

نهایت خردمندی اقرار به نادانی است.

The highest degree of wisdom is confession of ignorance

***

نادان که فتاده است در گمراهی
خود را دانا شمارد از خود خواهی
آگاه ز نادانی خود گردیدن
خود غایت عقل باشد و آگاهی

غنا العاقل بعلمه ؛ غنا الجاهل بماله .

دارائی خردمند بدانش اوست ودارائی نادان به‌مال او

An intelligent man is rich because of his knowledge, an ignorant, hecause of his properties.

***

سرمایهٔ دانا همه علم است و کمال
یعنی که ثبات دارد اندر هر حال
دارائی نادان همه زر باشد و مال
یعنی که بود دستخوش وزر و وبال

فازمن اصلح عمل یومه واستدرك فوارط امسه .

کسی رستگار شد که کار امروز خود را درست کرد وهرچه دیروز تلف کرده بود بدست آورد.

A man is saved if he arranges his affairs just today and regains whatever he has lost yesterday.

***

آن مرد بر افراشت سر فخر وشرف،
وز رنج نجات یافت وزآه واسف،
کامروز بکوشید و بیاورد بکف
هر چیز که کرده بود دیروز تلف

فَخرُ المَرءِ بِفَضلِه لا بِأصلِه .

مایهٔ فخرمرد فضل وادب اوست نه‌اصل‌ونسبش

Honour lies in virtues not in family origine .

***

بیمایه به لاف گشته آلوده لبش
کاو جنش کیست یاچه بوده لقبش

آن چیز که مرد را بود مایهٔ فخر
فضل و ادب اوست نه اصل ونسبش

فِرّوا کُلَّ الفِرارِ مِنَ الفاجِرِ الفاسِقِ .

باکمال‌شدت ازمردم فاسق‌وفاجر بگریزید.

Flee with all your power from those who are libertine and debauchee .

***

درباغ جهان زدست هرخس بگریز
ازآنکه چومیوه‌ایست‌نارس‌بگریز

تاآنکه به ورطهٔ فسادت نکشند ،
ازفاسق‌وزشتخوی وناکس بگریز

فَضْلُ الرَّجُلِ يُعْرَفُ مِنْ قَوْلِهِ .

از گفتار مرد، فضل و کمال او شناخته میشود.

Man's virtues are revealed by his speech

***

تا مرد ز معرفت نباشد محروم — بی مغز سخن نگوید و نا مفهوم
از طرز سخنگوئی هر کس، گرده — میزان کمال و دانش او معلوم

فِکْرُ الْمَرْءِ مِرْآةٌ تُرِيهِ حُسْنَ عَمَلِهِ مِنْ قُبْحِهِ .

اندیشهٔ مرد آئینه ایست که خوب و بد اعمال او را مینماید.

Man's thought is a mirror which reflects his right and wrong deeds .

***

اندیشهٔ هر کسی ترا از حالش — آگاه کند که چون بود افعالش
اندیشهٔ مرد چون یکی آینه است — پیداست در آن خوب و بد اعمالش

فَکِّرْ ثُمَّ تَکَلَّمْ تَسْلَمْ مِنَ الزَّلَلِ.

اندیشه کن آنگاه سخن گوی تا از لغزش زبان دور باشی.

Think and then speak ; so that you may be guarded against the slips of tongue .

***

درپیش کسی که اهل فهم است وفطن
تا فکر نکرده‌ای، مکن باز دهن
خواهی که زلغزش زبان باشی دور
اندیشه نکرده وامکن لب بسخن

فِی تَصَارِیفِ الْأَحْوَالِ یُعْرَفُ جَوَاهِرُ الرِّجَالِ.

از گردش روزگار گوهر مردان آشکار میشود.

In vicissitude the true nature of men will be revealed .

***

پولاد بپنجهٔ قضا موم شود
موجود بیك حادثه معدوم شود
نامردی و مردانگی اهل جهان
از گردش روزگار معلوم شود

فِی سِعَةِ الأَخْلاقِ کُنُوزُ الأَرْزاقِ.

گنج‌های روزی در گشاده‌روئی است.

The treasures of livelihood lie behind smiling face

***

ازخوشخوئی بسی توان بردن سود	شاد آنکه بسود خویش ازین راه افزود
باروی گشاده میتوان درهمه جا	بررخ در گنج های روزی بگشود

قُدْرَتُكَ عَلی نَفْسِكَ أَفْضَلُ القُدْرَةِ وَ أَمْرُكَ عَلَيْها خَيْرُ الأَمْرَةِ.

توانائی تو بر نفس خود بالاترین توانائی وفرماندهی تو بر آن بهترین فرماندهی است.

You can have the highest power and the best command upon your own self.

***

آنکس که دل توباز دارد زهوس	گردرنگری نیك، توخودباشی وبس
خودخیزوبرهنمائی خویش برس	زیرا بتو فرمان ندهد به‌زتو کس

قَدْ كَانَ صَاحِبُكُمْ هٰذا يُسافِرُ فَانْ قَدِمَ عَلَيْكُمْ فَعُدُّوهُ فِي بَعْضِ سَفَرَاتِهِ و الّا فَقَدِمْتُمْ اِلَيْهِ.

این دوست شما بود که ازجهان سفر کرد. اگر بسوی شما بازگشت این سفر را نیز مانند سفرهای دیگرش بشمارید وگرنه شما بسوی او میروید.

It was your friend who journeyed to the other world ; if he ever returns to you , you may consider it as one of his ordinary travels; and , if he does not, surely you will go to him .

***

برگشت گر آنکه زین جهان کرده سفر — این را سفری شمر چو اسفار دگر

ور زآنکه دگر باز نیامد سویت — یکروز تو می‌روی بسویش آخر

قَدْ يَزِلُّ الْحَكِيمُ ، قَدْ يَزْهَقُ الْحَلِيمُ.

دانشمند نیز گاهی دچار لغزش میشود و بردبار نیز گاهی صبر و قرار از دست میدهد.

Even a learned man may make an error and a tolerant person may lose patience .

***

آنهم که ز فضل است و خرد برخوردار — گاهی گردد به لغزشی سخت دچار

وآنهم که صبور و بردبار است به کار — گاهی ز کفش برون رود صبر و قرار

قَدْ يَكْبُو الْجَوادُ.

اسب تیزرو چه بسا که بسر درغلطد.

A running horse may stumble.

***

پرهیز کن ازشتاب زیرا ناگاه رهرو ز شتاب می‌نهد پا درچاه

ای بس که بناگاه بسردرغلطد آن‌اسب که بس تیزروان‌است براه

قُلُوبُ الرَّعِيَّةِ خَزائِنُ مَلِكِها فَما أَوْدَعَها مِنْ عَدْلٍ أَوْجَوْرٍ وَجَدَه.

دلهای مردم خزانهٔ سلطان است وازعدل‌وظلم هرچه درآن‌بگذاردهمان‌راباز‌یابد.

People's hearts are the king's treasures; he receives whatever he has deposited in them of justice or unjustice.

***

دلهای کسان کآینه‌ای رخشان‌است نیك ارنگری، خزانهٔ سلطان است

ازعدل وستم هرچه درآن‌بگذارد، در عاقبت کار نصیبش آن است

قَلِيلُ الْحَقِّ يَدْفَعُ كَثِيرَ الْبَاطِلِ كَمَا أَنَّ الْقَلِيلَ مِنَ النَّارِ يُحْرِقُ كَثِيرَ الْحَطَبِ .

اندکی حق نیروی کثیر باطل را درهم می‌شکند چنانکه اندکی آتش تودهٔ بزرگی از هیزم را می‌سوزاند .

A little truth overcomes a lot of falehood as a flame of fire burns a pile of wood .

***

حق گرچه قلیل است، بباطل چو زند | نیروی کثیرش او بهم در شکند
چونانکه بتوده‌ای بزرگ از هیزم | یك شعلهٔ خرد ، آتش اندر فکند

كَثْرَةُ الدَّيْنِ يُصَيِّرُ الصَّادِقَ كَاذِباً .

بسیاری وام راستگو را دروغگو می کند.

Heavy indeptedness converts a truthfulman to a liar.

***

قرض است مصیبتی که چون یافت دوام | هم مایهٔ ننگ گشت وهم آفت نام
بس مردم راستگو که در آخر کار | گشتند دروغگو ز بسیاری وام

كَثْرَةُ الْمالِ تُفْسِدُ الْقُلوبَ وَتُنْشِئُ الذُّنوبَ .

بسیاری مال،دل‌ها را تباه سازدو گناه بیار آورد.

Opulence vitiates hearts and produces sins .

***

آنکس که زیاد مال میخواهد وجاه — او را.پی این دو نیست پروا ز گناه
جان می‌شود اندر هوس مال تباه — دل می‌شود اندر طلب جاه سیاه

كَثْرَةُ الْهَذَرِ تُمِلُّ الْجَليسَ .

پر گوئی، حریف راافسرده خاطر می کند.

Prolixity upsets your companion .

***

هرچند تراست بهره ازخوشروئی ، — اخلاق تو آیتی‌است از خوشخوئی ،
هنگام سخن حذر زپر گوئی کن — کافسرده کند حریف را پر گوئی

كَثْرَةُ ضِحْكِ الرَّجُلِ تَذْهَبُ وَقَارَهُ .

خندهٔ زیاد مرد، وقار او را از بین میبرد.

Too much laughter destroys man's dignity .

***

آن کار مکن که ننگ خواهد آورد
در دیدهٔ خلق، کوچکت خواهد کرد

از خندهٔ بیحد که نشان سبکی است
از بین رود وقار و سنگینی مرد

كَفَى بِالْمَرْءِ كَيْساً أَنْ يَعْرِفَ مَعَائِبَهُ .

همینقدر که مرد زیرك باشد کافی است که عیب خود را بشناسد.

Sagacity suffices a man to recognize his defects .

***

آنکس که بعیب خویشتن پی نبرد
شاید که نه منصف است نه اهل خرد

زیرا که دو چشم عقل و انصاف بس است
تا خود همه کس بعیب خود درنگرد

كُلُّ شَیْءٍ يَحْتَاجُ اِلَی الْعَقْلِ وَالْعَقْلُ يَحْتَاجُ اِلَی الْأَدَبِ.

هر کسی نیازمند عقل وعقل محتاج دانش است.

Every man needs mind and mind needs knowledge.

***

چون علم، کمال آدمی را سبب است | آنست خردمند که دانش طلب است
مخلوق نیازمند عقل و خرد ند | خود عقل نیازمند علم و ادب است

كُلُّ شَیْءٍ يَعِزُّ حِينَ يَنْزُرُ اِلَّا الْعِلْمَ فَاِنَّهُ يَعِزُّ حِينَ يَغْزُرُ.

هر چیز هنگامی که کم است قدر و بها دارد جز علم که وقتی بسیار می شود قدر و قیمت می یابد.

Everything becomes dear when it is scarce; except knowledge which becomes valuable when it is in abundance

***

فرخنده کسی که علم را دارد دوست | وندر پی علم روز و شب در تک و پوست
هرچیز چو کم شود، شود قدرش بیش | جز علم که قدر او به بسیاری اوست

كُلُّ عَاقِلٍ مَغْمُومٌ ، كُلُّ عَارِفٍ مَهْمُومٌ .

هرخردمندی غمناك وهرعارفی اندوهگین است.

Every wise person grieves and every mystic man feels sad .

***

آنکو غافل ز گردش عالـم نیست | رنج دل و تشویش درونش کم نیست
آنکس که خردمند بود بی غم نیست | وآن مرد که عارف است بی ماتم نیست

كُلُّ مَاضٍ فَكَأَنْ لَمْ يَكُنْ ، كُلُّ آتٍ فَكَأَنْ قَدْ كَانَ .

انگار کن که گذشته هرگز نبوده وآینده هم آمده است.

Think of your past as if it has not existed and of your future as if it has come .

***

تا کی گوئی گذشته رفته است ز دست | تا کی بایـد بفکر آینده نشست
انگار گـذشته ای نبوده است تـرا | پندار که آینده کنون آمده است

كلما قاربت اجلا فاحسن عملا .

هرچند بمرك نزديك ترميشوى عمل خود رانكوتر كن.

As you get nearer to your death make better your conduct .

***

آن كز پيرى خميده پيكر باشد	بايد كه دكر بفكر محشر باشد
چندانكه بمرك خويش نزديك ترى	بايد عملت نيز نكوتر باشد

كلما كثر خزان الاسرار كثر ضياعها .

هرچه دانندگان رازى افزون شوند آن راززودتر از پرده بيرون ميافتد.

As mnch as a secret is known to more people there will be more chancesfor its being divulged .

***

چون خلق ببستن زبانند زبون	رازازهمه كس نهان كن وباش مصون
دانندۀ راز هرچه گردد افزون	آن رازفتد زود تر ازپرده برون

كلما لاينفع يضر والدنيا مع حلاوتها تمر .

هرچه سودی ندارد زیان می بخشد ودنیا باهمهٔ شیرینی‌اش تلخی میآورد.

Whatever is not profitable brings loss. The world, though sweet, makes life bitter.

***

هر چیز دراین جهان فانی، ای‌یار، گر سود نیاورد، زیان آرد بار
این ساقی عمر با همه شیرینی بس جام دهد که تلخی آرد بسیار

كل يحصد مازرع ويجزى بما صنع .

هر کس می‌درود آنچه راکه میکارد وجزا می بیند باآنچه عمل میکند.

One reaps according to what one sows; and is rewarded according to how one behaves.

***

زشتی‌بینی اگر بزشتی گروی نیکی بینی چو راه نیکی بروی
درمزرعهٔ عمل توچون برزگری هرتخم که کشته‌ای، همان میدروی

كما ان الصدايا ياكل الحديد حتى يفنيه كذلك الحسد يكمد الجسد.

همان گونه که زنك، آهن را می خورد تا او را از میان میبرد حسد نیز تن را شکسته و نحیف میسازد .

Jealousy weakens the body as rust corrodes the iron .

***

چون تیره کند حسد دل روشن را — گوئی چو بلاست جان مرد و زن را
نیروی حسد شکسته سازد تن را — آنگونه که زنك میخورد آهن را

كما تدين تدان ، كما تعين تعان .

آنگونه که جزا امیدهی جزا داده میشوی و آن گونه که مدد کاری میکنی باتو مدد میکنند.

You will be rewarded as you reward and helped as you help .

***

باخلق بدی مکن که بدباتو کنند — صدره چو بدی کنی، دوصد باتو کنند
آنسان که جزا دهی جزا داده شوی — و آنسان که مدد کنی مدد باتو کنند

كَمْ مِنْ إِنْسانٍ أَهْلَكَهُ لِسانٌ .

چه بسیار آدمی که زبان اوسرش را بر باد داده است.

How often a man is slain by his tongue .

***

بیباك هر آنکه در سخن پر دازد
ماهی چو دهان باز کند بی پروا

ای بس که بخیره جان و سر در بازد
سر را بکمند مرگ می اندازد

كَمْ مِنْ ذَلِيلٍ أَعَزَّهُ عَقْلُهُ ، كَمْ مِنْ عَزِيزٍ أَذَلَّهُ جَهْلُهُ .

بسا ذلیل وخوار که عقل وخردش اوراعزیز کرده وبسا عزیز که نادانیش اورا ذلیل ساخته است.

How often an honourable man is debased by his ignorance ; and a baseman is honoured by his intelligence !

***

بس خوار وسر افکنده که عقل وخردش
بس مرد سرافراز که خود بیخردی

آخر سوی افتخار و عزت بردش
در ورطهٔ سر فکندگی آوردش

كَمْ مِنْ عقلٍ أسيرٍ عندَ هوىً أميرٍ .

بساعقل كه دربند هوس اسيرمانده زيراهوس براو فرمانرواست.

Many minds are captivated by a capricious desire which command them .

***

خاری است هوس که چون شود دامنگیر | در زخم زدن سخت تر است از هر تیر
بس عقل که دربند هوس مانده اسیر | چون گشته براو هوس از آغاز امیر

كَمْ مِنْ غَنِيٍّ يستغنى عنه ، كَمْ مِنْ فقيرٍ يفتقرُ اليهِ .

بساتوانگر که باو نیازی نیست و بساتهیدست که براو نیازمندند.

Many a rich man upon whom no one depends, many a poor man upon whom every one depends .

***

بس مرد توانگر که نبودش چون سود | کس روی نیاز بر در او ننمود
بس مرد تهیدست که شد سود رسان | زین روی نیازمند او باید بود

كَمْ مِنْ وَضيعٍ رَفعهُ حُسْنُ خُلقِهِ ، كَمْ مِنْ رَفيعٍ وَضعهُ قُبْحُ خُرْقِهِ .

بسا مردی که پایه‌اش پست است و با نیکخوئی ببلندی‌میرسد و بسا مرد بلندپایه که از بد خوئی بپست میشود.

Many a low-graded man whose good behaviour promotes him to a high rank; and many a man of high position whose ill-temper degrades him .

***

بس عاقل پست پایه کز نیکی خو — کم کم به بلندی مقام آرد رو

بس مرد بلند پایه کز بد خوئی — بیند ضرر و پست شود پایهٔ او

كُنْ بِالْمَعْروفِ آمِراً وَعَنِ الْمُنْكَرِ ناهِياً .

مردم را به نیکی وخوشرفتاری امر واز بدکاری نهی کن .

Urge people to do good and prohibit them from doing evil .

***

میکوش دلا در اینکه تا هشیاری — مستان را باز برسر هوش آری

تشویق به نیکی کن و خوشرفتاری — تقبیح ز ناکسی کن و بد کاری

كُنْ جواداً مؤثِّراً او مقتصِداً مقدِّراً واياكَ ان تكونَ الثالِثَ .

یا بخشندهٔ مؤثر باش یا میانه‌روی پیش گیرولی باندازه، اما راه‌سوم در پیش مگیر.

Be generous but efficient or be economical but within limits; and never choose a third way .

***

بخشنده شو آنجا که اثر دارد بیش   یا باش میانه رو باندازهٔ خویش
آن به که ازین راه روی یا که ازآن   لیکن ره سومین نگیری در پیش

کُنْ حلْوَ الصبرِ عِنْدَ مرِّ الامْرِ .

با شیرینی صبرو بردباری، تلخی کارراچاره کن .

Overcome the bitterness of your difficulty by sweetness of tolerance .

***

بیتاب مشو چو گشت کارت دشوار   کز بیتابی تو بیش بینی آزار
شیرینی صبر و بردباری پیش آر   تا آنکه بدان بکاهی از تلخی کار

كُنْ زاهِداً فيما يَرْغَبُ فيهِ الْجَهُولُ .

از آنچه که نادان بدان دل بسته است دوری کن .

Avoid whatever an ignorant man is fond of.

***

ای بس که به هرچه جاهلی پیوندد | عاقل چو نظر بدان کند میخندد
گر هست ترا بسر خرد ، دل بردار | از آنچه بدان بیخردی دل بندد

كُنْ سَمِحاً وَلا تَكُنْ مُبَذِّراً .

بخشنده باش لیکن زیاده روی مکن .

Be charitable but not extravagant .

***

دوری ز طریق عدل و انصاف مکن | هم با خود وهم بخلق اجحاف مکن
اندازه بهیچ کار از دست مده | بخشش کن وهیچگاه اسراف مکن

كُنْ فِي الشَّدائِدِ صَبُوراً وَفِي الزَّلازِلِ وَقُوراً .

درسختيها بصبر كوش ودرحوادث بزرك سنگين باش .

Be patient in hard days and grave in calamities.

***

آنجا كه ترا سخت شود كار معاش — در صبر بكوش و سينهٔ خود مخراش

وآنجاى كه طوفان حوادث خيزد — چون كوه بجاى خويشتن سنگين باش

كُنْ كَالنَّحْلِ اِنْ اَكَلَتْ اَكَلَتْ طَيِّباً وَ اِنْ وَضَعَتْ وَضَعَتْ طَيِّباً وَ اِنْ وَقَعَتْ عَلَى عُودٍ لَمْ تَكْسِرْهُ .

مانند زنبورعسل باش كه هرچه خورد پاك است وهرچه برجاى نهد شيرين است وهرشاخى راكه برويش بنشيند نشكند .

Be like a bee ; anything he eats is clean , anything he leaves is sweet and any branch he sits upon does not break.

***

ميباش چو زنبور عسل كاو تا هست — بر لقمهٔ ناپاك نخواهد دل بست

هر بار كه بگذاشت بجا، شيرين بود — هرشاخ كه بنشست برويش، نشكست

كُنْ لِدُنياكَ كَأنَّكَ تعيشُ أبداً وَكُنْ لِآخِرَتِكَ كَأنَّكَ تموتُ غداً .

در کار دنیا چنان باش که گوئی جاودان خواهی زیست و کار آخرت چنان کن که گوئی فردا خواهی مرد .

Arrange the affairs of this world in such a way as if you will live eternally ; and work for the next world in such a way as if you will die tomorrow.

***

کن کار جهان چنانکه هر کس نگریست گوید که مگر تو جاودان خواهی زیست

وآنسان پی آخرت برو کز عمرت گوئی یکروز بیشتر باقی نیست

كُنْ لَيِّناً مِنْ غَيْرِ ضَعْفٍ ، شَديداً مِنْ غَيْرِ عُنْفٍ .

نرم باش ولی سست وزبون مباش؛ سخت باش ولی درشتی مکن .

Be mild but not weak ; be firm but not harsh .

***

با خلق به لطف و مهربانی پرداز لیکن خود را زبون و افتاده مساز

شو نرم ولی مباش سست اندر کار شو سخت ولی مکن درشتی آغاز

كُنْ وَصِيَّ نَفْسِكَ وَافْعَلْ فِي مَالِكَ مَا تُحِبُّ أَنْ يَفْعَلَهُ فِيهِ غَيْرُكَ .

وصی نفس خود باش و با مال چنان کن که دوست داری دیگری با آن کند .

Be self-executor of your will and spend your wealth for salvation as you wish your heirs do .

***

خود باش وصی خویش از هر نظری. ور در کفت امروز بود سیم و زری،

بخشش کن از آن، چنانکه خواهی فردا بخشد پی آمرزش روحت دگری

كَيْفَ تَبْقَى فِي حَالَتِكَ وَالدَّهْرُ مُسْرِعٌ فِي إِحَالَتِكَ ؟

تو بحال خود چگونه مانی درحالیکه گیتی میکوشد تا دیگر گونت کند ؟

How can you remain in the same position while the world tries to change you ?

***

روزی رود این جوانی ازدست برون وین تن که تواناست شود پیروزبون

تو کی مانی بحال خود چون گردون کوشد که بتندی کندت دیگر گون؟

كَيْفَ تَفْرَحُ بِعُمْرٍ تَنْقُصُهُ السَّاعَاتُ ؟

چگونه دلشاد هستی بعمری که هرساعت بگذرد از آن کم میشود .

How can you be happy in this life that grows shorter with the passage of every hour ?

***

جاوید تو چون نمانی اندر عالم | چند از پی عیش خرد کنی جوروستم؟
دلشاد چگونه ای بعمری که شود | هر ساعت از آن، بقدر یک‌ساعت کم؟

كَيْفَ يَأْنَسُ بِاللّٰهِ مَنْ لَا يَسْتَوْحِشُ مِنَ الْخَلْقِ ؟

کسی که ازصحبت خلق رمیده نیست چگونه با دوستی خدا خوی گیرد ؟

How can a man become attached to God while he is not detached from people ?

***

آنکو پی دنیاست دوان ازهمه سوی | بر درگه دادار کجا آرد روی ؟
آنکس که‌رمیده نیست‌ازصحبت‌خلق | با دوستی خدا چسان گیرد خوی ؟

كَيْفَ يَعْرِفُ غَيْرَهُ مَنْ يَجْهَلُ نَفْسَهُ ؟

كسی که خود را نمی شناسد دیگری را چگونه بشناسد؟

One who does not know himself how can he know others?

***

از آنکه بحال خود نپرداخته است | آگاهی حال غیر کی ساخته است؟
خوی دگری چگونه بشناسد نیك | آنکو خود را هنوز نشناخته است

كَيْفَ يَهْتَدِي الضَّلِيلُ مَعَ غَفْلَةِ الدَّلِيلِ ؟

آنجا که راهنما غافل باشد گمراه چگونه راه راست را بازیابد.

How can a lost man find the right way when his leader is neglectful?

***

بیداد کند چو پیشوا از آغاز | دست همه پیروان شود نیز دراز
آنجای که رهبر است غافل از راه | گمراه چگونه راه خود یابد باز؟

كيفَ يَهدِي غيرَه مَن يضِلُّ نفسه ؟

کسی که خود گمراه است چگونه دیگری را رهبری کند ؟

How can he who is misled himself lead others ?

***

آن مرد که خود بروانه در راه خطاست
گر دم ز صواب میزند، روی ریاست

آن کجروشی که خود ز گمراهان است
کی راهبری تواند اندر ره راست ؟

لا اشجعَ مِن بَرِیءٍ

هیچکس از بیگناه دلیر تر نیست

No one is more brave than an innocent person.

***

کش ز گناه نیست لوح سیهی
هرگز به دل او نبرد ترس رهی

گستاخ تر و دلیر تر نتوان یافت
ز آنکس که نکرده هیچ جرم و گنهی

لاتاس علی مافات ولاتفرح بما هوات.

برای چیزی که گذشته افسوس مخور و بخاطر چیزی که نیامده دلشاد مباش.

Do not grieve for anything which is gone; and,do not be glad for anything which has not come yet .

***

پابند جهان سست بنیاد مباش ـــ وز بهر کم و بیش به فریاد مباش
بر هرچه گذشته است افسوس مخور ـــ وز هرچه نیامده است دلشاد مباش

لا تأمن مجالس الاشرار غوایل البلاء .

مجالس بدکاران از گزند بلاها ایمن نیست.

Gatherings of the debauchees are not safe from mishaps .

***

هرجای که آتشی و مشتی حار است ـــ افروختن و سوختنی در کار است
زآن خانه که جای مردمی بدکارست ـــ بگریز که اندر آن بلا بسیاراست

لاتتخذن عدوّ صديقك صديقاً

دوست مگیر آنرا که بادوستت دشمن است .

Do not consider your friend's enemy as your friend .

***

آنراست سزا که یار خود پنداری | کو با تو و با یار تو دارد یاری
وآن مرد که در حق رفیق تو عدوست | حق است اگرش رفیق خود نشماری

لاتتکلمن اذا لم تجد للکلام موقعاً

هرجا که سخن گفتن نشاید، سخن گفتن نباید.

Do not speak when you find it untimely .

***

هرجا که نشایدت سخن کرد آغاز | لب در پی گفتار مکن از هم باز
خاموش نشین که شمع تا خاموش است | جان و تن اوست دور از سوز و گداز

لاتثقن بعهد من لادين له؛ لاتمنحن ودك من لاوفاء له

به پیمان کسی که دین ندارد اعتماد مکن و کسی را که وفاندارد دوست مشمار.

Do not rely on the promise of anyone who has no faith; and, do not make friendship with anyone who is not loyal.

***

آن مرد که دین نباشد و ایمانش　　هرگز مکن اعتماد بر پیمانش
وآنکس که برون زحلقهٔ مهر و وفاست　　از حلقهٔ دوستان برون گردانش

لاتحدث بما تخاف تكذيبه

چیزی مگو که میترسی آنرا دروغ انگارند.

Do not say what you fear that it may be regarded as a falsehood.

***

خواهی که ترا دروغگو نشمارند،　　آن گوی که خلق راستش پندارند
هرگز سخنی مگو که خود میترسی　　آنرا چو شنیدند دروغ انگارند

لاتخافوا ظلم ربکم ولکن تخافوا ظلم انفسکم

از ظلم خداوند نترسید بلکه از ظلم خود بترسید.

Do not fear God's cruelty but be afraid of your own's.

***

از وسوسهٔ نفس بد اندیش بترس	زین گرگ درنده خوی چون میش بترس
آنکس که ستم با تو کند در خود تست	از قهر خدا مترس، از خویش بترس

لاتخف الاذنبك ولاترج الاربك

بیم مدار مگر از گناه خود و امیدوار مباش مگر بخدای خود.

Do not be afraid of anything but of your sin; and, hopeful of anyone but God.

***

اندر ره شیطان لعین پا مگذار	جز بر در یزدان مبین روی میار
الا ز گناه خویشتن بیم مکن	الا به خدای خویش امید مدار

لَا تَسْتَحْيِي مِنْ اِعْطَاءِ الْقَلِيلِ فَاِنَّ الْحِرْمَانَ اَقَلُّ مِنْهُ

از بخشش کم شرم مدار چون نومیدی از آن کمتر باشد.

Do not be ashamed of giving a little ; because disappointment is less than that.

***

میکوش که بهرهر که باشد مضطر — هر گونه که ممکن است باشی یاور
ازبخشش کم شرم مکن زآنکه بود — کم دادنت از هیچ ندادن بهتر

لَا تَسْتَصْغِرَنَّ عَدُوًّا وَاِنْ ضَعُفَ

دشمن را کوچك مشمار گرچه ناتوان باشد

Do not despise your enemy even if he is weak

***

هرچند که دشمن تو خرد افتد و خوار — خوارش منگر بچشم و خردش مشمار
خاراست بسی خرد و بچشمت چو رود — روز تو سیاه سازد و حال تو زار

لَا تَسْتَكْثِرَنَّ مِنْ إِخْوَانِ الدُّنْيَا فَإِنَّكَ إِنْ عَجِزْتَ عَنْهُم تَحَوَّلُوا أَعْدَاءً وَإِنَّ مِثْلَهُمْ كَمَثَلِ النَّارِ كَثِيرُهَا يَحْرِقُ وَقَلِيلُهَا يَنْفَعُ

بسیار دوست مگیر زیرا اگر نتوانی همه را خرسند سازی با تو دشمن شوند و در حقیقت به آتش مانند که زیادش میسوزاند و کمش سود میرساند .

Do not try to win too many of earthly friends; for if you can not keep them astisfied they will turn against you. Friends are like fire which is useful when it is little and incendiary when too much.

***

هرچند که دوست بهتر از گنج زرست
چون گشت زیاد، مایهٔ دردسر است

آری، مثل دوست به آتش ماند
بهر تو کمش نفع و زیادش ضرر است

لَا تُسْرِعَنَّ إِلَى أَرْفَعِ مَوْضِعٍ فِي الْمَجْلِسِ

در نشستن به صدر مجلس شتاب مکن

Do not hurry to take the best place in a party.

***

گر دور شوی تا که فرا خوانندت
زآن به که روی پیش و به پس رانندت

مشتاب که جا بصدر مجلس گیری
جائی بنشین که بر نخیزانندت

لاتسرعن الی الغضب فیتسلط علیك بالعادة

زود خشمناك مشو زیرا بخشم خوی خواهی گرفت

Do not get angry too soon ; for you will be habituated to it.

***

هر کس بتو بهر دوستی آرد رو | رخ بر تابد چو تند باشی با او
گر زود به هر چیز کسی گیرد خشم | بس زود به خشم، طبع او گیرد خو

لاتسیء اللفظ وان ضاق علیك الجواب

سخن زشت بزبان میاور اگرچه بپاسخ کسی درمانی

Do not use an indecent language even when you are helpless in answering somebody.

***

تندی مکن و مپوی تا بتوانی | آن ره که خلاف ادبش میدانی
هرگز سخن زشت میاور بزبان | هر چند بپاسخ کسی در مانی

لا تسیء الی من احسن الیك فمن اساء الی من احسن الیه فقد منع الاحسان

درحق کسی که باتو نیکی کرده بدرفتاری مکن زیرا کسی که چون نیکی ببیند بدی کند در راه نیکوکاری سدی میشود .

Do not mistreat a man who has behaved you well ; for he who answers a good deed with a bad one obstructs benevolence .

***

زنهار چو از کسی ببینی یاری ... با او نکنی ز جهل بد رفتاری

آنکس که بدی کند چو نیکی بیند ... سدی شود اندر ره نیکوکاری

لا تشرکن فی رأیك جباناً یضعفك عن الامر ویعظم علیك ما لیس بعظیم

ترسنده دل را در رأی خود شریك مكن . زیرا ترا در کار سست میکند و آنچه را که بزرگ نیست در نظرت بزرگ جلوه میدهد .

Do not let a coward participate in making a decision for you ; since he weak ns your will and magnifies what is not really big .

***

ترسنده دلان که ترس را یار کنند ... درشور چو رأی خویش اظهار کنند،

اندر نظر تو مور را مار کنند ... تصمیم ترا سست به هر کار کنند

لاتشعر قلبك الهم على مافات فيشغلك عن الاستعداد لما هو آت

برای آنچه از دست رفته هم و غم بدل راه مده زیرا افسوس بر گذشته از اندیشه برای آینده ترا باز میدارد.

Do not fill your heart with past sorrows ; for this prevents you from making preparation for the future .

***

اندر پی آنچه رفته از دست، متاز
وز داغ گذشته، سینه پر سوز مساز
منشین بغم گذشته، کاین سوز و گداز
ز اندیشهٔ آینده ترا دارد باز

لاتصحب من یحفظ مساویك وینسی فضائلك.

با کسی که عیوب ترا به خاطر می سپارد و حسن های ترا فراموش میکند دمساز مشو.

Do not associate with one who remembers your defects and forgets your good points .

***

دمساز مباش، ای خداوند خرد،
با آنکه فقط عیب ترا مینگرد
هر عیب که داری تو بخاطر سپرد
هر حسن که داری تو ز خاطر ببرد

لاتصحبن ابناء الدنيا فانك ان اقللت استعلوك وان اكثرت حسدوك

بااهل جهان دوستی مکن زیرا اگر فقیر شوی برتو برتری میجویند واگر دارا شوی بر تو رشك میورزند.

Do not make friendship with the people too much; for they try to gain superiority over you when you are impoverished; and show jealousy towards you when you are wealthy.

***

بر دوستی اهل جهان دل مسپار — زآنرو که ترا نمیشود کس غمخوار

جوید بتو برتری چو شد کارت زار — ورزد بتو رشك چون شود بختت یار

لاتصدق من يقابل صدقك بتكذيبه.

راستگو مخوان کسی را که در مقابل راستگوئی تو دروغگویت میخواند.

Do not deem truthful a man who considers you a liar.

***

شهد از چه دهی به آنکه چون بستاند — آن شهد زدست تو، چو زهری داند

تو صادق و راستگو مخوان آنکس را — کاو لاف زن و دروغگویت خواند

لاتضمن مالاتقدر على القيام به .

کاری را که از عهده انجامش بر نمیآئی برعهده مگیر

Do not undertake anything which you can not do.

***

گر در نظرم ضعیف باشی و زبون
به زآنکه بسی دروغگو باشی و دون

بر عهده مگیر هیچگه کاری را
کز عهدهٔ انجام نیائی بیرون

لاتضیعن حق اخیك اتكالا علی ماببنك وبینه فليس هولك باخ ما اضعت حقه .

حق دوست را باتکاء دوستی که میان تو واوست ضایع مکن زیرا وقتی چنین کردی دیگر دوست تو نخواهد بود .

Do not trample upon the rights of your friend under the pretext of intimacy existing between you and him ; for as long as you disregard his rights he is not your friend .

***

بر دوست زنی طعنه و داری امید
کو از تو بدوستی نخواهد رنجید

غافل که چو کاخ دوستی بی‌پی شد
کم کم بسرت خراب خواهد گردید

لا تعاجِلِ الذنبَ بالعقوبةِ واجعل بينهما للعفوِ موضِعاً

در دادن کیفر گناه شتاب مکن ومیان این دو جائی را برای بخشش بگذار.

Do not haste to requite an offence ; but leave room for pardon .

***

در دادن کیفر گناهان زنهار — تعجیل مکن که آرد افسوس ببار

مابین گناه و کیفر آن ای یار — جائی ز برای عفو باقی بگذار

لا تعادُوا في ما لا تعرِفون فانَّ اكثر العلمِ فيما لا تعرِفون.

باچیزی که نمیدانید دشمنی نورزید چون دانش بیشتر درچیزی است که نمیدانید.

Do not fight against what you do not know because knowledge mostly lies in what you are not aware of.

***

شایستهٔ آن نیست که رو گردانید — از هرچیزی که درك آن نتوانید

چون بیشتر آنچه را که دانش خوانید — بسته است بآنچه اندر آن نادانید

لاتَعِدْ عمّاتعجز عنِ الوفاءِ بِهِ

وعده‌ای مده که بدان وفا نتوانی کرد .

Make no promise that you can not fulfil .

***

در قول تو گر نباشد از فضل اثر | دیگر سخن تو کس ندارد باور
آن کار که ازعهدهٔ توساخته نیست | برعهدهٔ خویش اگر نگیری بهتر

لاتَعدَّنَ غَنِيّاً مَن لَم يُرزَق مِن مالِهِ

دارا نبایدشمرد کسی را که ازدارائی خود بهره‌ای نرساند .

One whose wealth is not profitable to others, must not he reckoned as rich .

***

آن‌مرد که‌اهل بخشش‌وجودوسخاست | ور هیچ ندارد ، بنظر چون داراست
وآن‌منعم‌را که‌تنگ‌چشم‌است و بخیل | دارا نتوان شمرد ، زیرا چو گداست

لاتُعِنْ قَوِيّاً علیٰ ضَعیفٍ، لاتُؤثِرْ دَنِیّاً علیٰ شریفٍ

توانارا برضدناتوان کمك مکن وفرومایه‌را بمرد بزرگوار اختیارمده.

Do not help a strong person against a weak one; anddo not give a mean man authority over a generous one :

***

هرگز به توانا مکن امدادای یار | تا اینکه به ناتوان رساند آزار

هرگز به فرومایه مددگار مشو | تا اینکه کند بزرگواری را خوار

لاتُغالِبْ مَنْ لاتَقْدِرُ علیٰ رَفْعِهِ

باکسی که‌قدرت ازمیان بردنش‌را نداری ستیزه‌مکن.

Do not fight against one whom you are unable to defeat .

***

کاری چونسنجیده گرفتی درپیش | کارتو شود خراب و حال‌تو پریش

با هر که بود بزور بازو زتو بیش | گر پنجه‌زنی، رنجه کنی پنجهٔ خویش

لاتغترن بمجاملة العدو فانه كالماء وان اطيل اسخانه بالنار لم يمتنع من اطفائها .

به‌چرب زبانی دشمن فریفته مشو زیرا او مانند آب است که هرچند از آتش گرمی بیند از فرو نشاندن آتش باز نماند .

Do not let your enemy deceive you by his flattery for he is like the water which does not stop extinguishing the fire despite its heat.

***

مشنو چو کند خصم تملق آغاز — زیرا که بآب ماند آن افسونساز
آب از آتش هر آنچه گرمی بیند — از کشتن آتش او نمیماند باز

لاتغتم بالفقر والبلاء فان الذهب يجرب بالنار والمؤمن يجرب بالبلاء

از بیچیزی و سختی غمگین مباش زیرا طلا را به آتش آزمایند و مؤمن را برنج و بلا.

Do not grieve in affliction ; for the gold is tried by fire and a God-worshipper by misfortune .

***

گر دور جهان داشت ستم بر تو روا — آرام و صبور باش و کن شکر خدا
آنسان که بآتش آزمایند طلا — مؤمن شود آزموده با رنج و بلا

لاتغلق باباً يعجزك افتتاحه

مبند دری که نتوانی گشود .

Do not close a door that you are unable to open.

***

آن کار که آرد ضرر آغاز مکن　　وآن ساز که سوزد دل وجان، ساز مکن

آن در که دگر گشودنش نتوانی　　دست ازپی بستنش زهم باز مکن

لاتفرحن بسقطة غيرك فانك لاتدرى مايحدث بك الزمان

ازافتادن دیگری دل خودرا شادمکن زیرا نمیدانی زمانه برای توچه پیش میآورد.

Do not rejoice at another's downfall, for you do not know what will happen to yourself.

***

گیتی که سحر برسر گل تاج نهاد　　در شب سر تاج هردو را داد بباد

زافتادن دیگری مکن دل را شاد　　کز مسند خود تو نیز خواهی افتاد

لا تقولن ماتسؤك جوابه.

هر گز سخنی مگوی که پاسخش تورا ناگوار باشد.

Never say anything which has an unpleasant answer.

***

آن کز پی ناسزا لب از هم بگشاد هر کس که شنید، ناسزا پاسخ داد
باهیچکسی مگوی هر گز سخنی کز پاسخ آن دل تو گردد ناشاد

لاتقوم حلاوة اللذة بمرارة الآفات.

شیرینی لذت به تلخی محنت‌هائی که از آن بیار می آید نمیارزد.

Sweetness of pleasure is not worth the bitterness of its consequent pains.

***

شب تا سحر آنکه باده می پیماید چون روز شد از خمار در رنج آید
شیرینی لذات نمی ارزد هیچ بر تلخی محنتی کز آنها زاید

لاتَلْتَبِسْ بِالسُّلطانِ فِي وَقْتِ اضْطِرابِ الأمُورِ عَلَيْهِ فَإنَّ البَحْرَ لايَكادُ يَسْلَمُ رَاكِبُهُ مَعَ سُكُونِه فَكَيْفَ لايُهلِكُ مَعَ اخْتِلافِ رِيَاحِهِ وَاضْطِرابِ أمْواجِهِ؟

وقتی که کار امیر آشفته و حالش دیگر گون است باید از و بر حذر بود زیرا دریا که هنگام آرامش و سکون برای کشتی نشینان خطر دارد چگونه باوزش بادهای ناموافق و تلاطم امواج خطر ناك نباشد ؟

Beware of the sovereign at the time of civil convulsion. If the voyager is not always safe even on a calm sea; how will he escape death when sea is agitated with unfavourable winds and raging waves ?

***

احوال امیر اگر که دیگر گون است | هر کس که نیندیشد از او مجنون است
دریا که سکون او خطرها دارد | پیداست که هنگام تلاطم چون است

لاتَنَالُ الصِّحَّةُ إلّا بِالْحِمْيَةِ .

تندرستی جز با پرهیز حاصل نمیشود .

Health cannot be obtained except by abstinence .

***

کس را نشود سپید بختی حاصل | گر برنکند ز هر سیه کاری دل
بیمار به پرهیز اگر تن ندهد | هرگز نشود بتندرستی نائل

لاتنظرْ اِلی مَنْ قالَ وانظرْ اِلی ماقالَ

منگر که گوینده کیست ، بنگر که گفتارش چیست.

Do not mind who the speaker is, mind what he is saying.

***

تحقیر کسی به جامهٔ ژنده مکن   برظاهر خلق هیچگه خنده مکن
هرجا که کسی لب بسخن باز کند   گفتار ببین، نظر بگوینده مکن

لا توتیِ البیوتَ الامِن ابوابِها ومن اتاها مِن غیرِ ابوابِها کانَ سارِقاً .

بدرون خانه جز از در آن راه نمیتوان یافت وهر که جز از راه در وارد شود دزد است.

A house can not be entered into except by its door; and anyone who tries to enter into it by any other way is a thief.

***

از هیچ رهی، جز از در کاشانه،   نتوان گردید وارد اندر خانه
زیرا بدرون خانه جز از در آن   راه دگری نیست مگر دزدانه

لاتُؤخِّرْ اِنالةَ المحتاجِ اِلیٰ غَدٍ فاِنَّكَ لاتدری مایعرِضُ لكَ وَلهُ فی غدٍ

دلجوئی محتاج را بفردا میفکن زیرا معلوم نیست که فردا برای تو و او چه پیش آید.

Do not postpone helping a needy man ; for you do not know what will happen to him and you tomorrow .

***

دل‌جوئی محتاج بفردا مفکن چون نیست ترا عیان که فردا چه شود
در راه کرم اگر نهی پا، چه شود ؟ ور دور کنی غمی ز دلها چه شود؟

لاحُلَلَ کالآدابِ

هیچ زیوری بهتر از ادب نیست.

No ornament is better than politeness .

***

اخلاق پسندیده، بود یاور مرد این است گواه پاکی گوهر مرد
باید که بحسن ادب آراسته شد زیرا ادب است بهترین زیور مرد

لاخیر فی السّکوت عن الحق کما انه لاخیر فی القول بالباطل .

خاموش ماندن ازحق گوئی خوب نیست همچنانکه باطل گوئی خوب نیست

To keep silent from speaking the truth is as bad as to talk falsely .

***

اندر پی حق باش و حقیقت جوئی — دوری کن از اینکه راه باطل پوئی
خوش نیست خموش ماندن از گفتن حق — آنگونه که خوب نیست باطل گوئی

لاخیر فی قوم لیسوا بناصحین ولا یحبون الناصحین .

از کسانی که نه خیر خواهند و نه خیر خواهان رادوست دارند خیری نصیب نمیشود

You cannot expect a ything good from those who neither are well_wishers nor like the persons who wish well .

***

آنکو، نه اثر ز خیرخواهی در اوست، — نه مردم خیر خواه را دارد دوست،
ز آنجا که به هیچ رو ندارد خیری — مانند گلیست کش نه رنگ است و نه بوست

لا دواءَ لِمَشْعوفٍ بِدائِه، لاشِفاءَ لِمَنْ كَتَمَ طَبِيبَهُ دائَهُ .

برای کسی که بدرد خودخوش است دوائی نیست و کسی که درد خودرا ازطبیب بپوشد شفا نخواهد یافت .

There is no remedy for a man who is happy with his diseases ; and , no recovery for one who hides his disease from the doctore.

***

آنرا که بدرد خود رضا خواهد بود — هردرد که هست بی دوا خواهد بود

وآنکو ز طبیب درد خود میپوشد — کی بهر وی امید شفا خواهدبود؟

لا ذُخْرَ كَالعِلْمِ

گنجی مانند دانش نیست

There is no treasure like knowledge .

***

ازشهد ادب هر که بکامش قند است — پیوسته زحال وروز خود خرسنداست

گنجی بگرانبهائی دانش نیست — دولتمنداست هر که دانشمند است

لاشيىء احسن من عقل مع علم و علم مع حلم و حلم مع قدرة .

چیزی بهتر از خردمندی با دانائی و دانائی با شکیبائی و شکیبائی با توانائی نیست

There is nothing better than wisdom with knowledge, knowledge with tolerance and tolerance with power .

***

بهتر ز همه مردم دنیا باشد آن مرد خرد مند که دانا باشد
در خشم نیاید و شکیبا باشد هرچند به هر کار توانا باشد

لاعقل مع شهوة

عقل با شهوترانی سازگاری ندارد .

Wisdom does not accord with pleasure seeking .

***

آن مرد که ترك هوشیاری نکند باید که هوای میگساری نکند
عاقل نرود در پی شهوت ، زیرا شهوت با عقل سازگاری نکند

لاعيشَ لِسيِّيءِ الْخُلُقِ

بدخواززندگی خوش محروم است

An ill-tempered man cannot enjoy happy life.

***

آنگاه که برتو آورد خشم هجوم	پیش ازهمه کس کنی توخودرامغموم
میکوش که خوی خویش راخوب کنی	گززندگی خوش است بدخومحروم

لاغِناءَ كالقَنوعِ.

هیچ دارائی بهتراز قناعت نیست

No wealth is better than contentment.

***

آنکس که حریص وآزمنداست دنی است	پابند به دیوخوئی و اهرمنی است
باروزی کم بساز و محتاج مباش	کان مرد که قانع است پیوسته غنی است

لافقرَ لِعاقِلٍ، لاغِناءَ لِجاهِلٍ.

هر که دانا است مسکین نیست اگرچه تنگدست باشد وهر که نادان است منعم نیست اگر چه ظاهراً دارا باشد

A savant man is not poor even if he lives in poverty; and, an ignorant one is not rich even if he lives a wealthy life.

***

مسکین نبود هر آنکسی کو دانا است — هر چند که تنگدست و بی برگ و نوا است

منعم نبود هر آنکه باشد نادان — هر چند که در نظر بظاهر دارا است

لایترکُ الناسُ شیئاً مِن دُنیاهُم لِاصلاحِ آخرتِهِم اِلّا عَوَّضَهُمُ اللّهُ سبحانَه خیراً مِنه.

مردم از مال جهان چیزی برای دنیای دیگر خود نمیدهند مگر اینکه خداوند بالاتر از آن را به آنان عوض دهد.

People may never give up anything of this world for the next, unless God gives them back something better than that.

***

از مال جهان کسی ز ابناء بشر — چیزی ندهد برای دنیای دگر

جز آنکه خداوند بدو در محشر — بخشد بعوض چیزی از آن بالاتر

لا یترکُ النّاسُ شیئاً مِن دینِهم لِاصلاحِ دُنیاهم اِلّا فتحَ اللهُ علیهم ما هُوَ اَضَرُّ مِنه .

مردم چیزی از دین خود برای آبادی دنیای خود نمیدهند مگر آن که خداوند در عوض چیزی زیان آورتر از آن را بر ایشان روا دارد.

People may not lose anything of their faith to obtain worldly things unless God allots to them something more detrimental than that .

***

از دین خود آن بندهٔ دنیا پرور چیزی ندهد برای دنیا بهدر

جز اینکه خداوند مبین روز دگر چیزی دهدش از آن زیان آورتر

لا یحمدُ حامدٌ اِلّا ربَّه، لا یلُمْ لائمٌ اِلّا نفسَه .

کسی اگر میستاید باید خدای را بستاید و اگر سرزنش میکند باید نفس خود را سرزنش کند .

One must not praise anyone but God ; and must not blame anyone but himself .

***

آن مرد که عاقل است و دانا، باید بیهوده زبان بمدح و ذم نگشاید

گر عیب کند، ز نفس خود گیرد عیب ور بستاید ، خدای را بستاید

لایحول الصدیق الصدوق عن المودة وان جفی .

دوست صادق از دوستی روی بر نمی تابد هرچند که جفا بیند

A sincere friend will not turn away from your friendship even when you hurt him .

***

آن دوست که صادق است و با مهر و وفا — با تست همیشه بر سر صلح و صفا
از دوستی تو بر نمی تابد روی — هرچند که بیند از تو او جور و جفا

لایخلو النفس من امل حتی تدخل فی الاجل.

جان آدمی تا دم مرگ از آرزو خالی نمیشود

Man's soul is not cleared from desires, until he is dead.

***

تا جان داری شیفتهٔ آمالی — دلبستهٔ اکتساب جاه و مالی
تا مرگ نکرده جام عمرت را پر — جان تو ز آرزو نگردد خالی

لا يُدْرِكُ اللّهَ جلّ جلالُه العيونُ بِمشاهدةِ العيانِ لكن يدرِكُهُ القلوبُ بحقايقِ الايمانِ .

چشم‌های ما بامشاهدهٔ ظاهر خدارا نمیتوانند دید بلکه دل‌ها ازراه حقایق ایمان بخدا میرسند

Our eyes cannot see God by manifest observation but our hearts can perceive Him through faith.

***

هرچند خدا بهر مکانی است پدید
بادیدهٔ سر، نمیتوان اورا دید
تنها دل ما ازره ایمان و یقین
شاید که تواند بخداوند رسید

لا يستحيين احدُكم اذا سُئِلَ عما لا يعلم ان يقول لا اعلم .

هیچیك ازشما وقتی چیزی‌راکه نمیداند ازو بپرسند نباید شرم داشته باشد از اینکه بگوید نمیدانم

No one of you must feel ashamed to admit his ignorance when he is asked about what he does not know.

***

گر بر بندی دهان خویش از گفتار
به‌ز آنکه بگوئی سخنی ناهنجار
چیزی که ندانی، چو بپرسند از تو
برگو که نمیدانم وزین شرم مدار

لایشبع المؤمن واخاه جائع

مرد خداتا برادرش گرسنه است خود را سیر نمی سازد

A true believer will not eat fully as long as his brother is hungry.

***

آن مرد خداست کو بود خیر اندیش / خیر دگران ز خیر خود خواهد بیش
خود تا شکم برادرش گرسنه است / بر خوان ننشیند از پی سیری خویش

لایصغرن عندك الرأی الخطیر اذا اتاك به الرجل الحقیر

فکر بزرگی را که از مرد کوچکی تراوش کند نباید کوچك شماری.

Do not underestimate a useful advice just because it is given by an unimportant person.

***

گر مرد، خرد و راست و صاحب تدبیر / هر کس که بود، نصیحتش را بپذیر
گر پند بزرگی دهدت مرد حقیر / کوچك مشمارش و از آن بهره بگیر

لایُعابُ الرَّجُلُ بِاَخْذِ حَقِّهِ وَ اِنَّما یُعابُ بِاَخْذِ ما لَیْسَ لَهُ

خواستن حق برای کسی عیب نیست خواستن چیزی که حق او نیست عیب است

A man cannot be blamed for demanding his right but he should be blamed for asking what is not his right.

***

گر در پی حق خویش مردی برخاست | بر او نتوان عیب گرفتن که خطاست
زآن مرد اگر که عیب گیرند رواست | کاو آنچه که نیست حق وی خواهد خواست

لایَکُنِ الْمُحْسِنُ وَ الْمُسیءُ اِلَیْکَ سَواءً فَاِنَّ ذلِکَ یُزَهِّدُ الْمُحْسِنَ فِی الْاِحْسانِ وَ یُتابِعُ الْمُسیءَ اِلَی الْاِسائَةِ

مبادا بدکار و نیکوکار در نظرت یکسان باشند زیرا در این صورت نیکوکار از نیکوئی کناره گیرد و بدکار در کار زشت اصرار ورزد.

You must not regard a good man and a bad man equally for the former gives up good behaviour and the latter follows evil doing.

***

در جامعه گر بدگهر و نیکوکار | یکسان آیند خلق را در انظار
این سخت زکار خیر گردد نادم | وآن نیک بکار زشت ورزد اصرار

لايكون الصديق صديقاً حتى يحفظ اخاه في غيبته ونكبته ووفاته

دوست، دوست نميشود مگر بشرط آن كه دوست خودرا درغيبت او، وبدبختی ووفات او حفظ كند.

A friend is not a good friend unless he respects his friend's rights in his absence, in his misfortune and after his death.

***

آنست بعهد دوستی ثابت وسخت — كاو باتو مدد كندچو گشتی بدبخت

عیبت نكند بیان چو گشتی غایب — مالت نخورد چو بستی ازدنیا رخت

لاينبغي للعاقل ان يقيم على الخوف اذا وجد الى الامن سبيلا.

شايستهٔ عاقل نيست كه باترس زندگی كند در حالی كه بسوی ايمنی راهی دارد.

It is not suitable for a wise man to live in fear when he has some way to security.

***

بينا كه زراه و چاه باشد آگاه — ازاو عجب است اگر كه افتد درچاه

باترس نشايد كه كند عاقل زيست — آنجا كه بسوی ايمنی دارد راه

لا يَنْفَعُ تَدْبِيرُ مَنْ لا يُطاعُ

تدبیر کسی که فرمانش را نمیبرند سودی نمیدهد

Planning by one who is not obeyed is of no use.

***

شاگرد به پیروی چو تقصیر کند — اندیشهٔ استاد چه تأثیر کند؟
مردی که نمیبرد کسی فرمانش — سودی ندهد هر آنچه تدبیر کند

لا يَنْتَصِحُ اللَّئيمُ أَحَداً إِلاّ عَنْ رَغْبَةٍ أَوْ رَهْبَةٍ

فرومایه از کسی پند نمی پذیرد مگر از روی طمع یا ترس

A mean person does not accept advice , except for fear or in the hope of something.

***

آنکس که بطبع بود ناپاك و پلید — خود از سر شوق راه پاکان نگزید
ناکس نشنید پند کس، ور بشنید — یا از رهِ بیم بود یا روی امید

لا ينفع الايمان بغير التقوى.

ایمانی که باپاکی و پرهیز همراه نباشد سودی ندارد.

Faith without chastity is of no use.

***

دین از پی آن است که کوشی تو بسی   تا دست کشی ز هر هوی و هوسی
گر پاکی و پرهیز نباشد در کار   سودی نرسد ز دین و ایمان بکسی

لا يواد الاشرار الا اشباههم، لا يصطنع اللئام الا امثالهم.

اشرار جز کسانی را که مانند خود شانند دوست نمیگیرند و مردم پست جز پست نهادان را نمی پرورند.

Wicked men do not make friendship except with those who are wicked like themselves; and, mean men do not bring up except those who are mean.

***

آن مرد که بدخوست نمیگیرد دوست   جز بد منشی را که همانند بدوست
و آن مرد که پست است نخواهد پرورد   جز پست نهادی که باو همخوست

لَذَّةُ الْكِرامِ فِی الاِطْعامِ ؛ لَذَّةُ اللِّئامِ فِی الطَّعامِ

لذت جوانمردان بمهمانی دادن وخوشی دونان بمهمان شدن است.

A generous man is pleased to invite, and an avarcious person is pleased to be invited.

***

آنرا که فرومایه بود همچو خسی | با مرد بلند طبع فرق است بسی
این شاد شود چوشد کسی مهمانش | وآن شاد شود چو گشت مهمان کسی

لِسانُ الْجاهِلِ مِفْتاحُ حَتْفِهِ .

زبان نادان کلید مرگ اوست

An ignorantman's tongue is a key to his destruction.

***

جاهل چودرختی است تهی از برو برگ | بارند بر او تیر ملامت چو تگرگ
ای بس که چونادان بسخن لب بگشود | گردید زبان او کلید درمرگ

لسانُ العاقلِ وراءَ قلبِه ، قلبُ الاحمقِ وراءَ لسانِه

زبان عاقل در پس دل اوست یعنی دلش راضی نمیشود که هر باطلی را برزبان آورد . و دل بیعقل در پس زبان اوست یعنی هرچه بزبانش آمد بدون مانع اظهار میکند.

A wiseman's tongue is behind his heart; he does not mentions whatever he feels wrong. A fool man's heart is behind his tongue; he says every thing without any reserve.

***

عاقل، باشد زبانش اندر پس دل — راضی نشود دلش کـه گوید باطل

بیعقل و خرد، دلش بود پشت زبان — کزمعنی حرف خویش باشد غافل

لسانُ المرائی جمیلٌ وفی قلبِه الداءُ الدخیلُ

ریاکار زبانی زیبا ولی قلبی بیمار دارد.

A hypocrite has a nice tongue and an ill heart.

***

آن را که دوروئی روش دیرین است — هرجا که نهد پای، پی تفتین است

منگر که زبان او چنین شیرین است — بنگر که چقدر قلب او پر کین است

لِکُلِّ امْرءٍ فِی مالِهِ شَرِیکانِ: الْوارِثُ وَالْحَوادِثُ

درمال هرمردی دوشریك هست یکی وارث دیگری حوادث.

There are two participants in wealth of each man: One is his heir and the other, mishaps.

***

چون مرد رسد به مکنت وجاه و جلال
خواهد دوشریك یافت در مال و منال
آن وارث او که میشوه صاحب مال
وآن حادثه‌ای که بهر مال است وبال

لِکُلِّ حَیٍّ مَوْتٌ: لِکُلِّ شَیْءٍ فَوْتٌ.

برای هرزنده مرك وبرای هرچیزی نابودی است.

There is a death for every creature; and an end for everything.

***

اندرپی هرخوشی ملالی و غمی است
در صورت هرنشاط، چین المی است
در گردن هرزنده طناب اجل است
بردامن هر وجود گرد عدمی است

لِکُلِّ شَیْءٍ آفَةٌ وَآفَةُ الْخَیْرِ قَرِینُ السُّوءِ.

هر چیز آفتی دارد و آفت نیکوکاری همصحبت بدنهاد است

Everything has its bane ; and the bane of benefaction is a malicious companion .

***

دردار جهان که عاقبت هر چیزی	دارد ز پی آفت ملال انگیزی،
دانی چه بود آفت نیکوکاری؟	همصحبت بد نهاد نا پرهیزی

لِکُلِّ هَمٍّ فَرَجٌ ، لِکُلِّ ضِیقٍ مَخْرَجٌ

هر عقدهٔ تنك آخر گشایش یابد ودر پی هر بستگی آخر راهی بازمیشود.

Every hard knot will be untied and every closed way will open at last .

***

دمساز شود طالع ناساز آخر	دور خوشی تو گردد آغاز آخر
هرعقده که تنك است گشایش یابد	هرراه که بسته است شود باز آخر

الأحمقُ مع كُلِّ قولٍ يمينٌ

احمق باهر سخنی قسم میخورد.

A fool is he who swears in every sentence.

***

بهر سخنی که راستش پندارند، مردم به قسم دگرچه حاجت دارند؛
احمق قسمی خورد پی هر سخنی تا خلق او را دروغگو نشمارند

الانسانِ فضيلتان: عقلٌ ومنطقٌ، فبالعقلِ يستفيدُ وبالمنطقِ يفيدُ

دوچیز مایهٔ فضیلت آدمی است: عقل و منطق ، که با عقل وخرد سود برد وبانطق و بیان سود رساند.

A man's superiority resides in two virtues: Intelligence and speech; by the means of the former he acquires benefits and by the latter he imparts them.

***

ایدوست زفیض عقل و منطق مگذر زیرا بود این دو، مایهٔ فضل بشر
بانطق و بیان بزندگان سود رسان باعقل و خرد ز زندگی سود ببر

لِلْحازِمِ فی کُلِّ فِعْلٍ فَضْلٌ

دوراندیش درانجام هر کار بر دیگران برتری دارد.

In doing everything a prudent man is superior to others

***

آن کز دگران بصیرتش باشد بیش — بهتر کند آن کار که آید در پیش
اندر همه کار برتری دارد وفضل — آن مرد که بینا بود ودور اندیش

لِلشَّدائِدِ تُدَّخَرُ الرِّجالُ.

مردان بلندهمت برای زمان سختی اندوخته شده‌اند

Courageous men are saved for hard days.

***

روشن گهران چوشمع افروخته اند — خودرا زبرای دیگران سوخته اند
مردان بلند طبع با همت را — ازبهر زمان سختی اندوخته اند

الظُّلمُ تَبِعاتٌ مُوبِقاتٌ

ظلم عواقب هلاک کننده دارد.

Cruelty has destructive consequences .

***

نابود کننده است آثار ستم
آخر گردد خراب دیوار ستم

بسیار کمر شکن بود بار ستم
بر روی سر کسی که شد یار ستم

لَمْ يَذْهَبْ مِنْ مَالِكَ مَا وَقَى عِرْضَكَ

از مال تو آنچه که آبروی تورا حفظ کرده از دستت نرفته است

What you have spend to secure your reputation is not lost .

***

آنکس که ز شوق سیم و زر مست بود
آن سیم و زری که آبرو را بخرد

گر خوار شود براه زر، پست بود
هر چند ز دست رفته، در دست بود

لَم يَسُدْ مَن افتقر اِخوانُه اِلى غَيره

کسی که برادرانش به دیگران نیازمند باشند بزرگ نمیشود.

A man who is not useful to his brethren will not be dignified.

***

دولتمندی که نیست درویش نواز — عز و شرفی نیابد از نعمت و ناز
هرگز نشود بزرك آنکس که مدام — با غیر کند برادرش عرض نیاز

لَم يَضِع مِن مالِكَ ما قضى فرضك

مالی که خرج واجبات خود کرده‌ای، ازدست نرفته است

Whatever you have spent for your necessities is not lost.

***

گر بازرو سیم از غمی خواهی رست، — زر ده که در کیسه نمی باید پست
آنمال که خرج واجبات توشدست، — هرچندفزون بوده، نرفته است زدست

لَمْ يَضِقْ شَيْءٌ عَنْ حُسْنِ الْخُلْقِ .

ازخوشخوئی به‌هیچ چیزی لطمه‌ای نرسیده است.

Good_temper harms nothing .

***

از تندی خوی و زشتی خلق ، بسی
بیند همه کس عذاب در هر نفسی

اما ز گشاده روئی و خوشخوئی
نه لطمه بچیزی رسدو نه بکسی

لَمْ يَنَلْ أَحَدٌ مِنَ الدُّنْيَا حَبْرَةً إِلَّا أَعْقَبَتْهُ عَبْرَةٌ

کسی از این دنیا به‌خوشی و خنده‌ای نمیرسد جز اینکه گریه و ماتمی در دنبال داشته باشد.

No one in the world can enjoy happiness , without shedding tears .

***

در دار جهان سرور بی ماتم نیست
کس را بزمانه شادی بی غم نیست

در جام کسی ساقی ایام نریخت
ز آن صاف که بادرد محن درهم نیست

لِنْ لِمَنْ غَالَظَكَ فَاِنَّهُ يُوشِكُ اَنْ يَلِينَ لَكَ.

درحق کسی، که باتو درشتی کند نرمی کن شاید از این راه باتو نرم شود.

Be mild to anyone who is rough to you; for in this way he may grow mild .

***

بیشرم و حیا چو از تو بیند آزرم — خون نیزه گر بر سر حجب آید و شرم
با هر که درشتی بکند نرمی کن — شاید که از این راه شود کم کم نرم

لَنْ یَتَّصِلَ الْمَرْءُ بِالْخَالِقِ حَتّی یَنْقَطِعَ عَنِ الْخَلْقِ.

تا کسی از خلق نگسلد به‌خالق نخواهد پیوست.

A man can not be attached to God unless he is detached from people .

***

بر دوست اگر عاشق صادق دل بست، — از هر چه که غیر دوست شد، شوید دست
کس تا که زمهر خلق عالم نگسست — بر خالق عالم نتواند پیوست

لو انّ الموتَ يشتری لاشتریه الاغنیاء

اگر مرگ، خریدنی بود توانگران آنرا میخریدند.

If death could be bought, wealthy men would buy it.

***

بیچیز اگر همین غم رزق خورد،
گر مرگ خریدنی شود در عالم

منعم پی صد چیز دگر رنج برد
آنکس که غنی تراست زآن بیش خرد

لو تمیّزت الاشیاء لکان الصّدق مع الشّجاعة وکان الجبن مع الکذب

هرگاه صفات ازهم متمایز شوند راستگوئی با دلیری و دروغگوئی باترس همراه خواهد بود.

If things are to be distinguished, truthfulness will be coupled with bravery and falsehood with cowardice.

***

آنجا که شود صفات از هم ممتاز
باشیر دلی است راستگوئی همدم

هر یك بمقام خویش بنشیند باز
با ترس بود دروغگوئی دمساز

لَوْ جَرَتِ الأَرْزَاقُ بِالأَلْبَابِ وَ العُقُولِ لَمْ تَعِشْ بِهَائِمُ وَ الأَحْمَقُ.

اگر روزی به عقل و هوش بسته بودنه ددو دام زنده میماندی و نه بیخرد.

If livelihood were according to wisdom and understanding neither beasts nor fools could ever live.

***

ای بس که یکی را نبود بخت بدی | با اینکه بعقل است کم از دام و ددی
گر بسته بعقل و هوش باشد روزی | نه دام و ددی ماند و نه بیخردی

لَوْ صَبَبْتُ الدُّنْيَا عَلَى الْمُنَافِقِ بِجُمْلَتِهَا حَتَّى أَنْ يُحِبَّنِي مَا أَحَبَّنِي

به آنکس که دوروست اگر سراسر جهان را ببخشم تامرا دوست دارد شرط دوستی بجای نیاورد.

A. hypocrite will not bestow his affection upon me, even if I give him the entire world.

***

آنرا که دورنگی و دوروئی شده خو | گر دنیا را دهی، نگردد یکرو
چون لاله که ابر ازو دورنگی نسترد | هرچند که درو گوهر افشاند براو

لو عقل اهل الدنيا لخربة الدنيا.

اگرمردم گیتی عقل داشتند گیتی ویران میشد.

If all people were wise the world would be ruined.

***

آن‌مرد که اهل خرد و عرفان بود   بیزار ازین جهان بی بنیان بود
گر عقل به مغز مردم دوران بود   این گیتی غدار کنون ویران بود

لیس بلد احق بك من بلد، خیر البلاد ما حملك.

هیچ شهری شایسته‌تر از شهر دیگر نیست وهر شهری که برای تو نیکو باشد خوب ترین شهر است.

No city is more suitable than another one; any city which is enjoyed by you is the best to you.

***

شهری‌نتوان یافت که ازهر نظری   به باشد و خوبتر ز شهر دگری
هر شهر که از بهر تو نیکو باشد   آن نیز بود شهر پسندیده تری

لیس ثوابٌ عند اللهِ سبحانه اعظمُ من ثوابِ السلطانِ العادلِ والرجلِ المحسنِ

هیچ پاداشی، در نزد خداوند پاك، بزرگتر از پاداش پادشاه‌دادگستر و مرد نیکوکار نیست.

God has no greater reward than that which will be given to a just king and a benefactor man.

***

از جملهٔ بندگان، دو تن را دادار | پاداش عمل فزون دهد روز شمار

آن‌شاه که دادگستری پیشه کند | وآن‌مرد که‌پاك باشد و نیکوکار

لیس لكَ باخٍ من احوجك الی حاکمٍ بینك و بینه

کسی که‌میان‌تو‌واو برداوری‌دیگری‌نیازی باشد دوست تونیست.

He is not your friend if you need somebody else to judge between you and him.

***

خوبست که‌دوست، چاره سازی‌باشد | هم یکدل و هم محرم رازی باشد

آن دوست نباشد که میان تو‌واو | بر داوری کسی نیازی باشد

لَيْسَ لِهٰذَا الْجِلْدِ الرَّقِيقِ صَبْرٌ عَلَى النَّارِ.

این پوست نازک طاقت آتش جهنم را ندارد.

This delicate skin cannot resist the infernal fire.

***

آنکس که زنیش پشه‌ای غم دارد		کی تاب شکنجهٔ دمادم دارد؟
آن کز خورشید چهره در هم دارد		کی طاقت آتش جهنم دارد؟

مَا أَحَقَّ الْعَاقِلَ أَنْ يَكُونَ لَهُ سَاعَةٌ لَا يَشْغَلُهُ عَنْهَا شَاغِلٌ يُحَاسِبُ فِيهَا نَفْسَهُ فَيَنْظُرُ فِيمَا اكْتَسَبَ لَهَا وَعَلَيْهَا فِي لَيْلِهَا وَنَهَارِهَا

خردمند را سزد که ساعتی آسوده از کار بگزیند و بحساب خود برسد و بدقت بنگرد که در شبانه روز چه بدست آورده و چه از دست داده است.

A wise man must think over his deeds every day at his liesure to find out what he has gained or lost during day and night.

***

آنست خردمند که از کار چو رست		آسوده خیال کنج خلوت بنشست
در دفتر اعمال بدقت نگریست		کز دست چه داده و چه آورده بدست

مَااختَلَفَ دَعوَتانِ اِلّا کانَت اِحدیهُما ضَلالَة

دو آواز مخالف بر نخیزد مگر آنکه یکی از آن دو برای گمراهی باشد.

One of two different calls is alw ys misleading.

***

تا مردم یك رهند با هم یکدل — در راه کم اختلاف گردد حاصل

هر جا که دو آواز مخالف خیزد — البته یکی از آن دو باشد باطل

مَا اَخَذَ اللّهُ عَلی اَهلِ الجَهلِ اَن یَتَعَلَّمُوا حَتّی اَخَذَ عَلی اَهلِ العِلمِ اَن یُعَلِّمُوا.

خداوند به نادانان تحصیل علم را واجب نکرد مگر وقتی که تعلیم دادن را به دانایان واجب کرد.

God has not required the ignorant people to learn, except when ordained the learned men to teach.

***

تا دست به بخشش نزند مرد کریم — در دست نیازمند ناید زر و سیم

دانا باید نخست تعلیم دهد — تا نادان هم از او بگیرد تعلیم

مَا أَسْرَعَ السَّاعَاتِ فِي الأَيَّامِ وَأَسْرَعَ الأَيَّامَ فِي الشُّهُورِ وَأَسْرَعَ الشُّهُورَ فِي السَّنَةِ وَأَسْرَعَ السَّنَةَ فِي هَدْمِ العُمْرِ!

چه تند ساعت‌ها بدل به روزها و روزها بدل به ماه‌ها و ماه‌ها بدل به سال‌ها میشوند و سال‌ها بسرعت میگذرند که عمر را تباه سازند!

How fast hours relaps to be transformed into days, days into months, months into years which run out to ruin our life.

***

ساعات شود بدل به روزی کوتاه
وآنگاه چه زود روزها گردد ماه،
وآنگاه چه تند ماه‌ها گردد سال،
وز رفتن سالها شود عمر تباه!

مَا أَعْظَمَ اللّٰهُمَّ مَا نَرَى مِنْ خَلْقِكَ وَمَا أَصْغَرَ عَظِيمَهُ فِي جَنْبِ مَا غَابَ عَنَّا مِنْ قُدْرَتِكَ!

پروردگارا! از آفرینش تو چه بزرگ است آنچه که ما می‌بینیم و این بزرگی چه کوچک است در برابر آنچه از قدرت تو که از چشم ما پنهان است.

O mighty God! how great is what we can see of your creation and how small is that greatness in comparison with your powers hidden from our eyes.

***

ز آنها که بیافریده خلاق جهان
باشد چه بزرگ آنچه بچشم است عیان
وآنست چه خرد گر که سنجیده شود
با آنچه ز قدرت وی از ماست نهان

مَا افْتَقَرَ مَنْ مَلَكَ فَهْماً

کسی که هوش و خرد دارد فقیر و محتاج نمیشود.

One who has intelligence never faces indigence.

***

زآنجای که عقل است بهین یار و نصیر، | عاقل نشود بقید هر فتنه اسیر
آنکس که به گنج خرد و هوش غنی است | محتاج نگردد و پریشان و فقیر

مَا اَقْبَحَ بِالْاِنْسانِ اَنْ یَکُونَ ذا وَجْهَیْنِ !

چه زشت است که آدمی دو روی باشد!

How hideous it is for a man to be two-faced!

***

پشت سر خلق، یاوه گوئی چه بد است! | افساد و فریب و فتنه جوئی چه بد است!
یکرنگی و یکدلی چه نیکو باشد! | اما دو زبانی و دو روئی چه بد است!

ما أكثر العبر وما أقل الاعتبار!

عبرت چه زیادست و عبرت گیرنده چه کم!

There are so many examples and so few people who take example .

***

تا راهروان اسیر صد پیچ و خمند
یك یك همه درس عبرت از بهر همند
بسیار توان گرفت عبرت لیکن
آن قوم که عبرتی بگیرند کمند

ما الانسان لولا اللسان الا صورة ممثلة او بهيمة مهملة؟

آدمی اگر زبان نداشت جز پیکری بیجان یا حیوانی بی سود چه بود؟

If the man had no tongue, what he could be but a lifeless body or a useless beast ?

***

محروم گر از نطق و بیان انسان بود،
حالش به چه سان بود؟ کجا اینسان بود؟
یا آنکه بسان پیکری بی‌جان بود،
یا آنکه همانند یکی حیوان بود.

ماانكرت الله منذ عرفته .

از آندم که خدای خودرا شناختم دیگر منکر او نشدم.

I have never denied God since I know Him .

***

من بندهٔ کردگارم و شاکر او — او ناظر من باشد و من ناظر او
زآندم که خدای خویش بشناخته ام — دیگر نفسی نگشته ام منکر او

ماحصن الدول مثل العدل .

کشوررا بهتر از عدل نگهبانی نیست .

The best protector of a country is justice .

***

آسایش روح و راحت جان عدل است — چیزی که دهد به رنج پایان عدل است
سرمایهٔ آبادی و عمران عدل است — هر کشوررا بهین نگهبان عدل است

مادحُ الرَّجُلِ بِمالَيسَ فيهِ مستهزِئٌ بهِ

هر کس مردی‌را بچیزی که‌در او نیست مدح کند ، ریشخندش کرده است .

Praising one for a merit he does not possess is rediculous .

***

کن باز دو دیدهٔ حقیقت جو را — مشنو سخن مردم باطل گو را
هر کس بدروغ از کسی مدح کند — شك نیست که ریشخند کرده است اورا

ماضلَّ مَنِ استشار .

هر که‌راه‌را بپرسد گمراه نمیشود .

One who asks the way will not be lost .

***

آنکو ز ره ترقی آگاه نشد — دارای مقام و حشمت و جاه نشد
هر کس که ره صواب پرسید نخست ، — از راه خطا نرفت و گمراه نشد

مَا قَسَمَ اللّٰهُ بَيْنَ عِبَادِهِ شَيْئاً أَفْضَلَ مِنَ الْعَقْلِ .

خداوند درمیان خلق چیزی بهتر از نعمت عقل تقسیم نکرده است.

God has given men nothing better than wisdom .

***

هر کار که پیر عقل تعلیم نکرد، گمراه شود کسی کز آن بیم نکرد
در روز الست، بهتر از نعمت عقل خالق بمیان خلق تقسیم نکرد

مَا كُلُّ رَامٍ يُصِيبُ .

هر تیر اندازی تیرش بهدف نمی نشیند.

Every archer cannot shoot his target.

***

در صید قویست گرچه هر شهبازی مرغی نکنند صید به هر پروازی
پیوسته درست بر هدف ننشیند هر تیر که انداخته تیر اندازی

مالابنِ آدمَ والفخرُ واولُه نطفةٌ وآخرُه جيفةٌ لايرزقُ نفسه ولايدفعُ حتفه؟

برای چه بەخود میبالد بشری کەدراول نطفه ودرآخرمرداراست. نەروزی‌خودتواند بدست آوردونەازچنگال‌مرگ تواندگریخت؟

Why are people proud of themselves when they are sperms in the beginnig and dead corpses in the end, neither can secure their livelihood nor can evercome their death?

***

بهر چه بشر بخویش بالد بسیار؟ کاول بود او نطفه و آخر مردار
نه روزی خود تواند آورد بدست نز دام اجل تواند او کرد فرار

مثلُ الدُنيا كظلِّك اِن وقفت وقفَ واِن طلبته بعد.

دنیادرمثل چون‌سایەتست. اگربرجای خودبایستی باتوبایستد واگر درپی‌اش افتی دورگردد.

The world is like your shadow; when you stop it stops too and when you follow it, it goes away.

***

چون سایهٔ تست در مثل این دنیا هم‌باتو قرین باشد و هم از تو جدا
رو گرداند از تو گر افتی پی اش ور بایستی باز ایستد او بجا

مُذِيعُ الفاحِشَةِ كَفاعِلِها ، مُستَمِعُ الغِيبَةِ كَقائِلِها

فاش کنندهٔ کار بد مانند کسی است که آن کار را کرده و گوش دهنده بغیبت مانند کسی است که آن غیبت را میکند.

One who spreads the news of a bad deed is like the one who has committed it ; and one who listens to a backbiting is like the backbiter himself

***

آنکس که ز کار زشت گوید بسیار — ماند بهمان کسی که کرد ست آنکار
وآنکس که دهد بغیبت یاری گوش — ماند بهمان کس که کند غیبت یار

مَرارةُ الصَّبرِ يُثمِرُ الظَّفَرَ.

تلخی صبر، میوهٔ ظفر بار آورد .

Bitterness of patience brings forth the fruit of triumph.

***

هر چند که صبر، رنج بسیار دهد، — آرام ترا گیرد و آزار دهد،
نومید مشو، که شاخهٔ صبر و شکیب — شیرینی نصرت و ظفر بار دهد

مسكين ابن آدم مكتوم الأجل مكنون العلل تؤلمه البقة وتنتنه العرقة وتقتله الشرقة.

آدمیزاد چه بیچاره است که روز مرگ خود را نمی‌داند و بدرد و بیماری خویش پی نمیبرد. نیش پشه‌ای رنجش ونشاند. عرق، تنش را بدبو سازد و سرفه‌ای بورطهٔ هلاکش اندازد.

How poor is the human-being who does not know the end of his life and can not recognize his diseases; a mosquito's sting hurts him, perspiration makes him smelly and a cough may take away his life.

***

مرگ و مرض است آدمی را در پیش — حالش گاهی شود بیک سرفه پریش

بد بو شود از عرق کند از حد بیش — در رنج فتد اگر خورد از پشه نیش

صاحب الدنيا هدف للنوائب والغير.

دوستدار جهان آماج دشواری‌ها و دگرگونی‌هاست.

A worldly man becomes the target of difficulties and vicissitudes.

***

آرایش مرد باطن آراستن است — خود را ز صفات زشت پیراستن است

خواهان جهان شدن بلا خواستن است — بر حرص فزودن از خوشی کاستن است

مُصَاحِبَةُ الْجَاهِلِ شُومٌ

همصحبتی نادان شوم است

Association with ignorants brings bad omen

***

آنکس که ز دانش و خرد محروم است — کج طبعی و گمراهی او معلوم است
ز آنجا که ضرور زنند از نادانی — همصحبتی مردم نادان شوم است

مَنْ آمَنَ خَائِفاً آمَنَهُ اللّٰهُ مِنْ عِقَابِهِ

کسی که هراسنده‌ای را پناه دهد ایزد او را از عذاب خود امان خواهد داد

God has mercy upon a man who gives refuge to a frightened person.

***

جوید چو مدد خواه بدرگاه تو راه — نومید و مکدرش مران از درگاه
ایزد ز عذاب خود امان خواهد داد — آنرا که دهد بیک هراسنده پناه

مَن أبانَ عيبَكَ فهو ودودُكَ ؛ مَن ساتَرَ عيبَكَ فهو عدوُّكَ

کسی که عیب تورا بر تو نشان دهد دوست تست و کسی که عیبت‌را از تو پنهان کند دشمن‌تست.

One who shows you your defect is your friend; and one who hides it from you is your foe.

***

گر یار صدیق و راستگو خواهی جست
میگوش در امتحان یارت زنخست

عیبت بتو گر عیان کند باشد دوست
عیبت زتو گر نهان کند دشمن تست

مَن ابصرَ زلّتَه صغرت عنده زلّةُ غيرِه .

کسی که بر لغزش خود بینا گردد لغزش دیگران را کوچك شمارد .

One who is able to see his own defect, can easily overlook the defect of others.

***

نادان که حساب عیب مردم را داشت
خودرا مگر از عیوب عاری پنداشت؟

هر کس که بعیب خویش بینا گردد
عیب دگران بهیچ خواهد انگاشت

مَنِ اتَّخَذَ الحَقَّ لِجاماً اتَّخَذَهُ النّاسُ اِماماً.

هر کس که از روی حق زمامداری کند مردم او را پیشوای خود سازند.

One who rules rightly will be considered by the people as a leader .

***

کس دل ندهد مرد ستمکاری را | در گلشن جان نپرورد خاری را
هر کس که بحق زمامداری بکند | بخشند بدو زمام هر کاری را

مَنْ اَتْعَبَ نَفْسَهُ فِي ما لا يَنْفَعُهُ وَقَعَ فِيما يَضُرُّهُ .

کسیکه بکار بی ثمری پردازد ، خود را در زیان اندازد

One who carries out a useless work will be losing .

***

آن مرد که بیهوده به راهی تازد، | خود را بعبث خسته ونالان سازد
آنکس که به کار بی ثمر پردازد | خود را به زیان و رنج می اندازد

مَن اتقی قلبه لم یدخله الحسد .

کسیکه پاک دل است حسد در دلش راه نیابد .

Jealousy cannot enter the heart of a pure – hearted person.

***

با خلق هر آنکه دل مصفا دارد — مردم همه را رفیق خود پندارد
آنکس که سرای دل خود دارد پاک — از بهر حسد جای در آن نگذارد

مِن اجترىءَ علی السلطانِ فقد تعرّض للهوان

کسی که بر پادشاه گستاخ شود به خواری افتد.

One who is rude to the king will be debased.

***

هر کس که برد شرط ادب را از یاد — ای بس که دهد جان و سر خویش بباد
گر هس که بپادشاه گستاخی کرد — در ورطهٔ خواری و مذلت افتاد

مَنْ اَحَبَّ شَيْئاً لَهِجَ بِذِكْرِه.

کسی که چیزی‌رادوست داردآن‌را برزبان آرد.

One who likes something mentions it .

***

هر کس که هوای آرزوئی دارد　　سرپوش پروی آرزو نگذارد

گرچیزی را دل کسی دارد دوست　　نامش همه جای برزبان می آره

مَنْ اَحَبَّكَ نَهاكَ.

کسی که‌دوستت داشته‌باشد ازکارزشت بازت‌دارد.

One who is fond of you does not let you do evil.

***

عاقل آن را ز دوستان پندارد،　　کز دست، مقام دوستی نگذارد

با هر که زکار زشت بازت دارد　　شد دوست. که دوستی بجا می‌آرد

مَن اَخطاه سهمُ المنیّةِ قیده الهِرَم .

هر کس که از تیر مرگ جان بدر برد گرفتار پیری گردد .

One who is mi-sed by the arrow of death will be a victim of old age.

***

پیری تعب آورد چو گردید پدید   روز سیه است در پی موی سپید
هر کس که ز تیر مرگ جان بر دبدر،   بد بخت دچار درد پیری گردید

مَن استدام قرع الباب ولَجّ ولَجَ

کسی که پیاپی دری را بزند و بکوشد، در برویش بگشایند .

One who continiues to knock at a door persistently, will see it opened

***

در راه وصال، جدو جهدی باید   تا شاهد آرزو در آغوش آید
تا ره نروی بمقصد خود نرسی   تا در نزنی کس بتو در نگشاید

مَنِ استَرشَدَ غَوِیّاً ضَلَّ، مَنِ استَنجَدَ ذَلِیلاً ذَلَّ.

کسی که از گمراه رهبری جوید گمراه شود و کسیکه از بیچاره‌ای کمک خواهد بیچاره گردد.

One who asks guidance from a lost man will be lost; and one who expects to be helped by a helpless person will be helpless.

***

آن مرد که رهبری ز هر گمره جست | گمراه شد و نرفت از راه درست
و آنکس که ز بیچاره مدد خواست بکار | بیچاره شد و دست از آن کار بشست

مَنِ استَعانَ بِاللهِ اَعانَهُ

هر کس که از خدا مدد خواهد خدا نیز او را مدد کند.

God helps anyone who asks His help.

***

ز آنجا که ز حق نمانده غافل حقجو، | خود یاد خدای بخشد او را نیرو
هر کس که نهاد بر در یزدان رو | هر چند مدد خواست مدد یافت از او

مَن استعمل الرِّفق لانَت له الشّدائد

کسیکه مهربانی بکار برد دشواری ها براو آسان گردد.

One who shows kindness towards people can easily overcome his difficulties .

***

مردی که خلیق ونیك رفتار بود　　اورا همه کس یاورو غمخوار بود
آنکس که پی مروت ومهر به کار　　آسان کند آنچه‌را که دشوار بود

مَن استغنی عن النّاسِ اغناه الله .

کسی که خودرا ازمردم مستغنی گرداند خداوند اوراغنی سازد.

God keeps free from want the man who is not dependent on others

***

آن کز پی زر بهر دری خواهد تاخت،　　خودرا زمقام و جاه خواهد انداخت
از خلق خدا هر که شود مستغنی　　اورا کرم خدا غنی خواهد ساخت

مَن استقبل الامورَ ابصر ، مَن استدبر الأمورَ تحیر

کسی که بکارها روی کند بینا گردد و کسی که از همه کار روی گرداند سرگردان ماند.

One who faces the events will be clear sighted ; one who does not, will be lost in amazement.

***

گر مرد بهیچ راه ننگذارد گام | نه تجربتی تواند او یافت نه کام
گر روی کند بکارها پخته شود | ور پشت کند بکارها ماند خام

مَن استقبل وجوه الآراءِ عرف مواقع الخطاءِ.

کسی که آراء بزرگان را استقبال کند از راه‌های خطا آگاه گردد.

One who welcomes the wisemen's consultations becomes aware of wrong ways.

***

ازمشورت آنکسی که دارد اکراه | ازخودسری و غرور گردد گمراه
آنکس که زرأی رهبران شد آگاه | بشناخت درست راه خود را ازچاه

مَنِ استنصحك فلا تغشه ، مَن وعظك فلا توحشه .

کسیرا که از تو راهنمائی خواهد گمراه مکن و کسی را که میخواهد راهنمای تو شود رمیده مساز .

Do not mislead the one whe asks your guidance ; and do not scare the one who wants to lead you .

***

گر از تو کسی راهنمائی جوید ... کاری نکنی که راه باطل پوید
ور خواست کسی راهنمای تو شود ... کاری نکنی که پاک ترک گوید

مَنِ اشتغل بالفضول فاته مِن مهم المأمول .

کسی که به کارهای غیر لازم پردازد کار لازم را نیز از دست میدهد .

One who performs the unnecessary may miss the necessary tasks .

***

آن گر پی صید کوچکی سر بنهاد ... از صید بزرگ عاقبت دور افتاد
آن کز پی کار غیر لازم کوشید ... آن کار که بود لازم از دست بداد

مِنْ اَشْرَفِ اَفْعالِ الْكَرِيمِ تَغافُلُه عَمّا يَعْلَم

ازشایسته‌ترین کارهای جوانمرد تغافل اوست از آنچه در بارهٔ دیگری میداند.

A most admirable deed of a generous man is his negligence of what he knows of someone else .

***

گر پی ببرد به راز من بلهوسی | هرجا که رسد از آن کند قصه کسی
شایسته ترین کار جوانمرد آنست | کو پوشد چشم از آنچه داند ز بسی

مَنْ اَشْفَقَ عَلی نَفْسِهِ لَمْ يَظْلِمْ غَيْرَه .

کسی که خود را دوست دارد بدیگری ستم نمیکند.

One who likes himself does not treat cruelly with others .

***

هر کس که بدیگری ستم کرده‌ می | پیوسته ز انتقام او داشت غمی
آن مرد که جان خویش را دارد دوست | بر جان کسی روا ندارد ستمی

مَنْ اَطٰاعَ التَّوانِی اَحاطَتْ بِهِ النَّدامَةُ .

آنکس که‌سستی‌را پیشهٔ خود سازد دچار پشیمانی گردد.

One who acts sluggishly will be disappointed .

***

سستی سبب زیان و خسران گردد کار همه زآن بیسرو سامان گردد
آن‌مرد که تنبل‌و تن آسان گردد از سستی خود زود پشیمان گردد

مَنْ اَطٰاعَ رَبَّهُ مَلَكَ ، مَنْ اَطٰاعَ هَواهُ هَلَكَ .

هر که خدارا فرمانبری کند سروری یابد وهر که دیو نفس‌را فرمان برد دچار هلاك گردد .

One who obeys God will obtain supremacy and one who follows his own passion will be destroyed .

***

آن مرد که شد خدای را فرمانبر گردید بلند پایه و شد سرور
وآن‌مرد که‌دیو نفس رافرمان برد در راه هوی دادسرو جان‌به هدر

مَن اَطرح الحِقد استراح قلبه و لُبّه

کسی که کینه را از خود براند دل و مغزش آسوده ماند .

To extinguish hatred is a comfort to both heart and mind .

***

آن کز پی دشمنی رود، حاصل او | آنست که افزوده شود مشکل او
هر کس که ز خویش کینه را دور کند | هم مغز وی آسوده شود هم دل او

مَن اَظهر فقره اذلّ قدره .

کسی که فقر خود را ظاهر کند از قدر خود میکاهد.

One who reveals his poverty devaluates himself.

***

پیش همه گر کنی غم خویش بیان | ای بس که بجای سود بینی تو زیان
آنکس که کند فقیری خویش عیان | بیهوده برد عزت خود را ز میان

مَن اِعتَزَلَ سَلِمَ .

هر کس که کنج عزلت گزیند از گنج سلامت بهره برد.

One who lives in seclusion remains safe .

***

آنکس که ز کنج انزوا بیرون است
بیچاره ‌ز رنجهای روز افزون است

گر در طلب گنج سلامت هستی
این گنج به کنج انزوا مدفون است

مَن اَعجَبَتهُ آراؤُهُ غَلَبَتهُ اَعداؤُهُ .

هر کس که به‌رأی خود مغرور گردد، دشمنانش بر او چیره میشوند.

One who is too proud of his ideas will be conquered by his enemies .

✩ ✩✩

آنکس که ز راه مشورت دور شود
چشم خرد و بصیرتش کور شود

آنکس که به‌رأی خویش مغرور شود،
در پنجهٔ خصم خویش مقهور شود

مِن أعظَمِ الفَجائعِ اِضاعَةُ الصَّنائِعِ

از بزرگترین اعمال دردناك، تباه ساختن کارهای هنری است.

The most sorrowful deed is to spoil artworks .

***

مگذار هنر قرین خواری باشد — مرد هنری به آه و زاری باشد

زیرا که تباه کردن کار هنر — مذموم ترین تباهکاری باشد

مِن أعظَمِ المَکرِ تَحسِینُ الشَّرِّ .

بزرگترین حیله، تحسین بدیهاست .

The greatest artifice is to praise bad deeds .

***

کس عیب تو گر چو حسن آرد بشمار — او را تو نه دوست بلکه دشمن پندار

آنکس که بدیهای تو را تحسین کرد — درحق تو برده بدترین حیله بکار

مِنْ اَعْظَمِ مَصَائِبِ الْاَخْیارِ حاجتهم اِلی مُدارَاةِ الاَشْرارِ.

دشوارترین رنج نیکوکاران حاجت آنها بمدارا با بدکاران است.

The greatest difficulty of benevolent people is their need to be moderate towards malfeasants.

***

دمسازشدن به آنکه چون حیوان است، سخت است برای آنکه خود انسانست

با مردم بدکار مدارا کردن دشوارترین رنج نکوکاران است

مِنْ اَفْحَشِ الْخِیانَةِ خِیانَةُ الْوَدائِعِ.

بدترین خیانت، خیانت در چیزی است که بتو امانت سپرده اند.

The most hideous betrayal is the breach of trust.

***

زآن کار که دور از امانت باشد بگریز اگر ترا دیانت باشد

بر آنچه سپارند ترا، دست طمع مگذار، که بدترین خیانت باشد

مَنْ أفْشَى سِرَّكَ ضَيَّعَ أمْرَكَ.

کسی که اسرار تورا فاش میسازد کارت را تباه میکند.

One who discloses your secret may ruin your project.

***

آن دوست که سنگین بکند بار تورا | زو دست بشو که جوید آزار ترا
آن یار که فاش سازد اسرار ترا | یکباره تباه میکند کار ترا

مِنْ أفْضَلِ الْمَكَارِمِ تَحَمُّلُ الْمَغَارِمِ وَاقْرَاءُ الضُّيُوفِ

از بالاترین مکارم زیر بار قرض رفتن و پذیرفتن مهمان است.

It is of highest virtue to entertain a guest even if it obliges you to undergo borrowing.

***

از جمله صفات رادمرد آن باشد، | کو منبع خیر ولطف و احسان باشد
در بند پذیرائی مهمان باشد | هرچند که باقرض فراوان باشد

مِنْ أَفْضَلِ النُّصْحِ الْاِشَارَةُ بِالصُّلْحِ .

بالاترین خیرخواهی راهنمائی بصلح است.

The highest degree of benevolence is to lead people to peace.

***

چون جنك نهال دشمنی را ثمر است
از آن همه کس به‌دوستی برحذر است

بیش از همه خیرخواه مخلوق کسیست
کاندر ره صلح و آشتی راهبر است

مِنْ أَفْضَلِ الْوَرَعِ اَنْ لَاتَعْتَمِدَ فِي خَلْوَتِكَ مَاتَسْتَحْيِي مِنْ اِظْهَارِهِ فِي عَلَانِيَتِكَ .

نشانهٔ پرهیزگاری آنست که در نهان کاری نکنی که آشکارا نتوانی کرد.

Chastity is that you do not do in privacy what you are ashamed to do publicly.

***

آنست بهین نشان نیکو کاری
کز هیچ جهة راه بدی نسپاری

یعنی که چودر پرده کنی کاری را
شرمت ناید که پرده زآن برداری

مِنْ أَقْبَحِ الْمَذامِّ مَدْحُ اللِّئامِ .

بدترین کار نکوهیده ستایش ناکسان است.

The most hideous deed is to praise the villains.

***

آنرا که بطبع است چو دیو و ددی نیکو نشمارد آنکه دارد خردی
مدحی که کسی ز ناکسی میگوید کاری است قبیح تر ز هر کار بدی

مَنْ أَقَلَّ الْاِسْتِرْسالَ سَلِمَ ، مَنْ أَكْثَرَ الْاِسْتِرْسالَ نَدِمَ

هر که با خلق کم آمیزش کند سالم میماند و هر که زیاد آمیزد پشیمان میشود.

One who associates little with people lives safely; and one who associates too much will be disappointed.

***

با خلق جهان چو کمتر آمیخت کسی سالم جهد از فتنهٔ هر خار و خسی
و آنکس که بسی زیاد با خلق آمیخت یک روز پشیمان شد ازاین کار بسی

مَنِ اکتفی بِالتلویحِ استغنی عنِ التصریحِ .

کسی که سر بسته سخن تواند کرد از بی پرده گفتن بی نیاز ماند.

One who can say something ambiguously does not need to say it openly.

***

ای بس که چو شد سخن برون از دهنی، شد مایهٔ رنج بهر جانی و تنی

سر بسته اگر سخن توانی کردن بی‌پرده مگو به هر کسی هر سخنی

مَنِ اکتفی بِالیسیرِ استغنی عنِ الکثیرِ .

کسیکه باندکی میسازد، از بسیار خواستن بی نیاز است.

One who is content with little, needs not much.

***

تا نیست ترا ز عیب حرص آگاهی افتی پی جمع مال در گمراهی

از مال جهان بـه اندکی قانـع باش کآسوده شوی ز رنج افزونخواهی

مَنْ اَكْرَمَ نَفْسَهُ اَهانَتْهُ.

کسیکه خودرا بزرك شمارد ، کوچك میشود.

He who glorifies his selfhood will degrade it .

***

گر فکر تو پخته است و روح تو قوی
از روی تکبر و منیت، خود را

مغرور مشو تا بدر از ره نروی
مشمار بزرك، تا که کوچك نشوی

مِنَ التَّوانی یَتَوَلَّدُ الْکَسَلُ.

از سستی، تنبلی زاید .

Inactivity causes laziness .

***

آنکس که نشد سست بکارش زنخست
وآنکس که شد از نخست در کارش سست

بی رنج ز پیش برد هر کار که جست
تنبل شد و عاقبت از آن دست بشست

مِنَ الْحِكْمَةِ طاعَتُكَ لِمَنْ فَوْقَكَ وَ اِجْلالُكَ مَنْ فی طَبَقَتِكَ وَ اِنْصافُكَ مَنْ دُونَكَ .

آئین خرد فرمانبرداری از مهتران و گرامی داشتن همگنان و رحم آوردن به کهتران است .

It is a lesson of wisdom to you « obey your superiors, respect your equals and be fair to your inferiors.

***

آن با خرد است در بر اهل جهان، کز راه خرد رود چه فاش و چه نهان

آئین خرد چیست ؟ اطاعت ز مهان اجلال ز همگنان و رحمت به کهان

مِنَ السَّعادَةِ التَّوْفیقُ لِصالِحِ الْاَعْمالِ

توفیق در کار خیر و اعمال نکو از نیکبختی است .

Success in beneficence is happiness .

***

آن مرد که هم پاکدل و هم خوشخوست خود این دو صفت موجب آسایش اوست

سرچشمهٔ فیض و نیکبختی، ای دوست، توفیق بکار خیر و اعمال نکوست

مِنَ الْمُرُوَّةِ اَنْ يَبْذُلَ الرَّجُلُ بِمالِهِ وَيَصُونَ عِرْضَهُ.

ازجوانمردی است که کسی مال خودرا ببخشد تاآبروی خودرا حفظ کند.

It is a sign of generosity to give out the wealth in order to keep good reputation.

***

آنست جوانمرد که باهمت خویش	کوشد بنگاهداری حرمت خویش
در نگذرد ازشرافت و عزت خویش	وردر گذرددراین‌ره ازثروت‌خویش

مَنْ اَماتَ شَهْوَتَهُ اَحْيىٰ مُرُوَّتَهُ ، مَنْ كَثُرَتْ شَهْوَتُهُ ثَقُلَتْ مُؤْنَتُهُ

کسیکه شهوت‌خودرا میکشد مردانگی خودرا زنده‌میکند وکسی که‌شهوتش‌زیاد شود بارزندگی‌اش سنگین‌میگردد

One who kills his passion will revive his courage ; and one whose passion is increased will have a heavier life.

***

آنکس که‌ز قید شهوت‌نفس برست	مردانگی خویش بیاورد بدست
وآن‌مرد که‌بسیار به‌شهوت دل‌بست	ازبار گران خرج پشتش بشکست

مَنْ اَمارٰاتِ الْاَحمقِ کَثْرَةُ تلوّنه.

یکی از نشانه‌های سبک‌مغزی بیخرد، تلون است.

A sign of a foolman's bluntness is his versatility .

***

آن‌مرد که‌هردم به‌رهی رهسپراست، نیک ارنگری ازهمه گمراه تراست

ازجمله‌نشان های سبک‌مغزی مرد آنست که‌هرزمان به‌رنگی‌د گراست

مَنْ بَخَلَ بِمٰالِهِ عَلٰی نَفْسِهِ خٰازَنَهُ عَلٰی بَعْلِ عِرْسِهِ.

کسیکه ازمال‌خود بهره‌نبرد آن‌را برای شوهردوم‌زنش‌ذخیره مینماید.

A man who does not take the benefit of his riches saves them for the next husband of his wife .

***

درخست‌وبخل،هر کسی پای‌افشرد، از ثروت خود نبرد سودی تامرد

ای‌بس که‌یکی زمال‌خودبهره‌نبرد پس شوهر دوم زنش آنرا خورد

مَن بَذَلَ مالَهُ جَلَّ ، مَن بَذَلَ عِرضَهُ ذَلَّ .

هر کس ازمال خود بگذرد بزرك میشود وهر کس که از آبروی خود چشم بپوشد خوار میگردد.

One who gives his wealth will be dignified and one who loses his honour will be despised.

***

آنکس که زمال خویشتن در گذرد   او را همه کس بچشم عزت نگرد
وآنکس که ز آبروی خود پوشد چشم   جز خواری از اینکار نصیبی نبرد

مَن بَصَّرَكَ عَيبَكَ فَقَد نَصَحَكَ ؛ مَن مَدَحَكَ فَقَد ذَبَحَكَ .

کسیکه ترا بعیب خود بیناسازد نصیحت میکند و کسیکه بیجا ترا ستایش میکند بـه هلاکت میاندازد.

One who shows you your defect advises you; and one who praises you unduly destroys you.

***

آنکس که ترا بعیب خود بینا کرد   گوئی زین ره ترا نصیحت ها کرد
وآن کز تو بسی ستایش بیجا کرد   فرمان هلاکت تو را امضا کرد

مَن بلغ غایةَ ما یُحبّ فلیتوقّع غایةَ ما یکره

کسیکه به منتهای آرزوی خود رسیده، باید نهایت آنچه را هم که از آن اکراه دارد متوقع باشد.

One who has acquired what he likes best must expect to see what he dislikes most.

***

هر کس که پی گل اندرین گلزار است
ناچار خورد زخم به هر جا خار است
هر کس که رسد به آنچه خواهد دل او
بروی رسد آنچه هم کز آن بیزار است

مَن تابَ فقد أنابَ.

کسیکه از گناه توبه کند بسوی خدا روی میآورد.

One who repents from sins turns to God.

***

بیمار چو گردد زتنش درد جدا
این نیست عجب که یابد او زود شفا
چون روی بتابد کسی از راه خطا
روی آورد او باز بدرگاه خدا

مَن تاجرك بِالنّصحِ فقد اجزل لكَ الرِبح.

هر کس به‌پندواندرز باتوسوداکند بتوسودبسیارمیرساند.

One whose business with you is to give advice, brings you a considerable profit.

***

چون از پی جنس زر ببازار بری، آن‌جنس بخر که‌نفع سرشار بری
هر کس که متاع پند دارد بدکان شومشتری اش که سود بسیار بری

مَن تتبع خفِیات العیوبِ حرِم مودات القلوب.

کسیکه عیوب‌مردم‌را بجوید ازدوستی مردم محروم‌میشود.

One who seeks faults with people will be deprived of their friendship.

***

ای‌بس که گراز کسی‌فروریزی‌خون زآن‌به که‌بریزی آبرویش به‌فسون
آنکس که کند عیب خلایق را فاش کم کم رود از دل خلایق بیرون

مَنْ تَرَقَّبَ الْمَوْتَ سَارَعَ اِلَى الْخَيْرَاتِ

کسیکه روزمرك رادر نظر دارد بسوی نیکی و پاکی شتاب میآورد.

One who is expecting death expedites doing good deeds .

***

گر نیست دل تو غافل از روز حساب — هرگز نکنی درنك در راه صواب
آنکس که نرفته روز مرك از نظرش — اورا زپی نیکی و پاکی است شتاب

مِنْ تَمَامِ الْمُرُوَّةِ اَنْ تَنْسَى الْحَقَّ الَّذِي لَكَ وَتَذْكُرَ الْحَقَّ الَّذِى عَلَيْكَ.

از کمال مردانگی است که اگر حقی بر دیگران داری بیاد نیاوری و حقی را که دیگران بر تو دارند از یاد نبری .

It is the highest degree of generosity to forget the obligations of other people towards you and remember your obligations towards them .

***

خواهی که بری نصیب از خیر بشر — پابند بخیر باش و بیزار ز شر
زآن حق که تراست بر کسی یاد میار — ور حق کسی است بر تو از یاد مبر

مِنْ تَوْفيقِ الرَّجُلِ اكْتِسابُهُ المالَ مِنْ حِلِّهِ.

کامیابی مرددر آنست که دارائی خودرا از راه حلال بدست آورد.

A man's success is to acquire riches in a legitimate way.

***

هم قدرت اگر یافتی و هم اقبال
زنهار مکن حق کسیرا پامال

خوشبخت کسیست کو بدست آرد مال
نز راه حرام بلکه از راه حلال

مَنْ تَوَقَّرَ وُقِّرَ، وَمَنْ تَكَبَّرَ حُقِّرَ.

هر کس وقار دارد بزرك میگردد وهر کس که متکبر است کوچك میشود

Gravity dignifies a man; arrogance abases him.

***

آنکس که وقار خویش را سازد بیش
در دیده بزرك میشود بیش از پیش

وآنکو متکبر است ومغرور بخویش
کوچك شود اندر بر بیگانه وخویش

مَنْ تَوَقّٰى سَلِمَ ؛ مَنْ تَهَوَّرَ نَدِمَ

هر که خودداری کند ایمن میماند و هر که بیباکی نماید دچار پشیمانی میشود

One who controls himself will be safe and one who shows boldness will be disappointed.

***

از کار خطا هر آنکه خودداری کرد، خود را ایمن ز هر گرفتاری کرد
وآن مرد که بود بی‌محابا، خود را دمساز پشیمانی و دشواری کرد

مَنْ جَارَ فِي مُلْكِهِ تَمَنَّى النَّاسُ هَلْكَهُ

کسی که در کشور خویش بیداد کند مردم از خدا هلاک او را میخواهند.

People wish the death of a ruler who is cruel to them.

***

بیدادگران کور دل و گمراهند با ظلم ز عمر خویشتن میکاهند
در کشور خویش هر که بیداد کند مردم ز خدا هلاک او را خواهند

مَنْ جارَ قَصَمَ عُمرَهُ

هر که بیداد میورزد عمر خود را کوتاه میسازد.

One who rules with cruelty shortens his life.

***

بیدادگری که ظلم جانکاه کند | با خویش کند هرچه درین راه کند
هر چند کند رشتهٔ بیداد دراز | از رشتهٔ عمر خویش کوتاه کند

مَنْ جانَبَ الاِخوانَ علی کلِّ ذَنبٍ قَلَّ اَصدِقاؤُهُ.

کسیکه برای هرخطائی ازدوستان کناره گیری کند یارانش کم میشوند.

One who for every fault br aks with his friends will soon be friendless.

***

بدخوی، همیشه خوار خواهد ماندن | بی همدم و غمگسار خواهد ماندن
آنکس که به هرخطا زیاران ببرد | بی یاورو دوستدار خواهد ماندن

مَنْ جَهِلَ مَوْضِعَ قَدَمِهِ زَلَّ .

کسیکه نداند بکجا پا میگذارد دچار لغزش میگردد .

A man who does not know where to put down his feet, will slip.

***

با چشم خرد هر که نبیند در راه — چون کور رود بپیش وافتد در چاه

هر کس که نداند بکجا پای نهد — هر جا که نهد پای بلغزد ناگاه

مَنْ حَسُنَتْ سَرِيرَتُهُ لَمْ يَخَفْ أَحَداً : مَنْ سَائَتْ سَرِيرَتُهُ لَمْ يَأْمَنْ أَبَداً .

کسی که نیك نهاد است ازهیچکس باك ندارد و کسی که بدگوهر است هیچگاه ایمن نیست .

One who has a good nature will fear nobody ; and , one whose nature is bad will never be safe .

***

آنکسکه نهاد نیك و پاکی دارد — از طعنهٔ این و آن چه باکی دارد؟

وآنکسکه بود بدگهر وزشت نهاد — دایم دل و جان بیمناکی دارد .

من حسن ظنه بالناس حاز منهم المحبة .

هر کس که در حق اهل زمانه خوشبین باشد دوستی آنان را بدست میآورد.

One who has good opinion about the people wins their friendship.

***

بدبین که بچشمش همه کس همچو عدوست	گر بیکس و تنهاست، ز بدبینی اوست
با اهل زمانه هر که خوشبین تر شد	از اهل زمانه بیشتر گیرد دوست

من حفر بئر الاخيه وقع فيه .

کسیکه در راه برادرش چاه بکند، خود در آن میافتد.

One who digs a well for his brother, falls in it himself.

***

گمراه که خواهد ره کس را بزند	این دام چو عنکبوت بر خویش تند
خود پیش تر از او فتد اندر تـه چاه	هر کس به ره برادرش چاه کنـد

مِنْ حَقَارَةِ الدُّنيا عِنْدَ اللّٰهِ اَنْ لا يُنالُ ما لَدَيهِ اِلّا بِتَرْكِها .

از نشانه‌های خواری دنیا در نزد خداوند آنست که دسترسی به آنچه پیش خداست میسر نمیشود مگر با دست کشیدن از دنیا .

A sign of abjectness of this world before God is that one has no access to whatever is with Him without leaving the world .

***

در پیش خدا از بسکه خوار این دنیاست
شد خوار بنزدش آنکه دنیا را خواست

تا دست کسی ز مهر دنیا نکشد
دستش نرسد به آنچه در پیش خداست

مِنْ حَقِّ الرّاعی اَنْ یَخْتارَ لِلرَّعِیَّةِ ما یَخْتارُهُ لِنَفْسِهِ

شایستهٔ حاکم است که آنچه برای خویش میخواهد، برای مردم خود نیز همان را برگزیند.

A ruler must choose for his subordintes what he can choose for himself .

***

حاکم باید که ترك نخوت گوید
پیوسته ره عدل و مروت پوید

هر چیز که از برای خود خواسته است
بهر دگران نیز همان را جوید

۱۰۰۰۰۰۰ - ۱۰۰۰۰

من خاف سوطك تمنى موتك .

هر که از تازیانه‌ات میترسد آرزوی مرگت‌رادارد.

One who fears your whip prays for your death.

***

آنکسکه‌زترس دربرت چون بنده‌است بیچارگی‌اترازخداخواهنده‌است
آنکسکه ز تازیانه ات میترسد پیوسته‌به‌آرزوی‌مرگت زنده است

۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۰۰

من خالط السفهاء حقر

کسی که بابیخردان‌درآمیزد،خوارمیشود .

One who associates with the fools will be abased.

***

گرمردم سفله خوی‌را یار شوی پیش همه بی ارزش و مقدار شوی
در گلشن‌روزگارهمچون‌خس‌و خار گرهمدم هرخسی شوی،خوارشوی

مَنْ خانَ سُلْطانَهُ بَطَلَ أَمانُهُ .

هر که بپادشاه خیانت کند امن و سلامتش بر باد میرود .

One who betrays the king, loses his own security.

***

از بند گناه ، مرد ، سالم نجهد   چون معصیتی کند، ز کیفر نرهد

در خدمت شاه هر کسی دل بنهد   سر بازد اگر تن بخیانت بدهد

مَنْ خانَ وَزِيرَهُ فَسَدَ تَدْبِيرُهُ .

هر کس که خیانت بیبیند نقشه هایش خراب میشود.

A man who is betrayed his plans will be spoiled.

***

چون کار، کسی به‌یار سالوس دهد،   تخمی کارد که بار افسوس دهد

هر کس که زهمکار خیانت بیند   فکری که کند، نتیجه‌معکوس دهد

مَنْ دَخَلَ مَدَاخِلَ السُّوءِ اتُّهِمَ

کسیکه بجاهای بدبرود، بدنام میشود .

One who visits ignoble places will be suspected.

***

آن کار مکن که سخرهٔ عام شوی   وآن دانه مخور که بستهٔ دام شوی
کام از گذری مجو که ناکام شوی   در جای بدی مرو که بد نام شوی

مَنْ ذَكَرَ اللّٰهَ ذَكَرَهُ .

هر که خدارا بیاد داشته باشد خدا نیز اورا یادمیکند.

God remembers anyone who remembers Him .

***

هر کسکه بدرگاه خدا روی نهاد   حق، هر گرهی بود بکارش، بگشاد
پیوسته کسی گر ازخدا یاد کند ،   همواره خدا نیز کند او را یاد

مَنْ رَاعَى الأَيْتَامَ رُوعِيَ فِي بَنِيهِ .

کسی که با اطفال یتیم مهربان باشد درحق فرزندانش مهربانی میکنند.

One who cares for orphans, his offsprings will be cared for .

***

آن‌مرد که خیر باشدو احسانش
خود نیکی اوست یار و پشیبانش

هر کس که گرفت دست فرزند یتیم
گیرند کسان دست ز فرزندانش

مَنْ رَجَاكَ فَلا تُخَيِّبْ أَمَلَهُ .

کسی را که چشم امید بتودوخته، ازخود ناامیدمکن.

Do not disappoint the one who counts on you

***

با زخم زبان دل کسی ریش مکن
شادش چو نمیکنی، غمش بیش مکن

آن را که بسوی تو بود چشم امید
نومید زلطف و کرم خویش مکن

مَنْ خَبُثَ عُنْصُرُهُ ساءَ مَحْضَرُهُ .

هر کس که طبع ناپاک دارد دیدارش ناخوشآیند است.

It is unpleasant to see a person who is ill_natured .

***

آنکس که نکو نیست ره و رفتارش   هرگز نشوند نیکمردان یارش
آن سفله که هست طبع ناهنجارش   آزرده شود جان و دل از دیدارش

مَنْ خَذَلَ جُنْدَهُ نَصَرَ اَضْدادَهُ

فرماندهی که لشگر خود را بی مدد میگذارد، دشمنان خود را یاری میدهد.

A commander who leaves his army helps his enemy.

***

چوپان که بسگ در نگرد با خواری   بیند ستم از گرگ بدان خونخواری
آنکس که مدد بلشگر خود نکند   گوئی که دهد دشمن خود را یاری

مَنْ رَضِيَ بِقِسْمِ اللَّهِ لَمْ يَحْزَنْ عَلَى مَا فَاتَهُ

هر کس که بدادهٔ خداوند رضا دهد، برای چیزی که ازدست داده محزون نمیشود.

One who is content with what God has given him, does not grieve over what he has lost.

***

در کنج قناعت آنکه آسوده نشست	بر خاطر خود راه غم و غصه ببست
آنکس که رضا بدادهٔ حق داده است	محزون نشود از آنچه رفته است ز دست

مَنْ رَغِبَ فِيكَ عِنْدَ إِقْبَالِكَ زَهِدَ مِنْكَ عِنْدَ إِدْبَارِكَ.

کسی که در خوشبختی تو بتو روی میآورد، چون بدبخت شدی از تو روی گردان میشود.

One who welcomes you when you are prosperous turns his back to you when you are impoverished.

***

گر در پی دوستان محتال شوی	درپای فریب و حیله پا مال شوی
هر کس بتو روی بهر مال تو کند	رو گرداند چو بی زرو مال شوی

مَنْ رَغِبَ فی نَیلِ الدَّرَجاتِ العُلیٰ فَلْیَغْلِبِ الهَویٰ .

کسی که دوستدار برتری وزبردستی باشد، باید هوای نفس را ازیردست خود سازد.

He who is interested in high positions must overcome his passions .

***

این نخوت وخودنمائی از مستی تست وین نفس پرستی، اثر پستی تست

آن روز که نفس زیر دست توشود خوشباش که اول ز بردستی تست

مَنْ رَقیٰ دَرَجاتِ الهِمَمِ عَظَّمَتْهُ الاُمَمُ .

کسی که همت خودرا بلندسازد، مردم اورا بزرك می شمارند.

The one who has his high ideal will be esteemed by people .

***

شو باور آن کسان که یارند ترا تا آنکه همیشه دوست دارند ترا

هر چند بلند تر شود همت تو مخلوق بزرگتر شمارند ترا

مَنْ رَكِبَ الباطِلَ اذلّهُ مَرْكَبُهُ .

هر که بر اسب باطل سوار شود مرکبش او را بزمین میاندازد .

One who rides the horse of falsehood will be thrown down .

***

از راه صواب آنکه بیرون میگردد — در راه خطا، خوار و زبون میگردد
هر کس که سوار مرکب باطل شد — یکچند نرفته سر نگون میگردد

مَنْ زَرَعَ خیراً حَصَدَ اجْراً

کسی که دانهٔ نیکی بیفشاند پاداش آن را درو میکند.

One who sows the seeds of goodness will harvest its rewards .

***

بدبخت کسی که در ره ظلم دوید — خوشبخت کسی که شیوهٔ عدل گزید
آن مرد که دانهٔ نکوئی افشاند — جز حاصل نیك از آن نخواهد دروید

مَنْ ساءَتْ سيرتُهُ سُرَّتْ مَنِيَّتُهُ.

هر که خوی بد دارد مرگش مایهٔ شادی است.

One who has a bad temper will gladden people by his death.

***

گر مرد دچار نامرادی باشد،	از بد منشی و کج نهادی باشد
آن کز بدی خوی شود مایهٔ رنج	مرگش همه را مایهٔ شادی باشد

مَنْ ساءَ خُلقُهُ ضاقَ رِزقُهُ، مَنْ كَرُمَ خُلقُهُ اتَّسَعَ رِزقُهُ

هر که بدخوی باشد تنگ روزی و هر که خوشخوی باشد فراخ روزی می شود.

Who ever is ill – tempered will be impoverished; whoever is good humoured will be well off.

***

با خلق خدای، از غنی تا درویش،	با خلق نکوی، به رود کار از پیش
آنکس که بد است خلق او، رزقش کم	و آنکس که خوش است خوی او سودش بیش

مَنْ سَالَ عَلِمَ .

کسی که می پرسد، می آموزد .

One who asks questions learns .

***

تا از در علم روی میگردانی | از جهل نمیرهی بجاین آسانی
آنکس که هر آنچه را نداند پرسد | دانا شود و وارهد از نادانی

مَنْ سَالَ فَوْقَ قَدْرِهِ اسْتَحَقَّ الْحِرْمَانَ .

کسی که بیش از حد خویش طلب کند درخور نومیدی باشد .

One who desires more than what he deserves is liable to disappointment .

***

هر کس ز گلیم خود نهد پای برون | از تیر ملامت کسان نیست مصون
اندر خور آنست که نومید شود | آنکسکه ز حق خویش جوید افزون

مَنْ سَعىٰ فی طَلَبِ السَّرابِ طالَ تَعَبُهُ وَ کَثُرَ عَطَشُهُ

هر که بدنبال سراب برود، خستگی و تشنگی‌اش بیشتر میشود.

He who runs to a mirage in search of water, adds his weariness and thirst.

***

آن‌را که همان بنقش ظاهر نظر است ای بس که در آن چه نفع بیند ضرر است

آنکس که پی آب، رود سوی سراب چون باز آید، خسته‌تر و تشنه‌تر است

مَنْ صاحَبَ الْعُقَلاءَ وُقِّرَ.

کسی که همدم خردمندان شود وقار و بزرگی می‌یابد

One who associates with wisemen will be dignified

***

از صحبت جاهلان زیانی زاید وز خدمت اهل علم، سودی آید

آن مرد که همدم خردمندان است بر عزو وقار خویش میافزاید

مَنْ صَبَرَ هانَتْ مُصيبَتُه.

کسی که صبر کند سختی‌اش سست ومشکلش آسان میگردد.

One who has patience lightens his burdens .

***

هر کسکه بخوبروزشب موران سازد | آسایش خویش را دو چندان سازد
شکراست که رزق را فراوان سازد | صبراست که مشکل تو آسان سازد

مَنْ صَدَقَ لَهْجَتُه قَوِيَتْ حُجَّتُه .

کسی که‌راستگوست دلیلش قوی‌است .

One who tells the truth reasons firm .

***

آنکسکه برای حق کندجنگ وجدال | بی باك نهد پای بمیدان قتال
آنکسکه براستی سخن میگوید | با قوت بسیار کند استدلال

مَنْ صَدَقَ مَقالُهُ زادَ اِجْلالُهُ

کسی که گفتارش راست باشد بزرگی‌او فزونی می گیرد.

One who is truthful in his words increases his dignity .

***

آنکو بصداقت است بی پرواتر — در راه حقیقت است پا برجاتر
چون‌سرو کسی که راستی پیشه کند، — هر لحظه رود مقام او بالاتر

مِنْ صِغَرِ الْهِمَّةِ حَسَدُ الصَّدیقِ عَلَی النِّعْمَةِ

رشك‌بردن به‌کامیابی دوست‌از کوتاهی‌همت‌است .

To be jealous of a prosperous friend is a sign of narrow-mindedness .

***

آنرا که‌بود همت‌و انصاف و خرد — بر خود پی راحت کسان رنج خرد
و آنکس‌که‌بود‌حسود‌و‌خودخواه‌وزبون — از دیدن راحت کسان رنج برد

مَنْ ضَعُفَ جَدُّهُ قَوِيَ ضِدُّهُ .

کسی که بختش بر گردد دشمنش قوی میشود.

When a man becomes unlucky his enemy becomes strong .

***

کس را مدد بخت چو یاور گردد — در جملهٔ کارها مظفر گردد
اما ز کسی بخت اگر بر گردد — هر لحظه عدوی او قوی تر گردد

مَنْ ضَعُفَ عَنْ حَمْلِ سِرِّهِ كَانَ عَنْ سِرِّ غَيْرِهِ أَضْعَفُ .

کسیکه در نگهداشتن راز خود ناتوان باشد در نگهداشتن راز دیگری ناتوان تر است .

He who is unable to keep his own secrets , will never be able to keep the secrets of others .

***

گر یار تو عاجز است از بستن لب — زو راز بپوش و راز داری مطلب
آنکو نکند راز خود از خلق نهان — گر راز تو نیز فاش سازد چه عجب

مَن طَالَ عُمرُه فُجِعَ بِأَحبابِه .

کسی که عمر طولانی میکند داغ عزیزانهم بسیار می بیند.

One who lives long will often mourn for the death of friends .

***

هر کس که فزون زیست درین دار عجیب | بیش از همه کرد روز گارش تعذیب
بسیار دلش داغ عزیزان بیند | آنکس که ز طول عمر برده است نصیب

مَن طَلَبَ صَدِيقاً صَادِقاً وَافِياً طَلَبَ مَن لا يَجِدُهُ .

کسی که دوست باوفا و راستگو می خواهد درجستجوی کسی است که نایاب است .

One who wants a loyal and truthful friend , seeks something rare .

***

بر هر که نظر کنی، پی کذب و ریاست | آنچیز که نیست در کسی، صدق و صفاست
یاری که درست و با وفا باشد و راست | آنست که کس نیافت هرچند که خواست

مَنْ طَلَبَ عَيْباً وَجَدَهُ .

هر که عیبی را بجوید آن‌را می‌یابد.

One who seeks a shortcoming will find it .

***

پیش از همه شیطان سوی آن مرد شتافت ... کز رفع عیوب خویشتن روی بتافت

از عیب خود آگه شو و اصلاحش کن ... کان مرد که جست عیب خویش آنرا یافت

مَنْ ظَلَمَ ظُلِمَ .

هر کس که ستم کند ستم می‌بیند.

One who oppresses will be oppressed .

***

آنکو غم کس فزود غم می بیند ... ور رنج دهد، رنج و الم می بیند

هر کس که کرم کند کرم می بیند ... هر کس که ستم کند ستم می‌بیند

مَنْ عادَى النّاسَ اِستَثمَرَ النَّدامَةَ .

کسی که بامردم دشمنی کند جز پشیمانی بهره‌ای نمی برد.

One who exerts enmity towards people, will gain nothing but repentance .

***

آنکسکه براه خیرو احسان گردد — غم پرور و یار او فراوان گردد
وآن کز پی دشمنی است باخلق خدای — بس زود ز کار خود پشیمان گردد

مَنْ عاشَ ماتَ .

کسیکه زندگی میکند، میمیرد

Anyone who lives will die .

***

دوران حیات خلق را نیست ثبات — یك روز تولد است ویك روز وفات
امروز هرآنکه هست در قید حیات — فرداست که میشود گرفتار ممات

مَنْ عَامَلَ بِالرِّفقِ غَنِمَ ؛ مَنْ عَامَلَ بِالعُنْفِ نَدِمَ .

هر که بامدارا سوداکند سودمیبردوهر که‌درشتی ورزد پشیمان‌میشود.

One who deals with people reservedly will gain profit; and one who treats them roughly will be disappointed.

***

آنکو ره نرمی و مدارا پیمود ، گردید نصیب او ز هر سودا سود
وآنکسکه درشتی و خشونت ورزید ، زین شیوه نصیب او پشیمانی بود

مَنْ عَجِلَ زَلَّ .

هر که‌شتاب کندمیلغزد

He who is hasty , slips .

***

اسبی که ز اندازه فزون تند دوید ، از پای در آمد و بسر در غلطید
در هر راهی بسی است نا همواری ، وآنکسکه شتاب کرد پایش‌لغزید

مَنْ عَدَلَ عَنْ وَاضِحِ الْمَحَجَّةِ غَرَقَ فِي اللُّجَّةِ .

هر که از راه راست منحرف شود، به تیه گمراهی میافتد .

One who deviates from a straight path will be misled.

***

آن مرد که دور از دلالت گردد | گمره شود و غرق ضلالت گردد
هر کس ز ره راست کند سر پیچی | سر گشتهٔ وادی ضلالت گردد

مَنْ عَدَلَ فِي سُلْطَانِهِ اسْتَغْنَى عَنْ اِخْوَانِهِ .

کسیکه درقدرت بعدل کوشد از کمک دیگران بی نیاز میشود.

One who acts justly while in power, will need no help later on .

***

ای حامی عدل و داد، حق یار تو بس | عدل تو و داد تو نگهدار تو بس
درقدرت اگر بعدل کوشی همه وقت | در عجز، همان عدل، مدد کار تو بس

مَنْ عَذُبَ لِسانُهُ كَثُرَ اِخْوانُه .

کسی که‌زبانش شیرین است برادرانش هم بسیارند

A man whose tongue is quite sweet his brethren are quite many .

***

آنرا که بود محبت و مهر بکار | بیش‌ازهمه خودشود از آن برخوردار
هر کسکه ملایم است‌و شیرین گفتار | باشند برادران او هم بسیار

مَنْ عَرَفَ الْاَیّامَ لَمْ یَغْفَلْ عَنِ الْاِسْتِعْدادِ

کسیکه‌این دنیارا میشناسداز آمادگی برای‌دنیای دیگرغافل نمیشود.

One who knows this world well, do not neglect preparation for the other.

***

هر دم رسدت بگوش آوای دگر | تارخت از این جای بری جای دگر
آنکسکه شناخته است این دنیا را | غافل نشود ز فکر دنیای دگر

من عرف الدّنیا تزهد .

کسیکه دنیارا نیك بشناسد ازکار دنیا کناره گیری میکند.

One who knows the world lives in solitude .

***

آن قوم که دعوی دلیری کردند در بیشهٔ روزگار شیری کردند،
چون نیك بدو نیك جهان را دیدند از کار جهان کناره گیری کردند

من عرف النّاس تفرّد

کسیکه مردم را شناخته، تنهائی میگزیند.

One who knows people well will choose to live a solitary life .

***

آنکو بزبان سر دلارائی داشت دردل همه قصد زحمت افزائی داشت
آن مرد که جا بکنج تنهائی داشت در حق جهانیان شناسائی داشت

مَنْ عَرَفَ النَّاسَ لَمْ يَعْتَمِدْ عَلَيْهِمْ

کسیکه خلق زمانه‌را میشناسد بر ایشان اعتماد نمیکند.

He who knows men does not trust them .

***

تا - بمردم جهان پیوستن پیمان وداد بستن و بگسستن
هر کسکه درست خلق را بشناسد داند که به‌خلق دل نشاید بستن

مَنْ عَرَفَ بِالْكِذْبِ قَلَّتِ الثِّقَةُ بِهِ .

کسیکه بدروغگوئی شناخته‌شد اعتماد مردم به گفتهٔ او کم میشود.

. People do not believe in a person who is known as a liar .

***

آن قوم که جز براستی سر نکنند همراهی کجرو و فسونگر نکنند
آن را که دروغگو شناسند کسان زو گفتهٔ راست نیز باور نکنند

مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ، فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ .

کسیکه‌خویشتن‌را بشناسد خدای خویش‌را میشناسد.

He who knows himself well , knows his Lord .

***

ای شیفتهٔ بندگی و شکر و سپاس — وی حد عبادت تو بیرون ز قیاس
خواهی که خدای خویش رابشناسی — پیش‌ازهمه، ذات خویشتن را بشناس

مَنْ عَصَى الدُّنْيا اَطاعَتْهُ.

کسیکه رام گیتی نشود گیتی‌رام‌او خواهدشد.

The world will favour a person who turns his back to it .

***

شاد آنکه اسیر دام گیتی نشود — مغرور به جاه و کام گیتی نشود
گیتی‌است چواسبی که نمیگرددرام — جز بهر کسی که رام گیتی نشود

مَنْ عَصَى الدُّنيا اطاعَتْهُ ؛ مَنْ اَعْرَضَ عَنِ الدُّنيا اَتَتْهُ .

هر که ازفرمان جهان سر بپیچد جهان فرمانبر او میشود و هر که از جهان رو بگرداند جهان بدو روی میآورد.

The world obeys anyone who disobeys it ; and turns to anyone who turns away from it .

***

هر کس که ز فرمان جهان پیچد سر، خود زال جهان شود ازو فرمانبر

هر کس که از این جهان بگرداند روی خود دور جهان شود بدو روی آور

مَنْ عَظَّمَ صِغارَ الْمَصائِبِ ابْتُلِیَ بِکِبارِها .

کسیکه هر سختی کوچکی را بزرگ سازد بسختی بزرگ هم گرفتار میشود.

A man who magnifies every small trouble will meet real big troubles .

***

از بهر کسی که ترسد از سختی کار هر عقدهٔ سهل نیز گردد دشوار

آن مرد که رنج خرد را ساخت بزرگ در رنج بزرگ نیز گردید دچار

مِنْ عَلامَاتِ الإدْبَارِ مُقَارَنَةُ الأرْذَالِ.

از نشانه‌های سیاه‌روزی، همنشینی با ناکسان است.

A sign of misfortune is association with malevolent persons.

***

با مردم نا پخته نشستن خامی است — آلـودهٔ هر ننك شدن بد نامـی است
با نـاکس و دلسیاه دمساز شدن — آغاز سیه روزی و نا فرجامی است

مِنْ عَلامَاتِ الشَّقَاءِ الإسَاءَةُ إلَى الأخْيَارِ.

یکی از نشانه‌های بدمنشی، بدرفتاری با نیکان است.

A sign of malevolence is to ill-treat the good people.

***

آن کز پی عیب جوئی و پرده دری است — بدخواه کسی شود که از عیب بری است
با نیك نهاد بد سلـوکی کـردن — خود نیك ترین نشانهٔ بد گهری است

مَنْ عَمِلَ بِالْحَقِّ مَالَ اِلَيْهِ الْخَلْقُ.

هر کس که از روی حق کار بکند مردم باو مایل میشوند.

One who acts justly will be liked by people .

***

آن مرد که راه باطلی بسپارد — بیش از همه قدر خویش پائین آرد
و آنکس که براه حق قدم بگذارد — دائم دل خلق میل با او دارد

مَنْ غَالَبَ مَنْ فَوْقَهُ قُهِرَ.

کسی که با برتر از خود بجنگ برخیزد مغلوب میشود.

One who fights with his superior will be defeated

***

با هر که فزون‌تر ز تو دارد نیرو، — پیوسته مدارا کن و پیکار مجو
مغلوب شود کسی که خیزد پی جنگ — با هر که بقدرت است بالاتر از او

مَن غَلَبَ هَواهُ عَلَى عَقلِهِ ظَهَرَت عَلَيهِ الفَضائِحُ .

کسی که هوای نفس بعقلش چیره شود برایش رسوائی میآورد.

He whose passions overcome his reason, faces with disgrace.

***

میکوش اگر خرد ور و بینائی | کز قید هوای نفس بیرون آئی
نفس تو بعقل تو اگر چیره شود، | بهر تو نیاورد بجز رسوائی

مَن قالَ ما لا یَنبَغی سَمِعَ ما لا یَشتَهی .

آنکه ناروا گوید ناگوار میشنود.

He who says what is not pertinent, hears what is not pleasant.

***

تیغی است زبان، که هر که بیهوده کشید، | زین تیغ بسی بجان او زخم رسید
آنانکه به ناروا سخن می گویند | هم پاسخ ناگوار خواهند شنید

مَنْ قامَ بِشَرائطِ العُبودِيَّةِ أهلٌ لِلعتقِ ، مَنْ قَصَّرَ عَنْ أحكامِ الحُرِّيَّةِ اُعيدَ اِلَى الرِّقِّ .

کسی که بندگی خدارا بجاآورد شایستهٔ آزادی است و کسیکه شرایط آزادی بجای نیاورد به بندگی برمیگردد.

The one who performs servitude to God will deserve liberty; and, the one who does not comply with requirements of liberty will return to servitude .

***

در بندگی خدا کسی گرتن داد — آزاد شد و گشت ز هر بند آزاد

آزادی را کسی چو وقعی ننهاد — در حلقه بندگی گرفتار افتاد

مَنْ قَبِلَ عَطائَكَ فَقَدْ اَعانَكَ عَلَى الكَرَمِ

کسیکه عطایت را می پذیرد، ترا در بخشش یاری میکند.

The man who accepts your grant helps you in your generosity .

***

آنکس که نهاد سوی تو روی نیاز — باعث شده تا کنی تو بخشش آغاز

وآنکس که پذیرفته عطائی از تو — از بهر تو کرده راه بخشش را باز

مَنْ قَصُرَ عَنِ السِّيَاسَةِ صَغُرَ عَنِ الرِّيَاسَةِ .

کسی که درسیاستش قصوری باشد درریاست بچیزی شمرده نمیشود .

He who fails in diplomacy, will fall short of leadership.

***

گرمرد عمل زرمز کار آگاه است | کاری که کند موافق دلخواه است
آنکس که سیاستش بسی بیراه است | دوران ریاستش بسی کوتاه است

مَنْ قَعَدَ بِهِ حَسَبُهُ نَهَضَ بِهِ أَدَبُهُ.

کسیکه دودمانش پست است بارفتار نکو بلندقدرمیشود.

A man can be exalted by his good behaviou even if he is of a base origin.

***

هر کس که به رفتار نکو پردازد، | او پرده بعیب خویش می اندازد
هرچند که دودمان کس باشد پست | رفتار نکو بلند قدرش سازد

مَنْ قَلَّ اَكْلُهُ صَفَا فِكْرُهُ.

کسیکه کم بخورد فکرش مصفا میشود.

One who eats little purifies his mind.

***

هر دم چو پر از غذا کنی معدهٔ خویش
جسم تو شود علیل و فکر تو پریش

کن خوی بکم خوری که از کم خوردن
مغز تو مصفا شود و فکر تو بیش

مَنْ قَلَّتْ تَجْرِبَتُهُ خُدِعَ.

کسیکه تجربه‌اش کم است فریب میخورد.

One whose experience is little can be easily deceived.

***

هر تجربه درسی است چنان درس ادیب
وندر ره زندگی دلیلی است عجیب

پر تجربه، در راه، فتد دیر بچاه
کم تجربه، در کار، خورد زود فریب

مَنْ قَنَعَ غَنِيَ.

کسیکه قناعت پیشه کند بی نیاز میشود.

One who is content with a little will have no need for too much .

***

آنکسکه حریص ست وطمعکار نیست	آن راه که میرود، ره اهرمنی است
ازحرص بترس و با قناعت خو کن	کان مرد که قانع است گوئیکه غنی است

مَنْ قَوِيَ هَوَاهُ ضَعُفَ عَزْمُهُ.

هر کس که هوای نفسش قوی شد اراده اش ضعیف میگردد.

One whose passions become strong his will becomes weak .

***

آن به که اسیر خواهش دل نشوی	پیوسته بدنبال هوس ها نروی
زیرا که شود اراده و عزم ضعیف	چندانکه هوای نفس کردید قوی

مَنْ كانَتْ لَهُ فِكْرَةٌ فَلَهُ فِي كُلِّ شَيْءٍ عِبْرَةٌ .

کسیکه فکر و تدبیر دارد از هر چیز که ببیند پند بگیرد

An intelligent person learns from everything .

***

آن جمع بیشهٔ خرد را شیرند
در دشت معانی از پی نخجیرند

وآن قوم که اهل فکرت و تدبیرند
بر هر چه که بنگرند پندی گیرند

مَنْ كَتَمَ الأَطِبَّاءَ مَرَضَهُ فَقَدْ خانَ بَدَنَهُ .

کسیکه درد خود را از پزشکان بپوشد با بدن خود خیانت میورزد .

He who hides his disease from the doctors, is treacherous to his body.

***

تا چند دچار گمرهی گردیدن؟
وز رهبر علم و عقل سر پیچیدن

دردی که نهفته است از چشم طبیب
هرگز رخ عافیت نخواهد دیدن

مَنْ كَتَمَ عِلْماً فَكَاَنَّهُ جَاهِلٌ .

کسیکه دانش خودرا پنهان کند بنادان میماند.

He who hides what he knows is the same as an ignorant.

***

دانا، بود آنکسی که تا بتواند | از دانش خود چو شمع نور افشاند
آنکس که کند دانش خودرا پنهان | در دیدهٔ مردمان بنادان ماند

مَنْ كَثُرَتْ نِعَمُ اللّٰهِ عَلَيْهِ كَثُرَتْ حَوائِجُ النَّاسِ اِلَيْهِ فَاِنْ قَامَ فِيهَا بِمَا اَوْجَبَ اللّٰهُ فَقَدْ عَرَضَهَا لِلدَّوَامِ وَاِنْ مَنَعَ مَا اَوْجَبَ اللّٰهُ فِيهَا فَقَدْ عَرَضَهَا لِلزَّوَالِ .

کسی را که خداوند نعمت دهد حوائج مردم نسبت باو زیاد میگردد . اگر آنچه را که خداوند واجب کرده بجای آورد نعمتش دوام می یابد و گرنه زوال می پذیرد .

When God gives affluence to a person the needy people expect him to help them . If he fulfils his duty to God his wealth will last long ; otherwise, it will be lost.

***

آن را که خدا ثروت و دارائی داد | محتاج و فقیر بر درش روی نهاد
گر احسان کرد، دولتش یافت دوام | ورز آنکه نکرد، ازبزرگی افتاد

مَنْ كَثُرَ لَهْوُهُ قَلَّ عَقْلُهُ .

کسیکه عیش و نوشش زیاد شود عقل و هوشش کم میگردد.

He whose revelry is increased, his understanding is decreased.

***

شادی چو ز حد گذشت، غم خواهد شد
وین شهد بکام روح سم خواهد شد
بسیار بعیش و نوش پابند مباش
کز عیش زیاد، عقل کم خواهد شد

مَنْ كَثُرَ نِفَاقُهُ لَمْ يُعْرَفْ وِفَاقُهُ.

کسیکه دوروئی اش بسیار شود یکرنگی اش نیز شناخته نمیگردد.

One who is often double-faced will not be known by his real face.

***

کس در پی هم بدشمنی چون پرداخت
بر دوستی اش دگر نشاید دل باخت
آنکس که نشان دهد دوروئی بسیار
یکرنگی اورا نتوان باز شناخت

مَن كثرهزله بطل جده .

کسیکه شوخی اوزیادشود گفتارجدی او نیز بی تاثیرمی گردد.

Too much jokes decreases the effect of one's serious talk.

***

آن مرد که در دروغ مشهور شود | گر راست بگوید او، کسی کی شنود؟
وآنکس که کند مزاح افزون ازحد | گفتار متین اوهم از بین رود

مَن لادین له لامروة له .

کسیکه دین ندارد مردانگی ندارد.

One who has no religion lacks manliness .

***

مهر و کرم ازدرون پر کین مطلب | عیش وخوشی ازخاطر غمگین مطلب
بیدینی و مردانگی، از هم دورند | مردانگی از مردم بیدین مطلب

مَنْ لَبِسَ الْكِبْرَ وَالسَّرَفَ خَلَعَ الْفَضْلَ وَالشَّرَفَ.

کسیکه خودخواهی واسراف پیشه کند از برتری و بزرگواری میافتد.

One who is engaged in extravagance and selfishness will lose his privilege and grandeur.

***

خودخواه چو شد مرد، به خواری افتد
اسراف چو ورزد، به نداری افتد

آن کز پی خودخواهی و اسراف رود
از برتری و بزرگواری افتد

مَنْ لَمْ يَتَّعِظْ بِالنَّاسِ وَعَظَ اللهُ النَّاسَ بِهِ.

کسیکه از مردم عبرت نگیرد خداوند او را عبرت مردم میگرداند.

One who does not take an example of the people God will make him an example for the people.

***

آن مرد که بی بصر چنان کژدم شد
در وادی جهل و نامرادی گم شد

نگرفت اگر کسی ز مردم عبرت
خود آخر کار عبرت مردم شد

مَن لَم يَتَعَلَّم فِی الصِّغَرِ لَم یَتَقَدَّم فِی الکِبَرِ.

هر که در کودکی دانش نیاموزد در بزرگی به سروری نمیرسد.

The one who does not learn in childhood will not reach a high rank when grown up.

***

آنکس که فتاد در پی کسب کمال یا عـزت و جاه یافت یامال و منال
وآنکس که نیاموخت زخردی دانش نه مرتبه یافت در بزرگی و نه مال

مَن لَم یَتَعَلَّم لَم یَعلَم.

هر که دانش نیاموزد دانا نمیشود.

One who does not learn will not become learned.

***

تا گنـج زر و سیـم مهیا نشود، بیچارهٔ تنگـدست، دارا نشود
آن کز پی گنج دانش و علم نرفت هشیار و هنرپژوه و دانا نشود

مَن لم یرحم لم یرحَم .

کسیکه بر کسی رحم نمیکند از کسی رحم نمیبیند .

He who does not pity, will not be pitied.

***

آن قوم که زشتخوی و بد کردارند — از زشتی خوی خویش در آزارند

آنکس که بکهتران نمی آرد رحم — دوراست که مهتران براورحم آرند

مَن لم یصبِر علی مضضِ التّعلیمِ بقِیَ فی ذُلّ الجهلِ

کسیکه به رنج آموزش تن در ندهد در ذلت نادانی باقی میماند.

He who does not bear the difficulties of learning remains in baseness of ignorance.

***

هر کسکه زعلم بر کران خواهد زیست — درخانهٔ جهل جاودان خواهد زیست

هر کس ندهد به رنج آموزش تن — باخواری جهل همعنان خواهد زیست

مَن لَم يَصبِر علی مَضَضِ الحِمیَةِ طالَ سقمه .

بیماری که بر نج پرهیز تن در ندهد، بیماری او طولانی میشود.

An illman who does not bear the inconvenience of abstention prolongs his sickness .

***

هر کس که نکرد جهد او یاری او   پیوسته فزون گشت گرفتاری او
بیمار چوتن به رنج پرهیز نداد   گـردیـد دراز عمر بیماری او

مَن لَم یَصلِح نفسه لَم یَصلِح غیرهُ

کسی که خودرا اصلاح نکند دیگری رانیز اصلاح نمیتواند کرد.

He who does not correct himself can not correct the others.

***

تا خود نشوی نمونهٔ صلح وصلاح   کس را نشوی راهبر راه نجاح
اصلاح کسی دگر از او ساخته نیست   آنکس که نکرده خویشتن را اصلاح

مَن لم يعرفِ الخيرَ مِنَ الشَرِّ فهو مِنَ البهائِم .

کسیکه نیک را از بد نشناسد حیوان است.

One who does not know the difference between good and evil is a beast .

***

تا بهره ور آدمی ز هوش و خرد است،
داند که بزندگی چه نیک و چه بد است

و آنکو بد و نیک را ز هم نشناسد
مانا که نه آدمی است چون دام و دد است

مَن لم ينفعكَ حيوتُه فعدهُ في الموتى .

کسیکه زندگانی اش ترا سودی ندهد او را مرده شمار.

He whose life is not prefitable , is to be considered as dead .

***

آنکس که بری ز عقل و علم و هنر است
انسان نبود، پست تر از گاو و خر است

هر زنده که زنده بودنش بی ثمر است
گر مرده شماری اش سزاوارتر است

مَن مَدَحَكَ بِمَا لَيسَ فِيكَ فَهُوَ خَلِيقٌ بِأَن يَذُمَّكَ بِمَا لَيسَ فِيكَ .

کسیکه ترا به‌چیزی که‌نداری مدح کند میتواند به‌آنچه‌هم که‌نداری ذم گوید.

He who praises you for a virtue that you do not posses, may also blame you for a defect you lack .

***

آن‌دوست که در راه تملق پوید — صد حیله کند که در دلت ره‌جوید
گر مدح به‌چیزی که نداری کندت — هم ذم تو از آنچه نداری گوید

مَن مَدَحَكَ غَيرَ صَنِيعَةٍ فَلَا تَأمَن ذَمَّهُ مِن غَيرِ قَطِيعَةٍ

کسیکه مدح تو گوید بی‌اینکه از تو کرمی دیده باشدمنتظر باش که ذم‌تو نیز بگوید بی‌اینکه ازاو گسیخته باشی .

One who praises you without any reward may be expected to disdain you without any conflict .

***

آن کو سخن گزاف گوید هردم — نه‌مدح به‌حق کند کسی را ونه ذم
گر مدح بگوید ز تو نادیده کرم، — ای بس که کند ذم تو نا دیده ستم

مَن مَلَكَ نفسه علىٰ أمره ، مَن ملكته نفسه قلّ قدره .

هر کس که بنفس خود پیروزی جوید کارش بالا می گیرد و هر کس که نفس او بر او چیره شود ارزشش کم میگردد.

One who overcomes his passions will get higher position; but one whose passions overcome him loses his worthiness.

***

هر کسکه بنفس خویش پیروزی جست — کارش بنهاد رو ببالا ز نخست

وآن مرد که نفس او بدو شد چیره — هم قدرش پست گشت و هم کارش سست

مَن مَنَعَ العطاء مُنِعَ الثناء .

مردم کسی را که از بخشش دریغ میدارد ستایش نمیکنند.

One who is not generous will not be praised .

***

تا بخشش مرد آزمایش نکنند — مخلوق به سوی او گرایش نکنند

آنرا که دریغ دارد از بخشش و بذل — تحسین ننمایند و ستایش نکنند

مِنْ مَهانَةِ الكَذّابِ جُودُهُ بِالیَمینِ بِغَیرِ مُسْتَحْلِفٍ.

نشانهٔ پستی دروغگو قسم خوردن اوست بی آنکه از او قسم خواسته باشند.

A sign of baseness of a liar is his swearing without being asked to swear.

***

آن کز پی هم دروغ گوید هر دم — نه محترم است پیش کس نه محرم

پستی دروغگو قسم خوردن اوست — بی آنکه از او خواسته باشند قسم

مَنْ نَظَرَ فِي الْعَواقِبِ سَلِمَ مِنَ النَّوائِبِ

کسیکه بر عاقبت کار نظر داشته باشد از سختی‌های آن بر کنار میماند.

He who foresees the consequence of his action, will be immune from hazards.

***

برصائب و تیز بین صعوبت نرسد — بر آتش سوزنده رطوبت نرسد

بر طایفه ای که عاقبت اندیشند — در عاقبت کار عقوبت نرسد

مَن وجد مورداً عذباً يرتوي منه فلا يغتنمه يوشك ان يظمأ و يطلبه فلا يجده .

هر کس که چشمهٔ شیرینی دارد که از آن مینوشد و غنیمتش نمی‌شمارد دور نیست که یك روز تشنه شود و آنرا بجوید و نیابد.

A man who drinks sweet water from a spring and is not grateful for it, may one day seek it thirstily and not find it

***

هر کس که یکی چشمهٔ شیرین دارد، وز آن خورد و غنیمتش نشمارد،
یك روز، دگر نیابد آن را؛ هر چند با تشنه لبی به سوی آن روی آرد

من وضعته دنائة ادبه لم يعلوه شرف حسبه .

کسی که بدی رفتارش کوچکش میکند از نیکی دودمان بزرگ نمیشود.

One who is debased by his ill treatment will not be exalted by his origin .

***

چیزی که عزیزت بکند یا خوارت، نیك ار نگری، نیست بجز کردارت
از نیکی دودمان نگردی تو بزرگ کوچك کندت گر بدی رفتارت

مَن يَصْبِرْ يَظْفَرْ.

کسیکه شکیبائی کند پیروزمیشود.

One who waits, triumphs.

***

پیوسته بنعمت خدا شاکر باش و ندر همه جا خدای را ناظر باش

چون بار درخت صبر فتح وظفراست خواهی که بمقصود رسی؟ صابرباش

مَنْ يُعْطِ بِالْيَدِ الْقَصِيرَةِ يُعْطَ بِالْيَدِ الطَّوِيلَةِ.

کسیکه بادست کوتاه بخشش کند بادست دراز باومی بخشند.

One who gives by a short hand will be given by a long one.

***

هر کس که کندبخشش واحسان آغاز خود بر رخ او شود در احسان باز

هر کس که ببخشید بدستی کوتاه بخشند بدو دو باره با دست دراز

مَوْتُ الْوَلَدِ قاصِمَةُ الظَّهرِ.

داغ مرك فرزند كمرشكن است.

Death of a child breaks the parent's back.

***

فرزند ودیعهٔ خداوند بوت | بر پای دل از محبتش بند بود
رنجی که بسی کمر شکن میباشد | سنگینی بار داغ فرزند بود

مَوْتٌ وَحِيٌّ خَيْرٌ مِنْ عَيْشٍ شَقِيٍّ.

مرك ناگهانی بهتر از زندگی شقاوت آمیز است.

A sudden death is better than a spiteful life.

***

از صحبت نا بکار، پرهیز به است | زیرا که ازو بیردمان نیز به است
مرگی که سریع و ناگهانی باشد | از زندگی شقاوت آمیز به است

نُزُولُ الْقَدَرِ يُعْمِي الْبَصَرَ.

هنگام حدوث چیزی که مقدر است، چشم بصیرت بسته میشود.

When something which is predestined must happen your eyes will be closed.

***

ای بس که به رهپای کسی بشکسته با اینکه نه تند رفته نه آهسته
آنجا که حوادثی مقدر باشد ناگاه شود چشم بصیرت بسته

نَزِّهْ نَفْسَكَ عَنْ كُلِّ دَنِيَّةٍ وَإِنْ سَاقَتْكَ إِلَى الرَّغَائِبِ.

خود را از هر گونه پستی پاک‌دار هر چند ترا بدانچه میخواهی برساند.

Clean your self from ignobility, even if it leads you to whatever you are fond of

***

آن جامه که ننگ آورد، اهل خرد گر اطلس و دیباست، بهیچش نخرد
گر پست نئی، بهیچ پستی مگرای هر چند ترا سوی بلندی ببرد

نُصْحُكَ بَيْنَ الْمَلاءِ تَقْرِيعٌ .

پند دادن تو بکسی در پیش مردم ،سرزنش وملامت شمرده میشود.

An advice given in public is a blame .

***

در پیش کسان، به هر که عیبی دارد ... گر پند دهی، پند تو رنجش آرد

اندر نظر کسان بکس پند مده ... تا پند ترا ملامتی نشمارد .

نِعَمُ الْجُهّالِ كَرَوْضَةٍ عَلى مَزْبَلَةٍ.

نعمتی که نصیب جاهلان شده،مانند باغی است که درمزبله‌ای روئیده‌است.

The affluence which is given to the ignorants is like a garden planted on a dung-hill .

***

گنجی که کسی بهتر از آن کم دیده‌است، ... ای بس که بس فلك به ابلهی بخشیده‌است

نعمت که نصیب جاهلان گردیده است ... باغی است که درمزبله‌ای روئیده است

نَفَسُ الْمَرْءِ خُطاهُ اِلی اَجَلِهِ.

هر نفس که مرد از سینه برمیآورد، گامی بسوی مرگ برمیدارد.

A man by each breath takes a step towards death.

***

کاری بکن ای رفیق اگر هشیاری تا عمر عزیز را عبث نگذاری
کز سینه هر آن نفس که بر میآری گامی است که سوی مرگ برمیداری

واضِعُ مَعْرُوفِهِ فی غَیْرِ مُسْتَحِقِّهِ مُضَیِّعٌ لَهُ.

هر که نیکی کند در حق کسی که مستحق آن نیست نیکی خود را ضایع مینماید.

Goodness done towards one who does not deserve it, is spoiled.

***

بخشش گرهی زکار کس گر نگشاد آنرا نتوان لطف و کرم نام نهاد
آن زر که به غیر مستحق خواهی داد بیهوده ز کیسهٔ تو رفته است بباد

وَالِدُ السَّوءِ يَعُرُّ السَّلَفَ وَيُفْسِدُ الْخَلَفَ.

پدر بدمايهٔ ننك گذشتگان وتباهی آيندگان است.

A bad father dishonours his predecessors and corrupts his successors .

***

ذات پدری كه پست و نا فرمان است ملعون تر و منفور تر از شيطان است

هم مايهٔ بد نامی و ننك پدران هم باعث گمراهی فرزندان است

وَاللهِ لَئِنْ فَرَرْتُمْ مِنْ سَيْفِ الْعَاجِلَةِ لَا تَسْلَمُوا مِنْ سُيُوفِ الْآخِرَةِ.

بخدا اگر امروز از دم شمشيرهای ميدان جنك بگريزيد، از شمشيرهای روز رستاخيز امان نمی يابيد.

By God if you run away from the swords of battlefield you won't be saved from the swords of punishment in the day of resurrection.

***

از اول اگر رو ننهی در پيكار، به ز آنكه كنی ز عرصهٔ جنك فرار

در جنك ز تيغ خصم اگر بگريزی در حشر ز تيغ حق نيابی زنهار

وجدتُ المسالمةَ مالم يكنْ وهنٌ فی الإسلامِ انجعَ مِنَ القِتالِ.

صلح را تا آنجا که اهانتی برای اسلام نباشد سودمندتر از جنك یافتم.

I found peace to be more useful than war, as long as it is not an insult to the Islam.

***

آنجای که جنك بهتر است از هرچیز عاقل نکند ز جنك کردن پرهیز
لیك ار نبود صلح اهانت آمیز آن صلح بسی خوب تر از جنك وستیز

وحدةُ المرءِ خیرٌ له مِن قرینِ السوءِ

تنهائی مرد، برای او بهتر از همنشین بد است.

Loneliness for a man is better than his assoeiation with a bad companion.

***

حیوان ز مصاحب جفا جو بهتر تیغ دو دم از زبان بدگو بهتر
بی یاری و گوشه گیری و تنهائی از صحبت همنشین بدخو بهتر

وُزَرَاءُ السُّوءِ أَعْوَانُ الظَّلَمَةِ وَإِخْوَانُ الْأَثَمَةِ.

وزیران بدکار، یاران ستمگران و برادران گنهکارانند.

Bad ministers are assistants of tyrants and brothers of sinners.

***

حاکم که بدور است ز انصاف و کرم | از جور کند پشت خلایق را خم
وآن فتنه گران که دستیاران وی‌اند، | یاران ستمگرند و خواهان ستم

وَعْدُ الْكَرِيمِ نَقْدٌ.

وعدهٔ جوانمرد نقداست.

A generous man's promise is like hard cash.

***

هر کس که به‌راستی علم گشت وسمر | پا را نگذارد از ره راست بدر
آن وعده که میدهد جوانمرد ترا | نقد است اگرچه نسیه آید بنظر

وَقاحَةُ الرَّجُلِ تَشِينُه

بیشرمی، مرد را زشت میکند.

Impudence defaces man.

***

گر سخت شوی، ز کس نبینی نرمی	ور سرد شوی، ز کس نیابی گرمی
از شرم مپوش چشم تا آنکه ترا	از چشم کسان نیفکند بیشرمی

وُلاةُ الجَوْرِ شِرارُ الامَّةِ واضْدادُ الائِمَّةِ.

حاکمان جورپیشه ازبدان مردم بشمار میآیند و دشمن رهبران مردمند.

Tyrant governors are deemed as bad people and as enemies of social leaders.

***

حاکم که پی جور و تحکم باشد،	وز او همه را داد تظلم باشد،
هم خون زبدان مردم آید بشمار	هم دشمن رهبران مردم باشد

وَلَدُالسُّوءِ یَهْدِمُ الشَّرَفَ وَیَشِینُ السَّلَفَ

فرزند بدآبروی خاندان را برباد میدهد ودودمان خود راننگین میسازد

A bad child disgraces the family and defame the ancestors .

***

فرزند بـد افسانهٔ افساد شود — وز شدت خود سری چو شداد شود

بازشتی نام، ننگ اجداد شود — با پستی خوی، خصم اولاد شود

وُلُوعُ النَّفْسِ بِاللَّذَّاتِ یُغْوِی وَیُرْدِی

شیفتگی به خوشگذرانی وشهوت رانی، آدمی راگمراه میسازدو بهلاکت میاندازد .

Greed for pleasures misleads and destroys you .

***

گر شیفتهٔ خوشگذرانی نشوی، — افتادهٔ ضعف و ناتوانی نشوی

بسیار مرو در پی شهوت رانی — تا پیر بهنگامی جوانی نشوی

هَيهاتَ لَوْلا التُّقى لَکُنْتُ أَدْهَی الْعَرَبِ .

اگر پرهیزگاری نبود، من ازهمهٔ اعراب زرنگتر وحیله گرتر بودم

If it were not for the sake of chastity, I would have been the smartest man of Arabs .

***

دور از ره داد و مردمی گر بودم، امروز به وضع و حال دیگر بودم

پرهیز گر از قهر خداوند نبود من از همه خلق، حیله گرتر بودم

يَأْتي عَلَى النّاسِ زَمانٌ لا يُقَرَّبُ فيهِ إلاّ الْماحِلُ وَلا يُسْتَظْرَفُ فيهِ إلاّ الْفاجِرُ وَلا يُضَعَّفُ فيهِ إلاّ الْمُنْصِفُ.

مردم را روزگاری فرا میرسد که در آن جز مکار مقرب نشود و جز بدکار ستوده نگردد وجز دادگر ناتوان نیفتد .

There will come a time when no one will be favoured except the deceitful , when no one will be praised except the libertine and when no one will be weakened except the equitable .

***

آید پس ازین بپیش دوری که در آن محبوب نگردند بجز حیله وران

نیکو نکنند جلوه جز بدکاران بیداد نبینند بجز دادگران

يا دُنيا ! غُرّي غيري . لاحاجَة لي فيكِ قد طَلَّقْتُكِ ثلثاً لا رَجعةَ لي فيها .

ای دنیا، دیگری غیر ازمرا بفریب زیرا بتو نیازی ندارم. ترا سه طلاق گفته ام و برای من جای رجوع نمانده است.

O world ! leave me alone and deceive someone else ; for I have divorced you and I wil l have no reunion .

***

ای زال جهان برتو مرا نیست نیاز | از بهر فریب دیگری دام انداز
چون از تو چنان جدا شدم من که دگر | بر گشت بجانب تو نتوانم باز

یا عبدالله لا تعجل في عيب عبد بذنبه فلعله مغفور له ولا تأمن على نفسك صغير معصية فلعلك معذب عليها .

ای بندهٔ خدا، هیچ بنده‌ای را برای گناهی زود عیب مکن زیرا شاید خداوند گناه اورا ببخشد. و از گناه کوچك خود نیز ایمن مباش شاید خداوند بخاطر آن ترا عذاب کند.

O servant of God ! do not hurry to blame any man for his sin because God may forgive him ; and, do not feel safe from the consequence of your sin , however small , because God may punish you for it .

***

بهر گنه کسی مکن عیبش زود | شاید که ببخشدش خداوند ودود
ایمن ز گناه کوچك خویش مباش | شاید که خدا ترا نخواهد بخشود

يا عبيد الدنيا والعاملين لها ، اذا كنتم في النهار تبيعون وتشترون وفي الليل على فراشكم تتقلبون وتنامون وفيما بين ذلك عن الآخرة تغفلون وبالعمل تسوفون . فمتى تفكرون في الارشاد وتقدمون الزاد ومتى تهتمون بأمر المعاد ؟

ای بندگان دنیا که گرفتار کار جهان هستید، روز مشغول خرید وفروشید وشب در بستر خفته اید. در بین از آخرت غافلید و اعمال آن را بتاخیر میاندازید پس کی بفکر این هستید که راه را بیابید واز کار نیك برای سفر آخرت زاد راهی فراهم آورید ؟

O men, who are involved in worldly affairs, you are busy to deal with one another in the daytime and asleep in the nights, neglectful of the next world and its duties, at what time will you think to find the right path and provide yourselves with good deeds for the day of judgement?

***

ای روز پی داد وستد برده بسر، شب گرم به خواب راحت اندر بستر،
کی در صددی که بهر دنیای دگر آری بکف از کار نکو زاد سفر ؟

يبلغ الصادق بصدقه ما يبلغه الكاذب باحتياله .

راستگو باراستگوئی خود همان را بدست میآورد که دروغگو باحیله گری خود.

A truthful man can obtain by his truthfulness what a liar may gain by his deceitfulness.

***

گر مرد دروغگو به حیلت برخاست، وز راه دروغ یافت هر چیز که خواست،
آن مرد که راستگوست با گفتن راست آورد بدست آنهمه را بی کم وکاست

يحتاج ذوى النائل الى السائل .

مردی که بخشنده است به‌سائل نیازمندمیباشد.

A liberal man requires a needy man .

***

آنرا شرف و جلال حاصل باشد، کز جان به سخا و جود مایل باشد
آن‌مرد که بخشنده و دولتمنداست پیوسته نیازمند سائل باشد

یستدل علی الادبار باربع : سوء التدبیر و قبح التبذیر و قلة الاعتبار و کثرة الاغترار .

چهار چیز بدبختی میآورد : نادرستی اندیشه ، اسراف ، کم پند گرفتن و زیاد فریب خوردن.

Four things lead to misfortune : wrong thinking , extravagance , taking little advice and being too often deceived .

***

زین چهار رود کاخ سعادت بر باد: اندیشهٔ نا درست و اسراف زیاد
کم پند گرفتن زبد و نیک جهان بسیار فریب خوردن از هر شیاد

يستدل على زوال الدّول باربع :تضييع الاصول والتمسّك بالفروع و تقدم الاراذل وتاخر الافاضل.

چهار چیزدلیل ازدست رفتن کشور است:ضایع کردن اصول وپیوستن بفروع،پیش افتادن فرویگان وعقب‌ماندن ارباب فضیلت.

Four things lead to destruction of a country : to cut the roots and stick to the branches; to promote mean men and demote the virtuous

***

کشور به چهارعلت افتد به فساد — پیوند به فرع و بردن اصل ز یاد
پیش آمدن مردم بی مایه و پست — پس رفتن مردم گرانمایه و راد.

یسّروا ولا تعسّروا و خفّفوا ولاتثقّلوا.

آسان کنید وسخت نگیرید .سبك کنید وسنگین نکنید.

Take the affairs easy and do not make them difficult . Lighten your burden and do not make it heavy .

***

کم گیر همیشه رنج بسیارت را — تا زود ز پا بر آوری خارت را
دشوار مگیرو سهل کن کارت را — سنگین مکن وسبك بکن بارت را

يَسيرُ الامَلِ يُوجِبُ كثيرَ العَمَلِ.

اندكی آرزو کارهای بسیاری راموجب میشود .

A little desire causes too much labour .

***

چون در دلت آرزو پدیدار شود ای بس که ز غم دو دیده‌ات زارشود

هر چند که آرزوی باشد اندك خود موجب کارهای بسیار شود

يَسيرُ الدُّنيا يَكفي وَكثيرُها يُردي .

مال‌جهان کمش کفایت میکند و بسیارش آدمی رابمهلکه میاندازد.

Property suffices you when it is little and destroys you when it is too much .

***

هرجای که سیم‌وزر ودر و گهر است، جان بهر نگهداری آن درخطر است

از مال جهان کمی کفاف بشر است بسیار چو گشت مایهٔ درد سر است

يَسيرٌ يَكْفي خيرٌ مِنْ كَثيرٍ يُطْغي .

مال قليلی که آدمی را بس باشد بهتر از مال کثیری است که طغیان آورد.

A little possession which is enough is better than too much wealth which brings rebellion .

***

راهی که ترا بر در یزدان آرد به ز آنچه ترا به سوی شیطان آرد
آن مال قلیلی که ترا بس باشد بهتر ز کثیری است که طغیان آرد

يَشْفيكَ مِنْ حاسِدِكَ أنَّهُ يَغْتاظُ عِنْدَ سُرورِكَ .

اینکه حسود تو از شادی تو غضبناك میشود مایهٔ تشفی قلب تست.

You may be relieved to hear that one who is jealous of you gets angry when you are happy

***

پیوسته حسود بیقرارست و غمین کز آتش رشك سوزد و شعلهٔ کین
آنرا که حسودست چه کیفر به ازین کز شادی تو شود غضبناك و حزین؟

يقبح على الرَّجل ان ينكر على النّاس منكرات وينهيهم عن رذائل وسيئات وإذا خلا بنفسه ارتكبها ولا يستنكف من فعلها .

برای مرد زشت است که مردم را از کارهای بد باز دارد و خود در خلوت از انجام آن کارها خودداری نکند.

It is indecent for a man if he prevents people from doing evils ; and commits them himself privately.

***

زشت است اگر مرد شود ظاهر ساز | ظاهر، همه را ز کار دارد باز
و ندر باطن چو رو بخلوت آرد | انجام همان کار کند خود آغاز

يكتسب الصّادق بصدقه ثلثاً :حسن الثّقة به والمحبّة له والمهابة منه .

راستگو باراستگوئی خود سه چیز بدست میآورد: حسن اعتبار، محبت مردم نسبت باو وشکوه و بزرگی.

A truthful man obtains three things by his truthfulness: people's confidence in him , amiability and splendour .

***

آنکو ره راستی بگیرد در پیش | نزد همه اعتبار او گردد بیش
بیحد برد از محبت خلق نصیب | افزون سازد بزرگی و عزت خویش

يُكرَمُ السُّلطانُ لِسُلطانِه وَ العالِمُ لِعلمِه وَالمعروفُ لِمعروفِه وَ الكبيرُ لِسنِه.

سلطان را به‌سلطنتش گرامی شمارند. دانا را به‌علم ودانشش، نیکوکار را به‌نیکی‌اش و پیر کهن‌سال را بحرمت سن زیادش.

A sovereig ı ıs dignified for his kingdom, a wiseman for his wisdom, a benevolent for his goodness and an oldman for his age.

***

شاه است گرامی به جهانداری خویش — دانا بکمال وعلم وهشیاری خویش
هر پیر کهن به حرمت سن زیاد — هر نیك نهادی به نکوکاری خویش

یمتحن الرجل بفعله لا بقوله.

مرد بکردارش آزموده میشود نه بگفتارش.

Every man is judged by his deeds not his words

***

بنگر که کسی چگونه باشد کارش — مغرور مشو به گفتهٔ بسیارش
هر کس شود آزموده از کردارش — نه از ره خوب و زشتی گفتارش

يَنامُ الرَّجُلُ عَلى الثُّكلِ وَلا يَنامُ عَلى الظُّلمِ.

کسیکه عزای مرك فرزند دارد خوابش میبرد اما کسی که ستم کشیده است خوابش نمیبرد.

One whose child has died can sleep but the person who is oppressed can not.

***

ای بس که یکی زجان‌خود در گذرد تـا سینهٔ بیداد گری را بدرد
شب گر برود چشم عزادار بخواب مردی که ستم کشیده خوابش نبرد

يَنبِيءُ عَنْ قيمَةِ كُلِّ امرِیءٍ عِلمُهُ وعَقلُهُ.

خردمندی ودانائی هرمردی از ارزش اوخبر میدهد.

Every man's worthiness can be decided by his knowledge and his understanding.

***

گرعقل و خرد هیچ نباشد بسرت سودش چه اگر بسی بودسیم‌وزرت؟
میزان خرد مندی ودانائی مرد از ارزش و قدر او کند با خبرت

يَنبغِي انْ تكُونَ افعالُ الرَّجلِ احسنَ مِنْ اقوالِهِ وَلاتكونَ اقوالُهُ احسنَ مِنْ افعالِهِ .

شايستهٔ مرد است که کردارش بهتر از گفتارش باشد و گفتارش بهتر از کردارش نباشد.

It is deserving for a man's action to be better than his words ; and not vice versa .

***

شايستهٔ مرد است اگر کردارش بهتر شود و نکو تر از گفتارش
شايستهٔ مرد نيست کاندر همه جای باشد سخنش درست تر از کارش

يَنبغِي انْ يَتداوَى المرءُ مِنْ ادواءِ الدُّنيا كَما يَتداوَى ذُو العِلَّةِ وَ يَحتمِي مِنْ شَهواتِهَا كَما يَحتمِي المَريضُ.

مرد بايد درد دنيا پرستی را چنان چاره کند که بيمار درد خود را مداوا ميکند و از شهوت نفس چنان بپرهيزد که بيمار پرهيز ميکند .

A man must try to get rid of his mammonism as a sickman tries to cure his disease ; and must avoid passions as an ill person abstains from bad food

***

بايد که بدفع حرص پردازد مرد چون بيماری که ميکند چارهٔ درد
وز شهوت نفس نيز جويد پرهيز چون بيماری که رو بپرهيز آورد

يَنْبَغِي لِلْعَاقِلِ أَنْ يُخَاطِبَ الْجَاهِلَ مُخَاطَبَةَ الطَّبِيبِ الْمَرِيضَ

دانا باید با نادان مانند طبیب با بیمار سخن بگوید.

A savant must talk to an ignorant man as a doctor talks to a patient.

***

باید فضلا به خلق، با صبر وشکیب، | از گنج فضائل برسانند نصیب
دانا باید سخن کند با نادان | آنسان که سخن کند ببیمار طبیب

يَنْبَغِي لِمَنْ رَضِيَ بِقَضَاءِ اللهِ سُبْحَانَهُ أَنْ يَتَوَكَّلَ عَلَيْهِ.

کسی که به آنچه خدا روا داشته راضی است جا دارد که بخدا هم توکل کند.

For a man who has consented to whatever God has allotted to him, it is worth trusting in Him.

***

از آنچه که آورد قدر یا که قضا | مردان خدا شناس را نیست ابا
آنکس که بدادهٔ خدا داده رضا | جا دارد اگر کند توکل به خدا

يَنبغِي لِمَن عرف الزَّمان ان لا يَأمن صُروفه و الغِير .

کسی که زمانه را شناخته است شایسته است که از گردش و تغییر آن ایمن نشود.

Fot a man who has recognized the world well , it is not wise to feel safe from its vicissitudes

***

آن مرد که باشد خبر از تقدیرش هرگز نشود غرور دامنگیرش

آنکس که شناخت دهر را شایسته است کایمن نشود ز گردش و تغییرش

يَنبغِي لِمَن عرف الفجار ان لا يعمل عملهم .

کسی که بدکاران را شناخته، شایسته است کاری نکند که آنان میکنند.

For a man , who has known the debauchees well , it is not advisable to do anything that they do .

***

مؤمن خود را اسیر شیطان نکند دوری ز طریق دین و ایمان نکند

هر کس که شناخته است بدکاران را آن کار که میکنند ایشان نکند .

يَنبغِي لِمَن عَرَفَ اللّٰهَ سُبحانَهُ أَن يَرغَبَ فِيمالَدَيهِ .

کسی که خدا راشناخته جا وارد که به آنچه در نزد خداست دل ببندد.

For a man who has recognized God ,it is worth to rely on whatever is found with Him .

***

زآنجای که وعدهٔ خدا باشد راست، وآن وعده بجای آورد بی کم وکاست،

آنکس که خدای خویش بشناخت، سزاست گردل بنده به آنچه درنزد خداست

يَومُ المَظلُومِ عَلَى الظَّالِمِ أَشَدُّ مِن يَومِ الظَّالِمِ عَلَى المَظلُومِ

روزی که ستمدیده به ستمکار پیروزی یابد سخت تراست ازروزی که ستمگر به ستمکش بیدادمیکند.

The day when an oppressed person overcomes the oppressor is harder than the day when the oppressor treats him cruelly .

***

روزی که ستمرسیده قد افرازد، تا سر ز تن ستمگری اندازد،

خونبار تر و سخت تراست از روزی کان مرد ستمگر به ستمکش تازد

darkness of ignorance was so widespread that the eyes of minds could hardly see any truth, such a clearsightedness is indeed miraculous and amazing; and the author of such a masterpiece rightly deserves to be reckoned as genius of his own time.

This book which is selected maxsims from Nahj - Ul - Balagheh" includes some of the most valuable rules of conduct. May it serve as a torch to those who whish to benefit by the teachings and experiences of the great men of the world.

A. HALAT

made him the symbol of a perfeet character or an ideal man ; and this is a fact that enemies and friends equally acknowledge

Ali was well informed of all branches of knowledge of his age and by all means encouraged people to learn

On learned men's superiority , he has said:" The learned is alive even after his death ; the ignorant is dead even when he is alive ."

He was rhetoric and spoke well . His literary works which reveal his intelligence , wisdom and witticism, and all are of highest degree of eloquence represent his high ideals and introduce him as a personification of the truth .

Compilation of Arabie grammer is attributed to Ali . He knew the art of eloquence and expressed his ideas in desirable forms which became the best style of Arabic writing ; a style which was admired by all literary men and followed by most of them .

His pithy sayings are so simple that every one can easily understand them . He himself says : " The best speech is that which is decorated with regularity and understandable to both learned and common people .

The book "Nahj-Ul-Balagheh" which is known to be a collection of his speeches and a reflection of his thoughts , contains most eloquent aphorisms with excellent meanings and minute points which are clear indications of his high-mindedness and perfect integrity .

In an age and in an environment that the

is vengeance ." such was his opinion .

He forbade his army from chasing or killing the wounded and weakened enemies .

After his victory at the battle of Camel he, despite some of his follower's objecion, tried to relieve the distresses of the vanquished by preventing the enslavement of their women and children ,and when the battle ended , he showed his grief, wept for the dead and even prayed for his enemies .

He did not take vengeance on the people of Basra when he dominated over them . On the contrary he orderd his men to be kind to them , though they had hurt him very much .

" Uproot malevolence from other's heart by expelling it from your own . ", He advised .

Before outbreak of a war he would try to prevent it through friendly negotiations with his opponents . It was impossible for him not to restore the peace , if he thought it might be achieved by leniency to his enemies . He never fought with an enemy unless he warned him of the consequence of his actions before . He would not take up sword as long as he could deal with his opponents through peaceful means.

His caliphate lasted for five years and three months. A man called "Ibn Muljam" struck him with a poisoned sword. He died of this fatal stroke about two days later , being then 62 or 63 years of age .

Ali's burial place is Najaf which is always visited by Shiites for seeing Ali's holy shrine .

His moral virtues , his chivalry , equity, chastity, kindness , patience , generosity, wisdom and insight

He was a truthful man and whenever found a fault with some one, he never hesitated to tell him.

" One who shows you your defect advises you ; and one who praises you unduly destroys you . " he said.

He disliked complements and flattery.

" I am smaller than what you say ; and greater than what you think . ", such was his reply when some one flattered him.

From boyhood his self- confidence and his bravery was amazing. When all the chieftains of the Qoreish tribes refused to believe the Prophet and threatened him, only Ali, who was not more than ten years old then, stood up against them courageously and, without fearing their powers told Muhammad : " I will be with you . "

This bravery and stout-heatedness was to such an extent that he slept in Muhammad's bed at the night that all tribal heads of Mecca had decided to raid the Propet's house and assassinate him.

" Bravery is an evident honour ; cowardice, an actual dishonour . ", it is one of Ali's maxims.

He feared no body in the battlefields and overcame whoever he fought with. He, however, treated his defeated enemies with extreme generosity.

" When you have prevailed upon your enemy forgive him ; " he recommended, " and thus thank God for giving you the power over your enemy. "

His leniency and forgiving was uncomparable. He did not like to revenge when he had defeated his foes.

" The most abominable action of a powerful man

He , repeatedly recommended his governors to be kind to people , to prefer the public interests to those of their own , to supply people's requirements , to be patient in rendering them services , to avoid oppression and not to do anything which creates a gap between people and their government.

He advised his high officials to supervise the works of their men carefully and test their fitness before appointing them to some positions .

" To employ the villains destroys the states." , he said . Punishment of traitors and encouragement of honest men were two things which Ali insisted upon. "You must not regard a good man and a bad man equally , " he told them , " for the former gives up good behaviour and the latter follows evil doing. "

Ali was the best protection of the oppressed persons and no one who implored him for justice was disappointed .

He distributed the revenues of Islamic countries equally among the needy and those who deserved them .

It is related that once two needy women, one Arab and the other a slave , came to him asking charity . He gave each one equal amounts of money, bread and other victuals. The Arab woman protested and said : " I am an Arab , after all , but she is not; why should her lot be equal to mine ?"

" Arab or non-Arab;" Ali replied , " all are same to me . "

He never concealed anything from Muslems .

of his sayings, " for it is far from extravagance, better for your health and more helpful in God-worshipping."

Despite his denying himself food, Ali was very strong. He never lost his health, his strength and his cheerfulness, even in his old age.

Ali was a highly valued counsellor for the caliphs, Abu Bakr, Umar and Othman, who preceded him. He was often asked for advice on legal matters and his opinions were accepted by them. It is believed that Umar used to say:" If Ali were not there, Umar would be destroyed."

Ali sent his sons to protect Othman whose house was besieged by rebels.

When Othman, the third caliph was killed; Ali was elected by people to assume the caliphate. His system of government was based upon justice, equity and helping the poor. During his caliphate more attention to the helpless persons was paid than ever before. All people were equal in enjoying social rights and opportunities. No strong man could oppress a weak one. Ali always said: " Help the oppressed against the oppressor."

" The best form of justice is to help the oppressed." was indeed his motto.

" There are three men on whom God will have no mercy:" he said, " one who is an oppressor, one who helps him and one who agrees with him."

His rigorous observance of religious rites, his lack of attachment towards wordly goods, his scruples in regard to punishment and retaliation were always admired by all people.

opinion that he is one of the men who have collected it.

He loved to pray. He worshipped God while he knew Him quite well; and his God-worshipping was not out of fear or hope. He was matchless in abstinence and chastity. "The most comely dress," he has said, "is the robe of chastity."

He when executing religious order, regarded all people alike. Friends and foes were equal to him. He would follow the truth; and would like to treat everyone with the right attitude even as regards his enemies.

He was the leader of those who were fond of their religious duties, loved to call people to worship God and told them: "Fear God who hears when you speak and knows what you think." He, himself, was practically an example of piety; as he said truly: "I do not urge you to obey God before having obeyed Him myself; and I do not prohibit you from disobedience to Him before having prohibited my own self."

He was stonishingly patient and tolerant.

He would not be bothered by intensity of heat or coldness; bearing both without making complaint

He was content and sufficed himself with a very little to eat. The following is one of his precious advices: "Avoid gluttony; for often overeating deprives us of many meals."

He never ate sufficiently. His meal often, consisted of bread alone; and he refrained from eating delicious and expensive foods.

"You have to be moderate in eating;" it is another

to let those readers, specially foreigners, who may not be familiar with the great personality of the first imam of Shiites, be informed that Ali — the leader who called people to the path of piety, truthfulness and integrity — was of tremendous personality and dynamically forceful character and resplendent in nature.

Ali was proverbial for his righteousness and truthfulness. He was an example of chastity, and that is why he is given the title of "the Lord of the virtuous"

He never gave a promise unless he fulfilled it; and never made a treaty unless he honoured it. He was loyal to his promises and would say: "A promise is a debt which is repaid when fulfilled."

His cheerfulness and good-temper would arouse every body's admiration. He was mild and used kind words in talking to every one. He would advise people to meet one another with smiling faces. He was of the opinion that "cheerfulness wins friendship" "A pretty face is an outward beauty, and a good character, the inward one."

Ali's faith in God was stronger than any one else's; and this may be one of the reasons that the Prophet preferred him to all his companions and used to say: "Any one who considers me his friend, Ali is his friend too.»

Ali's interest and sincerity in divine worship was to the extent that in battle of Saffin at one night, called "Leylatul Harir", he stood between the two armies to pray God while the shower of arrows was pouring on him.

He attached a great importance to the recitation of Kuran; he knew it by heart. Some scholars are of the

The Lord of The Virtuous

Ali ibn Abi Taleb. cousin and son-in law of the Prophet Muhammad, was the first man who believed in Muhammad's mission . He was at that time 10 or 11 years old and Muhammad had taken him into his own household .

Ali married Muhammad's daughter , Fatima , and as results of their marriage were born two sons , Hassan and Hussein and one daughter , Zeinab .

During the lifetime of Fatima , Ali took no other wife .

In most of the Prophet' battles , Ali was standard-bearer , and in the battles of Fadak and Yaman he was the commander of Muslem forces . His courage and bravery in the battlefields later on became legendary .

At the battle of Hunayn he was one of those who devotedly defended the Prophet.

Ali was one of the Prophet's secretaries , and on occasions he was charged with diplomatic missions ; on two occasions he was deputed to destroy the idols.

To give an account of all events of his life , even in brief , calls for compilation of a separate book ; so , these few pages are to discribe some of his traits in order

UNIVERSITY
Library
312840
Dated 30. 3. 94

BLOSSOMS OF WISDOM

OR

MAXIMS OF ALI

WITH

TRANSLATION

INTO

ENGLISH and PERSIAN

and

PERSIAN QUATRAINS

BY

A · HALAT

published by

Copyright preserved for the publisher

IQBAL LIBRARY
UNIVERSITY OF KASHMIR

Acc. No. ____________ Call No. ____________

1. This book should be returned on or before the last date stamped.
2. Overdue charges will be levied under rules for each day if the book is kept beyond the date stamped above.
3. Books lost, defaced or injured in any way shall have to be replaced by the borrowers.

Help to keep this book fresh and clean

IQBAL LIBRARY
UNIVERSITY OF KASHMIR

Acc. No. 7854 _______ Call No. _______

1. This book should be returned on or before the last date stamped.
2. Overdue charges will be levied under rules for each day if the book is kept beyond the date stamped above.
3. Books lost, defaced or injured in any way shall have to be replaced by the borrowers.

Help to keep this book fresh and clean

Call No..........

Account No..........

Date......................

J. & K. UNIVERSITY LIBRARY

This book should be returned on or before the las stamped above. An overdue charges of 6 nP. will be levied for each ay. The book is kept beyond that day.

ELMI

شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران

بها: ۱۰۰۰ ریال